

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تطهير
با
جاری قرآن

سوره بقره

سرشناسه	: صفایی - حائری، علی، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸.
عنوان و نام پدیدآور	: تطهیر با جاری قرآن (تفسیر سورة بقره) / علی صفایی حائری (عین - صاد): تنظیم، تحقیق، ویرایش مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی لیلۃ القدر، ۱۳۸۰.
وضعیت ویراست	: [ویراست ۲].
مشخصات نشر	: قم: لیلۃ القدر، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۵۱۴ ص.
شابک	: ۱۰۰۰۰۰ ریال: ISBN N978 - 964 - 7803 - 30 - 4
عنوان دیگر	: تفسیر سورة بقره.
موضوع	: تفاسیر (سورة بقره).
شناسه افزوده	: انتشارات لیلۃ القدر.
رده بندی کنگره	: B P ۱ / ۱۰۲ ت ۶ ۱۳۹۰۳ ص ۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۶۴۱۱۱۱



تطهیر با جاری قرآن (سورة بقره)

علی صفایی حائری

تحقیق، تصحیح و ویرایش دوم: مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگی لیلۃ القدر

ویرایش دوم چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

چاپ: پاسدار اسلام

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۷۸۰۳ - ۳۰ - ۴

تلفن مرکز پخش: ۰۲۲ - ۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ - ۷۷۱۲۳۲۸ - ۷۷۱۷۳۷۸ (۰۲۵۱)

﴿ تمامی حقوق این اثر متعلق به ناشر است ﴾

فهرست

مقدمه	۷
مروری بر سوره	۹

فصل اول: (آیات ۱-۲۰)

۱. نسبت کتاب، هدایت، انسان	۱۳
۲. تصویرهایی از ایمان، کفر، نفاق	۱۳
۳. برخورد با این دسته‌ها	۱۳
کلید سوره	۲۲

فصل دوم: (آیات ۲۱-۲۹)

۱. دعوت عام و هدایت عبودیت	۵۵
۲. روش‌ها و درمان ریب در کتاب، رسول و تنزیل	۵۵

فصل سوم: (آیات ۳۰-۳۹)

۱. داستان خلقت جهان و خلافت انسان	۷۹
۲. ولایت، هدایت، ایمان، کفر، امن، عذاب	۷۹

فصل چهارم: (آیات ۴۰-۱۲۳)

۱. مروری بر تاریخ ابراهیمی - اسرائیلی ۱۰۹
۲. داد و ستدهای تاریخی ایمان، کفر، نفاق ۱۰۹
۳. برخوردهای هدایتی - تربیتی ۱۰۹

فصل پنجم: (آیات ۱۰۴ تا آخر سوره)

۱. حوزه تشریح ۲۰۳
 - الف: عبادات ب: معاملات ج: احکام ۲۰۳
 ۲. تصاویری از تاریخ یهود و داستان‌های اُمم گذشته ۲۰۳
 ۳. دعای معراجیه ۲۰۳
- فهرست موضوعی - الفبایی ۴۹۵
- فهرست آثار استاد ۵۰۸

مقدمه

پس از سال‌هایی به اندازه پانزده سال، دوباره فرصتی پیش آمد تا با جمعی از دوستان به هدایت قرآن روی بیاوریم و با جاری آن تطهیر کنیم.

در آن سال‌ها تا حدود سوره معارج از آخر قرآن بررسی شد که به صورت تطهیرها آرام آرام و در تیراژ محدود دویست و سیصد عدد انتشار می‌یافت. در این جمع از اول قرآن و از سوره حمد و بقره آغاز کردند و آغاز کردیم.

سبک و سیاق کار مثل سابق بود؛ به مفردات، به ترکیب، به روابط و به فضای آیات توجه می‌کردند و با تقسیم کار و تقسیم کتاب‌های تفسیر ادبی و یا روایی و یا فلسفی و عرفانی و جامع، از گذشته تا معاصرین به تمامی نقطه نظرهای بزرگان توجه می‌کردند و سپس به جواب‌گویی به سؤال‌ها می‌پرداختند و با تضارب افکار و بحث‌های بسیار، خودشان اتخاذ مبنا می‌کردند و در آخر با این دست‌های پر و زبان‌های باز و ذهن‌های سرشار به بحث‌نهایی می‌نشستیم و چه بسا که به نقطه نظر واحدی هم نمی‌رسیدیم، ولی حرف‌های یکدیگر را می‌فهمیدیم و می‌فهماندیم و هدف، همین تفهیم و تفهّم بود.

در ماه رمضان، گویا ۱۴۱۲ بود که این کار آغاز شد و بررسی‌ها بسیار پربار و

مطلوب بود. دوستان پذیرفته بودند که مباحث را بنویسند و یادداشت کنند. پس از گذشتن دو سال و هجوم فراموشی بر مباحث، متوجه شدیم که بحث‌ها تدوین نشده و فقط در سطح یادداشت‌هایی مجمل و کوتاه باقی مانده؛ یادداشت‌هایی که خود، نیاز به شرح و توضیح داشت.

شاید همین احساس فوت و فراموشی، در من که مشغول کار تطهیرها از آخر قرآن بودم، انگیزه‌ای قوی به وجود آورد که مرده را زنده کنم و از دست رفته‌ها را جمع و جور نمایم و حاصل این کار همین نوشته‌ای است که پیش روی شماست و از سوره بقره آغاز شده؛ چون سوره حمد در «صراط» محفوظ مانده بود و احتمال فوت و فراموشی نداشت. در این بررسی از سوره بقره به یادداشت‌های رفقا و دوستان پناه آوردم که بیشتر گم شده بود و از دست رفته بود و پس از بررسی بسیار، چند صفحه‌ای به دستم رسید که مجبور بودم حتی تمامی لغت‌ها و مفردات را دوباره رجوع کنم و تمامی ترکیب‌ها و روابط را دوباره از اول مورد تأمل قرار بدهم و از آن حجم کار سنگین و پربار حتی به شبیحی دست نیابم.

البته این فاجعه تا حدود آیات بنی اسرائیل را شامل می‌شد و پس از این قسمت را با کار زنده دوستان ادامه دادیم و اگر از این همه می‌نویسم به خاطر این نکته است که دوستان و یا دیگرانی که کاری را آغاز می‌کنند، بر ذهن‌ها و کارهای زنده تکیه نکنند و یادداشت‌ها و تدوین و تألیف را همزمان داشته باشند تا از آنچه بر ما رسید در امان بمانند.

راستی کار دوستان، وسیع و گسترده و پربار و سرشار بود و امیدوارم که خودشان در موضوعاتی که می‌تواند به صورت موضوعی و مستقل تعقیب شود اقدام کنند و مباحث هدایت و ریب و غیب و ایمان و یقین و کفر و ختم و نفاق و فسق و بقیه مطالب

مستقل را که به مناسبت آیات به آن پرداخته بودند، جمع‌آوری کنند و تحقیق خود را به افکار دیگران عرضه نمایند و از این رهگذر به خود و دوستان دیگر بیفزایند، که در این داد و ستدها بهره‌ها بسیار است.

مروری بر سوره

در هر حال این مروری بر سوره بقره است. این مرور در پنج قسمت شکل گرفته:

۱. تا آیه ۲۰، در نسبت کتاب و هدایت انسان و تصویرهایی از ایمان و کفر و نفاق و برخوردهایی با این دسته‌ها.

۲. از آیه ۲۱ تا ۲۹، به دعوت عام و هدایت عبودیت می‌رسیم، با روش‌ها و معالجه‌های متعددی که ریب در کتاب و رسول و تنزیل را درمان می‌نماید.

۳. از آیه ۳۰ تا ۳۹، به داستان خلقت جهان و خلافت انسان می‌رسیم، با توجه به ولایت و هدایت و ایمان و کفر و امن و عذاب.

۴. از آیه ۴۰ تا ۱۰۳ و یا ۱۲۳، که به تاریخ ابراهیمی - اسرائیلی روی می‌آوریم و ما با داد و ستدهای تاریخی ایمان و کفر و نفاق و برخوردهای هدایتی و تربیتی قرآن آشنا می‌شویم.

۵. تا آخر سوره که به حوزه تشریح می‌رسیم و تشریح عبادات و معاملات و احکام صلات و صوم و حج و عمره و جهاد و اطعمه و اشربه و قصاص و وصیت و انفاق و ارتداد و خمر و میسر و یتامی و نکاح و حیض و ایمان و ایلاء و عده و طلاق و رضاع و صدقات و ربا و دین و اِشهاد و رهن، در میان تصاویری از تاریخ یهود و داستان‌هایی از امت‌های گذشته تعقیب می‌شود.

هدایت به تشریح و احکام، در حوزه تقوا شکل می‌گیرد؛ چون متقی در مقام

عمل است و در جست‌وجوی ادب و حکم حضور است و پشتوانه معرفت و اسلام و محبت و ایمان را با خود دارد؛ ایمان به خدا و غیب و وحی و معاد را.

اگر سوره بقره سوره هدایت کتاب برای متقین باشد و سوره تشریح باشد، این نکته مطرح می‌شود که چرا نام یک داستان کوتاه از تاریخ یهود برای این سوره انتخاب شده، خواه اسماء توقیفی باشد یا نباشد. این نام‌ها را رسول بر زبان رانده و همراه با تنظیم سوره‌ها مطرح نموده است، پس باید حکمتی و نکته‌ای در میان باشد.

با توجه به داستان موسی و امر به ذبح بقره می‌یابیم که برای بنی اسرائیل این حکم کوچک مسخره می‌آمد و این کار کوچکی بود که تمامی بنی اسرائیل فقط به کشتن یک گاو مأمور شوند.

آنها برای عظمت مأموریه، به دنبال اوصاف و صفاتی بودند که به عمل رنگ و آبی بدهد و این تشریح را توجیهی و آبرویی باشد. آنها پس از مطرح شدن خصوصیات بسیار، گفتند: «الآن جئت بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوها»^(۱)؛ اکنون حق و راستی را آوردی. در حالی که آنچه مطلوب است اطاعت است و توجه به امر است، نه توجه به مأموریه. و آنچه بنی اسرائیل می‌خواستند عظمت و کیفیت مأموریت و عنوان مأموریه بود. موسی می‌گفت: «فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ»^(۲)؛ همین. و آنچه بنی اسرائیل از آن دور بودند همین روح امتثال و عمل بود. «مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»^(۳)؛ نزدیک نبودند به

۱. بقره، ۷۱.

۲. همان، ۶۸.

۳. همان، ۷۱.

عمل... آنها را این سطح ساده تشریح ارضا نمی‌کرد و اقناع نمی‌نمود. همچون ما که پس از آشنایی با مباحث پیچیده علمی و فلسفی و عرفانی، دیگر سطح ساده تشریح را برای خودمان ناچیز می‌انگاریم و اگر ابراز نکنیم، در دل اینها را مسخره و استهزاء می‌شناسیم و در دل می‌گوییم: «أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا...»^(۱).

این نکته می‌تواند این احساس اسرائیلی را در ما مداوا کند و توجه ما را در تشریح به عظمت امر و حکمت امر متوجه کند و حجم عمل و عظمت عمل و شرک عمل را از ما دور سازد؛ که گاو بزرگ و کوچک و بی‌رنگ و بارنگ کارساز نیست. «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ...»^(۲)؛ آنچه کارساز است احساس امتثال و اطاعت و تقوا است که: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ...»^(۳).

علی صفایی

۵ شعبان ۱۴۱۴

مطابق ۲۰ / ۱۰ / ۱۳۷۳

۱. بقره، ۶۷.

۲. حج، ۳۷.

۳. بقره، ۲.

فصل اول: (آیات ۱ - ۲۰)

۱. نسبت کتاب، هدایت، انسان

۲. تصویرهایی از ایمان، کفر، نفاق

۳. برخورد با این دسته‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

« ۱ »

حروف مقطعه: از قدیم در حساب جمل از حروف ابجد بهره‌ها می‌گرفتند و امروز هم در تحقیقات کامپیوتری از این حروف نکته‌هایی را استخراج کرده‌اند. در مورد این حروف احتمالات مختلفی داده‌اند. اینکه قرآن از همین حروف عادی تشکیل شده ولی ترکیب اعجاز دارد. اینکه قرآن و کتاب همین حروف است ولی هر حرفی اشاره به حقیقتی دارد و در توضیح این حقیقت در اخبار و از نظر اشخاصی که از علوم غریبه بهره‌ای دارند، نکته‌هایی آورده‌اند. و اینکه این حروف به علوم مستأثر که خداوند برای خود نگاه داشته اشاره دارد. و اینکه این حروف رمز وحی است و کلید وحی است. و اینکه نمی‌دانیم و این صادق‌ترین وجوه است.

کتاب: به معنای حکم و فریضه در آیات آمده: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ...»^(۱)، «كِتَابًا مَّوْقُوتًا»^(۲)، «فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ»^(۳).

در برابر حکم هم آمده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»^(۴) به معنای مجموعه مرتبط آمده در قرآن: «نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا»^(۵) و یا «مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»^(۶). و در لغت و استعمال شایع، مجموعه بین الدفتین با هدف و روابط خاص را، کتاب می‌گویند.

۱. بقره، ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۱۶.

۲. نساء، ۱۰۳.

۳. بینه - ۳.

۴. جاثیه، ۱۶.

۵. اسراء، ۱۳.

۶. حاقه، ۱۹. انشقاق، ۷.

و به معنای قرآن در این آیات آمده است: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ^(۱)» و «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ^(۲)». و در این سوره به معنای مجموعه منسجم و جمع‌آوری شده قرآن است؛ چون عطف بیان برای اشاره به همین مجموعه خارجی و منزل بر رسول ﷺ و تلاوت شده برای مردم است، «إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ^(۳)».

ریب^(۴): به معنای شک، تردد، تهمت، ظنه و گمان و توهم و دغل. نگاه ریبه یعنی نگاه متهم و آمیخته. ریب المنون به حوادث و مصائبی گفته می‌شود که در تو تهمت و شک و گمان می‌آورد.

هدی: رهنمود، ارشاد، بیان. هدی در قرآن به سه صورت استعمال شده: با «لام»، مثل «يَهْدِي لِلْحَقِّ^(۵)»، با «إلى»، مثل «أَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ^(۶)» و بدون واسطه مثل «أَهْدِنَا الصِّرَاطِ^(۷)» و شاید بتوان از مورد بدون واسطه و یا با واسطه «لام» معنای ایصال و رساندن و همراه «إلى» معنای ارائه و نشانی دادن را به دست آورد، به خصوص آنجا که لام بر سر مهدی الیه درآمده باشد؛ مثل «يَهْدِي لِلْحَقِّ» نه مثل «هُدًى لِلنَّاسِ» یا «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ».

تقوی: به معنای نگهداری و پاسداری و به معنای مرحله‌ای پس از اسلام؛ «حد ذهنی و معرفتی» و ایمان؛ «حد قلبی و احساس» مطرح می‌شود و به معنای

۱. حجر، ۱.

۲. نمل، ۱.

۳. فصلت، ۴۲ و ۴۱.

۴. «فی شکی مُرِيبٍ»، نشان می‌دهد که ریب با شک تفاوت دارد و نیرنگ و تردد و تهمتی را همراه دارد.

۵. یونس، ۳۵.

۶. ص، ۲۲.

۷. فاتحه، ۶.

حذر و اطاعت و آماده‌باش هم می‌آید.

ایمان: گرایش، اعتقاد، تصدیق. می‌گویند با واسطه «باء»، اعتقاد و با واسطه «لام» تصدیق را می‌رساند ولی می‌تواند همراه «لام» ایجاد امن و امنیت را برساند؛ مثل «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِمُؤْمِنِينَ»^(۱)؛ که در سطح نگهداشتن منافقین و اذن بودن رسول امنیت مؤمنین را فراهم می‌سازد. ایمان مرحله‌ای از شناخت و احساس را در برمی‌گیرد و با عشق و محبت همراه است.

غیب: مفهوم غیب در برابر حاضر و موجود و در برابر محسوس و مشهود؛ چه امکان حس و شهود داشته باشد چه آنکه راهی به سوی آن نباشد. اما مصادیق زیادی در روایت برای آن مطرح شده؛ مثل قیامت و حجت و وعد و وعید و نشور و بعث.

می‌توان گفت: غیب‌ها نسبت به شهود و احاطه نفوس متفاوت است، حتی قیامت و نشور برای کسانی مشهود است که «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً»^(۲). کسی که در فقر است و ثروت مطلوب اوست، ثروت غیب اوست. کسی که در رفاه است و امن مطلوب او، امن برای او غیب است. گرایش به غیب؛ یعنی اینکه آدمی بیشتر از دنیا و موجود را می‌طلبد و گرایش به دنیاهاى دیگر دارد و همین است که قیامت گرچه برای علی عليه السلام و مهدی عليه السلام غیب نیست ولی غیب آنها امر دیگری است. پس اگر بخواهیم «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، تمامی مصادیق و تمامی موارد از رسول و ولی و

۱. توبه، ۶۱.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳، ح ۵۴.

حجّت را دربر بگیرد نمی‌توان آن را محدود به مصداقی کرد، حتی به مصداق قیامت و حجّت .

اقامه صلوة: نماز امر زمانی نیست و تنها به معنای عمل و فعل مکلف و انجام ارکان و اذکار و افعال نیست. نماز پایه و اساس دین است؛ «بِنَبِيِّ الْإِسْلَامِ عَلَيَّ خَمْسٍ^(۱)». پس باید در معنای نماز دقت بیشتری نمود. نماز حقیقتی است که دو نسبت دارد: با دین و با مُصَلِّي . نسبت به دین عمود است و همین است که اقامه و به پاداشتن را دارد و نسبت به مصلی ذکر است و معراج است و قربان است و همین است که «اسْتَعِينُوا^(۲)» را دارد و حتی برای رسول که حضور مستمر را دارد «فَصَلِّ لِرَبِّكَ^(۳)» آمده نه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^(۴)». صلوات رزق کسانی است که به غیب گرایش دارند و از پس دیوار هستی مشتم می‌کوبند که دریچه‌ای باز شود و راهی گشوده گردد. و همین است که باید از همین رزق‌ها و همه رزق‌ها انفاق کرد.

رزق: مفهوم رزق عطای مستمر و سهم و قسمت و نصیب و خوراک و طعام و تنعم‌ها و بخشش‌های دنیوی و اخروی را در بر می‌گیرد و در نتیجه مصداقی و نمونه‌های متعددی برای آن خواهد بود و تمامی رزق تن و حس و فکر و عقل و قلب و روح را در بر می‌گیرد؛ که نعمت‌ها و تدبّر و معرفت و یقین و اطاعت و حبّ و بغض و قرب باشد.

انفاق: بخشیدن، نگه نداشتن که باعث افتقار و از دست دادن هم می‌شود. و در

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸ و ص ۲۱، ح ۱ و ۳.

۲. بقره، ۴۶.

۳. کوثر، ۲.

۴. طه، ۲۰.

واقع معنای باب افعال، اصلاح معنای مجرد را در بر دارد.
 ایقان: اثبات و تحقیق یقین است و با استیقان و تیقن به یک معناست.
 مفلح: فلاح به معنای شکفتن و رویدن و ظفر و دستیابی آمده و مفلح، این معنای
 را در بر دارد و به آنها رسیده و واجد گردیده است.

«۲»

«ذَلِكَ الْكِتَابُ»؛ کتاب، عطف بیان ذلك است و «لَا رَيْبَ فِيهِ» جمله، حال از کتابِ معرفه و معلوم است. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، جمله خبر برای ذلك است. و این ترکیب این معنا را می دهد که آن کتاب مشهود و معلوم اگر زمینه ای از ریب و سوء ظن و تهمت و توهم در آن برای کسی نباشد به یک مرحله از هدایت می رسد و گرنه همراه ریب، هدایت ناس و مؤمن می تواند باشد، ولی هدایت متقین واقع نمی شود و همین ترکیب می رساند که متقین از حوزه هرگونه ریب در کتاب رهایی یافته اند و منشأهای ریب را درمان کرده اند؛ یعنی ضرورت وحی و کتاب نازل را فهمیده اند، شایستگی و صلاحیت رسول را باور کرده اند، در قرآن تناقض و ضعف و تقوّل و ساختگی بودن را نیافته اند و بیان و ذکر و نور و رحمت و شفاء آن را تجربه کرده اند و در نتیجه به هدایت های بالاتر راه یافته اند.

این ترکیب، مشکل وجود انکار و ریب و کفر به قرآن را جواب می دهد؛ چون «لَا رَيْبَ» نفی ریب نمی کند که بگویی انکار و کفر هم هست، بل می گوید در حال عدم ریب، این هدایت عالی تر هست و همراه ریب، معالجه و درمان ناس و مسلم و مؤمن و این هدایت ها تحقق دارد.

با این توجه به ترکیب های بعد مرور می کنیم: تکرار «الَّذِينَ» با ایمان به غیب و

صلوات و انفاق و «الَّذِينَ» با ایمان به وحی و آخرت و یقین به آن، از چه نکته‌ای حکایت می‌کند؟ آیا دو راه وجود دارد، یکی بر اساس گرایش به غیب و نماز و انفاق و دیگری با وحی و یقین به آخرت؟ چرا با «يُؤْمِنُونَ» توصیف می‌کند نه یعلمون و یفقهون، از ایمان نه معرفت؟

«يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» چه تفاوتی با «يصلُّون» و «يقرئون الصلوة» دارد؟

«عَلَى هُدًى» حکایت و خبر از وضع متقین است که آنها به هدایت‌ها پایبند بودند و یا اینکه بیان پاداش و مزد آنهاست، که اینها بر هدایت مستولی و سوار هستند؟ و هدایت از ربّ، جدا از هدایت کتاب است که در سوره زمر آیه ۱۸ آمده: «أُوَلِّيكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُوَلِّيكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ».

«۳»

رابطه «کتاب» و «لاریب» و «هدایت» و «تقوی» چگونه توضیح می‌یابد؟
 رابطه ایمان به غیب و نماز و انفاق چه بیانی دارد و همین طور ایمان به وحی رسول و وحی رسولان سابق و یقین به آخرت چگونه تحلیل می‌شود؟ و مجموعه این ایمان و عمل و یقین چگونه با هدایت و فلاح گره می‌خورد؟ و چگونه با کافر و منافق در کنار هم می‌آید؟ این سه دسته چه ارتباطی با هم دارند و در این سوره چه داد و ستد و روابطی را فراهم کرده‌اند؟

«۴»

آیا این سوره با این وسعت، موضوع و روابط معینی را دنبال می‌کند؟ این موضوع و روابط چگونه مشخص می‌شود؟
 آیا می‌توان همین مضامین را به گونه‌ای دیگر و با آغاز و انجامی دیگر دنبال کرد؟

اگر بخواهیم اعجاز قرآن و عظمت قرآن را باور کنیم و نشان بدهیم و تجربه نماییم، این بهترین راه است که کشمکش ذهنی و سعی و کوشش خود را با قرآن مقایسه کنیم و تفاوت‌ها را لمس و تجربه نماییم.

کلید سوره

در سوره سابق، سوره حمد، پس از تدبر و تفکر و معرفت معبودها و پس از سنجش و انتخاب الله و استعانت از او در صراط عبودیت، به تقسیمی از آدم‌ها بر اساس عبودیت می‌رسیدیم، که **إِنْعَامِ يَافِتْهَآ وَ مَغْضُوبِہَا وَ ضَالِّینِ** بودند.

در سوره بقره بعد از هدایت کتاب و هدایت تقوا به **مَفْلُحٍ وَ کَافِرٍ وَ مَنَافِقٍ** می‌پردازد و از سه تیپ با «شخصیت بالنده» و با «شخصیت متحجر و بسته» و «بی‌شخصیت و بی‌هویت»، خصوصیات و تصویرهایی می‌آورد و سپس به عبودیت دعوت می‌کند. و آنگاه به داستان خلقت و خلقت انسان روی می‌آورد و این قانون کلی و سنت عام را گوشزد می‌نماید: «قُلْنَا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^(۱).

از آدم و نوح که بگذریم، به مرحله شهرنشینی می‌رسیم. با این نگاه تاریخی به دو جریان زنده در مدینه و ریشه‌دار در تاریخ، به دو جریان ابراهیمی و اسرائیلی می‌پردازد و از رابطه مؤمن و کافر و منافق در تاریخ نشان می‌آورد.

آنگاه به تشریح در زمینه عبادات و معاملات و احکام می‌پردازد و در لابلای

۱. بقره، ۳۸ و ۳۹.

تصویرهایی تاریخی، این تشریحات را با توجه به شرایط و تحول مطرح می‌نماید و در آخر سوره بانفی هرگونه التقاط و توهم ببعض و نکفر ببعض، با دعای معراجیه به پایان می‌برد.

سوره بقره با این کلید نسبت انسان با کتاب گشایش می‌یابد. سوره در همین آیات اول به هدایت کتاب و هدایت رب می‌پردازد و سپس در طی سوره از هدایت ناس و هدایت ایمان و هدایت مستزاد گفت‌وگو می‌شود؛ «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»^(۱) «وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»^(۲).

در آیات دیگر به هدایت ناس و ایمان و تقوا و احسان اشاره شده، اما در این سوره از هدایت تقوا آغاز می‌شود؛ چون تقوا مرحله جامع شناخت و احساس و عمل است و همین طور زمینه مناسب مراحل احسان و اخبات و سبقت و قرب و لقاء را با خود دارد.

هدایت تقوا هدایتی است که از تمامی ریب‌ها عبور کرده؛ چون هرگونه ریب و شک و تهمتی در شناخت و احساس و عمل مزاحمت می‌آورد و باید درمان شود: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»^(۳)؛ هرگونه ریب در کتاب^(۴) و تنزیل^(۵) و

۱. بقره، ۱۸۵.

۲. همان، ۵۸.

۳. همان، ۲۳.

۴. در کتاب، ضرورت و فایده و معناداری آن زیر سؤال می‌رود که: «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» و یا تناقض و تحریف و ضعف‌های آن مطرح می‌شود. (سوره انبیا تا آیه ۵ و سوره فرقان تا آیه ۵).

۵. در تنزیل: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (فرقان، ۳۲)، «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرَبِيِّينَ عَظِيمٍ» (زخرف، ۳۱).

رسول^(۱) با تقوانمی سازد. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ آن کتاب در حالی که هیچ ریبی در آن نباشد (نیست)، هدایت برای متقین را داراست.

و این متقین با دو شکل ایمان به غیب و صلوات و انفاق و یا ایمان به وحی تاریخی و یقین به استمرار و دنیای دیگر، حرکت کرده‌اند.

گرایش به غیب، چه به خاطر بی‌قراری و انفجار نیروها باشد و چه به خاطر کنجکاوی و سربرآوردن از روزن و یا از نوع معرفتی و همراه شناختِ قدر انسان و عظمت او و یا شناخت محدودیت دنیای موجود و دیوارها و بن‌بست‌های آن، در هر چهار صورت، این گرایش به غیب، آدمی را آرام نمی‌گذارد و برنامه‌ریزی او را از محدوده‌های امن و رفاه بالاتر می‌برد و از هفتاد سال زندگی دنیا گسترده‌تر می‌سازد و به وحی محتاج و مضطر می‌نماید.

با توجه به این گرایش به غیب و گرایش به وحی، با توجه به این حجت‌های باطنی و ظاهری و همراه این هدایت‌ها، آنها که پایبند هدایت می‌مانند به فلاح و رویش می‌رسند؛ «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» اینها که پایبند و ثابت و پایدار بر هدایت ربّ خویش هستند، اینها مفلح و بارور و رستگارند؛ «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

و آنها که چشم می‌پوشند و کفر می‌ورزند دیگر حتی از انذار رسول و از معرفت و بیمی که او به آنها می‌دهد، گرچه به حجت می‌رسند و در معرفت آنها تأثیر می‌گذارد، اما در ایمان و گرایش آنها اثری نخواهد گذاشت؛ «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ

۱. در رسول: «أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ» (اعراف، ۶۳ و ۶۹)؛ «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقان، ۷)؛ «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ» (ص، ۴؛ ق، ۱).

لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

و در نتیجه به خاطر این کفران و بهره نخواستن از منابع آگاهی، بر قلب و سمع آنها مهر می‌گذارند و مختوم می‌شوند و دیگر زایش و باروری نخواهند یافت؛ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ» و این ختم همراه غشاوه و پرده‌ای است که آنها بر چشم‌های خویش انداخته‌اند؛ «وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ».

در برابر و در کنار این دو دسته با شخصیت و مفلح و مختوم، گروهی هستند که هویت و تشخیصی ندارند، مذبذب هستند، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^(۱)؛ اینها به خاطر جا به جایی مستمر منافع و به خاطر تحول مستمر شرایط اجتماعی و طبیعی هیچ شکل و تشخیصی نمی‌گیرند تا بیشترین بهره را ببرند.

اینها مشکل بی‌شخصیتی و بی‌هویتی دارند. مشکل آنها ایمان و کفر و شناخت و جهل نیست. اینها منافع را می‌خواهند و ایمان سفیهانه و بی‌حاصل را نمی‌خواهند. اینها با دروغ و خدعه با خدا و با مؤمنین برخورد می‌کنند و این خدعه گرچه در ظاهر به منافع آنها نزدیک است ولی از آنجا که هویت و شخصیت آنها را گرفته، آنها را به سفاقتی که نمی‌فهمند مبتلا کرده است.

منافق به خاطر سود بیشتر، شخصیت خود را رها می‌کند و مثل آب در هر ظرفی شکلی می‌گیرد و با هر شرایط کنار می‌آید، غافل از اینکه همیشه آلت دست و نردبان دو شخصیت متحجر و کافر و یا مفلح و مؤمن خواهد شد و از شرایط

اجتماعی «أَسْتَوْقَدَ نَارًا» و طبیعی «كَصِيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ» سهمی نخواهد برد. «فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ...» و «يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ».

و همین درمان نقطه ضعف است. کسی که سود و منافع می خواهد زمانی که دستاویز شدن و نردبان شدن را احساس کرد، حتی به خاطر منافع و ربح تجارت، نوع برخوردش را تغییر می دهد و در خود تحولی را آغاز می نماید.

تا آیه ۲۰، قسمت اول سوره بقره با تصویرهایی از ایمان و کفر و نفاق و برخوردهای اینها با یکدیگر تمام می شود.

در قسمت دوم، دعوت آغاز می شود، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ...» و در این دعوت با روش های گوناگون، انسان را همراه می سازد. ربانیت، خلقت، جعل و پیوند میان پدیده های هستی و تحدی و تعجیز و تبشیر و تمثیل و تعجب و انکار همراه تحول مستمر و خلقت هدف دار و تعلیم و بیان و داستان آدم و ملائکه و آدم و بهشت و آدم و همسر و شیطان، همه و همه به طرح هدایت و ایمان و کفر، گره می خورد و انسان را معالجه و درمان می نماید و در هر مرحله حالتی را به حساب و ارزیابی می کشاند و این حالت ماقبل تاریخ و خلقت انسان و جهان را به تاریخ ابراهیمی - اسرائیلی پیوند می زند.

از آیه ۳۰ به بعد وارد قسمت سوم و داستان خلقت و داستان انسان می شویم و هدایت و ایمان و کفر را در این مقطع جلوتر از تاریخ شهود می نماییم.

از آیه ۴۰ تا ۱۰۳ قسمت چهارم و جریان تاریخ ابراهیمی و اسرائیلی شکل می‌گیرد و داد و ستدهای تاریخی ایمان و کفر و نفاق و هدایت تعقیب می‌شود.

از آیه ۱۰۴ به بعد با خطاب به مؤمنین، وارد جریان تشریح در عبادات و معاملات و احکام می‌شود و تشریحات صلات و صوم و حج و عمره و جهاد و اطعمه و اشربه و قصاص و وصیت و صوم و قتال و حج و عمره و انفاق و قتال و ارتداد و خمر و میسر و یتامی و نکاح و حیض و ایمن و ایلاء و عدّه و طلاق و رضاع و عدّه وفات و طلاق و داستان انفاق و صدقات و ربا و ذین و اشهداد و رهن در میان تصاویری از تاریخ یهود و داستان‌هایی از امم گذشته تعقیب می‌شود؛ آن هم در میان رفت و برگشتی که در موارد مختلف انفاق و قتال و طلاق و عدّه و صدقات شکل می‌گیرد و قسمت پنجم با این حکم قاطع «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ^(۱)» و با دعای معراجیه پایان می‌یابد.

ما از این پنج قسمت به تدریج تحلیل و بررسی مفصل‌تری را دنبال می‌کنیم - ان شاء الله - و آنچه در این تطهیرها و تحلیل‌ها طالب هستیم بررسی موضوعات کفر و نفاق و ایمان و یا خلقت زمین و آسمان و یا خلقت انسان و داستان آدم و بهشت و شیطان و یا تک تک موضوعات تاریخی و یا تشریحی نیست؛ که این مباحث گرچه مباحث علمی و یا فلسفی و یا عرفانی عمیقی هم باشد، کاری قرآنی نیست. ما در این مباحث به نوع رابطه‌ها و برش‌هایی که شکل می‌گیرد و یا نحوه برخورد و درمان و معالجه‌ای که صورت می‌بندد توجه داریم و به این گونه رابطه‌هایی که چه بسا

علیتی و یا منطقی هم نباشد ولی طبیعی و انسانی هست و با نظام ذهنی و فکری و عقلی و احساسی و در یک کلمه با ترکیب خاص انسانی او هماهنگ است می‌پردازیم؛ چون میان شناخت و احساس و عمل رابطه منطقی نیست ولی رابطه طبیعی هست؛ که شناخت به حبّ الخیر^(۱) و به عمل منتهی می‌شود و همین طور رابطه علیتی نیست، ولی رابطه انسانی و انتخابی هست و بار هدایتی و روشنگری دارد.

پس ما آنجا که قرآن از نکته‌ای آغاز می‌کند و این آغاز را با پدیده‌ها و یا مفاهیم و یا تصاویری مرتبط می‌سازد، نمی‌توانیم به سادگی بگذریم و از سبک و نوع شروع و ختم و پیوندها و برش‌ها و حتی وزن کلمه‌ها و حجم آنها چشم‌پوشیم؛ چون بسیاری از کلمه‌های مترادف، به اندازه و هم وزن یکدیگر نیستند و در جای یکدیگر نمی‌نشینند. خوشگل و جمیل و قشنگ و زیبا، یک بار عاطفی و یک اندازه ندارند و جای یکدیگر را نمی‌گیرند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نشان خدای بخشنده مهربان

نه آنها که می ستانند و نه آنها که به خاطر نیازها می بخشند

«آلَمْ. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ آن کتاب، بی هیچ شکی در آن، هدایتی و رهنمودی برای تقواداران است. گرچه همراه ریب و گمان و تهمت و شک می تواند برای همه مردم هدایت‌هایی داشته باشد، ولی این هدایت برای تقواداران آن هنگامی است که هیچ گونه ریبی در کتاب و رسول و تنزیل آن نداشته باشند.

هدایت به قدر و اندازه وجودی انسان، هدایت به هدف و کار و نقش انسان، هدایت به جهت و راه و منازل حرکت انسان، می تواند با سؤال‌هایی که در کتاب طرح می شود و با برخوردهایی که رسول دارد در جان هر انسانی بنشینند حتی اگرچه منکر و یا شکاک باشد. اما هدایت به آداب و احکام حرکت و سکون آدمی برای کسانی است که می خواهند عمل کنند و می خواهند سالک باشند و این مرحله، مرحله تقوا است که از شناخت و حد ذهنی مذهب و از احساس و حد قلبی مذهب عبور کرده و به مرحله عمل و اقدام رسیده است و در جست‌وجوی فرائض و شرایع و آداب و احکام است و می تواند بار تکالیف را با جان و مال و فرزند و بستگان و

عزیزانش بردارد و سپاسگزار هم باشد؛ چون این تقواداران از دنیای موجود بزرگ‌تر هستند و به دنبال دنیای مطلوب و بالاتر از شهود و تجربه هستند. اینها با تجربهٔ بن‌بست‌ها و دیوارها و یا با توجه به قدر و اندازهٔ وجودی خویش و یا به خاطر کنجکاوی و کشف و یا به خاطر بی‌قراری و انفجار نیروها و انبساط وجود، به دنبال دنیایی دیگر هستند؛ دنیایی که ضرورتش را از وجود خویش شناخته‌اند و یا هوایش بی‌آرامشان کرده و قرارشان را گرفته است.

اینها این غیب را می‌خواهند، نه اینکه می‌دانند، نه، می‌خواهند و نیازشان و ضرورتشان آرامشان نمی‌گذارد، «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»؛ گرایش و خواست این غیب، آنها را در خود گرفته همان طور که غیب‌های این دنیا هم اهل دنیا را رها نمی‌کند و به کار می‌اندازد. نان، غیب گرسنه است و رفاه، غیب گرفتار و ثروت، غیب فقیر و قدرت، غیب ضعیف و این غیب‌ها برای آنها که در همین سطح از نیاز و اضطرار هستند عامل حرکت و گرایش است و آنها را به عمل و اقدام می‌کشاند.

پس این غیب با این گستردگی طرح می‌شود و غیب آنهایی که از دنیا بزرگ‌تر هستند و بن‌بست و دیوار را تجربه کرده‌اند و یا نیروهای جدیدی قرارشان را گرفته بسیار متنوع است؛ از بهشت و جهنم و وعد و وعید تا قیام حجت تا قیام قیامت تا غیب اسماء و صفات و ذات؛ که این مرحله برای کسانی است که از دنیا و آخرت گسترده‌تر هستند و اگر پرده‌ها کنار برود چیزی بر آنها زیاد نمی‌شود؛ «لَوْ كُشِفَ الْعِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً»^(۱).

این گستردگی در معنای غیب می‌تواند تمامی غیب‌های تمامی متقین را در خود بگیرد؛ که رسول و علی و حجت غایب هم خود غیبی دارند و به آن گرایش دارند و

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳، ح ۵۴.

آن را می‌خواهند و به همان نسبت هم نماز و پیوندی دارند و رزقی می‌گیرند و به همان نسبت هم رزقی می‌دهند و انفاق می‌نمایند، «وَيُؤْتُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».

صلوات گاهی ذکر است و گاهی جلوگیری از فحشا و منکر، که «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ^(۱)»؛ ولی صلوات آنها که حضور دائم دارند و مدام جام بر لب دارند، دیگر صلوات ذکر نیست که به رسول می‌گویند: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ^(۲)» و نمی‌گویند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي^(۳)». درست به مقدار سلوک و تحول غیب، در صلوات تحول می‌آید.

این را بگویم که صلوات یک حقیقت مستقل از مصلی است و نماز امر زمانی نیست. و این حقیقت دو نسبت دارد؛ یکی با «دین» که عمود و پایه آن است و یکی با «مصلی» که ذکر و یا رزق اوست و دریچه‌ای به دنیای غیب و نور چشمی در میان تاریکی‌های این زندان و سجن است و با این دو نسبت دو تعبیر «أَقِيمُوا» و «إِسْتَعِينُوا» در همین سوره بقره آمده است.

اقامه عمود برای کسانی که می‌خواهند دین را به پا کنند و دنیایی دیگر بیافرینند و خیمه برپا نمایند، طبیعی است. کسانی که به غیب روی آورده‌اند و دنیایی دیگر می‌خواهند، باید ستون‌ها را برپا کنند و رزق‌های جدید بگیرند و از این رزق‌ها به دیگران هم بسپارند و بچشانند و این گونه «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»، به یکدیگر گره می‌خورد و این گونه این خصوصیات برای متقین که

۱. عنکبوت، ۴۵.

۲. کوثر، ۲.

۳. طه، ۱۴.

با شناخت و عشق همراه شده‌اند و در مرحله اقدام و عمل هستند و در دنیا شلنگ و تخته نمی‌کنند، که برحذر هستند و سنت‌ها و قانونمندی‌ها را باور کرده‌اند و آن را راه می‌دانند و در راه نمی‌مانند، طبیعی است.

و طبیعی است که به دنبال وحی و رسول کوله‌بار بردارند و اقالیم را زیر پا بگذارند؛ که آنها با توجه به دوری راه و وسعت روابط و خطرهای نهان و آشکار و با توجه به نارسایی تجربه و علم و تفکر و تعقل و فلسفه و تمرکز و توجه و شهود و عرفان، به این گره خورده‌اند و «مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ مَا أَنْزَلَ مِن قَبْلُ» را می‌خواهند، «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِن قَبْلِكَ».

و این وحی و ضرورت رسول را با قدرت و ثروت و لذت‌ها نمی‌پوشانند، که «فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ»^(۱). برای آنها رسول امین و رسولی که هیچ نشانی از قدرت و لذت و ثروت نداشته باشد معروف و مقبول و مطلوب است و اینها این ضرورت را یک خط مستمر و یک جریان دائم می‌دانند و به این جریان جامع، ایمان آورده‌اند و میان هیچ یک از رسولان جدایی نمی‌اندازند همان طور که میان دین جدایی نمی‌اندازند و با کفر به بعض و ایمان به بعض، خود را محروم نمی‌سازند. «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»^(۲).

انسان بالغی که همچون جوانان بالغ با انفجار نیروها بی‌قرار می‌شود و یا با شناخت خویش و دنیا و محدودها همت بلند می‌دارد، این انسان با اضطرار و ضرورت دنیایی دیگر آشنا شده است و همراه این پیوند و رزق و همراه این خط

۱. زخرف، ۵۳.

۲. بقره، ۲۸۵.

جاری وحی، به یقین و عین الیقین و حق الیقین می‌رسد و اشتیاق به غیب و اضطراب به آخرت او، به تدریج با این یقین‌ها همراه می‌گردد، «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ».

این‌طور نیست که حرکت متوقف بر یقین باشد که حتی با احتمال راجح و یا گمان آشکار، تجارت‌ها آغاز می‌شوند و کارهای بزرگ سامان می‌گیرند و سپس نشانه‌های راه و علامت‌های شناخته شده، یقین را بارور می‌کند و شهود را و عین و حق را پایه می‌ریزد.

مقدم شدن آخرت و مضارع آوردن «يُوقِنُونَ» این نکته را نشان می‌دهد که یقین در طول حرکت و استمرار آن شکل می‌گیرد و آخرتی را که می‌خواسته، به تدریج مشهود می‌شود و ضمیر فصل هم این نکته را می‌رساند که اینها با این خصوصیات به یقین می‌رسند و با این تأکید این نکته مشخص‌تر می‌شود، که «أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»؛ اینها بر هدایت رب خود ثابت و پابرجا هستند. اینها پایبند هدایت هستند و از همین پایبندی است که رستگار و بارور و سرفراز می‌شوند. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

یک نکته در این است که خداوند آنها را هدایت کند، که در سوره زمر آمده: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْتُمُ اللَّهُ»^(۱). و نکته دیگر این است که اینها پایبند هدایت باشند و تعبیر «عَلَيَّ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»، این پایبندی و ثبات را می‌رساند و این مناسب‌تر از احاطه و سواری بر هدایت است که عنایت و شتاب سیر الهی را می‌رساند و با پاداش و مزد، مناسب‌تر است.

در این بیان، به هدایت رب پس از هدایت کتاب اشاره دارد. هدایت کتاب، آداب و احکام و شرایع و فرایض سالک را گوشزد می‌نمود و هدایت رب در هر لحظه و در

هر انتخاب حضور دارد و همراه هر تحول و هر خطور و وسواسی دستگیر است و سالک را مدد می‌رساند و کسانی که پایبند این هدایت باشند، فتوحات مستمر و جام‌های پیایی خواهند داشت، «وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»^(۱).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فُهِمٌ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

« ۱ »

سواء: به معنای عدل، وسط و غیر می آید و اسم مصدر از استوی به معنای برابر است مثل: «سواء علیّ أقتت أم قعدت».

إنذار: ابلاغ همراه تخویف، آگاهی دادن همراه احساس.

ختم: بستن. مهر زدن. محکم کردن.

قلب: مجموعه نیروهای معرفتی و عاطفی و احساسی را در بر می گیرد و فقه و انبساط و وسعت و ظرفیت، علامت حیات و سلامت آن است.

سمع: شنوایی.

غشاوة: پرده. روکش.

مخادعة و خدعة: فریفتن و فریب کاری. این دو تفاوتی دارند و می تواند در شروع و تحقق باشد، مخادعه؛ یعنی شروع در کار و خدعه تحقق و تمامیت را می رساند. «يُخَادِعُونَ اللَّهَ»؛ یعنی با خدا نیرنگ آغاز می کنند، «و هو خادعهم»؛ او به آنها نیرنگ می زند، «مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»؛ جز به خود نیرنگ نمی زنند.

يشعرون، شعور: آگاهی دقیق و حسی را می گویند. این دو قید از مفردات راغب استفاده می شود.

سفیه: در برابر حکیم. سفاهت در خفت و سبک مغزی به کار می رود. بدون سنجش اقدام کردن. در برابر آنچه که از دست داده، چیزی به دست نیاوردن.

استهزاء: به جد نگرفتن. ارزش ندادن. مزاح و شوخی کردن.

يعمّهون. عمته: تردّد و تحیر.

صیب: ابر یا باران به اندازه و نافع .

یخطف، خطف: گرفتن با شتاب و سرعت .

« ۲ »

در «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ» اضافه شدن «لَا يُؤْمِنُونَ» چه نکته ای را می رساند؟
تفاوت در ترکیب «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ» و ترکیب «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةٌ» چه نکته ای دارد؟
«عَذَابٌ عَظِيمٌ» و «عَذَابٌ أَلِيمٌ»، چه جهتی دارد؟
تفاوت «يُخَادِعُونَ» و «يَخْدَعُونَ» در چیست؟
آیا به جای «لَا يَشْعُرُونَ» می تواند «لَا يَعْلَمُونَ» و «لَا يَعْقِلُونَ» درست باشد؟
«أَوْ كَصَيِّبٍ» می تواند در تقدیر «أَوْ كَذَى صَيِّبٍ» و یا «أَوْ كَمَثَلِ الذِّبْيِ الَّتِي اسْتَفَادَ مِنْ صَيِّبٍ» باشد، پس چرا به این گونه آمده است؟

« ۳ »

چه ارتباطی میان خصوصیت کافر و «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةٌ» هست؟
خصوصیات بی ایمانی و خدعه و مرض و کذب و ادعا و تحقیر دیگران و تذبذب و استهزاء و تحیر و بی حاصلی، چه ارتباطی با نفاق دارد؟ و چه ارتباطی با مجازات منافق دارد؟
این دو مثل در مورد منافق چه توضیحی و چه ربطی را می رساند؟ گرفتار آتش و گرفتار ابر .

«۴»

چگونه و با چه معیاری این خصوصیات از کافر و منافق در کنار متقی مطرح می‌شود؟ و در چه فضایی و با چه ذهنیت و احاطه‌ای می‌توان این برش‌ها و این رفت و آمدها را دریافت و به معالجه و درمان کفر و نفاق در خویش و دیگران پرداخت؟

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ کسانی که کفر ورزیده‌اند و از گذشته و ماضی با چشم‌پوشی و کفر همراه شده‌اند،

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ»؛ اینها انذار تو - ابلاغ و تهدید تو - در ایمانشان اثری ندارد؛ بترسانی یا نترسانی برای آنها برابر است،

«لَا يُؤْمِنُونَ»؛ اینها ایمان نمی‌آورند و گرایش در آنها شکل نمی‌گیرد. گرچه این آگاهی از خویش و ترس از سنت‌ها و نظام‌ها و هراس از گرفتاری و رنج، گرچه این همه در اتمام حجت و بصیرت آنها اثر دارد ولی در ایمان و گرایش آنها اثری نخواهد گذاشت؛ چون این کفرها ریشه در کبر و حسادت و حرص و بخل آنها دارد و اینها با آنکه با سختی به یقین رسیده‌اند زیر بار نمی‌روند و از آگاهی و معرفتشان چشم می‌پوشند و این چشم‌پوشی ریشه در ظلم و علو آنها دارد؛ «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»^(۱). این کفر، انتخاب آنهاست و آنها با آگاهی و آزادی به این چشم‌پوشی رسیده‌اند.

کفر و ایمان، وابسته به شرایط و محیط و تربیت نیست. هر کس در هر شرایطی که

دو امکان دارد و «نَجْدَيْن»^(۱) و دو راه را پیش رو دارد، می تواند انتخاب کند و نمی تواند انتخابش را به گردن محیط و شرایط و شیطان و دوست و جلوه های فریبنده بیاویزد؛ چون آدمی مادامی که با سنجش و تعقل همراه نشده می تواند جبر محیط و شرایط را حتی در هنگام علم و تفکر مطرح نماید، اما با شروع سنجش بر هدف ها و راه ها، آدمی به امکان انتخاب می رسد و هر کس در این شرایط قرار بگیرد همین امکان را خواهد داشت. هر کس در شرایط من می تواند مثل من عمل کند همان طور که من هم در شرایط می توانستم عمل کنم و یا نکنم.

پس شرایط، زمینه ساز امکان من و موضوع انتخاب من است، نه مزاحم آن. بله بدون سنجش، بدون محاسبه، انسان با خط غریزه و یا وسوسه و یا هوس ها روبه رو می شود ولی همیشه امکان سنجش هست و به همان مقداری که امکان سنجش هست امکان و آزادی هست و به همان اندازه، تکلیف و مجازات هست.

در نتیجه آنها که از این امکان بهره نگرفته اند و از منابع آگاهی و قلب و سمع و بصر خود استفاده نکرده اند، طبیعی است که محروم شوند و مختوم شوند؛ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ»؛ خداوند بر دل هاشان مهر زد و بر شنوایی آنها مهر زد و این مجازات کسانی است که از امکانات بهره نمی گیرند و دل و چشم و گوش خود را می بندند.

دلی که باز و آزاد باشد می تواند از فسخ عزائم و نقض همم بیاموزد^(۲). می تواند از قبض و بسط خود بیاموزد. می تواند از تحول و از بلا و از مصیبت و مکاره و از مطلوب و محاب خود بیاموزد.

۱. بلد، ۱۰.

۲. «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حُلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ». نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۲۵۰.

و گوش آزاد می‌تواند از هدایت‌ها و از تلاوت‌ها بیاموزد. گوش آزاد می‌تواند صدای آیات را بشنود. هنگامی که زبانه و کثافت و یا ظرف کثیف و یا گریه کودکی و انتظار پیرمردی و گرفتاری رهگذری را می‌بینی، در واقع اینها تو را صدا می‌زنند که مرا از سر راه بردار و مرا بشوی و مرا دستگیر باش. و گوش آزاد می‌تواند این دعوت‌ها و این طلب‌ها را بشنود و اجابت کند و اگر گذشت و گوش خود را گرفت، توقع نداشته باشد که دعوت رسول را اجابت کند و صدای رسول را بشنود و تلاوت آیات او را جدی بگیرد.

و چشم بی‌پرده می‌تواند پدیده‌ها را آیت ببیند و غایت و واقعه نپندارد. نمی‌دانم در بیابانی سرگردان و گم شده‌ای و گرسنه و تشنه و هراسناک، پشت هر تپه و شکاف هر درّه را گشته باشی و پس از مدت‌ها گرفتاری و سردرگمی به خاکستر اجاقی و یا پشکل بزی و کفش و کوزه‌ای، چشم روشن کنی؟! برای تو پس از آن همه سرگردانی، خاکستر و پشکل فقط خاکستر نیست، که نشانه است، آیت است، برای تو حرفی دارد و به تو نشانی می‌دهد. تو در هنگام اشتغال و همراه غفلت، به این نشان‌ها توجه نداری و فقط پدیده‌ای، پشکلی، خاکستری را می‌شناسی اما هنگام سرگردانی و تمرکز و جست‌وجو و دقت، تو دلالت‌ها و هدایت‌ها و دعوت‌ها و نشانه‌ها را می‌بینی و می‌شنوی و احساس می‌کنی.

خداوند وقتی می‌خواهد از دیدار آتش و یافتن آتش در شب سرد و سرگردانی موسی بگوید، این‌گونه می‌گوید: «أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا»^(۱)؛ از سمت طور به آتشی انس گرفت نه اینکه آن را دید و «رَأَى نَارًا»، نه، «أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا». تفاوت دیدن‌ها در گرو همین طلب و تمرکز و جست‌وجو است و کسی که بر منابع

آگاهی خود قفل زد و آن را بست، چه انتظار دارد و منتظر چه پاداشی است، جز همین که مطابق عمل او با او رفتار کنند و بر دل و شنوایی او مهر بزنند؛ که آنها بر بینایی خود پرده کشیده‌اند، نشانه‌ها را نمی‌بینند و از آیت‌ها برای خود غایبی گرفته‌اند و دل خوش کرده‌اند.

پس اگر چشم، آیه‌ها را نخواست و ندید و اگر گوش، دعوت‌ها و هدایت‌ها را نشنید و اگر دل، از تحول نعمت‌ها و از منع و بخشش دیگران در خود آنها نشست و به مدح و ذم آنها مشغول شد و از رفت و آمدها و از قبض و بسط‌ها و از فسخ عزیمت‌ها و نقض همّت‌ها نیاموخت، خود بر عذاب خود اقدام کرده و خود خواسته است و نباید دل خوش کنی که بهره‌های تجربه و علوم تجربی را داریم و از ختم و قفل نمی‌ترسیم؛ که دانش‌ها بدون بینش‌های مسلط شکل نمی‌گیرد.

و کسی که این سنجش و این ذهنیت و این زاویه دید را نداشته باشد به مجموعه‌های هماهنگ با اندازه وجودی انسان و به برنامه‌های متناسب با بافت و ساخت انسان و جهان، راه نمی‌یابد و همین می‌شود که آدمی دهانی می‌شود و وابسته به یک مشت روده و منتهی به دستگاه تناسلی اش. و همین می‌شود که از دنیا توقع رفاه و امن دارد و بر خدا می‌شورد که این چه نوع میهمانی و پذیرایی است^(۱) و این چگونه آفرینش بی حساب و ناهماهنگی است و راست هم می‌گوید که با امن و رفاه هماهنگ نیست، که مدام تحول است و بلا و مصیبت و مدام ضربه است که بر دیوارها و محدودهای آدمی وارد می‌شود و بت‌ها را می‌شکند.

بر فرض در دنیای امکان و رفاه و بالاتر از مدرن زندگی کند و به تمامی

۱. فلسفه دین، جان هاسپرس. ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی، برهان غایی، ص ۹۵-۱۳۴.

خواسته‌هایش دست بیاید، ولی این وجود فراباش که گذشته و آینده و حال را یکجا می‌بیند و به جدایی‌ها حتی در هنگام وصال و قوف دارد و پاییز و سردی زمستان را حتی در شکوفه‌های بهار می‌فهمد، چگونه می‌تواند ایمن باشد و چگونه می‌تواند آرام بگیرد؟! حتی در کنار منزل جانان چه جای امن؛ چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها...

و همین طور که می‌بینی انسان بیدار و جهان متحوّل حتی هنگامی که جهان دست یافتنی و رام می‌شود با هم هماهنگی ندارند، وای به روزی که ناهماهنگی مضاعف شود و مصیبت‌ها و درگیری‌ها و جنگ‌ها و ستم‌ها سر بر دارد، که دیگر عذاب مضاعف و عذاب عظیم شکل می‌گیرد. و عذاب با این کفر و چشم‌پوشی رابطه تنگاتنگ دارد و اگر بگوییم «الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، از این واقعیت مرتبط و از این ارتباط تنگاتنگ می‌گوییم. پس آدمی به اندازه رنجی که می‌برد، کافر است!!

اما اگر بینش و گرایش به غیب شکل بگیرد و آدمی سالک باشد و دنیا راه، آن وقت همه بت‌شکنی‌ها و ضربه‌ها بر دیوارها، می‌شود نعمت. و تمامی بلا و مصیبت، شکر می‌خواهد؛ که می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ»^(۱) و می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ شُكْرِي عَلَى مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي لَكَ عَلَى مَا حَوَّلْتَنِي...»^(۲).

و آن وقت تو با سختی‌ها راحت هستی و مع العسر در یسار هستی و می‌توانی از مصیبت‌ها بیاموزی، که تعلق‌ها و توقع‌های تو را می‌شکنند و تنظیم می‌کنند. نمی‌توان با وسعت دانش و سرعت دانش، جای این بینش و این گرایش را پر کرد

۱. زیارت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا.

۲. صحیفه سجاده، دعای ۳۵.

و نمی‌توان غربت آدمی را با علم جواب گفت؛ که آدمی بزرگ‌تر از این محدوده است و این محدوده را با علم و صنعت و قدرت، زودتر می‌گذراند و بن‌بست و تنهایی و حبس و دیوار را زودتر احساس می‌کند. داستان حیرت‌زدایی علم و تزلزلِ مذاهبِ برخاسته از حیرت،^(۱) یک حرف است و حقیقت غربت انسان و تنهایی او و دیوار و بن‌بست هم، حقیقتی دیگر است. تا تو در کجا ایستاده باشی و تا کجا آمده باشی.

بگذار این نکته را همین جا بگویم که علم با تمامی قدرت و سرعت و صنعتش برای عبور از همین دنیاها و نزدیک و ستارگان کهکشان اول ما، خیلی ناتوان و ناچیز است. حتی اگر به سرعت نور بررسی باید میلیون‌ها سال در راه باشی تا از همین خانه معلق، اتاق‌هایی را ببینی.

برای معراج‌ها باید به دنبال وسایل دیگری بود و باید از انبساط وجود و احاطه وجود راهی پیدا کرد... باید در علم انقلابی دیگر آورد؛ که این منابع آگاهی با حجاب و قفل و ختمی که بر آنها می‌زنیم جز با «عَذَابٌ عَظِيمٌ» پیمانی نمی‌بندند و برای این دنیای بزرگ و این انسان بزرگ‌تر از دنیا، کارسازی ندارند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ از مردم کسانی می‌گویند به خدا و به روز دیگر ایمان آورده‌ایم در حالی که هیچ مؤمن نیستند. اینها ادعای ایمان دارند و به هیچ ایمان ندارند و هیچ حدی از ایمان را ندارند. برای آنها ایمان و کفر مسأله نیست. مشکل آنها در اعتقادات نیست. اینها منفعت‌طلب، فرصت‌طلب هستند. این مرض نهفته آنهاست و همین مرض بر دستگاه‌های حسی آنها اثر می‌گذارد و از حس و دقت خود بهره‌مند نمی‌شوند؛ «لَا يَشْعُرُونَ». و همین

۱. عبدالکریم سروش در نامه فرهنگ، شماره ۳، ص ۷.

مرض بر سنجش و اندیشه آنها اثر می‌گذارد و در برابر وجود خود و شخصیت خود که از دست داده‌اند، چیزی نمی‌گذارند و با این سفاهت آشکار نمی‌فهمند و نمی‌سنجند؛ «هُمُ السُّفَهَاءُ». و همین مرض بر روابط و برخوردهای آنها اثر می‌گذارد و دورویی و جدی نگرفتن؛ «يَسْتَهْزِئُونَ» را به وجود می‌آورد. و همین مرض آنها را از فرصت‌های اجتماعی و طبیعی محروم می‌سازد و طعمه و دستاویز دو جریان متشخص و مسلط مؤمن و یا کافر می‌سازد و همان منافع و سود و ربحی را که می‌خواستند و مرض‌هاشان از آنجا برخاسته بود، به دست نمی‌آورند.

این مرض که در دل آنها ریشه داشت به شخصیت و نفس، به شعور و تعقل و به روابط و برخوردهای آنها سرایت می‌کرد. اینها می‌خواستند با خدا نیرنگ بازی شروع کنند؛ «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»، می‌خواستند به خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ بزنند. «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ»؛ در حالی که جز به نفس و شعور و شخصیت و حتی منافع خود نیرنگ نمی‌زنند. «وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ در حالی که حتی تجربه و دقت ندارند. تجربه اینکه نردبان دیگران و طعمه دیگران می‌شوند و دقت در اینکه منافع مستمر، جا عوض می‌کند و فرصت‌ها مدام متحول می‌شود و همین تحول و جا به جایی دست آنها را رو می‌کند و آنها را بی‌اعتبار و بی‌آبرو می‌سازد.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ در دل‌های آنها بیماری است. دل بیمار، رشد و توسعه ندارد. دل بیمار، ظرفیت و وسعت ندارد. دل بیمار، نمی‌تواند تحول نعمت‌ها و فرصت‌ها را با دو پای شکر و صبر درمان کند. دل بیمار فقط به نعمت‌ها و فرصت‌ها، به منافع و بهره‌مندی‌ها می‌اندیشد. و طبیعی است که این بیماری از دل‌ها به شخصیت‌ها و نفس‌ها و به شعورها و سنجش‌ها و به روابط و برخوردها سرایت کند. «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»؛ پس خدا بیماری آنها را زیادتی داد و مرض‌های جدیدی در حوزه شخصیت

و شعور و روابط آنها شکل گرفت.

منافق، مذبذب است. با هیچ کس نیست تا با همه کس و در همه جا باشد. شکل نمی‌گیرد تا در هر ظرفی شکل مطلوب دیگران را داشته باشد. پس وابسته به ظرف‌ها و شرایط است، پس جلودار و تغییر دهنده نیست و در نتیجه بهره‌مند و صاحب سهام نیست، طعمه و نردبان است. پس گول خورده و در این بازی خود، منافعش را، منافع مطلوبیش را از دست داده است؛ «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»، ولی هیچ تجربه و دقتی ندارند.

شعور، دو خصوصیت حسی و تجربی و دقت را می‌خواهد و اینها به خاطر عشق به منافع از تحلیل تجربه‌ها و دقت در تجربه‌ها محرومند و در نتیجه دنیای متحول و شتابنده را که باید با دوپای شکر در امکانات و صبر در محرومیت‌ها مهار کرد، از دست می‌دهند و به خاطر جبران این عقب افتادگی و بی‌پایی، مجبور می‌شوند که همیشه دروغ بگویند و خیال می‌کنند که دروغ، میان‌بر مفید و راه نزدیک تا منافع آنهاست.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»؛ اما تنها سهم آنها عذاب دردناک است، به واسطه همان دروغ‌هایی که همیشه می‌گفتند. از همان راهی که همیشه می‌رفتند به عذاب و درد رسیدند.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»؛ اینها می‌خواهند پنهان‌کار باشند و آرام به منافع برسند و پنهان‌کاری یا ظرفیت و احاطه و اطلاعات می‌خواهد؛ که در دل مریض اینها و در مرض گسترده آنها ظرفیت قلبی و احاطه مدیریت و تجربه و اطلاعات آسیب دیده است و یا دروغ و پشت هم‌اندازی، که در روابط نزدیک و سالم زود آشکار می‌شود و رومی آید و اخطارها را به دنبال می‌آورد،

که باز چه شده چرا در زمین فساد می‌کنید. و آنها مجبور هستند که دوباره دروغ بگویند و با تأکید دروغ بگویند؛ «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ».

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ؛ هنگامی که به آنها گفته می‌شود: «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»؛ در زمین فساد نکنید و با دروغ مستمر و به هم ریختن روابط سالم، درگیری و فساد بیاورید، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»؛ می‌گویند: فقط ما اصلاح‌گریم، که می‌خواهیم از نزدیک‌ترین راه به منافع برسیم. «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ»؛ آگاه باشند به راستی آنها، همان‌ها فقط مفسد هستند و کار دیگری ندارند. «وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ ولی تجربه و دقت به کار نمی‌گیرند.

درک فساد اینها و اخطار به اینها، فاعل مشخص و معلومی نمی‌خواهد؛ چون فساد خود آشکارا و در سطح است. از دروغ‌ها، فسادها رصد می‌شوند و دروغ‌ها در روابط نزدیک و سالم زود آشکار می‌شود. اما در روابط دور و آشفته که دقت‌ها و مراجعه‌ها کمتر می‌شود، در نتیجه دروغ‌های مستمر کمتر مشخص می‌شود و اخطارها کمتر می‌شود و از یک دسته و یا افراد مشخصی فریاد برمی‌خیزد.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ الشُّفَهَاءُ»؛ در برابر ادعای اصلاح منافقین، جهت‌گیری و گرایش صریح مطالبه می‌شود و این طبیعی است که مصلح، هدف و روش و شکل کارش را مشخص کند.

مصلح با مبارز تفاوت دارد. در اصلاح، صراحت و جهت‌گیری و وضوح لازم است، در حالی که مبارزه، پنهان‌کاری و خدعه و فریب می‌خواهد و منافقین با ادعای اصلاح، گرفتار این نکته شدند که «با صراحت، مثل همه مردم ایمان بیاورید و جهت‌گیری کنید».

هنگامی که به آنها گفته شد ایمان بیاورید همان طور که مردم ایمان آورده‌اند،

«قَالُوا أُوْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»؛ گفتند: آیا ما مثل سفیهان ایمان بیاوریم؟ آیا ما ایمان بیاوریم همان طور که سفیهان ایمان آورده‌اند و با صراحت، گرایش و موضع خود را مشخص کرده‌اند؟ اینها ایمان صریح را سفاهت می‌دانند و در واقع اساس ایمان و اعتقاد را سفاهت می‌دانند؛ چون به نظر آنها مشکل در ایمان و کفر و اعتقاد و عدم اعتقاد نیست، که مشکل در دستیابی به منافع است و ایمان بدون منفعت، کاری سفیهانه است؛ چون سفیه کسی است که در برابر کارش سودی و نفعی نباشد.

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ»؛ آگاه باشند که به راستی آنها، خود آنها فقط سفاهت دارند و سفیه هستند؛ چون در برابر شخصیت و تشخیص خویش، منافعی را می‌خواهند که به دست نمی‌آورند و اگر هم به دست می‌آوردند، باز بهره نمی‌گرفتند؛ که انسان بی‌هویت و بی‌شخصیت فقط نردبان دیگران است و آلت دست این و آن.

این سفاهت بنیادی است که آدمی خودش را بدهد و به کم بدهد و به توهم و خیال بدهد و خیال بُرد و سود هم داشته باشد. اینها سفیه هستند، «وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ ولی نمی‌دانند. «لَا يَعْلَمُونَ» با «لَا يَشْعُرُونَ» تفاوت دارد. شعور، تجربه حسی است و علم، گسترده‌تر از حسی و فکری و عقلی و حضوری است و اینها هیچ نمی‌دانند؛ چون مرض بر شخصیت و شعور و آگاهی و روابط آنها اثر گذاشته است.

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»؛ هنگامی که دیدار می‌کنند کسانی را که ایمان آورده‌اند، می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم. «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ»؛ و هنگامی که به خلوت شیاطین خودشان می‌آیند، «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»؛ می‌گویند: به راستی که ما با شما هستیم. ما فقط مسخره‌باز و شوخ هستیم. ما به جدّ و درستی حرف نمی‌زنیم. اینها با این خیال به دو طرف حقّه می‌زنند و با هر دو طرف بازی

می‌کنند غافل از اینکه اینها خود آلت دست هستند و این نکته از «شَیَاطِينِهِمْ» به خوبی به دست می‌آید که اینها از وسوسه و بازی دیگران می‌چرخند و خیال می‌کنند که بازیگر هستند؛ در حالی که بازیچه شیاطینی هستند که در نهایت تمامی منافع را می‌خواهند و به این سفیهان چیزی نمی‌دهند.

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»؛ خدا به اینها ارزشی نمی‌دهد و آنها را جدی نمی‌گیرد. «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ و آنها را در طغیانی که از خودشان بود می‌کشانند و مدد می‌رساند، در حالی که متحیر و متردد هستند و به خاطر تحول منافع و جا به جایی مواضع، سرگردان هستند و بازیچه شیاطینی هستند که این عروسک‌ها را به چرخ می‌اندازند و چه طنزی بالاتر از این و چه استهزایی عمیق‌تر و تلخ‌تر از اینکه مدعیان بازیگری، خود بازیچه باشند و محروم باشند و ندانند؟

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ»؛ اینها به خاطر منافع حرکت کردند. اینها کسانی هستند که سرگردانی و ضلالت را در برابر هدایتی و راهی که یافته بودند، خریدند و با هدایت معامله کردند و در برابر، سرگردانی و حیرت را به دست آوردند. پس تجارت اینها سودی نیاورد و منافی به دست نرسید و این نکته اساس نفاق است که از منفعت طلبی برمی‌خاست اما به منفعت نمی‌رسید، در حالی که از مرض قلبی به مرض نفسی و شخصیتی و معرفتی و برخوردی و معاشرتی راه یافته بود. «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»؛ اینها راهیاب نبودند و هدایت‌پذیر نبودند و چشم از هدایت شسته بودند و دست به ضلالت بسته بودند. اینها چه در فرصت‌های اجتماعی و چه در فرصت‌های طبیعی سهمی نبردند و حاصلی به چنگ نیاوردند. «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا»؛ داستان اینها داستان کسی است که با رنج، آتشی افروخت. «فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»؛ پس

همین که آتش روشن کرد گرداگرد او را، خداوند روشنی آنها را برد و آنها را رها کرد در سیاهی ها و ظلمات، آنها هیچ نمی بینند. «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرِجْعُونَ»؛ کرها، لالها، کورها، پس آنها باز نمی گردند و رجعت نمی کنند.

می بینی که ضمیرها از «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» جمع می آید و به منافقها باز می گردد، در حالی که در مرحله اول در «أَسْتَوْقَدَ» و «حَوْلَهُ» ضمیرها مفرد بودند.

در این تصویر منافق را می بینی که آتش فتنه و یا منافع را هیزم می آورد و باد می زند. او از آتش روشنی می خواهد. بصیرت می خواهد. اما همین که آتش روشنی می آورد و اطراف و گرداگرد او را روشن می کند و او به مقصود نزدیک می شود، دستی نور آتش و روشنی آن را می برد و او در ظلمتها و تاریکیها؛ تاریکی فضا و تاریکی منافع و تاریکی تصمیم و تاریکی اقدام می ماند. نمی داند چه بکند، چه تصمیم بگیرد. نمی داند منافع چه شد و نمی بیند، حتی آتشی را که افروخته بود و روشنی آورده بود.

این تاریکی و خاموشی آتش با ناتوانی در بصیرت او همراه است. چه بسا کسانمی بتوانند در بحرانها و تاریکیها ببینند و کار و تصمیم و تکالیف خود را بیابند، اما اینها این توانایی و این بصیرت را هم ندارند. «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»؛ هیچ نمی بینند. اینها بالاتر از این همه، نمی توانند رابطه برقرار کنند و نمی توانند نشان و پیامی را دریافت کنند. هم کری و هم گنگی و هم کوری، گرفتاری آنهاست؛ «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرِجْعُونَ»؛ پس به طور طبیعی بازگشت نمی کنند و از بحران بیرون نمی روند و از این تنور و با این آتش نانی نمی پزند.

اینها کر هستند. هیچ حرف و دلالتی در گوش آنها نمی رود. آنها منافع را می بینند و از منافع حرف شنوی دارند؛ منفعی که ثبات ندارد و جا به جا می شود.

اینها لال هستند. نمی‌توانند حرف دل و از منافع مطلوبشان حرفی بزنند و راز پنهان‌شان را آشکار کنند.

اینها کور هستند؛ به خاطر تحول منافع و جا به جایی آن، به خاطر بحران و فشار روحی و مشکل تصمیم‌گیری و اقدام و عمل و به خاطر ضعف شخصیت و نداشتن تکیه‌گاه روحی هنگام برخورد با مصیبت و گرفتاری.

حال با این کری و گنگی و کوری و با آن ظلمات و تاریکی‌ها و با ناتوانی و نبود بصیرت در هنگام جهل و شک و نداشتن اصول عملیه در هنگام بحران، این طالبان منافع و این سود پرستان مدعی چه خواهند داشت و چه دریافتی و یا چه بازگشتی به سوی منافع خواهند کرد؟ «فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ».

«أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ»؛ و یا مثل کسانی که در شبی تاریک گرفتار ابری سیاه و پربار می‌شوند که مه و رعد و برق و صاعقه دارد؛ ترس مرگ و صدای سنگین و درخشش چشمگیر دارد. اینها چقدر از برق و روشنی‌های زودگذر بهره می‌گیرند؟ چقدر راه را می‌بینند چقدر می‌توانند حرکت کنند و چقدر می‌تواند بمانند و توقف کنند؟ آنها با این حال چقدر می‌توانند به منافع مطلوب برسند؟

اینها در چنین فضایی و در زیر سلطه و احاطه حق و بارش بی‌امان و صیّب پربار آسمانی، که ترس مرگ و فریاد و درخشش دارد، چقدر از درخشش این بارش به مقصد و منافع راه می‌برند؟ اگر از آتشی که خود می‌افروختند، امید درخشش و بهره‌ای بود، دیگر از این برق چشمگیر امیدی نیست و انتظاری نیست؛ که در زیر بارش و همراه این ظلمات منافی باقی نمی‌ماند و چیزی به جیب اینها نمی‌رود؛ که این بارش برای کشاورز زمین‌ساز، حاصل می‌آورد و فلاح و رویش سبزی می‌آفریند،

نه برای عابری که می‌خواهد از برق این بارش راهش را بیابد، در حالی که از صدای آن کر و از درخشش آن کور و از سیلابش زمین‌گیر گردیده است.

«مثلهم کذی [صیب من السماء]؛ داستان آنها مثل این همراه باران است که «فیه ظلمات و رعذ و برق»؛ با این باران، ظلمات و تاریکی شب و تاریکی ابر و تاریکی مه و بارش، در هم تنیده و صدای هولناک و درخشش چشمگیر، انگشت‌ها را به گوش‌ها چسبانده است؛ «یجعلون أصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت»؛ اینها در این شرایط حتی دست‌هاشان برایشان کاری نمی‌کند و حاصلی جمع نمی‌کند، که انگشت‌هاشان را در گوش‌هاشان می‌گذارند از صاعقه‌ها به خاطر ترس از مرگ. اینها در این شرایط چه بهره‌ای دارند در حالی که سلطه‌ای ندارند و محکوم هستند، «والله محیط بالكافرين»؛ و خدا بر اینها که از هدایت‌ها چشم پوشیده‌اند و کفر ورزیده‌اند احاطه دارد.

«یکاد البرق یخطف أبصارهم»؛ به زودی آن درخشش، چشم‌های آنها را می‌گیرد. اینها از این صحنه همین قدر بهره می‌گیرند؛ «کلّمآ أضآء لهم مشوآ فیه و إذا أظلم علیهم قاموا»؛ تا آنجا که این صیب برای اینها بدرخشد راه می‌روند و هنگامی که با تاریکی شب و سیاهی ابر و حائل بارش بر آنها خیمه بزند می‌ایستند، در حالی که در همین شرایط هم مقهور قدرت حق هستند. «ولو شاء الله لذهب بسمعهم وأبصارهم إن الله علی کلّ شیء قدیور»؛ و اگر خدا بخواهد شنوایی آنها و چشم‌های آنها را می‌برد. به راستی خدا بر هر کاری تواناست.

می بینی چگونه در این آیات کوتاه و سریع، حالت های منافق و ریشه های نفاق و مرض های گسترده اش درمان می شود؛ که اینها نمی توانند سود ببرند؛ چون آلت دست هستند. اینها نمی توانند بازی را اداره کنند که خود بازیچه هستند. بی شخصیتی به آنها سود نمی رساند؛ چون منافع متحول جز حیرت و سرگردانی به دنبال نمی آورد. اینها احاطه و اطلاعات دقیق و تجربه های مناسب را نمی خواهند و فقط با دروغ و پشت سراندازی کار می کنند و دروغ ها در جمع های سالم و ایمن و در روابط نزدیک فاش می شود و امنیت و اعتماد دروغ گو را می گیرد. اینهاراهیاب و مهتدی نبوده اند. راه رسیدن به منافع را با دروغ خراب کرده اند و تشخیص منفعت را که مطلوب آنهاست با حیرت و ضلالت از دست داده اند. پس در راه و در مقصد به خطا رفته اند؛ که در دنیای متحول باید با پای شکر و صبر حرکت کرد و با موضع گیری مناسب به موقعیت های مناسب و یا نامناسب جهت داد و در دنیای رابطه های نزدیک با صداقت و امنیت و اعتماد قدم برداشت و از فساد و دروغ، آن هم دروغ و فساد که همه به آن آگاه می شوند و اخطار می دهند دور شد.

اینها چه از آتش فتنه و فساد که به پا می کنند و چه از برق و درخشش بارش های سنگین که ظلمات و رعد و برق دارند، نمی توانند راه به مقصد ببرند و نمی توانند راه و مقصد را حتی ببینند و نگاه کنند، که منافع را شخصیت هایی که مواضع را گرفته اند و مهره ها را در جایگاه هاشان نشانده اند و برای هر موقعیت

برنامه‌ای و موضع‌گیری مناسبی گذاشته‌اند، خواهند برد و اینها که می‌خواهند با چراغ دیگران و با چراغ فتنه‌ها و یا درخشش ابرهای تاریک کاری سامان دهند می‌مانند و نمی‌بینند و باز نمی‌گردند و رجعت نمی‌کنند، که چشم و گوش را هم بر سر این فرصت طلبی و منفعت پرستی بی‌رنج خواهند گذاشت. «إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

با تأمل در همین چند نکته تأثیر منفعت پرستی را بر آن خصلت‌های ده‌گانه بی‌ایمانی (مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) و خدعه (يُخَادِعُونَ) و مرض‌های قلبی^(۱) و نفسی و معرفتی و معاشرتی^(۲) و تذبذب (مُدْبِذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ)^(۳) و بازیگری (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ) و تحیر (يَعْمَهُونَ) و بی‌حاصلی (مَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ) می‌توان به دست آورد؛ چون برای اینها منافع مطرح است، نه اعتقاد و تمامی صفات و مرض‌ها از همین موضع بالا برخاسته و استهزاء و تحقیر و خدعه و دروغ را به دنبال آورده است.

و همین ریشه و همین مرض‌ها و همین خصوصیات با عذاب و محرومیت منافق هماهنگ است؛ چون این بی‌شخصیتی باعث دوری از مقاصد و راه می‌شود. مقاصدی که باید با احتمالات و اقدام و جایگزینی و جاسازی مهره‌ها هماهنگ بشود و با پای شکر و صبر پیموده شود و این دوری از منافع و بن‌بست راه، دروغ و بازیگری، رنج و حیرت و ذلت را به دنبال می‌آورد و برای اینها که روابط و معاشرت‌ها را خراب کرده‌اند راه بازگشتی نمی‌گذارد؛ «صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ...».

۱. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ». بقره، ۱۰.

۲. «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا». همان.

۳. نساء، ۱۴۳.

فصل دوم: (آیات ۲۱ - ۲۹)

۱. دعوت عام و هدایت عبودیت

۲. روشها و درمان ریب در کتاب، رسول و تنزیل

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١١﴾ الَّذِي
جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
الشَّجَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٢﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا
نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿١٣﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٤﴾ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ
أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٥﴾ إِنْ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ
يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا
يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿١٦﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ
اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّنُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٨﴾ هُوَ الَّذِي
خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ
هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٩﴾

« ۱ »

عبادت: بندگی کردن، تنها از امر و دستور حق الهام گرفتن. عبادت به معنای مصدری با عبودیت یک معنا دارد. اما اگر به معنای اعمال و آداب خاص باشد، چه بسا عبادتی که عبودیت نباشد؛ چون در عبودیت به معنای مصدری، نیت و سنت و اهمیت، شرط است. نیت اخلاص و مطابقت با سنت و دستور و مهم‌ترین کارها در لحظه بودن، شرط تحقق امر و امتثال امر است؛ چون امر خدا در میان تکالیف و دستوراتی که در یک زمان متزاحم می‌شوند، با معیار اهمیت تعلق می‌گیرد و امر خدا با بدعت‌ها مطابقت ندارد و امر خدا با امر غیر او جمع نمی‌شود؛ که در روایت هست: «من بهترین شریک‌ها هستم. اگر مرا با دیگری همراه کنند، تمامی کار را به شریکم وا می‌گذارم و من بر نمی‌دارم.»^(۱)

رب: پرورنده و بارورکننده. با جهت و کمال و رشد همراه است. قائم به مصالح. و رب با خالق هدف‌دار و خلقت هدف‌دار هماهنگ است؛ «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». و با تناسب و ربط و جعل میان پدیده‌ها هماهنگ است؛ «جَعَلَ لَكُمْ...». رب و خالق و جاعل و رازق.

انداد: جمع نداد. شریک. برابر. مثل و مانند. چه شرک در عبودیت و یاربانیت و یا خالقیت و یا تدبیر و ربط.
شهداء: گواهان. نیروهای حاضر.
وقود: سوخت. آتش‌گیره.

حجاره: بت‌های سنگی. احجار قیمتی. بت‌ها و یا منافع؛ در آن آیه آمده: «إِنَّكُمْ وَمَا

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۹.

تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ (۱)».

بشارت: انتظار و طلب را در معنای بشارت می توان دید.

متشابه: همانند. رزق مستمر و همانند که از حرکت و تلاش مستمر آنها برخاسته و رزق و انس و خلود را آورده است.

مثال: نمونه. نمود. تمثیل، روش مناسب با شهود و حضور است و درک مستقیم را همراه دارد.

استحیاء: شرم کردن. نگهداشتن. زنده نگهداشتن. معنای کنایی آن در آیه: بد ندیدن. زشت ندانستن.

حق: در برابر باطل و در برابر ظلم، در برابر متزلزل، در برابر لغو و لهو می آید. اضلال: گم کردن. سرگردان نمودن.

فسق: از جایگاه و از حدود بیرون زدن.

نقض: شکستن. سست کردن.

عهد: پیمان. قرارداد.

میثاق: محکم کردن. بستن.

اموات: جمع میت به معنای بی جان یا بی جان شده و از حیات جدا شده.

استواء: با «الی» به معنای قصد و روی آوردن. با «علی» به معنای مسلط شدن و

مستقر شدن. بدون واسطه به معنای اعتدال و پابرجایی است.

تسویه: اندازه گذاشتن. قسمت کردن. هماهنگ کردن.

« ۲ »

در «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» آیا عبودیت با ربانیت و پرورش دادن و با خلقت هدفدار؛
«خَلَقَكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» پیوندی دارد؟

در «خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، با این تکرار به چه نکته‌ای اشاره دارد؟ به استمرار
خلقت و یا وحدت خلقت؟

در «جَعَلَ لَكُمْ»، آیا ارتباط و اداره و پیوند دادن میان پدیده‌ها با هم منظور است؟
در «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ»، با تعبیر «ان ارتبتم» تفاوتی هست؟ آیا استغراق و ثبات
ریب را می‌رساند؟

در «فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ»، با «بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» تفاوتی دارد؟ آیا در «مِنْ مِثْلِهِ» مقداری
از مماثلت و مشابهت کفایت می‌کند؟

چرا «كَلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ آمَدَ، نَه فِيهَا» و نه بدون بدل. این تعبیر تأکید بر
منشأ رزق را نمی‌رساند؟

با تعبیر «ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» آیا می‌توان خلقت آسمان را پس از خلقت زمین
دانست؟

« ۳ »

چگونه خطاب «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ»، با تصاویر سابق از مؤمن و کافر و منافق، پیوند
می‌خورد؟

با چه توضیحی «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ»، با این دعوت به عبودیت پیوند می‌خورد؟
تحدی و تهدید با بشارت مؤمن چه مناسبتی دارد، آیا با تحدی و تهدید، ریب
مرتفع می‌شود و ایمان شکل می‌گیرد و مؤمن‌ها بشارت داده می‌شوند؟ و یا اینکه با

رقابت میان بشارت و تهدید و کافر و مؤمن، کافر را درمان می‌نماید و آماده می‌سازد؟

انتقال از دعوت به تحدی، به تعجیز و تهدید، به بشارت، به تمثیل و هدایت و اضلال، به استفهام و تعجب، به منت و محبت، از چه اصل و قاعده‌ای حکایت می‌کند؟ آیا در این نقل و انتقال و این شکل‌های برخورد و تنوع و تعدد آن، نکته‌ای دنبال می‌شود؟ آیا اگر این ترتیب آیات به هم بخورد و یا از آیه‌ای صرف نظر شود، چه مشکلی پیش خواهد آمد و چه نکته‌ای از دست خواهد رفت؟ مثلاً اگر به جای آیه «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ»، آیه «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ» می‌آمد، مطالب هماهنگ‌تر نبود؟ یا اگر آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي» از این قسمت برداشته می‌شد، چه نکته‌ای از دست می‌رفت؟ و یا اگر این آیه بعد از تصاویر «أَسْتَوْقَدُ نَارًا» و «كَصَيَّبَ مِنَ السَّمَاءِ» می‌آمد مناسب‌تر نبود؟

چه بسا این‌گونه تدبیر در آیات، ما را به نوعی از ارتباط و پیوندهای طبیعی و انسانی که با ساخت و بافت انسان و با نحوه ظهور و بروز شبهات و ریب در ذهن و قلب او هماهنگ است، آشنا سازد و لازم نباشد که همیشه رابطه دو آیه را در خود آیات جست‌وجو کنیم، که چه بسا با توجه به مخاطب و حالت‌های او هر کدام از آیات گرچه به هم در ظاهر مربوط نیستند، ولی به مشکل مخاطب و گرفتاری‌های او مرتبط هستند.

«۴»

اگر ما خود را در حوزه خطاب این آیات بیاوریم و دخل و تصرف آیات را در خود

اندازه بگیریم و قبض و بسط آیات و اخذ و طرد و اقبال و ادبار و التفات و غیبت آیات را با خودمان در نظر بگیریم، چه بسا که به اعجاز قرآن و هدایت زنده آن آشناتر و نزدیکتر شویم.

با این توجه باید در برابر خطاب «أَعْبُدُوا» درنگ کنیم. آیا برای خود و جهان ربی را احساس می‌کنیم؟ آیا جای خالی او را متوجه می‌شویم؟ آیا حضور او ضرورتی دارد؟ و بر فرض حضور، آیا ارتباط من با او آن هم در سطح عبودیت لازم است؟ اگر من ناچار عبد هستم و در این هستی از کسی و از چیزی بندگی می‌کنم، از غریزه‌ها، از عادت‌ها، از قدرت‌ها و... آیا ترجیح و یا ضرورتی هست که عبودیت رب را گردن بگذارم و رضا و سخط و امر و نهی او را جست‌وجو کنم؟

آیا من در این مسیر و در طی زندگی خودم به معبودها و شرک‌هایی مبتلا می‌شوم؟ آیا این ابتلا، از جهل و نادانی و یا از سفاهت و نبود سنجش و تعقل و یا از تعلق‌ها و وابستگی به جلوه‌ها و قدرت‌ها و یا از عوامل دیگری حکایت می‌کند؟ آیا این خطاب در من اثر می‌گذارد؟ «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

اگر من عبودیت خدایم را خواستم آیا در وحی یا در رسول یا در تنزیل و کاربرد می‌توانم ریبی داشته باشم؟ این ریب‌ها با چه روش معرفتی و سلوکی درمان می‌پذیرد؟ و اگر با سلوک و شناخت‌های من درمان نشدند، آیا با این تحدی درمان می‌شوند؟ آیا با تعجیز و تهدید و یا تبشیر و یا تمثیل و یا سیر خلقت و خلقت انسان درمان می‌شود؟ هر کدام از اینها کدام نوع از ریب در رسول و وحی و تنزیل را مرتفع می‌کند و کدام یک از مناشیء و ریشه‌های ریب را می‌خشکاند؟

با توجه به ساخت و بافت انسان و ربط شناخت و احساس و عمل در او و با توجه به مناشیء ریب و ریشه‌های تعلق و عوامل کفر و نفاق، می‌توان از کارایی و

تأثیر این آیات و از رفت و آمد و التفات و غیبت آیات، به هدایت‌ها و به عمق اعجاز قرآن رسید و از جام آیات نوشید و به مباحث موضوعی و معارف گسترده توجه نداشت، که اینها در این خط هدایتی و آشنایی به آیات گره می‌اندازند و بارها گفته شده: فرق است میان کسی که می‌خواهد از پل عبور کند و به مقاصدی راه بیابد و میان کسی که پل، موضوع تحقیق و زمینه کار اوست و می‌خواهد تزکارشناسی خود را تهیه کند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ»، خطاب با مردم است، با تمامی آنها. خطاب با ماست؛ مایی که در تمامی لحظه‌های زندگی در تمامی حرکت‌ها و سکون‌ها از انگیزه‌ای و غریزه‌ای و عادت‌ی و یا محبوب‌ها و معبودهایی نشان گرفته‌ایم. خطاب با شماست، با ماست که ناچار عبودیتی را گردن گذاشته‌اید و گذاشته‌ایم. حتی آنجا که دم از آزادی و عبور می‌زنیم، باز هم وابسته‌ی نفس و خلق و دنیا و وسوسه‌ها هستیم. باز هم از همین معبودها الهام می‌گیریم. از اینها به اینها باز می‌گردیم. اگر پذیرش این خطاب سخت باشد، به خاطر این نکته است که خیال می‌کنیم در برابر عبودیت، آزادی است و به خاطر این نکته است که خیال می‌کنیم آزادی از خدا، دستیابی به متن شکوفایی است، در حالی که عبودیت خدا در برابر عبودیت‌های نفس و خلق و دنیا و وسوسه‌هاست. در حالی که آزادی از خدا، به اسارت محدودها و محکوم‌ها رفتن است و در واقع آزادی هرز شدن و هدر رفتن و فرو رفتن است. «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^(۱)؛ خدا را مطرح کن، سپس رهایشان کن. در فرو رفتن رهایشان کن. اینها بازی می‌کنند.

آدمی از لحظه‌ای که از محدودها و از محکوم‌ها آزاد می‌شود و از لحظه‌ای که

دیوارها را می شکنند و تولد می یابد، آدمی از همین لحظه به خدا می رسد و به عبودیت او راه می یابد و از فرو رفتن و هرز شدن نجات می یابد. آنجا که تو نیروها را، بخارها را مهار کنی و حرکت و نوری بسازی، در واقع به عبودیت رسیده ای. پس عبد، آزاده ای است که شکل گرفته و جهت یافته و عبودیت، پس از آزادی است و آزادی از آزادی است.

عبودیت رویش است. فلاح است. نه تذبذب نفاق را دارد و نه تحجر کفر را و این است که این دعوت پس از آن تصاویر از تقوا و کفر و نفاق و پس از آن گرایش های بنیادی به غیب با آن ریشه های چهارگانه، به راحتی اجابت می شود، به خصوص آنجا که از هدف داری خلقت و هماهنگی خلقت هم پشتوانه بیابد. «أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ بندگی کنید پروردگار خود را.

پس دلیل اول عبودیت، ربانیت و پرورش اوست. دیگران به خاطر محدودیت و محکومیت شان ما را پرورش نمی دهند و شکوفا نمی کنند، که در چاله نیازها و هوس ها می گذارند

و دلیل دوم، «الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ خلقت هماهنگ با این عبودیت است. آدمی برای لذت، برای رفاه، برای امن و رهایی، به این ترکیب، به این سنجش و تعقل و به این وجود فراباش که گذشته و حال و آینده را یکجا شهود می کند، نیاز نداشت. این ترکیب از شناخت و احساس و عمل، با تقوا و حرکت مستمر و عبودیت خدا سازگار است.

و اگر این دلیل مقبول شد، دلیل سوم، امکاناتی است که به خاطر آدمی و هماهنگی با این وجود بیشتر از لذت و رفاه فراهم شده، امکاناتی که خود با یکدیگر پیوند و وابستگی دارند. «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ؛ آن پروردگاری که زمین را برای شما گسترد و آسمان را برافراشت و از بالا آب را فرو ریخت، پس با آب، میوه‌ها و حاصل‌ها را بیرون آورد تا رزق شما و بهره شما باشد.

این همه امکان به خاطر انسان و هماهنگی با اوست و آدمی بیشتر از اینها و بزرگ‌تر از دنیا، که این نعمت‌ها و این دنیا با خود آگاهی و سنجش و انتخاب و آزادی انسان هماهنگ نیست که رنج را، حتی با راحتی‌هایش و پاییز را حتی در بهارش دارد. پس آدم و جهان با این هماهنگی، باید روبه ربّی بگذارد و عبودیتی را بپذیرد که با ساخت و بافت او و با اندازه‌های وجودی او هماهنگ باشد و کسی که به همین حد از آگاهی رسید و کسی که همین اندازه از وجود خود را شهود کرد و با علم حضوری به قدر و اندازه خود واقف شد، نمی‌تواند در هیچ مرحله از عبودیت تا ربانیت تا خالقیت تا رازقیت، برای خدا شریکی و مانندی بگذارد و نمی‌تواند معبودی دیگر را بخواهد. «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ پس با همین مقدار از آگاهی و علم برای خداوند در هیچ مرحله شریکی مگذارید و شما می‌دانید.

با توجه به حوزه‌های شرک، انداد جمع می‌آید، «فَلَا تَجْعَلُوا لَهُ نِدًّا»؛ هیچ شریکی برای او مگذارید، تمامی مراحل را در بر نمی‌گیرد. جمع انداد، شریک‌های عبودیت و ربانیت و خالقیت و رازقیت را در خود می‌گیرد.

با عبودیت، به رضا و سخط خدا و تنزیل و وحی او روی می‌آوریم و این وحی باید بر کسی نازل شود که عبد باشد و هیچ نشانی از غیر خدا نداشته باشد و همراه جلوه‌های دنیا نباشد. پس با این حساب، ضرورت وحی و کتاب و خصوصیات رسول مشخص می‌شود.

ضرورت وحی، از نارسایی علم و تجربه و عقل و فلسفه و قلب و عرفان و امکانات غریزی و جمعی برای تأمین رضا و سخط خدا و تأمین تمامی روابط گسترده این انسانِ مستمر و بیش از این جهان به دست می‌آید و خصوصیات رسول، امانت و علم و آگاهی به این همه و آزادی از غیر حق و جدایی از امتیازات اهل دنیا است و در یک کلمه خصوصیت او احاطه وجودی و رحمت جامع است، که هدی و رحمت لِلْعَالَمِينَ است. پس دیگر ریبی و شبهه‌ای در کتاب و وحی و در رسول و خصوصیات او باقی نمی‌ماند، که «وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ»^(۱) و «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا»^(۲) و «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^(۳) و «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ»^(۴).

چون ملاک رسالت، عبودیت است^(۵) و غایت ارسال رسولان هم عبودیت است.^(۶)

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»؛ اگر شما با این همه در ریب فرورفته‌اید و در آن قرار گرفته‌اید و در کتاب و یا در تنزیل ما و یا در عبد ما شبهه‌ای دارید، «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ»؛ پس یک سوره - نه همانند این کتاب - که مقداری مانند این کتاب باشد بیاورید. «وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ»؛ از تمامی نیروهای شاهد و حاضر خود دعوت کنید. «مِن دُونِ اللَّهِ»؛ تمامی نیروها و شهادایی که فقط خدا در میان آنها نباشد؛ چون خدا تواناست و شما می‌بینید که یک داستان را در صورت‌های مختلف و

۱. ص، ۴.

۲. همان، ۸.

۳. فرقان، ۷.

۴. زخرف، ۳۱.

۵. «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۶. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ نحل، ۳۶.

اسلوب‌های متفاوت تکرار می‌کند و برش‌های گوناگونی به آن می‌دهد.
 «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ اگر صادقانه در شک هستید و اگر می‌خواهید به آگاهی برسید
 و اگر نمی‌خواهید در شک خود رفت و آمد کنید^(۱) و نمی‌خواهید بازی کنید و در
 بازیگری فرو روید. این راه ساده‌ای است که از ناتوانی خود، به ارتباط عبد ما با ما
 راه بیابید و هدایت و حکم ما را از او بخواهید.

«فَإِنْ لَمْ تُفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»؛ پس اگر این کار
 ساده را انجام ندادید که انجام نخواهید داد، بدانید که شکی در میان نیست و فقط
 کبر و غرور و حسادتی است که شما را به چشم‌پوشی و کفرکشانده و شما را از علم
 و بینات جدا ساخته. «فَاتَّقُوا...»؛ پس برحذر باشید از آتشی که سوخت آن آدم‌ها و
 بت‌ها و یا ثروت‌ها هستند؛ چون این آتش از همین جا برخاسته و شما را در خود
 می‌گیرد. «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»؛ این آتش برای آنها که چشم پوشیده‌اند فراهم شده و گرد
 آمده است.

اگر با این دو جریان دعوت و تحدی، به ایمان و گرایش به غیب روی آوردید و به
 دنبال رسول راه افتادید و از شناخت و ایمان، به عمل صالح و جهت‌دار راه یافتید،
 پس این بشارت برای شماست؛ «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ تو بشارت بده به کسانی که ایمان آوردند و صالحات را به
 جای آوردند (به انجام رساندند) و با توجه به جهت عمل، حسنات را انجام دادند،
 تو بشارت بده که باغ‌های پرآب با نه‌های جاری برای آنهاست و اینها به خاطر
 حرکت مستمر و بهره‌مندی از آیات گوناگون و گرایش و عمل صالح، رزق مستمر
 دارند؛ «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»؛ هر

۱. «فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ»؛ توبه، ۴۵.

وقت که به آنها از باغ‌ها، از میوه‌ای رزقی می‌رسد، می‌گویند این همانی است که از پیش به ما رسیده، در حالی که برای آنها همانندی و مشابهی آورده بودند.

در واقع پاداش، همان عمل است؛ «تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^(۱). و آنها که مدام با توجه به آیه‌ها و همراه اعمال و مشابه در خوبی بودند و باغ‌های پرحاصل می‌کاشتند از باغ‌ها و از حاصل دستشان بهره می‌گیرند؛ چون آدمی که در هر لحظه‌اش بهشت و جهنمی خلق می‌کند و باغ‌ها و یا شعله‌هایی می‌آفریند از همان دسترنج خواهد گرفت و به همان حاصل خواهد رسید، «شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ»^(۲).

و این نکته را نباید فراموش کرد که بهشت‌ها و آتش‌ها متفاوت است و چه بسا که بهشت ما، جهنم راه رفته‌ها باشد. در مورد بهشت، بهشت باغ‌ها و آب‌ها و بهشت لقاء و رضوان هست و در مورد آتش‌ها، آتشی که از دل‌ها برمی‌خیزد و آتشی که سوخت آن آدم‌ها و بت‌ها هستند و آتش فراق و خزی و هُون و عظیم و الیم، در میان است و این ماییم که در وسعت دل‌ها و دست‌ها مان بهشت و جهنم را می‌سازیم و آتش‌ها و باغ‌ها را سرخ و سبز می‌کنیم.

اینها در بهشت خود نه تنها رزق مستمر و مشابه، که انس پاک و خلود و دوام هم دارند؛ «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ اینها از همسرانی پاک و انسی بی‌دغدغه و از خلود و استمرار بهره‌مند هستند.

با توجه به رازقیت حق و با توجه به رزق مستمر و مشابهی که مؤمن از توجه

۱. جائیه، ۲۸.

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۶.

مستمر به آیات و گرایش به غیب و وحی و یوم الآخر و عمل صالح و جهت دار خود به دست می آورد، می بینیم که مؤمن گذشته از برهان و هدایت و بینات می تواند از انذار و تبشیر و از تمثیل و تشبیه، رزق خود را بردارد در حالی که کافر محروم و متحیر می ماند. مؤمن می تواند حتی از خطورات و تصاویر ذهنی، به حق و جهت راه بیابد و نشانه‌ها را در بال مگسی و نیش پشه‌ای و صدای کلاغی و حتی خش خش برگ‌ها بردارد (بشناسد) و دل بلرزاند و اشک‌هایش را بریزد، در حالی که کافر از این مجموعه نشانی نمی بیند و دعوتی و نشانی از محبت حق و تحول نعمت و پای شکر و صبر نمی یابد.

آنچه آن رزق و این محرومیت را رقم می زند دانش و علم نیست، که بینش و ذهنیت و زاویه دید است و همراه این بینش، حتی مثال پشه‌ای الهامی دارد و رزقی دارد که مؤمن عاشق با طلب و تمرکز و توجه مستمر به آن راه می یابد و پیام خود را می گیرد و دعوت را اجابت می نماید و به حق و جهت آن آگاه می شود؛ «فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»؛ می یابد که این رزق از کجاست و تا چه جهتی و برای چه جهتی است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»؛ خدا بد نمی داند و زشت نمی شمارد و شرم ندارد از اینکه مَثَل و نمونه‌هایی بیاورد، پشه‌ای و یا بالاتر از آن را مطرح کند؛ چون هر کس می تواند رزق ذهن و قلب و احساس خود را از هر آیه‌ای و نشانه‌ای به دست بیاورد و می تواند با برهان و یا تذکر و یا انذار و تخویف و یا تشویق و تبشیر و یا تمثیل و خطورات و حضوریات به مرحله‌ای از لرزش پوست‌ها و نرمش پوست‌ها و اشک چشم و سر برداشتن موی بر اندام برسد و تصمیم و اقدام و عهد و پیمان و عمل را به دست بیاورد.

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»؛ پس آنها که ایمان و گرایش دارند می دانند که این مثال و اشراق و الهام، حق است و از ناحیه پروردگار آنهاست. حق بودن و جهت دار بودن و منبع و منشأ آن را می یابند. «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»؛ و اما آنها که کفر ورزیده اند و چشم پوشیده اند، می گویند خدا با این مثل چه قصد کرده و چه می خواسته است. آنها همان طور که از هدف و از مبدأ غافل هستند، از این آیات و مثال ها هم به خاطر کفر و چشم پوشی بهره ای نخواهند داشت.

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»؛ خدا با این مثال و تمثیل بسیاری را سرگردان می نماید و بسیاری را به مقصد و به راه می رساند و خدا جز فاسق ها را سرگردان و سر درگم نمی سازد. کسانی که از جایگاه خود بیرون رفته اند و حدود و اندازه ها را ندیده اند و یا دیده ولی مراعات نکرده اند، از آیات و بینات و از تخویف و تبشیر و از تذکر و تنبیه و از مثال و تمثیل، نشانی و هدایتی نمی گیرند.

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»؛ فاسق ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند و این پیمان را میثاق کرده اند و محکم نموده اند و با این همه آن را شکسته و باز کرده اند؛ چون خدا در برابر توانایی و در برابر آگاهی و در برابر نعمت ها عهد بسته؛ «الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^(۱). او با انسان پیمان عبودیت بست، تا او را از نزدیک ترین راه - صراط مستقیم - به مقصود برساند و آدمی با این پیمان، عبودیت و بندگی دیگران را گردن گرفت و به هوای نفس و هواهای خلق و جلوه های دنیا و وسوسه ها دل بست و ارزش و اندازه و برنامه خود را فراموش نمود و با دوستان دشمنی کرد و با

دشمنان به دوستی نشست .

فاسق‌ها عهد خدا را می‌شکنند . «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»؛ و پیوند ولایتی را که باید می‌بستند می‌گسلند. «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ و در زمین فساد و تباهی می‌آورند... فسق، با نقض پیمان و بریدن پیوندها و فساد و تباهی همراه است و فسق به خاطر فراموشی از حدود و ارزش‌ها و اندازه‌های وجودی با خسارت و باخت همراه است، حتی اگر تمامی دنیا را به دست بیاورد و به تمامی هوس‌هایش راه بیابد، «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ اینها، آری اینها خسارت کارند و در برابر آنچه که از دست داده‌اند چیزی به دست نیاورده‌اند؛ چون هدف‌های آنها نمی‌تواند به آنها چیزی بازگرداند. آنها تا بر سر پا هستند برای هدف‌هایشان می‌دوند و هنگامی که از پای افتادند، دیگر حاصلی جز حسرت و کاشکی برایشان نیست و فقط به دست‌هایشان نگاه می‌کنند و آتشی که با آن و در آن افروخته‌اند و خسارتی که با آن و در آن اندوخته‌اند .

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ راستی چگونه می‌شود که انسان به خدا کفر بورزد و از او چشم‌پوشد؟! در یک مرحله وجودش و حضورش را نفی کند و وجود جهان و حرکت جهان و قانونمندی‌های جهان و آینده جهان را بدون خدا تبیین کند که ماده همیشه بوده و همیشه هست و حرکت دیالکتیکی و خودجوش است و مکانیکی نیست و محرکی نمی‌خواهد و قانونمندی‌ها با تصادف‌های مستمر پاگرفته و آینده جهان مثل گذشته، از سادگی روبه پیچیدگی دارد .

این در یک مرحله، که وجودش را نفی می‌کند و در مرحله‌ای دیگر با یک درجه تخفیف ضرورتش را انکار می‌کند که بر فرض خدایی هم باشد، با من کاری ندارد و

برای من کاری نمی‌کند و من با تجربه و علم و فلسفه و عقل و عرفان و قلبم و با همین نیروهای غریزی فردی و جمعی و این ابزار و تکنیک مدرن و فوق مدرن می‌توانم مشکلاتم را حل کنم، دیگر نه خدا می‌خواهم و نه مذهب و نه رسول... و همین طور که دیده‌اید و دیده‌ایم آنها که بند مذهب را پاره کردند، امروز بر تمام مذاهب حکومت می‌کنند و مشکلات خود را سامان می‌دهند و به نظم نوین روی می‌آورند و برای رویارویی تمدن‌ها هم آماده می‌شوند.

راستی! چگونه می‌شود از او چشم پوشید در حالی که آدمی بیشتر از هفتاد سال امکانات دارد و بیشتر از رفاه و امن امکانات دارد و این قدر و استمرار و ارتباط گسترده‌تر آدمی، نارسایی علم و عقل و عرفان و غریزه و تکنیک را توضیح می‌دهد. آدمی به دلیل این توش و توان بالا نمی‌تواند به دنیا و زندگی محدود آن بازگردد و نمی‌تواند در این پوست محدود شود و ناچار است که پوست‌ها را بشکند و دیوارها را بردارد و به نامحدود روی بیاورد و به او بازگردد و این ضرورت خداست که در محدودیت‌ها جلوه می‌کند.

و از این گذشته، این محدودها محکوم هستند و این تحول‌های مستمر با این امکانات و اندازه‌ها، حضور حاکم و مُهیمین و مقدر و مدبری را آشکار می‌سازد... آدمی از ماده بی‌جان و بی‌شعور تا سرحد زندگی و تا قلّه شعور و آگاهی و خودآگاهی آمده است و آن هم با قدر و استمرار و ارتباط‌های پیچیده‌ای که نمی‌تواند در همین پوست‌های محدود بماند و ادامه نیابد و رجعتی نداشته باشد. حال با این محکومیت و محدودیت‌ها چگونه می‌تواند کفر بورزد و از وجود و حضور مهربان او چشم بپوشد و بندگی و تعلق به معبودهای دیگر را ترجیح بدهد؟

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...»؛ چگونه کفر می ورزید به خدا، «وَكُنْتُمْ أَشْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»؛ و شما بی جان بودید پس او شما را زنده کرد. «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ»؛ سپس از این زندگی و از این حیات جدا می کند و می میراند. «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»؛ سپس دوباره به شما زندگی می دهد... «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ سپس با این زندگی هماهنگ با اندازه های وجودی شما و بزرگ تر از این محدودها و محدودیت ها به سوی او رجعت می کنید و به سوی او باز می گردید.

این حیات شما بزرگ تر از این محدودهاست و این امکانات در زمین و آسمان به خاطر شماست. پس مجموعه روبرو سوی او دارید و او میان شما و امکانات شما و میان شما و دنیاها بزرگ تر و گسترده تر پیوند داده است و به این همه آگاه است. «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ چگونه کفر می ورزید و از عبودیت او روی می تابید و اوست که تمامی امکانات زمین را برای شما آفرید. سپس روبرو سوی آسمان آورد و آنها را در هفت آسمان به اندازه و هماهنگ کرد، که او نامحدود بود و با هر ذره ای (چیزی) همراه بود و با این همراهی و حضور، آگاه بود؛ که نامحدودی او با احاطه و حضور و آگاهی همراه است.

اینها نه آیه بودند که این گونه آدمی را همراه می بردند و می تکانیدند و می گذاشتند و برمی داشتند .

در آغاز او را به عبودیت می خواند و در این دعوت با اینکه در ظاهر هیچ توضیحی و دلیلی همراه نبود، ولی در واقع ربانیت و پرورش او و خلقت هدف دار و هماهنگ با ساخت و بافت انسان و خلقت متناسب و مرتبط با این انسان هدف دار دلیل هایی بودند که ما را از بندگی و تعلق به معبودها و بت های گوناگون آزاد می کردند و از نفس و خلق و دنیا و وسوسه ها می گذرانند .

در همین آیات کوتاه، ریب های گسترده و ریشه دار ما را درمان می کرد :

۱. با «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، با تقوا هر گونه ریب در کتاب و وحی را می سترد . دنیای گسترده غیب و یوم الآخر، مجموعه علم و فلسفه و عرفان و عقل فردی و جمعی و تکنیک مدرن و فوق مدرن، او را به نارسایی می کشاند؛ چون این مجموعه بیش از این هفتاد سال و آن هم تا سرحد رفاه را تأمین نمی کند . در حالی که آدمی در متن رفاه، رنج تحول را دارد و در متن بهار، حضور زمستان و پاییز را احساس می کند و امنی برای او باقی نمی ماند. و تازه آدمی بیشتر از این هفتاد سال است و لااقل

محتماً بیشتر از هفتاد سال است و محتملاً با دنیاهای گسترده‌تری مرتبط است و ناچار همین احتمال، برنامه و تقدیر آدمی را دگرگون می‌سازد و نیاز و ضرورت وحی را مطرح می‌نماید.

باز با عبودیت و مقایسهٔ معبودها ما را به سوی رضا و سخط حق می‌آورد و ضرورت کتاب و وحی و بیان رضا و سخط او را گوشزد می‌نمود و ریب در کتاب را می‌زدود.

۲. و ریب در رسول را با خصوصیت عبودیت - عِبْدِنَا - مرتفع می‌کرد. رسول باید امین باشد. باید از غیر حق تأثیری نگیرد. باید آگاه و آزاد باشد تا جهل و تعلق‌هایش ما را به اسارت معبودهای دیگر نکشاند. عبودیت، ملاک انتخاب رسول و هدف ارسال رسول است؛ چون اهداف، ملاک‌ها را مشخص می‌کنند.

۳. و ریب در تنزیل و در کتاب و در رسول را با تحدی عام و ناتوانی از آوردن همانند قرآن و یا ده سوره و یا حتی یک سوره، آن هم در سطحی که مقداری مشابهت و مماثلت داشته باشد - مِنْ مِثْلِهِ - درمان می‌نماید (می‌نمود)؛ چون این کار ساده‌ای بود که جلوگیری جنگ‌ها و خونریزی‌ها می‌شد و زبان باز رسول و تحدی سرسخت خدا را جواب می‌داد.

پس اگر نیاوردند و نتوانستند، می‌توانند نشان خدا و رسالت او را بیابند و ایمان بیاورند و اگر نیاوردند و به خاطر غرور و کبر و منافع و بت‌ها و تعلق‌ها زیر بار نرفتند از آتشی که خود برافروخته‌اند بر حذر باشند؛ آتشی که سوخت آن را آدم‌ها و بت‌ها می‌سازند.

۴. و ریب در تنزیل و کیفیت مثال‌ها و ترتیب آیه‌ها با ایمان و بینش و ذهنیت و زاویه دید مرتفع می‌گردد؛ چون هر پدیده‌ای در یک بینش مجموعی و جامع، هدف‌داری و جهت‌داری خود را نشان می‌دهد و مبدأ و مقصد را مشخص می‌نماید؛ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ».

پس از درمان ریب به بشارت مؤمن روی می‌آورد و از رزق مستمر مؤمن و بهره‌های شهودی و حضوری او از آیات می‌پرداخت و نشان می‌داد که آنچه حائل و مزاحم این دریافت است، کفر و فسق و نقض عهد و بریدن پیوندها و افساد و تباهی در زمین است. اینها از هدایت‌ها جلوگیری هستند و محرومیت و خسارت می‌آورند. حتی با دستیابی به تمامی دنیا و تمامی امکانات باز هم خسارت و باخت از میان نمی‌رود که اینها، هم‌قدر و به اندازه آدمی نیستند و اینها در برابر تلاش‌ها پاداشی ندارند. مادام که سر پا هستی بهره می‌گیری و همین که از پای افتادی، دیگری جایگزین تو می‌شود و تو در چاله مرگ و ذلت فراموش می‌شوی.

و در نهایت با عبور از ریب و استقرار در کفر، این سؤال و تعجب شکل می‌گیرد و پیش می‌آید، «كَيْفَ تَكْفُرُونَ»؛ چگونه با این محکومیت و محدودیت، از حاکم نامحدود چشم می‌پوشید؟ او که زمین را برای شما آماده کرد و آسمان‌ها را با تقدیر خود تسویه نمود.

حال با این مرور آیا می‌تواند «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» به جای «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» بنشینند؟ با اینکه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» آن سوی سکه «أَعْبُدُوا» است. اما «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» ادامه مباحث عبودیت و رضا و سخط و کتاب و تنزیل و رسول را عهده‌دار است. استفهام و تعجب از کفر، پیش از درمان ریب‌ها جایی ندارد.

همین طور، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا» ادامه تصاویر «إِسْتَوْقَدَ» و «كَصَبٍ» نیست. این آیه از تمثیل به صورت یک روش معرفتی و شهودی حکایت می‌کند که حق و منشأ و مقصد و مبدأ را مشهود می‌سازد؛ «فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ». این آیه به ارتزاق مستمر مؤمن و سرگردانی و محرومیت کافر اشاره دارد و مناسب است که پس از آیه «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»، بیاید تا نشان بدهد که پاداش، همان عمل است و رزق مستمر از این تدبیر و توجه مستمر در آیات پراکنده؛ مثل بعوضه و یا مرتبط و متناسب؛ مثل زمین و ابر و بارش و رویش و رزق، برخاسته است. «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ».

فصل سوم: (آیات ۳۰ - ۳۹)

۱. داستان خلقت جهان و خلافت انسان
۲. ولایت، هدایت، ایمان، کفر، امن، عذاب

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّىْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّىْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٢٠﴾
وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِىْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿٢١﴾ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ ﴿٢٢﴾
قَالَ يَا اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّىْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿٢٣﴾ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿٢٤﴾ وَ قُلْنَا يَا اٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿٢٥﴾ فَآزَلَهُمَا الشَّيْطٰنُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيْهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِى الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰى حِيْنٍ ﴿٢٦﴾ فَتَلَقٰى اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ ﴿٢٧﴾ قُلْنَا اهْبِطُوْا مِنْهَا جَمِيْعًا فَاِمَّا يٰٓتِيَّتْكُمْ مِّنْىْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿٢٨﴾ وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿٢٩﴾

«۱»

قال ربك: گفتن. آشکار کردن و بیان کردن مطلوب با زبان، با اشاره، با حالت، با وضعیت و با توجه و القاء در ذهن و ضمیر و حضور مخاطب است. در واقع زبان و کلمات و اشارات و حالات و وضعیّات، واسطه این القاء هستند و می شود این القاء و ارتباط با وسائلی جز اینها و با کیفیتی متفاوت صورت بگیرد. گفت و گوی خدا و ملائکه ناچار در چنین سطحی مطرح می شود.

ملائکه: جمع از مَلَك یا از أَلْوَكَة، به معنای رسالت است؛ که ملائکه به معنای عهده داران و یا رسولان می آید و اینها واسطه میان مُلک و ملکوت و مالک هستند.

جاعل: به معنای صانع و خالق و واضع و مُصَيِّر و مُعْطِي می آید. در مجمع البیان می فرماید: «حَقِيقَةُ الْجَعْلِ تَغْيِيرُ الشَّيْءِ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ».

أرض: زمین. در مفهوم ارض خورده شدن و کهنه شدن و تحول، نهفته است. خلیفه: جانشین، جایگزین. جانشینی از خدا، آزادی و اختیار و قدرت و علم را می رساند و در نتیجه تجاوز و افساد و سفک را می فهماند و جایگزینی از گذشتگانی که فساد می آوردند و ظلم می کردند، می تواند سفک و فساد را برای انسان هم تداعی کند.

نَسِیْحٍ بِحَمْدِكَ: تسبیح، بدی ها و زشتی ها و ظلم و ستم ها را از خدا دور شمردن است و تسبیح به الله، به اسم نسبت می یابد؛ مثل «سَبِّحُوهُ» و «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى». همان طور که آمده: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» و «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ»؛ که تسبیح با اسم و با حمد همراه شده است.

در مورد حمد می توان بآء «بِحَمْدِكَ» را به معنای مصاحبت و یا واسطه و یا سبب گرفت. حمد، تنها ستایش نیست که عهده دار شدن و به گردن گرفتن است. «تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ»؛ یعنی ما با حمد تو، تسبیح و تنزیه تو را همراه می کنیم و یا با واسطه و سبب حمد، تسبیح تو را تحقق می دهیم.

نقدس لك: نطهر لك. پاک سازی و تطهیر برای تو و به خاطر تو. در برابر افساد و سفک، تسبیح و تقدیس آمده است.

علم الآدم: تعلیم، گاهی از ممارست و شرطی کردن تا تجرید و تعمیم و تا استدلال و انتزاع و اعتبار و تا قانونمندی و صنعت و قدرت را در بر می گیرد و گاهی از احاطه و قدرت و تصرف تا بیان و کشف را شامل می شود. گاهی از جزئیات رو به کلیات و قانون و نظام و تصرف و قدرت و احاطه می آید و گاهی از احاطه و قدرت و تصرف به بیان نظام و کشف روابط و علم به جزئیات می رسد.

أسماء: نام ها. نشان ها. تجلیات ذات، که ذات و صفات و اسماء و حقایق تحت الأسماء و تنزیل حقایق و تقدیر اشیاء تا خواص و آثار آنها در حوزه طبع و جسم و برای حس و تجربه، همه را در خود می گیرد.

عرضهم: عرضه داشتن. مشهود نمودن. و شهود و عرضه برای علم کافی نیست که علم به انبساط و احاطه و یا تمرین و ممارست نیازمند است.

إنباء: بیان کردن. خبر دادن.

غیب: به ذات، به صفات، به اسماء، به سماوات و أرض اضافه می شود.

إبداء: آشکار کردن، اظهار داشتن.

کتمان: نهفتن، پنهان داشتن.

سجود: کرامت و تکریم، تواضع و تذلل و طاعت و پذیرش .

ابلیس: مخلوقی از جنّ که از «مَارِجٍ مِّنْ نَّارٍ»^(۱) خلق گردیده بود و در میان فرشته‌ها به مقاماتی رسیده بود . این مخلوق، آزادی و اختیار و تکلیف و کفر و ایمان دارد .

إِبَاء: امتناع . سرکشی .

استکبار: خود بزرگ بینی .

آدم: به معنای عَلم خاص و برای اولین موجودی که این ترکیب خاص انسانی را داشت، آدم ابوالبشر .

و به معنای عَلم عام برای کسانی از انسان‌ها که به درجاتی دست یافته‌اند .
جنت: باغ . بهشت . در هر حال این مسکن برای آدم، مسکن تکلیف و ظلم و شکر و کفران و اطاعت و عصیان است . تکلیف به صورت امر «كُلَا» و نهی «لَا تَقْرَبَا» .

شجرة: گیاهی که ساقه دارد . نموداری از خواسته‌ها و هوس‌های ریشه‌دار و پربارگ و بار .

ظالمین: ظلم به معنای تجاوز و علامت آزادی و اختیار انسان است .

إِزْلال: لغزاندن، به لغزش کشاندن .

شیطان: به معنای عَلم خاص برای مخلوقی از جنّ که درجاتی را دارا بود . به معنای عَلم عام برای هر کسی که سرکشی و تمرد دارد . و وصف از «شَطَن» به معنای تباعد و دوری و یا از «شَاطَ» به معنای احتراق و سوختن .

هبوط: نزول . فرود . انحدر با قدرت . هبوط در انسان، معنای نزول و انزال با

استخفاف و خواری را می‌رساند. «هَبَطَ» معنای لازم و متعدی را دارد.
 پایین آمدن و پایین آوردن.
 مستقر، استقرار: قرار گرفتن. ثابت شدن.
 متاع: بهره.
 حین: هنگامی، مدتی.
 تلقی: اخذ. گرفتن از روبه‌رو، برداشت، برداشتن.
 کلمات: نعمت‌ها. اسماء.
 تاب‌إلیه و علیه: بازگشت به سوی او از جانب عبد و احاطه و عنایت از او بر عبد.

«۲»

ترکیب «إِذْ قَالَ» آیا به خاطر تقطیع مطالب است؟ این ترکیب از چه منظر به داستان آدم نظر دارد؟
 ترکیب اسمی «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ» همراه تأکید، آیا از شک و انکار حکایت می‌کند و آیا دلالت بر استمرار و ثبات را می‌رساند؟ ترکیب فعلی «أَجْعَلُ فِيهَا» و ترکیب بدون تأکید مناسب‌تر نبود؟
 در ترکیب «عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، که ضمیر جمع مذکر به اسماء بازگشته، از عقل و شعور اسماء یا مُسَمَّیَات حکایت نمی‌کند؟
 ترکیب «كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» استمرار کتمان را می‌رساند. ملائکه بر کتمان چه مطلبی اصرار داشتند؟ «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ» و کفر با «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» تفاوت دارد. این تغییر در اسلوب به خاطر چه نکته‌ای است؟ و آیا «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»، کفر سابق را در ابلیس نمی‌رساند؟

ترکیب «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»، چرا با شرط و تعلیق آمده و این بیان چه خصوصیتی را می‌رساند؟

«۳»

در این سوره و در این تقطیع از داستان آدم به صحنه گفت‌وگو با فرشته‌ها و صحنه تعلیم و انبیا آدم و صحنه سجود ملائکه و کفر ابلیس و صحنه بهشت آدم و صحنه گمراهی و هبوط و صحنه تلقی و توبه و هبوط توجه شده، در حالی که در سوره اعراف و طه^(۱) به گونه‌ای متفاوت و از زاویه‌ای دیگر به این صحنه‌ها مرور شده؛ این صحنه‌ها با هم و با هدف موجود در هر سوره ارتباطی دارند؟ آیا این داستان می‌تواند ریب در کتاب و رسول و تنزیل را درمان کند و می‌تواند با هدایت تقوا و هدایت کتاب مرتبط شود؟

«۴»

به داستان آدم می‌شود نگاه تاریخی و نگاه رمز و اشاره و نگاه جامع و هماهنگ با احاطه ربوبی داشت. کدام یک از این نگاه‌ها و نظرها به سبک این سوره و فضای آیات هماهنگ‌تر است؟ در نگاه تاریخی، داستان از گذشته است و بی‌ارتباط به ماست. در نگاه رمز، واقعیتی وجود ندارد، که رمز و نمونه‌ها منظور هستند و در نگاه جامع، واقعیت و رمز و گذشته و امروز و آینده ملحوظ است و در این مقام و از منظر ربوبی و احاطه الهی، تعدد عوالم ضرورت ندارد، که آنچه در حضور حق یکجا

۱. در سوره اعراف بر رابطه خدا و شیطان تأکید شده و در سوره طه بر رابطه آدم و شیطان، در حالی که در سوره بقره بر رابطه خدا و ملائکه و آدم و تعلیم و بیان، تأکید شده است.

منظور است در هنگام تنزیل برای ما به تدریج مشهود می‌گردد و در نتیجه از آن منظر و با این احاطه ربوبی فعل‌ها گاهی ماضی و گاهی مضارع است و التفات و غیبت مستمر است و تفاوت فعل‌ها و تحول در سبک و بیان زمان‌ها بدون اشکال است. اگر از ازل تا ابد یکجا در حضور حق مشهود است دیگر تغییر و تحولی نخواهد بود، که تحول در مرحله تنزیل است؛ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^(۱).

و این منظر برای کسانی که بسط در وجود را یافته‌اند باز است و همین است که ابراهیم همه را می‌بیند و همه را صدا می‌زند و همه کسانی که جوابش را می‌دهند به همان اندازه به حج مشرف شده‌اند. در واقع دو عالم نیست، که دو نظره است. این لبیک امروز ما همان لبیک ماست که از منظر دیگر به گونه‌ای دیگر حکایت می‌شود. درست مثل داستان قطار شترها و نگاهی که از روزن می‌بیند و نگاهی که احاطه دارد و حضور دارد و یکجا شهود می‌کند. شاید حقیقت عالم ذر هم حکایت همین نظره تدریجی و همین احاطه ربوبی و نظره جامع باشد. هنگامی که خزائن با قدر و قضا و تنزیل همراه می‌شود این گونه عوالم و نظره‌ها درهم می‌آمیزند.

پس از تعجب از کفر انسان و استیضاح آن، با توجه به تحولاتی مستمر و استعداد و امکانات بیش از هفتاد سال و بالاتر از رفاه و امن و رهایی، که استمرار و ارتباط گسترده آدمی را مطرح می‌کرد و تقدیر و تدبیر و برنامه‌ریزی و مدیریت گسترده‌تری را می‌طلبید، پس از این استیضاح و تعجب به معرفی از الله پرداخت. او که زمین را با تمامی امکانات برای شما آفرید و با زندگی و ساخت شما هماهنگ ساخت و او که به آسمان روی آورد و در هر کدام از آنها دستوری گذاشت، «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^(۱)».

با این تعجب و تعریف و با مرور بر خلقت زمین و آسمان، دیگر در این سوره از داستان خلقت انسان و آدم که چگونه از خاک تا نبات تا حیات تا شعور تا بلوغ تسویه و نفع روح را پشت سر گذاشت سخنی نیست. در این سوره بر خلافت و تعلیم و بیان انبیا و سجده و ولایت و هدایت تأکید شده. داستان هدایت و شکر و کفر، پیوند مقطع سابق (عبودیت) و مقطع تاریخی بنی اسرائیل را عهده‌دار است. در این سوره بر خلافت تأکید می‌شود که اساس خلقت زمین و آسمان است و مدار هدایت انسان. از زمان و مکان این گفت‌وگوها و خلافت و سجده و بهشت و هبوط توضیحی

نیامده، که آیا این برخوردها در آسمان بوده یا در بهشت زمینی یا در بهشت موعود و آیا این داستان فقط یکبار اتفاق افتاده و یا همراه هر انسانی و انتخابی اتفاق می افتد و آیا این داستان رمز و نشان است و یا واقعیت دارد و محقق است، از این همه گفت وگویی نیست و می توان منظر تاریخ و عبرت و رمز و آیه و واقعیت و نشان را در نظره جامع و احاطه ربوبی جمع کرد؛ چون گاهی زبان داستان زبان حکایت از یک واقعه محدود است و گاهی وجهه عمومی دارد که در سوره اعراف آمده: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»^(۱) و باز در ادامه همان داستان در سوره اعراف آمده: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ اتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسٍ آلتَقْوَى»^(۲) و بنی آدم را با لباس تقوا و شیطان در همان فضایی قرار می دهد که آدم و همسرش لباس هاشان فروریخت و بدی هاشان آشکار گردید.

و در همین سوره بقره در نهایت داستان آدم و هبوط این خطاب عام را داریم؛ «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

این بیان عام و خطاب جامع، استثناء در خلقت و تعلیم و هدایت را بر نمی تابد و همان طور که خلقت آدم و هر انسانی که امروز متولد می شود از یک مسیر جماد و نبات و حیات و شعور و تسویه و بلوغ و انتخاب و هدایت و شکر و کفر برخوردار است، همین طور خلافت و ولایت هم برای یک مورد و در یک مقطع تاریخی اتفاق نیفتاده، که جریان مستمر و دائمی است؛ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

در هر حال خلقت زمین و آسمان و انسان، بدون این جعل خلافت به بار نمی نشست و در این تقطیع «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»، از خلقت آدم و داستان خلقت

۱. اعراف، ۱۱.

۲. همان، ۲۶.

گفت وگو نمی شود که از جعل خلافت و ولایت و مرحله تعلیم و احاطه و بسط وجود گفت وگو می شود و ملائکه، که از این گفت وگو در این سطح، هم عظمت این خلیفه را و هم آزادی و اختیار او را - از خلافت الهی - می یافتند، به ضعف این خلیفه و سوء اختیار او و افساد و سفک دماء او اشاره می نمایند. غافل از اینکه بدون این خلافت و بدون این حقیقت محمدیه و علویّه و بدون این انسان کامل، خلقت خود آنها و خلقت زمین و آسمان بی اساس می شود، که «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ^(۱)» و «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا^(۲)».

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ؛ هنگامی که خداوند با فرشته ها گفت و با آنها در میان گذاشت، این گفت وگو در آن سطح و در ملاء اعلی حکایت از عظمت خلیفه دارد، همان طور که امتحان و اختیار ملائکه و ابلیس را دارد؛ همان طور که رفعت ملائکه و انعام بر ملائکه را دارد؛ که ملائکه از این انوار محمدیه و علویه و از این خلفا آموختند و تکبیر و تهلیل و تسبیح و حمد را آموختند و به محدودیت خویش و حقایق و اسماء حاکم بر حقایق، آگاه شدند؛ چون ملائکه حتی از شهود و عرضه حقایق آگاه نشدند و فقط با انباء آدم به این معرفت رسیدند. پس این گفت وگو در این سطح با این همه برکات همراه بود.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ خداوند به فرشته ها از خلقت آدم نگفت، از جعل خلافت گفت و از تحقق این جعل در زمین گفت. پس از تجلی علمی و پس از تحقق حضوری به مرحله تنزیل این حقایق اشاره می شود که «إِنِّي جَاعِلٌ

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶.

۲. همان، ج ۲۳، ص ۲۹.

فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^(۱)، حکایت از تحقق حضوری و عند الله دارد و سپس مرحله تنزیل است.

و این جعلِ خلافت و عنایت به این امکانات، برای هدایت و امامت و نبوت و رسالت ضرورت دارد. این بخشش عظیم، تکالیف عظیم تری را به دنبال می آورد و تفاوت اولیا و خلفا در درجات به همین سعی و سبقت و خشیت آنها بستگی دارد با اینکه در این عنایت علمی و وجودی همه مشترک هستند ولی درجات آنها یکسان نیست؛ که نعمت‌ها ملاک ارزش نیست، بل ملاک مسئولیت و تکلیف است و قرب و رضا و رضوان، وابسته به سعی و عبودیت هر صاحب نعمتی است.

در برابر گفته خدا به ملائکه که حکایت از ضرورت خلافت و جعل خلیفه داشت و حکایت از عظمت این خلیفه داشت، ملائکه به کفایت خلقت و افساد و سفک دماء خلیفه توجه کردند؛ «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»؛ گفتند: آیا در زمین کسی را می گذاری که تباهی می کند و خون‌ها می ریزد و ما با حمد تو تسبیح می کنیم و برای تو تقدیس می نمایم.^(۲) ملائکه دو نکته را نمی دانستند:

یکی ضرورت خلیفه را، که توجیه خلقت آسمان و زمین و خود ملائکه بود و دیگری محدودیت خود را، که خیال می کردند حامد هستند و مبسوط و محیط و مسبِّح و مقدِّس هستند، در حالی که بدون بسط و احاطه، علمی به ضعف‌ها و راهی برای جبران آنها و جایی برای تسبیح و حمد نیست.

۱. حجر، ۲۱.

۲. علم ملائکه به فساد و سفک دم می تواند از معنای خلافت و آزادی و اختیار انسان برخاسته باشد. به گفته بعضی‌ها از «فِي الْأَرْضِ» که دار تحول و کون و فساد است این نکته کشف گردیده.

«قَالَ إِنِّي أَنَا عَلَّمَ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ»؛ خداوند گفت: «به درستی من می دانم آنچه را که شما نمی دانید»؛ از ضرورت خلافت برای خلقت کائنات و محدودیت شما در وجود علم و تسبیح و حمد.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ خداوند به آدم، اسماء، تمامی اسماء را آموخت. پس معلوم می شود که این تعلیم اسماء همان جعل خلافت است و یا لازمه جعل خلافت.

ما برای آموزش و تعلیم، از اشاره و نام و تکرار و عادت و تداعی و نسبت ها و ربط ها و تعمیم و تجرید و انتزاع و اعتبار و استدلال و استنتاج و جمع بندی و قانونمندی و نظریه سازی و فرضیه پردازی و آزمون و خطا و تجربه و صنعت و قدرت، استفاده می کنیم. ما از جزئیات به کلیات و قانونمندی ها روی می آوریم، ولی تعلیم آدم از بسط وجودی و احاطه وجودی آغاز شد و آدم با این بسط، به معرفت اسماء و حقایقی که تحت هر اسم بود و در حضور حق و به خزائن و تنزیل آن و مجاری تنزیل آن تا سطح اشیاء و اجسام و پدیده های جزئی حتی این بساط و این فرش رسید.

اسماء خدا، ارکان هر چیزی را سرشار ساخته و خزائن آن را پر کرده؛ «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ». و این خزائن از کتاب و لوح و قلم و روح و ملائکه مقرب و سائر ملائکه نازل می شود و در مظاهری که علم دیروز و امروز به آن دست یافته - از میدان و ماده - تحقق می یابد.

اسماء لفظ نیستند، حقایقی هستند که وجود انسان به اندازه انبساط و احاطه ای که می یابد به آن می رسد و با همین بسط و احاطه، متصرف می شود و تأثیر می گذارد.

«اللَّهُ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، اسم جامع و اسم اعظم است .
حیی و قتیوم، دو اسمی است که اسماء دیگر تحت سیطره این دو هستند
(آیه الكرسي).

در سوره حشر، عالم و رحمان و رحیم^(۱) در یک مرحله و ملک و قدوس و سلام و
مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر^(۲) در یک مرحله و خالق و باریء و مصور و عزیز و
حکیم^(۳) در مرحله ای دیگر آمده اند و هر سه مرحله علمی و حضور جمعی و تنزیل را
در بر گرفته .

۱. حشر، ۲۲.

۲. همان، ۲۳.

۳. همان، ۲۴.

می شود تمامی اسماء را به حیّ و قیّوم بازگرداند .

حیّ:

صمد	علیم	غنی	حق	قدوس	سلام	جمیل	جلیل	لطیف	بهی	حمید	حبیب
اول	سمیع	واسع							نور	محمود	
آخر	بصیر	جواد									
ظاهر	خبیر	کریم									
باطن	شهید										
محیط	مجیب										
قریب	حکیم										
رقیب	حلیم										

قیّوم:

قدیر	مهین	ملک	مرید	خالق	رحمن	رحیم	رب
قوی	باسط	جبار		باری	منان	محسن	هادی
عزیز	قابض	متکبر		مصور	رزاق	برّ	مضل
مسیطر	مانع	کبیر		بدیع	منعم	رئوف	مصلح
نصیر	معطی	علی		مقدر	ذی الطول	حنان	دلیل
منتقم	مؤمن	عظیم		شکور	ودود		
محبی		حاکم		غفور	غوث		
ممیت				عفو	غیاث		
				غفار	تواب		
					جابر		
					ستار		
					صبار		
					صبور		
					صابر		

و این اسماء در واقع متعدد نیستند. گرچه در یک مرحله و با یک چشم و با جنبه ربوبی، متعدد و ذو درجات هستند که؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاهِ»^(۱)، ولی در یک مرحله و با یک چشم دیگر و جنبه ربی؛ «كُلُّ بَهَائِكَ بِيَّهِ»^(۲). و اسماء با مسمّا متفاوت نیستند و گرنه ثنویت رخ می نماید.

با این توجه به حقیقت اسم و اسماء حق و حقایقی که از این اسماء برخاسته و صادر شده و ملائکه ای که بر این حقایق موکل گردیده اند، می توان به عمق «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پی برد و عظمت وجودی و بسط و احاطه آدم را به دست آورد، که؛ «تَبَارَكَ أَسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^(۳) و از الحاد در اسماء الله برکنار ماند؛ که «وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»^(۴).

الحاد در اسماء الهی از محدودیت ما برخاسته و شروع محدود، مشکل اساسی ماست. وقتی که ما می خواهیم وسعت خدا و یا زمین و آسمان را با دست هامان نشان بدهیم، گرفتار مشکل شده ایم و دیگر هر چقدر دست ها را باز کنیم این وسعت را نمی توانیم با این حد نهایی در این محدود نشان بدهیم. باید این محدودیت را کنار بگذاریم. باید تشبیه و تعطیل را کنار بگذاریم، باید اسم و مسمّا را، وصف و موصوف را و ذات و صفات را در نظر نگیریم و گرنه به الحاد مبتلا می شویم و از توحید دور می مانیم و احاطه ربوبی و حضور تمامی هستی در نور او را نمی فهمیم و تحقق حضوری و تنزیل و انزال پدیده ها و آیه ها را نمی فهمیم و چه بسا گرفتار تعارض

۱. مفاتیح، دعای سحر ماه رمضان.

۲. همان، دعای سحر ماه رمضان.

۳. الرحمن، آیه آخر.

۴. اعراف، ۱۸۰.

و تناقض شویم و اول و آخر و ظاهر و باطن و معیت حق را درک نکنیم^(۱)، در حالی که او با وجود همه همراه است و از حدود آنها جداست؛ «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا يُمَارِجُهُ وَ خَارِجٌ عَنْهَا لَا يُمْفَرِقُهُ»^(۲).

در مورد آیات خلقت، توجه به احتمالات این محدودیت را می‌شکند ولی تعلق به احتمالات انسان را به اسارت می‌کشاند؛ چه در مورد خلقت و جعل و آدم و خلیفه و تعلیم و سجده و یا بهشت و شجره و لغزش و توبه و اسماء و کلمات. که در روایت از حضرت صادق علیه السلام آمده، «حَتَّى هَذَا الْبَسَاطِ مِمَّا عَلَّمَهُ»^(۳)؛ یعنی آدم با تعلیم اسماء حتی این بساط و فرش را شناخت و به حالات هر پدیده و جزئی واقف شده، زیرا هر پدیده‌ای کلیات و هر کلیّی تدریجی، حضور یکجا و مجموعی و تحقق عند الله را دارد؛ که حضور او از ازل تا ابد را یکجا در بر گرفته؛ زیرا این حضور جمعی و این خزائن حقایقی دارد و موکلین و فرشتگان مقربى دارد، زیرا این همه تحت نامی از نام‌های حق قرار دارد و بلوغ به این مرحله و انبساط وجودی تا این حدّ، خلیفه را و یا سالک را به همه مراحل تحت الاسم واقف می‌سازد و متصرف هم می‌سازد، که این مجموعه با تعلیم اسم برای خلیفه، ساجد و ذلیل و مطیع و منقاد و ستایشگر هستند و سه معنای سجده را دارند، که طاعت و تکریم و تذلل است.

پس این روایت، اسماء را به معنای نام‌ها و نشان‌های قراردادی ما که از زبان و

۱. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»؛ حدید، ۳ و ۴.

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه اول.

۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۷.

اجتماع و وضع و قراردادهای برخاسته محدود نمی‌سازد، که توضیح می‌دهد چگونه با تعلیم اسماء، خلیفه حتی به این جزئیات واقف می‌شود و چگونه بسط و جودی می‌یابد، که این همه را یکجا و در حضور جمعی مشاهده نماید.

محدود کردن اسماء به نام‌ها و نشان‌های قراردادی و برخاسته از زبان‌های مختلف، با عالمی بالاتر از قرارداد و وضع و زبان و نام‌ها و نشان‌ها نمی‌سازد و با مقام خلافت نمی‌سازد و با نوع تعلیم الهی نمی‌سازد؛ چون حتی ملائکه با شهود این حقایق که تحت اسم و یا اسماء حق بودند، به علم راه نیافتند.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ سپس آنها را بر ملائکه عرضه کرد و در مشهد ملائکه آورد. «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ پس گفت خبر بدهید مرا به اسم‌های اینها اگر شما فرشتگان - در همان گفته سابق «نُسَبِحُ بِحَمْدِكَ» - صادق هستید.

ضمیر «عَرَضَهُمْ» جمع مذکر است و این ضمیر نه با نام‌ها و نه با مسمیات هماهنگی ندارد. این ضمیر از حقایقی که صاحب شعور هستند حکایت می‌کند. حقایقی که ملائکه موکل در تصرف آنها هستند.

و ملائکه با شهود آنها و عرضه آنها نتوانستند آنها را بشناسند؛ چون اسم جامع آن حقایق را نمی‌شناختند و به آن مرحله از بسط و احاطه نرسیده بودند و این آدم بود که آنها را به این مرحله رساند و بر آنها بخشید و آنها را به محدودیت خود واقف کرد و ادعای «نُسَبِحُ بِحَمْدِكَ» را بی‌اساس ساخت. «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»؛ چون تجلی تسبیح در حمد، علمی را می‌خواهد که ملائکه نیاموخته‌اند. فرشته‌ها گفتند: «سُبْحَانَكَ»؛ بر تو اعتراضی و ایرادی نیست. تو پاکی. دیگر «سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ» و یا «نُسَبِحُ بِحَمْدِكَ» نیامد. «سُبْحَانَكَ»؛ ما محدود هستیم و جز آنچه تو به

ما آموختی ما هیچ علمی نداریم. «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ به درستی فقط تو آگاه و حکیم هستی. می دانی چه باید کرد و می دانی چگونه باید کرد.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»؛ خداوند گفت: «ای آدم! فرشته‌ها را به اسماء و آن حقایق خبر بده!» و این مقام بیان و تعلیم آدم است که آموخته و اکنون حتی به فرشته‌ها می آموزد و در آنها تصرف می نماید و آنها را به وسعت وجودی و انبساط حضوری می رساند و این خلیفه است که این توانایی را دارد.

«فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»؛ پس همین که آدم فرشته‌ها را به اسماء آن حقایق خبر داد، «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خداوند به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمان‌ها و زمین آگاه هستم. «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ و آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که همیشه پنهان می کردید می دانم. با توجه به ضرورت خلافت و محدودیت فرشته‌ها - که کفایت خلقت را معتقد بودند و خلقت آدم را مفسد و خون ریز می دانستند - زمینه برای این دو اقرار آماده می شود:

«أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خلقت آسمان و زمین بدون خلیفه بی اساس و بی جهت بود و ملانکه گرچه شهود زمین را با فساد و خونریزی و شهود آسمان را با تقدیس و تسبیح داشتند، ولی از غیب آسمان‌ها و زمین که محتاج جعل خلیفه است بی اطلاع بودند. آنها از غیب ذات و اسماء و سماوات و اراض غافل بودند و از محدودیت خویش و حقایق و اسماء و ذات بی اطلاع بودند و اکنون به محدودیت خود و احاطه حق رسیده‌اند.

«وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ آنچه آنها آشکار می کردند، فساد و خونریزی انسان بود و آنچه کتمان می کردند و پنهان می نمودند، کفایت خلقت و بی حاصلی

خلافت بود؛ چون هنوز مسأله استکبار ابلیس پیش نیامده بود و استکبار و کفر ابلیس مشکل خود او بود، نه مشکل ملائکه که آن را کتمان نمایند. «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ».

تا به حال به ضرورت خلافت که غیب سماوات و ارض است، و حقیقت خلافت که بسط وجود و بلوغ به حقیقت اسماء و آن هم تمامی اسماء است،

و رتبه خلیفه که رتبه تعلیم و انبیا و فضل و بخشش حتی بر ملائکه است، در ضمن این آیات اشارتی آمده است و به طور طبیعی زمینه تکریم و تذلل و طاعت که هر سه معنای سجده است، فراهم شده است. عصیان از سجود، هم نشان از عجب و اباء دارد و هم نشان از طغیان و سرکشی در برابر حق و استکبار بر امر و دستور او و این هر دو نشان، علامت کفر پنهان و جحود نهفته‌ای است که در ابلیس بوده و این گونه ظهور و بروز یافته؛ «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^(۱).

همان‌طور که گفتیم در این آیات به خلقت انسان اشاره‌ای نیست و گفت‌وگو از جعل خلافت است. عظمت انسان به خاطر امکانات وجودی او نیست که مقایسه این‌گونه شکل بگیرد؛ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^(۲). افتخار به نعمت و امکانات نیست. اگر افتخاری باشد به قرب و انبساط وجود است، که این قرب از عبودیت و سبقت و خشیت منشأ می‌گیرد و به حوزه خلقت باز نمی‌گردد، که «خَلَقْتَنِي»

۱- بقره، ۳۴.

۲. اعراف، ۱۲.

و در مورد شیطان گفت و گو بسیار است:

در حقیقت شیطان که یک مرحله از نفس آدمی است و یا میکروب است و یا مَلَك مقرب است و یا از جن است .

و در نوع رابطه شیطان با ما، که چگونه می گوید و حرف می زند و آدمی را به حرف می کشاند و وسوسه می کند و تحریک می نماید و زینت می دهد و جلوه می فرزند، که «لَا زَيْنَ لَهُمْ... وَلَا عُوِيَّةٌ لَهُمْ»^(۱).

و در حکمت و فایده این خلقت و شروع این عداوت و وسواس، که اگر ریگی در کفش خدا نبود، پس چرا نظام را برهم زد و آدمی را به گرفتاری کشاند .
و در امکانات و راه های نفوذ حتمی و یا اختیاری شیطان و در پناهگاه ها و راه های دفاع و یا هجوم بنی آدم .

در تمامی این موضوعات بحث های گسترده ای است که طواسین حلاج^(۲) و تمهیدات عین القضاة و نوشته های احمد غزالی و گلشن راز شبستری او را تا سر حد نور سیاه و جلوه جلال و هم طراز محمد می دانند، که او امام العارفین است و در غیرت عشق، نمونه . ابتلا و امتحان او در سجده آدم بود که اگر سجده می کرد، شکست می خورد . او با این طرد و لعن تا وقت معلوم به مقامی می رسد که فقط سزاوار عاشق غیوری چون اوست .

۱. حجر، ۳۹.

۲. طواسین قطعه ۷، شرح شطحیات، از روزبهان بقلی، ص ۵۰۵ و ۵۱۸، تمهیدات، ص ۲۲۱ و ص ۱۱۸ و ص ۱۲۱ و نامه ها بخش دوم ص ۱۸۶، در مورد اشعار عطار به مقاله دکتر تقی پور نامداریان در کیهان فرهنگی، شماره ۸، سال ۱۱، ص ۲۸ تا ۳۴ مراجعه شود و در مورد محی الدین به کیهان اندیشه، شماره ۲۰، سال ۶۷.

برای او دو ساحت در نظر گرفته‌اند، در ساحت و نسبت او با آدم، این طرد و لعن و ابتلا است. اما در ساحت دیگر و در نسبت او با خدا، عشق است و غیرت، آن هم تا آنجا که نمی‌خواهد عاشق دیگری باشد و رقیبی در کنار بماند.^(۱)

من در مقام تحلیل این دفاعیات شیطانی و تلبیس‌های ابلیسی نیستم که ریشه‌های آن را در جبر و تقدیر و حسن و قبح جست‌وجو کنم^(۲) و در مقام اندازه‌گیری هم نیستم و میکائیل هم نیستم که اندازه‌های پنهان و پاره‌سنگ‌های راست و دروغ را به هم بیافم.

من در خودم زمزمه‌ها و وسوسه‌هایی احساس می‌کنم و زینت‌بخشی‌ها و فریب و تحریک‌هایی را می‌بینم که هوس‌های مرا راه می‌اندازد و چشم‌هایم را می‌گیرد. این زمزمه‌ها آن چنان در گوشم آشناست و این هجوم‌ها و تحریک‌ها آن قدر مشهود و مشخص است که ابهامی نیست و از آن طرف از وحی خدا می‌شنوم که شیطان و فرزندان و جنودش دشمنانی هستند که بدی‌ها را آشکار می‌کنند و نقطه ضعف‌ها را در نظر می‌گیرند. مثل خون در بنی آدم جریان دارند و از ذهن و قلب و آرزو و احساس او، شهود دارند و سر در دل او گذاشته‌اند. این وجود را این‌گونه احساس می‌کنم و از داستان‌های جن و افسانه‌های پریان هم کوله‌باری از خاطره دارم و از قصه‌های مادر بزرگ که آن هم در این همه افسانه ریشه داشته، ترس‌ها و خنده‌ها و طنزهایی را می‌شناسم و از شبهات و دفاعیات شیطان^(۳) هم آگاهم. من این همه را به هم نمی‌آمیزم و آنچه از وحی خدا گرفته‌ام در کنار داستان‌ها و قصه‌ها و افسانه‌ها و

۱. معارف، دوره دوم، شماره ۱، ص ۱۵۷، سال ۶۴.

۲. کیهان اندیشه، شماره ۲۰، سال ۶۷.

۳. معارف، دوره ۷، شماره ۳.

یا تجربه‌های کسانی که با شیاطین کار کرده بودند و یا تسخیر جن را یدک می‌کشیدند، نمی‌گذارم.

با توجه به ترکیب خاص انسان که آزادی را به همراه می‌آورد و با توجه به ضرورت هدایت به خوبی‌ها و بدی‌ها، وجود شیطان و شهوات و غرایز و لزوم رسول و تفکر و تعقل و سنجش، برایم ابهامی ندارد و در طرح جامع خدا این همه مفهوم دارد و معقول است و حتی ضرورت دارد.

و برای من که از موقعیت‌ها توقعی ندارم و به موضع‌گیری‌ها در برابر وسوسه‌ها و شیطنت‌ها و یا هر موقعیتی فکر می‌کنم، مشکلی نیست که چگونه با معرفت و محبت به خدا و به روز دیگر و به غیب، در برابر زینت‌های شیطان و تحریک‌های او موضع بگیرم و حتی در هنگام عجز و ناتوانی در برابر وسوسه‌ها و زینت‌ها به او پناه ببرم و از او کمک بخواهم؛ که معرفت و محبت و عمل و بلا و اعتصام و توبه و توسل، این همه امکان برای برخورد و مبارزه هست و با این مبارزه، رفعت و پاداش و سرور و ابتهاج مستمر هست.

با این نگاه، چرایی خلقت آدم و چرایی خلقت شیطان تحلیل می‌شود و در طرح جامع خدا این همه با هم هماهنگ می‌گردد؛ چون هنگامی که آفریدن و نیافریدن زیر سؤال می‌رود و به خاطر حکمت حق هر دو طرف نسبت، مسئول می‌شود و آزادی و جبر و بود و نبود و تمامی چگونگی‌ها مورد تحلیل قرار می‌گیرد، می‌توان با توجه به رجحان و با توجه به هماهنگی‌ها و اتقان تحلیل نمود. با این تحلیل و از آنجا که شیطان هم پدیده‌ای آزاد و آگاه است، رفعت و انحطاط او در گرو انتخاب او خواهد بود و دیگر این بافتن‌ها که ریشه در توهم دارد و استنادی ندارد در گوش دل جایی نمی‌گیرد.

در ادامه داستان خلقت و درگوشه‌هایی از تاریخ بنی اسرائیل در مورد ذبح بقره به این نکته می‌رسیم که قرب در گرو اطاعت امر است، نه در حجم و یا کیفیت مأمور به. عظمت مأمور به، ما را به عظمت نمی‌رساند، که دستور است: «فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ» و کسانی که حجم و یا عظمت مأمور به را در نظر می‌گیرند، می‌مانند که «أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا»... آیا ما را به سخره گرفته‌ای؟ در حالی که عظمت مأموریت به عظمت آمر است، حتی اگر بگوید در کنار شکاف کوهی بایست و یا ریگ‌ها را بردار و بگذار. آنجا که ابلیس به مقایسه روی می‌آورد در واقع از «امر و آمر» چشم پوشیده و به مأموریت و مقایسه موارد آن پرداخته و به هبوط و انحطاط رسیده. این داستان‌ها که غیرت عشق در میان است و نمی‌تواند مسجودی جز او را ببیند و یا اینکه غیرت عاشق در میان است و نمی‌تواند رقیب و عاشق مورد توجهی را ببیند، این حرف‌ها در آنجایی مطرح است که از امر چشم پوشیم و به مأموریت توجه کنیم و آنجایی مطرح است که معشوق، محدود باشد و نوبتی باشد؛ که محدودیت معشوق فداکاری و گذشت و یا تعارض و درگیری را نوبتی می‌نماید^(۱)، اما در وسعت معشوق جایی برای غیرت و تراحم نیست.

زلف سخن را کوتاه کنم: در اصل آفرینش جهان و انسان و شیطان، اصل رجحان و اتقان جاری است و وجود شیطان در طرح جامع خدا با این اتقان و هماهنگی می‌خواند و ضرورت دارد؛ چون برای انتخاب، نجدین^(۲) و هدایت به فجور و تقوا^(۳) ضروری است.

۱. فیلمنامه نوبت عاشقی، مخملباف.

۲. اشاره به آیه ۱۰ از سوره بلد؛ «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ».

۳. اشاره به آیه ۸ از سوره شمس؛ «فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا».

و این ضرورت، توجیه کفر و یا عصیان هیچ موجود آزادی نیست؛ که انسان و یا شیطان در وسعت آزادی و توان و طاقت انتخاب، اقدام می‌کنند و خداوند جبار طرحی افکنده که هرگونه انتخاب در آن خلی نمی‌آورد، در حالی که توجیه برای هیچ یک از انتخاب‌های درست و غلط هم نیست.

و این شیطان چه در رابطه با خدا و چه در رابطه با آدم و چه در رابطه با ملائکه ظالم است و مفسد و دیگر غیرت عشق و عاشق و ابتلا و تلبیس‌های دیگر رنگی نمی‌آورد. شیطان ظالم است، که از امر و آمر چشم پوشیده و ظالم است، که از ولایت اسماء بیرون رفته و ظالم است، که ابا و استکبار و کفر را در بازار خلقت جار زده است و ظالم است، که از ظلم خود بازنگشته و بر کفر اصرار ورزیده. و با این همه احاطه و علو و جبروت و هیمنه الهی، از این همه ظلم بهره گرفته و باعث برخوردها و آشنایی با ضعف‌ها و بدی‌های آدمی گردیده است؛ چون اساس تربیت و هدایت او وابسته به موقعیت‌ها و شرایط نیست، که در پناه کوثر و موضع‌گیری‌هاست و آدمی می‌تواند همراه سنجش و تعقل، این وسوسه‌های نهفته و پنهان را نقد کند و حتی هنگام ضعف و عجز، به پناه حق روی بیاورد و کلمات را بگیرد و از او مدد بخواهد و حتی با گرفتاری و آلودگی بازگردد و توبه کند، که او عاشق توبه‌کنندگان است و او توبه‌پذیر است و مهربان و نزدیک است.

می‌توان از ولایت‌های باطل و از حصاربت‌ها و معبودها به سوی او بازگشت، که نفس و دنیاگرچه دریچه نفوذ شیطان است، که نفس را می‌آشوبد و دنیا را جلوه می‌دهد ولی محبت خدا و معرفت به وسعت هستی و محدودیت نعمت‌ها و تحول نعمت‌ها و جلوه‌ها، آدمی را کمک می‌کند تا چشم به جلوه‌های محدود نیندازد و دل به حقارت‌ها نسپارد و اگر گرفتار شد، با شتاب بیشتر به سوی او بازگردد و از او

پناه بگیرد و همراه او بماند.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»؛ هنگامی که به فرشته‌ها گفتیم برای آدم سجده کنید، «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»؛ پس همه سجده کردند جز ابلیس، «أَبَى»؛ سرپیچید، «وَأَسْتَكْبَرَ»؛ و بزرگی فروخت، «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ و از آنچه که می دانست و یافته بود چشم پوشید و کفر ورزید. او از کافر‌ها و چشم پوش‌ها بود.

در مقطع اول که با ملائکه از جعل خلافت گفت و گو می شود، تعبیر «قَالَ رَبُّكَ» می آید و اکنون که پس از تحقیق خلافت و ولایت به سجده دستور می دهد، تعبیر «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» می آید.

با توجه به ربانیت، جعل خلافت مطرح می شود تا حتی ملائکه تربیت شوند و فزونی بیابند و با توجه به تمامی اسماء حق که آدم آموخته بود و با توجه به ولایت و خلافت که تحقق یافته بود، تمامی اسماء و تمامی حقایق به پذیرش ولایت و ابراز ولایت دستور می دهند؛ «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» و با این همه ابلیس امتناع می کند و بزرگی می فروشد و چشم می پوشد. در واقع عصیان و سرپیچی، نهفته‌های وجود ما را آشکار می کند و ذلت‌ها و ضعف‌های باطنی و پنهان را بر ما می پوشاند و فراگیر می سازد، که «الْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَ مَذَلَّتِي»^(۱)؛ خطایا، لباس مذلت‌های پنهان ما را بر ما می پوشاند و فراگیر می سازد.

در شیطان، ابا و کبر به عصیان می رسد و از سجده باز می ماند. در آدم، حرص و اعتماد بر دشمن عصیان می آورد و در فرزندان آدم، بخل و محدودیت به عصیان و قتل می انجامد.

دنیا دنیای تکلیف است و ابتلا و این بلا نعمتی است که نقطه ضعف‌ها را نشان

۱. مفاتیح، مناجات خمسة عشر، مناجات توابین.

می دهد و تعلق‌ها را می‌گسلد و انکسار و شکستگی را و اخبات و خشیت را فراهم می‌آورد.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ!؛ وگفتیم با تمامی حقایق و اسماء گفتیم آدم، تو و همسر تو در این بهشت بمانید؛ «أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ». و از این بهشت بخورید با گوارایی، آنچه که می‌خواهید و هر جا که می‌خواهید؛ «وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا». «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»؛ و به این درخت نزدیک نشوید، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ که از ستمگران خواهید بود.

پس تکلیف آغاز شده و دنیای تکلیف و اطاعت و ظلم است و این تکلیف دو چهره امر و نهی را دارد: «كَلَّا... وَلَا تَقْرَبَا» و نزدیکی به معصیت، ظلم و ستم را می‌آورد؛ چون نزدیکی، علامت وابستگی و تعلق است و تعلق، عامل گرفتاری و ستمگری.

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»؛ پس از این آگاهی به تکلیف و آشنایی با امر و نهی، پس شیطان آنها را لغزاید و از درخت ریشه دار تکلیف انداخت. «فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»؛ پس از لغزش، آن دورا از آنچه که در آن بودند؛ از امن و یسر بیرون آورد و بیرون کرد. «وَقُلْنَا أَهْبِطُوا^(۱) بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»؛ و ما با تمامی حقایق و اسماء خود گفتیم که هبوط کنید شما انسان‌ها و فرود آید، در حالی که بعضی با بعضی دشمن هستید و از امن و یسر و راحتی جدا شده‌اید و گرفتار تحول و محدودیت هستید. «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»؛ برای شما در زمین جایگاهی و بهره‌ای است تا مدتی و فرصتی. در این هبوط، عداوت و محدودیت و امکان هست.

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»؛ پس از هبوط و همراه عداوتِ آدم با همسر و عداوتِ

۱. خطاب «أَهْبِطُوا» به دلیل «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ» به تمامی انسان‌هاست، نه آدم و همسر و شیطان.

آدم با شیطان و عداوتِ آدم‌ها با هم، پس از این همه، آدم از نزدیک از پروردگارش کلمات و نعمت‌ها و یا حقایق و اسمائی را دریافت کرد و با انکسار و اعتصام و توسل همراه شد، «فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ پس خدا در بازگشتِ آدم، بر او بخشید، به راستی تنها او توبه‌پذیر و مهربان است.

«قُلْنَا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»؛ ما گفتیم همگی از آن بهشت فرود آید، «فَأَمَّا^(۱) يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ اگر از جانب من هدایتی برای شما آمد (به راستی می‌آید به سوی شما از جانب من هدایتی)، «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ پس هر کس هدایت مرا پی گرفت و به دنبال آمد، نه هیچ ترسی بر آنهاست و نه آنها اندوهی می‌خورند، نه ترسی از آینده و نه اندوهی از گذشته. هیچ التهابی نخواهند داشت.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا»؛ آنهایی که کفر ورزیدند و چشم پوشیدند، «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»؛ و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و دروغ پنداشتند و یا به دروغ نسبت دادند، «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»؛ اینها همراه آتش هستند، «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ اینها در این آتش جاودانه هستند. پس رنج مستمر و سوختن مداوم برای کفر و تکذیب است و امن و آرامش برای همراهی و پیروی و این هر دو از همین دنیا آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد، که شکر حتی در کنار رنج و بلا، امن و راحت می‌آورد و «مع العسر»، یسر و یسار می‌سازد و کفر و چشم‌پوشی همراه امکانات و نعمت‌ها بحران می‌آورد و با راحتی رنج می‌آفریند؛ چون رنج و راحت با امکانات و توسعه بیرون تأمین نمی‌شود و از این منبع بهره نمی‌گیرد، که ظرفیت و محدودیت و وسعت سینه و تنگی دل،

۱. تردید و شک که همراه این شرطیه است با حال رجا مناسب است؛ «مُرَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ».
(توبه، ۱۰۶).

رنج و راحت را می‌سازد و در واقع ذهنیت و زاویه دید و زاویه برخوردها رنج و یا راحتی را می‌آورد.

با این تلقی گسترده از رنج و راحت و امن و آتش، بهشت و جهنم‌ها از همین دنیا آغاز می‌شوند و آدمی حتی همراه شیطان و وسوسه‌ها و همراه محدودیت‌ها و تزاحم‌ها و دشمنی‌ها می‌تواند بدون ترس و اندوه، ترس از آینده و اندوه از گذشته، از جام انس و امن و ابتهاج سرشار گردد و می‌تواند در هر موقعیتی با موضع‌گیری مناسب و نامناسب به رنج و عذاب و یا امن و انس راه بیابد و از کوثر بهره بردارد؛ که کوثر «کثیر الخیر» است، نه «کثیر النعمه». کوثر بهره‌برداری زیاد است، نه امکانات زیاد.

آدمی با این ترکیب حس و وهم و خیال و فکر و عقل و غریزه و احساس، آدمی با نقد و سنجش اهداف و راه‌های گوناگون، به آزادی می‌رسد و گسترده می‌شود و این وجود گسترده در محدودها و محدودیت‌ها و دیوارها رنج می‌برد و سر از پنجره هستی بیرون می‌آورد و به غیب و به روز دیگر روی می‌آورد و با این احساس از تنگنا و غربت حتی همراه قدرت علم و رفاه صنعت، به وحی روی می‌آورد؛ که دل آدمی را غم غربت و رنج دیوارها و حصارها برقرار نمی‌گذارد و همین غربت، او را به انس و امن و ابتهاج دعوت می‌کند.

وحی، نیاز این وجود گسترده و غریب است و خاستگاه وحی همین وسعت و غربت آدمی است و همین است که در دنیای ارتباطات و در دهکده جهانی و حتی در خانه کوچک هستی هم سر بر دیوار می‌کوبد و با تجربه دیوارها به غیب روی می‌آورد و گفتیم که این گرایش به غیب در شناخت قدر انسان و در شناخت محدودیت هستی دنیا و در عامل کنجکاوی و در انفجار نیروهای عظیم انسان ریشه دارد و این دو

عامل کنجکاوی و انفجار نیروها حتی در هنگام جهل به ارزش‌ها و یا دنیاهای گسترده، آدمی را آرام نمی‌گذارد و به دنبال هدایت خدا می‌کشاند؛ «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ... وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

فصل چهارم: (آیات ۴۰ - ۱۲۳)

۱. مروری بر تاریخ ابراهیمی - اسرائیلی

۲. داد و ستدهای تاریخی ایمان، کفر، نفاق

۳. برخوردهای هدایتی - تربیتی

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ
إِيَّايَ فَازْهَبُونِ ﴿١٠﴾ وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿١١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا
الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿١٣﴾
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾ وَ
أَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿١٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ
مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٦﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَآنَى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾ وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٨﴾ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ
فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٩﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ ﴿٢٠﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٢﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ
وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنْكُمْ لَمَنِ
بِاتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ فَمُتُّوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ
فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٢٤﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ
اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٢٧﴾

«۱»

اسرائیل: در روایت به معنای عبدالله^(۱) آمده و «یا بنی اسرائیل» به پیوند با عبودیت اشاره دارد.

نجینا کم: تدریج در نجات، معنای باب تفعیل.

یسومونکم: بر شما بار می‌کنند و شما را گرفتار می‌نمایند.

یستحیون: نگه می‌دارند. باقی می‌گذارند. مثل یستأصل نیست؛ که حیاء زن‌ها را می‌برند و یا اصل و ریشه را می‌گیرند.

نساءکم: دختران کوچکی که مادران فردا هستند.

فرقنا بکم: ما برای شما دریا را شکافتیم و یا با صبر شما دریا را شکافتیم.

فانجینا کم: نجات سریع، معنای باب افعال.

واعدنا: اگر به معنای «تَرْجِیةٌ بِقَوْلٍ» و وعده دادن باشد معنای «الی» را در ضمن

دارد؛ یعنی تا چهل شام وعده دادیم و اگر به معنای «عاهد» و قرارداد

باشد، معنای «فی» را دارد؛ یعنی پیمان‌ها و تکلیم در چهل شب گذاشته

شد، همان طور که قرآن در بیست و سه سال نازل شد. معنای مفعول به

مناسب نیست؛ یعنی وعده دادیم چهل شب را.

اتخذتم العجل: این انتخاب و اقدام پس از استدعای بت است که می‌گفتند: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا».

عفونا عنکم: عفو با «عن»، چشم‌پوشی را می‌رساند و بی‌واسطه [عن]، محو و

کهنگی و پاک کردن را.

فرقان: میزانی است که جدا می‌کند؛ چون میزان برای «هدف» و برای «راه» و

۱. علل الشرائع، صدوق (۳۸۱-۳۰۵ هـ.ق)، ج ۱، باب ۳۹ العلة التي من أجلها سمي يعقوب يعقوب والعلة التي من أجلها سمي إسرائيل، ص ۴۳، ح ۱. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ... وَ يَعْقُوبُ هُوَ إِسْرَائِيلُ وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَنَّ الْإِسْرَاءَ هُوَ عَبْدٌ وَ إِبْرَئِيلَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

برای «عمل» مطرح است. و میزانی که هدف حق و باطل و یا راه حق از باطل و یا عمل حق از باطل را تفکیک می‌کند، فرقان است.

بارئکم: در باریء، خلقت و پاک کردن و پاکیزگی و پاکی منظور است.

اقتلوا انفسکم: به معنای «اقتتلوا» و یا «قاتلوا» یا «ولیقتل بعضکم بعضا»، نیست و اگر در روایات صحیحی این معنا آمده^(۱) باید از باب تطبیق و تأویل باشد که کشتن نزدیکان هم باعث تزکیه نفس و مرگ نفس باشد.

توبه: با «الی» و با «علی» متعدی می‌شود. «تُبْتُ إِلَيْكَ»، «فَتُبَّ عَلَيَّ»؛ یکی راه است و دیگری مقصود با احاطه.

نؤمن: با «لك» و «بك» تفاوتِ غایت و فایده و مفعولٌ به را دارد.

نرى الله جهرة: «جهرة» قید برای رؤیت است نه مرئی. می‌تواند تقاضای دیدار آشکار هم باشد، نه دیدار در آثار که در دعای عرفه است؛ «الهی تَرَدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ^(۲)». و صاعقه و صعق هم به خاطر آماده ساختن و سوختن باشد و ظلم هم مثل «ظَلُمًا جَهُولًا» علامت کمال باشد.

صاعقه: برقی که صدا دارد. فریاد عذاب که بی‌هوشی و بی‌خبری و یا مرگ را به دنبال می‌آورد.

تنظرون: با توجه به «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»، معنای نظر و منظور مشخص‌تر می‌شود.

بعث: به معنای برانگیختن، بر پانمودن، در اینجا انگیزه دادن پس از رهایی از عادت‌ها و غریزه‌ها است.

موت: مرگ و کنترل شدن تمامی نیروهای غریزی که همراه با قدرت و تصرف عبد می‌شود و در آیه، سایه ابر و انزال «من» و «سلوی» می‌تواند نمونه این

۱. در مجمع البیان طبرسی، ج ۱ و در تفاسیر التبیان شیخ طوسی، التحریر و التنویر ابن عاشور و مفاتیح الغیب فخر رازی و... آمده، اما روایت نیست.

۲. مفاتیح، دعای امام حسین در روز عرفه.

قدرت و تصرف باشد که خداوند برای عبد پس از موت و فنای او فراهم می‌سازد؛ که «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^(۱).

غمام: ابر

من: چیزی چون شبنم که بر برگ درختان می‌ریزد.

سلوی: نوعی پرنده، آنچه موجب آرامش انسان گردد.

«۲»

تأکید با «أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» چه خصوصیتی را می‌رساند؟ آیا در این ترکیب پاداش و انعام نهفته است؟

ترکیب «لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» از چه حالتی حکایت می‌کند؟ آیا پیش از یهود کسی کافر به رسول خدا نبود؟

«وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعَيْنِ»، عبادتی غیر از نماز را مطرح می‌کند و یا همراهی و تجمع را می‌رساند؟

آیا «تَنْظُرُونَ» به معنای یقین است و یا می‌رساند که خشوع حتی با گمان آغاز می‌شود؟

«فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ» با «فرقنا لکم»، هم معنا است و یا تفاوتی را می‌رساند؟
«أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» از بیکاری و یا بیداری بنی اسرائیل حکایت می‌کند و یا هر دو معنا را می‌رساند؟

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»، «الی» یا «فی» و یا «مفعول به» را می‌رساند؟
«فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» با «اقتلوا» یا «فلیقتل بعضکم بعضا» یک بار معنا دارد؟
«نَرَىٰ اللَّهُ جَهْرَةً»، تجسم گرایی و تجسد خواهی را می‌رساند و یا «جهره» ظهور

رؤیت و بی‌حجابی ناظر و یا ظهور مرئی و بی‌حائلی منظور را می‌فهماند؟

« ۳ »

در آیه ۴۰ و ۴۷، «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» تکرار شده ولی ادامه این دو متفاوت است؟ آیا این تکرار ارتباطی را می‌رساند؟ آیا «فَاتَّقُوا» در آخر آیه ۴۱ با «فَاتَّقُوا يَوْمًا» در اول آیه ۴۸ مرتبط هستند؟ آیا نعمت اطاعت و مسئولیت و حذر را توضیح می‌دهد؟

آیا ختم آیات با «أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»، با «أَنْتُمْ ظَالِمُونَ»، با «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، «تَهْتَدُونَ» و با توبه و رحمت و یا «سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»، در قسمت‌های بعد، از ارتباط و یا از جامعی حکایت نمی‌کند؟

آیا تقطیع با «اذ» در این آیات تا آیه ۱۰۳، ارتباط و یا ترتیب و یا وجه جمعی نمی‌خواهد؟

« ۴ »

چگونه و در چه فضایی می‌شود بنی اسرائیل را به عبودیت کشانید؟

آیا می‌شود از نعمت، به محبت و عشق منعم و از نعمت، به تعهد و مسئولیت و از بلا، به زهد و آزادی و از فراغت، به شکر و بارگیری، نه بت پرستی و گوساله سازی و از گناه، به توبه و قتل و جهاد نفس و در نتیجه دیدار و شکر و نه ظلم و غفلت و فسق راه یافت.

پس از مرور بر داستان خلقت و بیان اصول و تقریر برنامه - «قُلْنَا أَهْبُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى...»، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا...» - در ضمن این دو آیه به سرگذشت انسان در رابطه با کتاب و هدایت می پردازد... تا زمینه برای مرحله پنجم و دوره تشریحات با توجه به عنصر زمان و شرایط فراهم شود.

در قسمت چهارم از بنی اسرائیل آغاز می کند. با اینکه همراه آدم و نوح و ابراهیم، هدایت و کتاب تشریح و میزان بوده - به دلیل آیه ۲۵ سوره حدید که می فرماید: «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» - با این وصف خطاب به بنی اسرائیل می پردازد، که آنها صاحب مجموعه و اهل کتاب هستند و اول صاحب کتاب هستند، که در مدینه هستند و نافذ و مؤثر هستند، که خود عهد شکن و لجوج و مزاحم هستند و باید معالجه شوند و با آنها برخورد شود.

از آدم و نوح که بگذریم و به فضای شهرنشینی و شروع تمدن و گسترش روابط برسیم، باید از ابراهیم و آل ابراهیم در برابر بنی اسرائیل و اهل کتاب، هم به طور طبیعی و هم منطقی و هم تاریخی گفت و گو شود.

به طور طبیعی؛ چون از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، پس از آدم و نوح اینها باقی می مانند.

به طور منطقی؛ چون نفوذ در دیگران و لجاجت و دشمنی در اینها بیشتر است.
«أَشَدُّ النَّاسِ عَدَاوَةً»^(۱).

و به طور تاریخی هم بنی اسرائیل بر اهل کتاب مسلط هستند و اول کافر هستند،
که عیسی را بر صلیب خواستند.

«یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...». با ذکر نعمت، محبت و عشق
به منعم زمینه سازی می شود، همان طور که مسئولیت و بازدهی داده ها گوشزد
می گردد. نعمت با منعم و وفا و رهبت و ایمان و تقوا گره می خورد، همان طور که با
«اتقاء يوم الجزاء» گره خورده است و با حذر و آماده باش برای آن روز، گره خورده
است و این است که ذکر نعمت در آیه ۴۰ با ایمان و تقوا و در آیه ۴۷ با پاداش و جزا
گره می خورد.

از این آیات که با خطاب «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ» آغاز می شود تا آیه ۱۰۳ که با «یا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا...» و یا آیه ۱۲۳ که با «إِذْ إِنْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رُبُّهُ...» ادامه می یابد، ما معالجه و
برخورد خدا را با این قوم ریشه دار و با کفر و عناد و اعتداء و بازیگری های ریشه دار
شاهد هستیم و در این شهود می توانیم همین ضعف ها را در خودمان بشناسیم و به
معالجه و برخورد با آن برخیزیم که داستان، داستان حاضر و قهرمان ها شاهد و ناظر
هستند و از گذشته و تمام شده سخنی در میان نیست؛ که صحبت از هدایت است و
شکر و کفر و بلا و تمحیص و از ایمان و تقوا و احسان و از کفر و فسق و عصیان و
اعتداء، که در یک مرحله اتخاذ عجل است و استدعای رؤیت و در یک مرحله
استبدال است و ضرب ذلت و مسکنت و باز اخذ میثاق در شرایط خاص است و باز

در یک مرحله دیگر پشت کردن و بازگشت و در نهایت بازیگری‌ها - قِرْدَةً خَاسِيَةً - و کش دادن‌ها و ور رفتن‌ها، قساوت است و درگیری‌ها با خدا و انبیا و آیات و نشانه‌ها و یا با کتاب؛ که «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي...».

و همراه این قساوت و درگیری، سخت‌گیری‌هاست و اخذ موثقی و در هر حال «يَهْوَهُ»، همان خدای مهربان مسیح و محمد است و مداوا کننده و جبران کننده و بخشنده ...

پس در مجموع با همان اصول هدایت و شکر و بلا و تمحیص و استزاده و عجز و اضطرار و اعتصام روبه‌رو هستیم، همان طور که با همان مراحل فلاح و رویش - از اسلام و ایمان و تقوا و احسان و اخبات و سبقت و لقاء و رضوان - برخورد داریم و با این توجه «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و «سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» و یا «كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» یا «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» و «بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» و «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ...» و «بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»، اشاره به همین قوانین سلوک و فلاح و کفر و شکر و استزاده و ختم دارد که در اول سوره به آن پرداختیم.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ». صحبت از نعمت‌هایی است که به عنوان انعام و جایزه و پاداش بوده است و این انعام، ارتباط با قرار و خط مشی و عهد و پیمانی دارد که در سوره مائده آیه ۱۲ آمده است: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و در ادامه آیه بعد، از نقض عهد و لعنت و قساوت و در نتیجه تحریف و نسیان و خیانت آنها جز یک دسته کوچک حکایت می‌کند.

این میثاق و قرار خداست؛ «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ». و آنچه که این قرار را می سازد عشق و ایمان است و آنچه که آن را می شکنند ترس از فقر و محرومیت و یا قدرت های مسلط و یا شرایط متحول است. «وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ...»؛ و کسی که به حق و ثبات رسید دیگر از تحولات ترسی ندارد.

«وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ»؛ ایمان بیاورید به کتابی که نازل کردم و یک باره بر شما فرستادم با این حال که شما رانفی نمی کند و کتابی را که همراه شماست تصدیق می نماید. شما ایمان بیاورید و در میان اهل کتاب، اول کافر و چشم پوش به این کتاب نباشید. ایمان بیاورید که ... این جزیبی از قرار است که «آمَنْتُمْ بِرُسُلِي...»؛ آن هم رسولی که شاهد نازل دارد و تصدیق به شما دارد. «وَلَا تَسْتُرُوا بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا...»؛ بهره ها در برابر آیات خدا هر چه که باشد کم است، حتی اگر تمامی دنیا باشد؛ که آدمی بزرگ تر از دنیا است و خدا بر دنیا و بر تمامی هستی احاطه دارد و مُلک و امر در دست اوست.

«وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ»؛ فقط و فقط، تنها و تنها مرا اطاعت کنید و از من بر حذر باشید، که سود و زیان در دست های من است و با من تمامی ضررها سود است و بی من تمامی سودها زیان است، که تحول و جدایی و مرگ در میان هستند و شما حق و ثابت را با باطل و متحول نپوشانید و نیامیزید؛ «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ که این آمیختن و پوشاندن، با کتمان حقی همراه است که شما می دانید و این کتمان در حالی است که شما آگاهید و جاهل و غافل نیستید.

انسان در برابر جلوه نعمت ها و یا سطوت تهدیدها و یا هیبت قدرت ها که او را به فراموشی عهد و یا چشم پوشی از پیمان و از حق و از ثابت می کشانند، نیاز به ذکر

دارد. و صلوات، ذکر است و دو رابطه دارد: با دین، که عمود است و ستون است و لذا می‌گویند: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ». رابطه دیگر با مصلی است که می‌گویند: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ».

و نکته دیگر اینکه به پا داشتن این ستون و بر پا کردن دین، بدون زکات و بخشش امکان ندارد؛ که نیازها در جمع و تجمع شکل می‌گیرد و تجمع گرچه غرور و قدرت دارد اما اگر همراه خضوع و رکوع باشد و تو همراه این جمع خاضع باشی به نسیان و فراموشی نخواهی رسید و در میان راکعین، نسیان و خود فراموشی شکل نمی‌گیرد.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»؛ امر به خوبی‌ها و تلاوت کتاب می‌تواند با نسیان و خود فراموشی همراه بشود، اما خضوع و همراهی خاضعان به سنجش مستمر و تعقل کمک می‌کند و با سنجش بت‌ها با خویش و با سنجش بت‌ها با الله، انسان به قدر خود و به تکبیر و توحید می‌رسد؛ «أَفَلَا تَعْقِلُونَ». این سنجش چیزی بالاتر از تدبیر و تفکر است؛ که تدبیر آیات و استنتاج و زایاندن آنها اگر همراه این سنجش‌ها با خویش و با الله نباشد، به خود فراموشی و به کفر و چشم پوشی از آیات و از امر حق و حضور حق می‌انجامد و تقوا و رهبت و ایمان را بر باد می‌دهد.

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»، این مرحله‌ای دیگر از ربط و پیوند نماز است. یکی با دین بود و این با مصلی است که او را کمک می‌دهد و در مبارزه‌ها و برخوردهای مزاحم و جلوه‌های دیگر به او مدد می‌رساند. صبر در برابر نفس و خلق و دنیا و شیطان و ذکر و یادآوری از اندازه‌ها و خدای مهیمن و مسلط، آدمی را مدد می‌رساند.

اگر آدمی بیشتر از دنیا باشد و حتی احتمالاً مستمر باشد و مرتبط با عوالم دیگر باشد، همین ظن و احتمال او را به خشوع می‌رساند؛ «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ». گمان به استمرار و لقای خدا (پروردگار)، آدمی را به غیب پیوند می‌دهد و از غرور دنیا و محدودیت آن می‌رهاند، در نتیجه نماز سنگین و بزرگ و عظیم نخواهد بود، که راه بلند توشه‌های زیاد را تحقیر می‌کند و غفلت‌های ما را به ذکر و یادآوری‌ها محتاج می‌سازد، تا با تکبیر به توحید و رسالت و ولایت و فلاح و رویش و توحید خالص پیوند بخوریم (اذان^(۱)) و جهت بگیریم و قیام کنیم و با قیام راکع باشیم و در رکوع، دو قرب و دو سجود داشته باشیم و به شهود و به تسلیم برسیم (نماز^(۲)).

لقا و ربانیت حق حتی در صورت احتمال برای خشوع کافی است. نماز سنگین است مگر برای آنها که عطش لقا را دارند و مگر برای آنها که ضرورت رجعت را می‌دانند؛ «وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». لقا، پاداش است ولی رجعت، اضطراری و قطعی است.

همین طور که می‌بینید با این آیه‌ها دردها درمان می‌شوند؛ هم عشق و ایمان و رهبت و تقواریشه می‌گیرد و هم موانع و جلوه‌های مزاحم و فراموشی‌ها و غفلت‌ها ریشه کن می‌گردد. این رفت و بازگشت‌ها این‌گونه درمان می‌کند و ریشه‌ها را بارور می‌سازد.

۱. کتاب «صراط»، ص ۶۴.

۲. تطهیر با جاری قرآن، ج ۳، ص ۱۲۱.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ». در این مرحله به نعمت تفضیل و اصطفاء و انتخاب اشاره می‌کند ولی این نعمت‌های زیاد غرور آفرین نیست که مسئولیت ساز است؛ چون این نعمت‌ها می‌تواند آدمی را مشغول کند و در خود نگه دارد تا آنجا که به کفر و عصیان برخیزد و بمیرد و مغز و دل (قلب) و اراده‌اش را از دست بدهد و یا بر فرض حیات از پای بیفتد و کور و کر شود و یا همراه توجه و چشم و گوش از آنها سهم نگیرد و بارور نشود.

در این آیه از چهار مرحله گفت‌وگو می‌شود که: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»، «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»، «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»، «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ».

از این مراحل می‌توانیم تأثیر نعمت‌ها و دلدادگی به آن را بر حیات و مرگ و یا سلامت و ناتوانی و یا انتفاع و خسارت و یا نصرت و تنهایی به دست بیاوریم و از همین امروز بر حذر باشیم و پیش از زمستان برای آن آماده شویم؛ که امروز عمل است و حسابی نیست و فردا حساب است و کاری نمی‌توان کرد. فردا به جای کسی که مغز و قلب و اراده‌اش را میرانده، کسی دیگر کارگشا نیست؛ «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» و همراه کسی که نیروهایش را به باد داده شفع و همراهی نیست؛ چون باید اقتضایی باشد و ارتضایی باشد تا همراهی و شفاعت مفید واقع شود^(۱). آنجا که مقتضی از میان رفته، همراهی سودی ندارد.

ذنوب و گناه می‌تواند با استغفار تو و یا استغفار دیگری همراه شود و شفیع بیاید و این عنایتی است که خدا کرده و بابی است که باز نموده، ولی باید چیزی باشد و اقتضایی باشد و ارتضایی باشد تا همراهی مؤثر شود؛ «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ». و برای کسی که خودش به وسعتی نرسیده و کاری نکرده و به غنایی راه نیافته، ثروت و

۱. «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى». انبیا، ۲۸.

نعمت و ماکسب او حاصلی نخواهد داشت؛ که «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ»^(۱)؛ مال و حاصل آن، به جای تو کارگشا نیست و سودی نمی‌آورد؛ که در سوره تبت آمده: انسان با دو خسارت در نعمت‌ها و در وجود همراه است و کسی که خود را باخت دارایی‌هایش برایش کاری نمی‌کنند؛ «وَلَا يُوْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ».

«وَلَا لَهُمْ يُنْصَرُونَ». این نکته چهارم است؛ که «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ»^(۲). او از خود و از بیرون بهره‌ای ندارد، که زمینه‌ای فراهم نکرده و اقتضایی نیاورده؛ چون اگر می‌خواست که از دیگران و از نعمت‌ها و از بیرون بهره بگیرد باید از امروز کار می‌کرد و اقدام می‌نمود.

پس از یادآوری نعمت‌ها و امکانات، به یادآوری فرصت‌ها و زمان‌هایی روی می‌آورد که با «اذ» مشخص می‌شود، که در تاریخ یهود ظهور دارد و آشکار است و این مرور و سیر می‌تواند غفلت و ترس و وابستگی و تعلق‌ها را بردارد و آدمی را از نعمت‌ها و فرصت‌ها به موضع‌گیری مناسب و به کوثر برساند؛ چه در هنگام گرفتاری که جزع و خودباختگی سربرمی‌دارد و چه پس از پیروزی و یا نجات که فتنه‌ها رخ می‌نماید و بت‌ها در دل می‌نشینند. در حالی که این بت‌پرستی چه بر اساس حس‌گرایی باشد و یا خودخواهی و توجه به صنعت و ادامه‌خویش در عمل خویش؛ «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»^(۳) و یا تعلق به جلوه‌ها و زینت‌ها، هیچ توجیهی برنمی‌دارد و از جهل و سفاهت - «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^(۴) در مورد «إِجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ

۱. ر.ک به تطهیر با جاری قرآن، ج ۱، تفسیر سوره مسد، ص ۱۳۹.

۲. طارق، ۱۰.

۳. صافات، ۹۶.

۴. اعراف، ۱۳۸.

آلِهَةً» - و یا ظلم و ستم - «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ»^(۱). - مایه می‌گیرد؛ چون با فرض محدودیت در محسوس و در خویش و در زینت‌ها و یا تجربه تحول و دگرگونی در آنها نمی‌توان بر آنها تکیه کرد و به آنها ایمان آورد و هرگونه گرایشی یا از سفاهت و نبود سنجش مایه می‌گیرد و یا از ظلم و چشم‌پوشی و راحت‌طلبی؛ که «يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»^(۲). که آدمی می‌خواهد تا جلوی خویش را بشکافد و راه باز کند و از منع و محدودیت خلاص شود.

حس‌گرایی و توجه به محسوس از جهل و سفاهت و نبود سنجش و یا از ظلم و ستم و تجاوز و چشم‌پوشی مایه می‌گیرد و این است که علی‌رغم تحلیل دین‌شناسان جدید، این‌گرایش توجیه نمی‌شود، که محکوم می‌گردد.

گرچه خداوند با آدم‌ها به اندازه توان سنجش و تعقل آنها برخورد کرده و در مراحل ضعف سنجش و تعقل، آنها را با آیات و نشانه‌ها مداوا کرده است، تا آنجایی که من معتقد شده‌ام این تحلیل که ایمان از عقل جداست، برخاسته از همین تجربه‌های اعجاز و شهود و کشف و کرامات است و برخاسته از ایمان‌های ضعیفی است که با تجربه می‌فهمد و از تعقل و سنجش خویش با بت‌ها و سنجش بت‌های محدود با الله، بهره نمی‌گیرد.

ما هنگامی که به تاریخ رسولان باز می‌گردیم، می‌بینیم در مراحل‌لی که تعقل ضعیف است و یا تحلیل از آیات و معجزات و تجربه‌ها به سحر و کهنانت و جادو نمی‌پردازد، آیات و معجزات زیاد اتفاق می‌افتد؛ چه همراه آدم و پیامبران تا ابراهیم و چه همراه ابراهیم تا موسی و چه همراه موسی تا عیسی این اعجاز و کرامات زیاد

۱. اعراف، ۱۳۸.

۲. قیامت، ۵.

جلوه می‌کند.

اما از هنگامی که معجزات، تحلیل مادی و یا سحر و یا علم را به دنبال می‌آورند و یا هنگامی که تو نمی‌خواهی تا از آیات به ایمان برسی، که می‌خواهی اگر واقعاً همان طور است، بر تو عذابی نازل شود و تو را از میان بردارد؛ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ^(۱)»، در این دو مرحله که تحلیل‌ها شکل گرفته‌اند و یا لجاجت حاکم است، بیشتر از تعقل و سنجش و هدایت‌ها گفت‌وگو می‌شود و بیشتر از عذاب‌های **ضنك** و **رنج** و **ذلت** و **مسکنت** تهدید می‌آورند.

در هر حال چه در این سوره و چه در سوره اعراف، چه در مورد استدعای بت و چه در مورد اتخاذ عجل، تعبیر «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» و «أَنْتُمْ ظَالِمُونَ» به کار رفته و این حس‌گرایی و بت‌خواهی؛ چه با منشاء حب به نفس و عشق به استمرار خود، در عمل و هنر خود باشد و چه با منشاء تعلق به زینت‌ها و ثروت‌ها باشد و چه با منشاء ذلت در برابر قدرت‌ها و گردن‌فرازان باشد، از جهل و سفاهت و از ظلم و ستم بر حدّ و قدر خویش حکایت دارد.

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ»؛ با این ظلم ما از شما چشم پوشیدیم و زمینه را برای توبه‌ای که موسی از شما خواست فراهم ساختیم. «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ چه بسا با این فرصت به بازگشت و شکر پردازید؛ گرچه شما از تأخیر موسی در میقات سوء استفاده کردید.

به این آیات که با «إِذْ» همراه است و فرصت‌ها را بعد از تذکر نعمت‌ها به یاد می‌آورد مرور می‌کنیم:

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ»؛ ما شما را به تدریج از یاران فرعون نجات دادیم

۱. معارج، ۱.

گرچه آنها شما را زیربار بدترین رنج‌ها و شکنجه‌ها می‌گذاشتند؛ «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» و شما را به تدریج به نابودی می‌کشاندند. «يَذِيحُونَ أَبْنَاءَكُمْ»؛ فرزندان پسر را در جلوی چشم‌های شما به دیوار می‌کوفتند و یا گردن می‌بریدند. «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»؛ و زن‌ها را باقی می‌گذاشتند. «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ»؛ در این برنامه گذشته از نابودی و عذاب برای شما، بلا و فتنه‌ای از جانب خدا هم بود؛ چون بر تعلق‌ها فشار می‌آورد و صبر را می‌گرفت؛ که بلا هم تعلق‌ها را می‌برد و هم نقطه‌های ضعف را مشخص می‌کند و هم بت‌ها را می‌شکند و محدودیت‌ها را برمی‌دارد و شما با همین بلا و صبوری، دریا را شکافتید و فرعون را وارث شدید.

«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ»؛ ما به وسیله خود شما دریا را شکافتیم و به نجات سریع و نهایی رساندیم؛ «فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»؛ و آل فرعون را غرق کردیم. «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»؛ و شما در این هلاک ناظر بودید و دخالتی نداشتید؛ که همان صبر و ابتلا شما سرمایه و اقدام شما بود.

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»؛ ما با موسی تا چهل شب وعده گذاشتیم و شما در این فرصت و با تأخیر موسی به گوساله روی آوردید و آن را انتخاب کردید؛ «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنَ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» و این اتخاذ توجیهی ندارد که از جهل و ستم برخاسته است.

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ»؛ ما پس از این انحراف به شما فرصت دادیم و چشم پوشی کردیم، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ تا شاید به راه بازگردید و همراه صبر به شکر بپردازید.

«وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ ما به موسی کتاب و شرایع و یا کتاب تورات و الواح و فرقان دادیم تا شما هدایت را بپذیرید و ریشه‌های انحراف و

فتنه را در خودتان بخشکانید.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ»؛ موسی با مهربانی و نسبت دادن آنها به خودش به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ شما نه تنها به دیگران و اشیاء، که بر خودتان هم ستم کردید و حد و قدر خود را نگه نداشتید؛ «ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ». «فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ»؛ به خالق، به بری و پاک و به پاک کننده روی آورید و نفس خود را بکشید، «فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ». «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ این درگیری با نفس و این قتل نفس به قدرت و وسعت و تولد شما کمک می‌کند.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»؛ در محضر خالق پاک و پاک کننده این برای شما خوب است. شما «تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ...»، «فَتَابَ عَلَيْكُمْ»؛ پس او بر شما با احاطه‌اش باز می‌گردد و شما را می‌رساند. «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ که او توبه پذیر و مهربان است.

شما با این توبه و بازگشت، پس از استدعای بت و اتخاذ عجل به تمنای دیگری روی آوردید؛ «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً». شمایی که از آثار نمی‌گذشتید و او را در آیات و آثارش نمی‌خواستید و به بت‌ها و گوساله‌ها روی می‌آوردید، این مرتبه با بازگشت و توبه آن چنان محکم فریاد زدید که «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ»؛ هیچ‌گاه تو را باور نمی‌کنیم و تصدیقی نمی‌آوریم، «حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً»؛ تا اینکه او را آشکارا، نه در آثار و آیات ببینیم. «فَأَخَذْتُمْ الْأَصَافِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» و شما با این نظره و دیدار، سوختید و صعق شما را گرفت. «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ سپس شما را برانگیختیم. «مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»؛ از پس مرگ شما و رهایی از تمامی تعلق‌ها و خواهش‌ها، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

«وَوَهَبْنَا لَكُمْ أَلْغَمًا وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ»؛ با این مرگ و فراغت و با این

زهد و رهایی به شما بخشیدیم و برای شما امکاناتی را مسخر کردیم. در برابر آفتاب ابرها به شما سایه می دادند و در هنگام گرسنگی و تشنگی، مَنّ و سَلْوٰی به دست شما می رسید. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»؛ بخورید و بهره بگیرید از روزی های پاکی که به شما بخشیدیم.

«وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». آنها با آن خواهش و رسیدن به این بخشش در نظره و موت و فراغت و زهد و رهایی و تسخیر و تسلط بر ابرها و مَنّ و سَلْوٰی، بر خود ستم کردند و حدّ نگاه نداشتند.

آنچه در مورد این سه آیه گذشت با توجه به ظاهر آیات بود و در این مرحله، تعبیر «كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ مثل «ظَلَمُوا جَهْلًا»^(۱)، در مورد آیه امانت حکایت از مذمت نیست، بل ظالم را به فانی در صفات هم تعبیر می کنند در آیه «ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»^(۲).

اما در بعضی از روایات از حضرت رضا علیه السلام در مورد لزوم انتخاب از جانب حق و ظهور نفاق و کفر از افرادی که موسی انتخاب کرده بود و گرفتار صاعقه شدند، این طور استفاده می شود که اینها منافق بودند و عذاب شدند.

گرچه می تواند عذاب و ظلم برای هر کس و به نسبت سلوک و سعی اش باشد و حتی با فرض عصمت تحقق بیابد و در یک مرحله عذاب هم بر آنها نازل شود، که «حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^(۳).

۱. احزاب، ۷۲.

۲. فاطر، ۳۲؛ تعلیقات امام خمینی بر فصوص الحکم قیصری، ص ۲۵۸.

۳. بحار، ج ۱۱، ص ۲۵۶، ح ۴.

چون با توجه به آیه ۱۴۳ سوره اعراف در مورد درخواست موسی: «رَبِّ ارِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» و این آیات در سوره بقره، مشابهت در خواسته و در تعبیر آیات و در صعق و در توبه و ظلم را شاهد هستیم، آیا «نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» با «رَبِّ ارِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» متفاوت است که یکی را حمل بر تجسّد و تجسّم کنیم و دیگری را بر رؤیت و دیدار قلبی؟! با آنکه «جهرة» به معنای آشکار و بی پوشش است و می تواند با تعبیر ابا عبد الله در دعای عرفه هماهنگ باشد، که «تَرَدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَرَارِ» و می تواند درخواست رؤیت آشکار، رؤیت، نه در آثار و آیات باشد؛ چون غیر او از او آشکارتر نیست تا آشکار کننده او باشد، که ظهور و نورانیت آثار هم از اوست؛ «الْغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ»، «كَيْفَ يَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ»^(۱).

همین طور آیا تعبیر «فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ» با تعبیر «وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا» هماهنگ نیست؟ و آیا تعبیر «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» قرینه بر همین هماهنگی نیست؟ و همین طور تعبیر «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» با تعبیر «فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».

این هماهنگی در تعبیر، به اضافه این تسخیر و تصرفی که غمام و منّ و سلوی را به همراه می آورد می تواند شاهدهی باشد بر اینکه این درخواست به معنای رؤیت و تجسد حق نیست و ادامه بت پرستی و تجسّم گرایی آنها نیست. و تعبیر «كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» با تعبیر «تُبْتُ إِلَيْكَ» همناست، با اینکه «ظُلُومًا» و «جهولاً» را دلیل آزادی و امکان آموزش و تعلّم آدمی می شناسند و یا به معنای فنای

۱. مفاتیح، دعای عرفه.

در صفات می‌گویند.

با این همه اگر روایتی حاکم باشد و اهل بیت به گونه‌ای دیگر تعبیر کنند آن بیان و تفسیر، فصل الخطاب است؛ که «أَهْلُ الْبَيْتِ أَدْرَىٰ بِمَا فِي الْبَيْتِ».

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْتَبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِثَائِهَا وَ قَوْمِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَفْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

«۱»

رَغَد: بر وزن فَلَاس و فَرَس، وسعت و پاکی را دارد. برداشت بسیار و گوارا.
حِطَّة: فرو ریختن و افتادن برگ‌ها است. جدا شدن. پایین آمدن قیمت‌ها. حِطَّة
کلمه استغفار است؛ یعنی مطلوب ما و خواسته ما، جدا شدن گناهان و
ریختن آنهاست.

رِجْز: پلیدی. آلودگی. عذاب. و با ضم «راء» به معنای بت آمده است.
لَا تَعْتَوُوا، عَنُو: از باب دعی و از باب رَضِيَ آمده و به معنای افساد و تباهی کردن.
بُقُل: به معنای سبزی و به معنای باقلا، یک نوع از حبوبات آمده است.
فَتَاء: خیار.

فوم: سیر.

بصل: پیاز.

استبدال: جایگزین کردن.

ادنی: پایین‌تر. نزدیک‌تر.

ضُرِبَتْ: زده شدن. نقش گرفتن.

ذَلَّت: زبونی، حالت باطنی.

مَسْكَنَت: زمین‌گیری. از پای افتادن. حالت ظاهری.

بَاثُوا بِغَضَب: برداشتن. حمل کردن. به گردن گرفتن.

عَصِيَان: سرکشی.

اعْتَدَاء: تجاوز از حدود.

صَابِئِينَ: قومی که بر آیین نوح بودند، قومی قبل از یهود که بر آیین ابراهیم بودند.

«۲»

«أَدْخُلُوا الْبَابَ»، با «وَأَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»^(۱)، سورة مائده ویا «وَأَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ» تفاوت دارد؟ این تفاوت از چه نکته‌ای حکایت می‌کند؟ آیا موضوعیت و طریقیّت از این دو تعبیر به دست می‌آید؟ در ترکیب «قُولُوا حِطَّةً»، با رفع حِطَّةً، ترکیب خبری می‌شود و با نصب آن ترکیب انشایی می‌شود؛ یعنی «حُطُّ عَنَّا أَوْزَارَنَا حِطَّةً؛ بریز از ما سنگینی‌های ما را ریختنی». آیا این دو ترکیب در نهایت تفاوتی دارد؟ آیا ترکیب انشایی حضور واقعه را بهتر منعکس نمی‌نماید؟

در آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»، تکرار «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» چه فایده‌ای دارد و آیا در معنا اثری می‌گذارد؟

«۳»

آیا پس از موت و صاعقه و تسخیر غمام و منّ و سلوی، دخول قریه و دخول باب و تبدیل و زیاده طلبی و استبدال و شهرنشینی و ذلّت و مسکنت و کفر و قتل و عصیان و اعتداء با یکدیگر و یا با نکته‌ی جامعی ارتباط دارند؟

پس از بیان ضرب ذلّت و مسکنت به خاطر چهار عامل کفر و قتل و عصیان و اعتداء، آیا این قانون کلی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» نکته‌ای را می‌رساند؟ و آیا این فرازها را با فرازهای کلی عبودیت و ایمان و کفر و شکر و عذاب و آمن پیوند می‌دهد؟ آیا این کلیّت به صلح کل و کفایت هرگونه ایمانی اشاره دارد؟ حتی ایمانی که در غیر اهل کتاب از بودایی و ودایی و ستاره پرست‌ها باشد؟ و یا اینکه هرگونه ایمانی را ایمان به خدا می‌شناسد؟ و یا اینکه ایمان به مبدأ و معاد و عمل جهت‌دار و صالح را، نه

فقط عمل خوب و حَسَن را مطرح می‌نماید؟

در هر حال مطرح شدن این قانون کلی در این مقطع چه ضرورتی و یا فایده‌ای دارد که پس از سه مقطع دخول قریه و تبدیل و استسقاء و استبدال، دو قاعده «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ» و «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»، با قاطعیت بیان گردیده است؟

«۴»

عصیان و اعتداء، عامل کفر و قتل است و باعث نقش ذلت و مسکنت مستمر است. آیا می‌شود با توجه به این ریشه‌ها و این نتیجه‌ها، از تبدیل و عصیان و از فسق و اعتداء نجات یافت و از باب داخل مدینه شد و با تواضع از خطایا جدا شد و با احسان و تقوا به زیادتى رسید؟

در روایت هست: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^(۱) و در روایت هست: «نَحْنُ بَابُ الْحِطَّةِ»^(۲) و در ادامه روایت اول هست: «مَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»^(۳). با این توجه آیا به معنای عمیق‌تری از قریه نمی‌رسیم؟ به خصوص با این قریه که بنی اسرائیل در برابر این قریه و دخول باب، سرسختی نشان می‌دهند و مبتلاء به رجز و عذاب می‌شوند، در حالی که خواسته اینها از موسی شهرنشینی و دستیابی به سُکُنَى و استقرار است و اینها طالب عیشِ رغد و گوارا و بدون جنگ و جهاد هستند. پس این قریه با ارض المقدسه در سوره مائده از آیه ۲۰ تا ۲۶ متفاوت است و این باب با «أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»^(۴) در این آیات متفاوت است؛ که در سوره مائده

۱ و ۳. تحف العقول، ص ۴۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۴، ح ۱.

۴. «أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ» در سوره مائده به کفایت آغاز و شروع اشاره دارد؛ یعنی همین که شما بر آنها قیام

داخل نمی شوند و گرفتار تیه و سرگردانی چهل ساله می شوند، ولی در این مورد گرفتار تبدیل و عصیان می شوند و با فسق و ظلم به عذاب و رجز می رسند. همان طور که در فراز بعد شاهد اعتداء و تجاوز در یوم السبت می شویم و به خاطر بازیگری‌ها و شیطنت‌ها، مسخ آنها و «قِرْدَةٌ حَاسِبِينَ» را می بینیم.

→ کردید و حتی تا دروازه آمدید به پیروزی می رسید؛ در حالی که «أَدْخُلُوا الْبَابَ» می خواهد وحدت قریه و باب را مطرح کند و اینکه دخول از غیر راه و از غیر باب مطلوب نیست، همان طور که در روایات ولایت تصریح شده است.

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»؛ هنگامی که گفتیم داخل آن روستا شوید، پس همراه این دستور و اجازه، بسیار و گوارا از این روستا از هر کجا و هر چه که خواستید بخورید. «وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»؛ و با تواضع و قرب به راه (باب) وارد شوید!^(۱) «وَقُولُوا حِطَّةٌ»؛ و بگویید فرو ریختن گناه‌ها و حجاب‌ها خواسته ماست. «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ»؛ این گونه گناهان شما را می‌آمرزیم. «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ و به نیکوکارها و محسن‌ها به زودی زیادتی خواهیم داد؛ که دخول با اجازه و در راه و با طلب، بهره‌مندی و رغد و بخشش و غفران و زیادتی و احسان خواهد داشت.

به نظر می‌رسد که در این آیه، تشریح حج و فتح باب مطرح می‌شود؛ چون این قریه ارض مقدس و ارض موعود نیست که در سوره مائده آمده، بل الزام بر دخول باب الحطّة است که بخشایش و غفران و زیادتی و احسان را می‌آورد و طرح وصایت و خلافت است که هر رسولی از روزهای اول پایه‌گذاری می‌نماید و هر دنیا طلبی از همان آغاز تبدیل می‌کند و زیر بار نمی‌رود؛ که «بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ

۱. تعبیر «من الباب»، طریقت را می‌رساند. پس اگر کسی از غیر باب داخل شد مطلوب است، در حالی که بدون ولایت و بدون دخول باب، دخول مدینه و عمل به تمامی احکام بی‌حاصل است که «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ صَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وِلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ قَبُولِيَهُ...»؛ کافی، ج ۲، ص ۱۸. «أَدْخُلُوا الْبَابَ» و «أَدْخُلُوا الْقَرْيَةَ» به هم گره خورده، «فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»، وسائل، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۰.

الْبَوَارِ^(۱)».

در دعایی از زیارت حضرت رضا آمده: «اللَّهُمَّ الْعِنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ وَاتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَ جَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَ سَخَرُوا بِإِمَامِكَ وَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ^(۲)»؛ خداوند! نفرین بفرست بر کسانی که نعمت تو را دگرگون کردند و رسول تو را تهمت هذیان و جنون زدند و نشانه‌های تو را منکر شدند و امام تو را به سخریه گرفتند و مردم را بر شانه‌های آل محمد سوار کردند و آنها را به زیر کشیدند.

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»؛ پس آنها که ستم کردند، گفته‌ای را که به آنها گفته شده بود دگرگون نمودند و به جای حطه و آمرزش به حنطه و گندم دنیا روی آوردند. «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ»؛ پس بر اینها که ستم کردند عذابی از بالا فرستادیم. «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ به خاطر فسق مستمر و تجاوز بی وقفه آنها. و از این نکته مشخص می‌شود که ظلم و گناه گرچه آثار وضعی و نتایج قهری دارد، ولی آنجا که ظلم به تجاوز، آن هم به صورت مستمر و مدام درآمد، رجز و عذاب آسمانی دارد و این گونه تجاوزکاران را احاطه و محاصره می‌نماید.

و همین فسق و تجاوز و همین ریشه‌های خطر آفرین است که در هنگام سختی‌ها و محدودیت نعمت‌ها و آشامیدنی‌ها و خوراکی‌ها، به فساد و افساد و فتنه‌سازی منتهی می‌شود.

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»؛ هنگامی که موسی برای قوم خود آب طلب کرد، به او گفتیم که با عصا بر آن سنگ مخصوص و مشخص بزن؛ «فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ». ما موسی را می‌بینیم که از ابتلای بنی اسرائیل و رنج تشنگی آنها به خدا

۱. ابراهیم، ۲۸.

۲. مفاتیح، زیارت حضرت رضا(ع).

روی آورده و از او طلب می نماید و اسباط بنی اسرائیل را می بینیم که در متن فشار و رنج دست از مشکل تراشی بر نمی دارند تا آنکه برای هر سبط چشمه ای مخصوص شکافته شد؛ «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»؛ از همان سنگ، دوازده چشمه شکافته شد. «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»؛ آنها حتی به این رضایت ندادند که برای هر کدام چشمه ای جاری شد، که چشمه معلوم و مشخصی برای هر دسته فراهم شد و هر دسته جایگاه آب خود را نشانه زد.

«كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ از من و سلوی و از این چشمه ها بهره بگیرید، بخورید و بیاشامید از روزی خدا و در زمین فتنه سازی نکنید و تباهی و خرابی نیاورید.

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصِيبَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْتَبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ...»؛ و هنگامی که گفتید موسی! ما بر یک غذا شکیبایی نداریم. از پروردگار خودت بخواه تا برای ما از آنچه زمین می رویاند بیرون بیاورد، از سبزه ها، از قثاء^(۱) و از فوم^(۲) و از عدس آن و از پیاز آن. هنگامی که این گونه ناشکیبایی ابراز کردید، «قَالَ أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»؛ موسی گفت: آیا آنچه را که پست تر و نزدیک تر است مبادله می کنید با آنچه که بهتر است.

«إِهْبِطُوا مِصْرًا»؛ بر شهری فرود آید. «فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ»؛ پس حتماً آنچه خواستید برای شماست و این گونه به سرزمین مقدس و به خاطر سرپیچی و کوتاهی به سرگردانی و تیه چهل ساله مبتلا شدند و قانون ذلت و مسکنت بر آنها نقش بست و

۱. خیار

۲. سیر

ضرب شد و ریشه‌ها و عوامل آن هم برایشان بازگو گردید.

«وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ»؛ ذلت و خواری و زمین‌گیری و مسکنت بر آنها نقش بست. وَبَاتُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ؛ و آنها به خشمی از خدا گرفتار شدند. «ذَلِكَ»؛ این غضب و این ذلت و این مسکنت، «بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ به خاطر چشم پوشی از نشانه‌های خدا و به خاطر کشتار بی جهت پیامبران بود. «ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»؛ این همه خشم و ذلت و بیچارگی به خاطر عصیان گذشته و به خاطر تجاوز مستمر و مداوم آنهاست.

عصیان بر عزیز رحیم، ذلت می‌آورد و تجاوز در جهان قانونمند، درگیری و رنج و بن‌بست و بیچارگی می‌سازد و این همه طبیعی است که پاداش ما چیزی جز عمل ما نیست و او با رحمت و محبتش بارها میان ما و کارهامان حائل گذاشته و حفاظت ما را خواسته، ولی ما هجوم داشته‌ایم و سرکشی نموده‌ایم و از حدود و حقوق چشم پوشیده‌ایم.

آنجا که آدمی نیروهای غضب و شهوت و ترس و طمع را به حال خود بگذارد و با عشق بزرگ‌تر مهار نزند و به سوی جهت عالی‌تر راه نیندازد، ناچار این ترکیب طوفانی نیروها، تنوع طلبی و بیشتر طلبی و قتل موانع و کفر به نشانه‌ها را می‌آورد و عصیان و تجاوز را به دنبال می‌کشد. هرگونه ایمان و عشق و گرایش مادام که با عشق خدا و روز دیگر ترکیب نشود و به عمل صالح و جهت‌دار تبدیل نگردد، ناچار به عصیان و تجاوز خواهد رسید؛ که آدمی بیشتر از این محدوده توانایی دارد و بزرگ‌تر از دنیا است؛ که خود آگاهی و آزادی او با این محدوده‌ها نمی‌سازد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ»؛ به درستی کسانی (آنهايي) که ایمان آورده‌اند - هرگونه ایمانی که تمامی مذاهب غیر الهی را در برمی‌گیرد - و

آنهایی که یهودی شدند و نصارا و صابئین، از اینها با هرگونه گذشته و با هر شکل ایمان و گرایش، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ هر کس که به خدا و به روز دیگر بگردد و عمل صالح و خالص بیاورد، پس برای آنهاست پاداش آنها در حضور پروردگارشان. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ و نه ترسی بر آنها می‌نشیند و نه آنها اندوهگین (محزون) می‌شوند. اینها با این ترکیب و تبدیل به پاداش و اجر و به وسعت و ظرفیتی می‌رسند که نه ترسی از آینده و نه حزنی از گذشته دامن‌گیرشان گردد.

در این آیه با تأکید بر ایمان به مبدأ و معاد و با تأکید بر عمل صالح، اجر و امن را مطرح می‌نماید و با این ترکیب در سطح احساس و این تبدیل در مرحله عمل به این پاداش بشارت می‌دهد، در حالی که حتی ترکیب عمل صالح همین معنا را می‌تواند برساند و آن‌گونه نیست که بعضی‌ها گمان کرده‌اند که صلح کل را از این آیه بیرون می‌آورند و تمام مذاهب را با عشق و عمل نیکو به رسمیت می‌شناسند؛ چون صالح بودن عمل چیزی بالاتر از خوب بودن و نیکو بودن عمل است. صالح بودن، خالص بودن را می‌خواهد و هیچ‌گونه شرک و آلودگی را برنمی‌تابد؛ که «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^(۱).

پس اگر همچون سوره‌العصر تعبیر «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در میان بود و هیچ‌گونه قید «اللّه» و «یوم الآخر» هم نداشت، در مفهوم صالح این مبدأ و معاد نهفته بود و هیچ‌گونه صلح کلی از آن شکل نمی‌گرفت؛ که عمل صالح، عمل جهت‌داری است که در جایگاه خود نشسته باشد.

اجر و امن، اجر در حضور پروردگار و امن در برابر ترس‌ها و اندوه‌ها، نیازمند این ترکیب و تبدیل است؛ چون ایمان به قدر و اندازه آدمی، ایمان به ارزش و هدف و ایمان به برنامه و عمل را می‌سازد. در واقع ایمان به خدا و ایمان به غیب و ایمان به یوم الآخر و ایمان به وحی، از ایمان به قدر (اندازه) و ارزش و برنامه و تقدیر انسان برخاسته که در این آیه آمده: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^(۱)؛ آنها که خود را از دست می‌دهند، دیگر هیچ‌گونه ایمانی نخواهند داشت.

همین‌طور که می‌بینی ایمان در سطح احساس، این‌گونه ترکیب‌های جدید و گرایش‌های عمیق و وسیع را می‌سازد و در سطح عمل هم از شرک و آلودگی نجات می‌دهد و عمل صالح و جهت‌دار می‌آفریند و در هر حال هرکس با هرگونه ایمانی و گرایشی چه برخاسته از مذاهب بودایی و هندو و برهمنی و یا مذاهب ابتدایی و یا مذاهب الهی و یا مذهب عشق و یا مذهب انسانیت و یا مذاهب وجودی، مادام که به این ترکیب از الله و یوم الآخر نرسد و خود را از حصار این هفتاد سال و این بت‌ها بیرون نیاورد و مادام که به این تبدیل نرسد و به عمل و تلاش، آن هم نه تنها عمل خوب، که به عمل صالح که در جایگاه خود نشسته و جهت‌دار و هدف‌دار است دست نیابد، به اجر و پاداش و به امن و وسعتی راه نخواهد یافت.

ترکیب «مَنْ آمَنَ» بدون واو عطف، نشان عطف بیان و بدل است و در نتیجه هرگونه ایمانی و مذهبی، باید همراه ایمان به خدا و معاد و عمل صالح باشد تا اجر عند الله را داشته باشد؛ که پاداش، تابع بینش و انگیزه و هدف خواهد بود و حتی دو عمل صالح با تفاوت در بینش و انگیزه و هدف، پاداش برابر نخواهند دید. با اینکه افرادی تمام خون خود را در راه خدا دادند و در ظاهر در کنار هم افتادند ولی

درجات و رفعت آنها، به نوع بینش و انگیزه و هدف آنها بستگی دارد. کسی که یک نان می دهد تا شکمی سیر شود، با کسی که نانی می دهد تا خودش را از سماجت فقیری برهاند، با کسی که نانی می دهد تا گذشت و احسان را درس بدهد یک پاداش ندارند. صرف خوب بودن عمل بدون توجه به انگیزه و هدف و دید و بینش و شکل و روش، کارگشا نیست؛ که حسنات با صالحات فرق دارد و صالحات هم با صالحات تفاوت دارد و ارزش ها به بینش ها باز می گردد و هدف و انگیزه و بینش نسبت به آثار و روابط عمل، بر روش و بر شکل عمل اثر می گذارد و این مجموعه در ارزش عمل و پاداش و اجر آن دخالت دارند و امن و اجر را به دنبال می آورند و با این امن و اجر با آنچه در بندهای گذشته مطرح شد پیوند می خورد؛ که «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱).

همان طور که عصیان و اعتداء، این فصل را با فصول آینده مرتبط می سازد و زمینه تشریح را فراهم می نماید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
خَاسِيِينَ ﴿١٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٦﴾ وَإِذْ قَالَ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُورًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ
أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿١٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا
فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانَ بَيْنَ ذَلِكَ فَأَفْعَلُوا مَا تُوْمَرُونَ ﴿١٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا
لَوْهِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقْعِ لَوْهِيَ تَسْرُّ النَّازِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٢٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا
بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ
بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٢١﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجُ مَا
كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٢٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِيَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٣﴾ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ
مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا
لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ
قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾
وَإِذْ لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضْهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا
فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٢٦﴾ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا
يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْإِلَّا

يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

«۱»

میثاق: محکم کردن. آنچه با آن محکم می‌کنند. عهد و پیمان و قرارداد است و میثاق عهد، محکم کردن این عهد و یا وسیله‌ای است که با آن عهد محکم می‌شود. مثل امضاء، کتابت، شهود، بیعت، گرو گذاشتن. میثاق باعث ایجاد انگیزه در عمل و وفای به عهد می‌شود. در واقع با میثاق، سنگینی عهد سبک می‌شود و برداشته می‌شود. پس می‌توان سنگینی عهد را با میثاق برداشت که این معنای سببیت در آیه ۱۵۴ سوره نساء ظاهرتر است؛ «وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ».

رفعنا فوقکم الطور: برافراشتیم بالای شما کوه را. معنای تهدید و اکراه را از این تعبیر گرفته‌اند همان طور که از آیه «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ^(۱)»؛ کوه را بالای آنها شکستیم، همچون سایبانی بود. گمان کردند که بر آنها فرو می‌افتد. در این آیه تهدید و ارعاب و اکراه مشهود است، ولی کلمه رفع و «باء» سبب یا وسیله، در این جا با تهدید و ارعاب سازگار نیست و می‌توان گفت که با میثاق و پیمانی که محکم کردیم سنگینی پیمان را برداشتیم و در شما قوت و نیرو آوردیم، پس با این نیرو به عهد چنگ بزنید و به عهد وفا کنید. رفع ضد وضع است. معنای برداشتن دارد و بدون واسطه معنای افراشتن و رفعت دادن و بلند کردن دارد.

تولیتیم: پشت کردن. روبرو گرفتن. بی‌اعتنا گذاشتن.

سبت: روز شنبه. بریدن. تراشیدن. آسودن؛ «جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتاً».

قرده: میمون. بازیگر.

خاصی:ء: کوچک. دور شده. رانده شده. مطرود.

نکال: عبرت برای دیگران.

فارض: پیر و سال دار.

بکر: تازه بالغ. جوان.

عوان: میانه.

فاقع: درخشنده.

ذلول: رام.

مسلّمه: رها شده.

لاشیه، شیة: آمیختگی. خط و خال. از وشی.

ادار اتم: اختلافتم. تدافعتم.

ما کادوا یفعلون: نزدیک نبودند به انجام دادن. نزدیک نبودند بجا بیاورند.

امی: کسی که از مادر خود جدا نشده و به رشد علمی و یادگیری نرسیده و در

سطح حسّ و وهم و خیال است.

«۲»

ترکیب «رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»، آیا معنای برداشتن و سبک کردن و یا معنای بالا

آوردن و بالا گرفتن کوه را دارد؟ آیا معنای امتنان و منت است و یا تهدید و ارباب؟

آیا «باء» در «بِمِثَاقِكُمْ» سبب و یا وسیله را می‌رساند؟

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»، این ترکیب، ارباب و تهدید را می‌رساند و یا ادامه سبک

شدن و نیرو یافتن و انگیزه گرفتن را می‌فهماند؟

ترکیب «عَلِمْتُمْ الَّذِينَ أَعْتَدُوا...» معنای «علمتموهم مُعْتَدِينَ» را دارد؟ و یا اینکه

صله جای دو مفعول نشسته؟ و یا اینکه «علمتم» به معنای «عرفتم» آمده؟ و یا

معنای علامت زدن و نشانه گذاشتن را دارد؟

« ۳ »

آیا میان داستان سبت و ذبح بقره ارتباطی هست؟
 آیا ذبح بقره به خاطر قتل و احیا مقتول انجام گرفته؟ چرا این گونه به حکایت آن
 پرداخته شده؟ این دو داستان سبت و ذبح بقره، چگونه عامل قساوت می‌گردد و با
 آیات بعد مرتبط می‌شود؟

« ۴ »

میثاق، در قلب و بدن، قوت و نیرو می‌آورد و در نتیجه میثاق و قوت و ذکر، به
 اطاعت و تقوا منتهی می‌شود، ولی آنجا که چشم پوشی و بی‌اعتنا گذاشتن دامن‌گیر
 انسان می‌شود، جز فضل و رحمت؛ فضل و زیادتی در امکانات و رحمت و عنایت بر
 ضعف‌ها و کوتاهی‌ها، انسان را از خسارت نجات نمی‌دهد؛ چون آدمی در رابطه با
 هوس‌ها و منافعش از هر راهی حرکت می‌کند و هر بن‌بستی را به راه می‌کشاند و از
 هرگونه مکر و فریب و بازیگری و یا پوششی استفاده می‌برد و در رابطه با تکالیف و
 وظایفش به امر و دستور کفایت نمی‌کند، که دنبال شکل و حجم چشم‌پرکنی
 می‌گردد که او را به انجام تکلیف نزدیک‌تر نماید. در حالی که امثال و استجابات امر
 برای حیات قلبی و احیا مرده‌ها کفایت می‌نماید، که حیات و احیا از برکت اطاعت
 و تقوا است.

آیا در این فضا می‌توان به ارتباط این آیات با آیات قبل، عصیان و اعتداء و ایمان
 و عمل صالح و با آیات بعد در رابطه با قساوت و تحجر، راه یافت؟

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ...»

پیمان‌ها را با اقرار و اشهاد و بیعت و... محکم می‌کنند و با میثاق، قوتی در قلب و بدن یعنی انگیزه و همتی را فراهم می‌آورند، پس در آن هنگام که میثاق شما را گرفتیم و کوه طور را بالای شما برافراشتیم، شما با تمام نیرو آنچه را که برای شما آوردیم، بپذیرید و به تمامی هدایت و رسالت و تکالیف و کتاب و الواح چنگ بزنید. «وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ»؛ و به یاد آورید هر آنچه که در آن است؛ چون این یادآوری و ذکر همراه فکر، به رویش و فلاح و اطاعت و تقوا راه می‌یابد و گرنه هر معرفتی و هر فکری بدون ذکر می‌میرد و می‌خشکد، که نیرومندترین بذرها بدون آبیاری و یادآوری مستمر، سر از خاک بر نمی‌دارد.

معرفت و محبت و ترس و میثاق، به انگیزه و همت و به قوت و نیرو راه می‌یابد و قوت و ذکر به فلاح و رویش و تقوا باز می‌گردد، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ شاید شما اطاعت کنید و پرهیزید. در واقع فکر و ذکر به عهد و عمل و یقین و شهود و تسلیم می‌رسد و با این تسلیم هرگونه عصیان و اعتداء و هرگونه «تَوَلَّيْتُمْ» و «فَسَتْ قُلُوبُكُمْ» مداوا می‌شود.

در این آیه، صحنه برداشتن و رفع طور، با اخذ میثاق و ایجاد قوت برای برداشتن

تکالیف و اخذ و گرفتن رسالت‌ها، هماهنگی دارد و ضرورتی ندارد که این فضا را مثل فضای «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ»، فضای ارباب و تهدید قرار بدهیم، در حالی که می‌تواند فضای رفع سنگینی و اعطای قدرت و قوت باشد؛ به خصوص که در سوره نساء «رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ» آمده که رفع طور به واسطه و یا به سبب میثاق بوده، نه برای اخذ میثاق و ایجاد ترس و رعب؛ چون این طور معنا می‌دهد که با میثاق این رفع آمده نه اینکه به خاطر میثاق این رفع طور تحقق یافته باشد.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»؛ سپس شما با این رفع طور و میثاق، باز پشت کردید و بی‌اعتنا گذشتید که این پشت کردن از توجه به هوا و خواسته‌های دیگر و یا از سستی و نبود انگیزه و یا از ترس و وحشت از تکالیف برخاسته، که در مورد «یوم السبت» هوس‌ها و خواسته‌های دیگر در میان است و در مورد ذبح بقره، سستی و نبود انگیزه به خاطر توجه به مأموریت و حجم و شکل تکلیف و در موارد دیگر ضعف‌ها و کاستی‌های دیگر. «فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ پس اگر بخشش زیاد حق بر شما نبود و اگر رحمت و عنایت مستمر او نبود حتماً خسارت و زیان، گریبانگیر شما بود و ناچار شما از زیان‌کاران بودید.

آنچه سالک را از خسارت و زیان‌ها می‌رهاند، گذشته از معرفت و محبت و خوف و رجا و قوت و طاعت، همین فضل و رحمت حق است، که بیشتر می‌دهد و بر ضعف‌ها رحمت می‌آورد. مگر آنجا که قساوت به نهایت برسد و دیگر داد و ستدی و تحولی رخ ندهد، که ناچار بدی‌های گسترده و ریشه‌های پیچیده به عذاب و رنج جاودان خواهد رسید؛ «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ

أَصْحَابِ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^(۱)».

«وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ أَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»؛ و شما می دانید که تجاوزگران شنبه را پاداش مناسب دادیم. پس به آنها گفتیم که با این بازی‌ها و نیرنگ‌ها، همان باشید که هستید؛ میمون‌های مطرود و خواری باشید. «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»؛ پس این عقوبت را عبرت و موعظه قرار دادیم؛ عبرت برای جرم‌ها و تجاوزهای سابق و آینده و موعظه برای تقوا داران و پرهیزکاران.

عبرت برای آنچه پیشاپیش این عقوبت بود و برای آنچه که پس از این عقوبت بود و موعظه برای آنها که به اطاعت و عمل روی می‌آورند.

عبرت، از تجربه دیگران بهره بردن است و موعظه، آگاهی آمیخته با احساس عشق و ترس و بیم و امید است. موعظه رزقی است که ذهن و قلب و آگاهی و احساس را سرشار می‌نماید. موعظه دستور خشک و بی‌احساس نیست، که فضای سرشار از آگاهی و احساس است و ناچار آنها که در مقام عمل و اطاعت هستند به این رزق نیازمند هستند و آنها که در مقام عمل نیستند به این تجربه و عبرت محتاج و نیازمند هستند.

یوم السبت، عبرت است برای آنها که با پیچ و خم به حرمت‌ها تجاوز می‌کنند و با نیرنگ و کلاه، تکالیف را به بازی می‌گیرند و با هزار کلک و حقه به مقاصد خود راه باز می‌نمایند؛ آن هم همراه تصویری دیگر از اشکال تراشی و فرار از بار مسئولیت و ذبح بقره.

این دو تصویر مقارن، آدمی را به عمق عصیان و قساوت راه می‌برد، که چگونه

آدمی در برابر هوس‌ها انعطاف دارد و در برابر تکلیف‌ها سرسختی؛ چون در معصیت و طاعت به عمل نگاه می‌کند و از امر و امتثال چشم می‌پوشد، در حالی که هیچ مأموریتی حقیر نیست چون عظمت امر و آمر کفایت می‌کند.

در روایت هست: «به حقارت گناه نگاه نکن، ببین چه کسی را معصیت می‌کنی^(۱)» و به عظمت عمل مغرور نباش، ببین برای چه کسی تلاش می‌نمایی. جذب منافع از هر پیچ و خمی و دفع تکالیف با هر عذر و بهانه‌ای قساوت می‌آورد و امید و طمع را از خیر و خوبی‌ها می‌برد. اما عمل به تکلیف باعث حیات و زندگی است، که «أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^(۲)».

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا؟»؛ هنگامی که موسی به قوم خود گفت به راستی خدا دستور می‌دهد که گاوی را همگی ذبح کنید، گفتند آیا ما را به تمسخر گرفته‌ای؟!

دستور، مشخص و کوچک است. همه بنی اسرائیل با هم یک گاو، فقط یک گاو را سر ببرند. در برابر این دستور اگر عشق باشد و اعتقاد و اعتماد باشد، فقط اطاعت و تسلیم خواهد بود. اما اگر عشقی نباشد و یا اعتماد و توجهی نباشد، آدمی خود را بی‌نیاز می‌بیند و در این سطح نمی‌داند که زخمش با این مرهم بسته شود و این نوع دستورها او را درمان نماید.

خود من آنجا که با فضایی سرشار از علم و یا عرفان و یا فلسفه آشنا می‌شوم و در این فضا تنفس می‌کنم، برایم سخت است که با دستورهای مجهول الهویه و بی‌معنا

۱. بحار، ج ۷۷، ص ۱۷۰، ح ۶.

۲. انفال، ۲۴.

خودم را وفق بدهم. احساس می‌کنم این اعمال و این تکالیف، دیگر برای من نقشی ندارد و من نیازی ندارم که حج بروم و هروله کنم و مثل دیوانه‌ها از این طرف به آن طرف کوچ کنم و با بدبختی بسیار سربتراشم و قربانی کنم و آن همه لاشه را به عفونت سرخ تبدیل نمایم و یا نماز بخوانم و خم و راست شوم و یا با این شرایط دقیق روزه بگیرم و نجاست و پاکی را مراعات نمایم و غسل کنم و نیت کنم.

در واقع تمامی شرایط را نشانی از خرافات و حماقت‌ها می‌بینم و آن را مسخره می‌دانم. گرچه در ظاهر درگیر نشوم و برخوردار نکند ولی در باطن اعتمادی و اعتقادی ندارم و خودم را بی‌نیاز می‌دانم و اگر بخواهم عمل کنم مجبورم که آن قدر شرط و قید بر آن اضافه کنم تا برایم چشمگیر شود و احساسم را ارضا نماید و به گفته بنی اسرائیل، «الآن جئت بِالْحَقِّ».

با این شرایط است که خرافات و تمسخرهای سابق رنگ حق به خود می‌گیرد، در حالی که آنچه حق را مقبول می‌سازد، عشق است و اعتماد. عاشق، به هرکاری روی می‌آورد و هرکاری که رنگ محبوب را دارد برایش معنادار است و عالم به حکمت و توجه تو و یا واقف به جهل و محدودیت خودش، می‌تواند اطاعت کند و تحمل نماید. مثل آنکه در جنگلی انبوه و در کنار پرتگاه‌های خطرناک و دشمن‌های در کمین، هرگونه امر و نهی بلند را گردن می‌نهد و با اشاره او خم و راست می‌شود و یا در میدان‌های خطرناک مین به شخص آشنا دل می‌سپاری و چک و چانه نمی‌زنی. در این وسعت هستی و در این جهان پهناور اگر مشکل و خطری را احساس نکنی و یا مقدار علم و تجربه و عقل و فلسفه و قلب و عرفان خودت را کافی بدانی و بیشتر از گزینه لازم نداشته باشی، طبیعی است که به مذهب روی نیاوری و مذهب را با تحلیل جهل و خرافه و ترس و ابهام و فریب و نیرنگ، راحت کنی و کنار

بگذاری و اگر مجبور شدی که در شرایطی از آن استفاده کنی به عنوان اهرم و وسیله به آن روی می آوری و مثل سنت‌ها از آن بهره می‌گیری.

آنجا که آدمی مشکلاتش را محدود می‌داند و حوزه کار و روابطش را محدود می‌انگارد و یا آنجا که آدمی خودش را به اندازه مشکلاتش می‌شناسد و می‌تواند با علم و عقل و عرفان و غریزه فردی و جمعی کفایتش کند، دیگر نیازی به وحی نیست و نیازی به مذهب نیست، نه در حوزه معارف و نه در حوزه تربیت و اخلاق و سلوک و عرفان و نه در حوزه سیاست و اقتصاد و حقوق و در این مرحله یا مذهب لازم نیست و یا فقط در رابطه انسان با خدا مطرح است.

اما اگر قدر و اندازه و هدف و ارزش آدمی بیشتر از رفاه و لذت و آزادی و آگاهی و عدالت و تکامل بود، اگر آدمی استمرار داشت و ارتباط‌های پیچیده داشت، آن وقت حتی در حوزه علوم و در زمینه تجربه‌ها، نیاز به وحی مطرح می‌شود؛ چون تجربه نمی‌تواند وسعت روابط و استمرار آدمی را لحاظ کند و نمی‌تواند در این وسعت جواب چگونه خوردن و آشامیدن و خوابیدن و بیدار شدن او را بدهد. در این وسعت، آدمی به محدودیت خویش و به نامحدود مهربان واقف می‌شود و بر او اعتماد می‌کند و از او می‌خواهد.

در این فرض، شرایع با عشق و اعتماد برپا می‌ایستند و رنگ خرافه و تمسخر از آن زدوده می‌شود. آدمی تا به این محدودیت در خویش و این وسعت در روابط نرسد، به وحی روی نمی‌آورد و یا صادقانه روی نمی‌آورد و همین را می‌گوید که بنی اسرائیل گفتند: «قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُوءًا»؛ گفتند: آیا ما را به تمسخر و بازی می‌گیری و جواب همان است که موسی گفت: «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم. موسی نه تنها تمسخر کردن را جاهلانه می‌داند، که

این نگرش بنی اسرائیل را جاهلانه می‌شناسد، برخاسته از جهل به محدودیت آدمی و امکانات علمی، فلسفی، عرفانی، غریزی او و از جهل به وسعت و قلمرو گسترده ارتباطات آدمی...

جاهل نه عاشق می‌شود و نه اعتماد می‌کند؛ که در تاریکی ترس است و نفرت، نه عشق و اعتماد. و موسی از این همه به خدا پناه برد؛ «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ و گفت: به خدا پناه می‌برم، اینکه از جاهلان باشم.

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»؛ گفتند: برای ما از پروردگار خودت بخواه تا برای ما روشن کند آن گاو چیست؟ آنها ماهیت و چیستی گاو را می‌خواهند، در حالی که ماهیت گاو ابهامی ندارد. همه گاو را می‌شناسند که چگونه حیوانی است. پس این سؤال از چه منشایی حکایت می‌کند؟ کفر و فسق و عصیان در میان نیست و کار هم کاری سنگین نیست. آنچه در میان می‌ماند تحقیر تکلیف و حقارت مأموریت است و موسی با توضیحی که از سن و سال گاو و از آب و رنگ گاو و از کار و بار گاو می‌دهد بر همین نکته تأکید می‌کند؛ که «فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ».

و در روایت هست که بنی اسرائیل کار را بر خود سخت می‌گرفتند. اگر اطاعت می‌کردند این همه قید و شرط گریبانگیرشان نمی‌شد ولی این سخت‌گیری آنها و سخت‌گیری خدا، ارضا و خشنودشان می‌سازد و حق را در همین قید و بندها می‌خواهند و با پیرایه‌ها خود را دلگرم می‌کنند و از امر و دستور و از امر و عظمت او و عشق او خود را به کار نمی‌سپارند.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ»؛ موسی گفت: به درستی خدا می‌گوید به راستی آن گاوی است نه پیر و زمین‌گیر و نه جوان و تازه بالغ، میان این دو. موسی با تأکید این توضیح را از خداوند نقل می‌کند تا امر و امر مشخص

شود و آنگاه نتیجه می‌خواهد؛ «فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ»؛ پس انجام دهید آنچه را که دستور گرفته‌اید و مأموریت یافته‌اید.

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا»؛ گفتند: برای ما از پروردگار خود بخواه تا برای ما روشن کند که رنگ آن چگونه است. «قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ الْأَنْظَارِينَ»؛ موسی گفت: به درستی خداوند می‌گوید به راستی آن گاوی است زرد، درخشنده است رنگ آن و بینندگان را مسرور می‌سازد.

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْأُبْقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ»؛ گفتند: برای ما از پروردگار خود بخواه تا برای ما روشن کند که آن گاو با این خصوصیت‌ها چیست و کدام است، به راستی که آن گاو بر ما درهم گردیده. به راستی ما اگر خدا بخواهد راهیاب هستیم. «قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا»؛ موسی گفت: به درستی او می‌گوید به راستی آن گاوی است که رام نیست که زمین را شخم بزند و نه کشت را آب می‌دهد. رهاست و هیچ خال و خطی در رنگ آن نیست. «قَالُوا آلَانِ جِئْتَ بِالْحَقِّ»؛ گفتند: اکنون حق را آوردی. «فَذَبْحُوهَا»؛ پس آن گاو را سربریدند. «وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»؛ و به انجام این عمل نزدیک نبودند.

کسانی که برای دستیابی به صید، آن‌گونه پیچ و خم‌ها را طی می‌کردند، این‌گونه در عمل و اطاعت پیچ و خم می‌آوردند. آن جذب منافع و این دفع تکالیف، نشان می‌دهد که دستور خدا و امر و امر در آنها تأثیر سریع ندارد و آنها به اقدام نزدیک نیستند.

در این فراز از نیرنگ‌های فرار و حیل‌های مستمر و بازیگری‌های محروم و بهانه‌تراشی‌ها و سستی‌های ریشه‌دار گفت‌وگو شد. ولی اگر اطاعت و امتثال شکل

بگیرد، این اطاعت و استجابات و امتثال، زندگی و حیات را به دنبال می‌آورد، که «أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ». و در این آیه به کاربرد طاعت و ادامه آن اشاره می‌نماید.

«وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَكُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا»؛ هنگامی که شخصی را کشتید و در آن اختلاف کردید و به گردن یکدیگر بستید - و حال آنکه خداوند آشکارکننده بود آنچه را که شما پنهان می‌کردید - پس گفتیم که آن مقتول را بزیند با قسمتی از آن گاو.

«كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْأَمْوَاتِ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ این گونه خداوند مرده‌ها را زنده می‌کند و نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد تا شاید شما بسنجید و بیندیشید که چگونه داستان ذبح به حیات و احیا و به آیات و نشانه‌های او پیوند می‌خورد. گرچه در ظاهر تکلیفی طنزآلود بود و به تمسخر و استهزاء متهم بود، ولی در نهایت به نجات و حیات و احیا انجامید و آنچه را که پنهان می‌کردید با این تکلیف و با این ضرب و زدن اندام مذبوح به مقتول آشکار شد. آشکار شد که در عمل به تکلیف چگونه سستی می‌کنید و در انجام مأموریت و اطاعت و امتثال امر به چه آرایش‌هایی دل خوش می‌نمایید و آشکار شد که چگونه حق را پنهان می‌نمایید و به راحتی خون آدم‌ها را می‌ریزید و حدود را زیر پا می‌گذارید.

این برکت و لطف تشریح و تکلیف است که نهفته‌های وجود انسان و نهفته‌های روابط اجتماعی را آشکار می‌سازد و حیات و احیا و زندگی و زنده‌سازی را میسر می‌نماید ولی آنجا که به نشانه‌های راه و آیات خدا پشت کنیم و از شرایع و تکالیف چشم‌پوشیم و به خاطر منافع و جذب آنها بازیگری نماییم و برای انجام تکالیف به آرایش‌ها و پیرایش‌ها دل خوش شویم، ناچار مسخ شده‌ایم و محروم شده‌ایم و این

خداست که نهفته‌های وجود ما و نهفته‌های روابط کثیف ما را آشکار می‌نماید تا شاید به خود آییم و این کارها را با خودمان بسنجیم و از باخت و خسارت خود بیدار شویم و این بازی‌ها را با علم و حضور حق همراه ببینیم و شرمنده به سوی او بازگردیم و از عذاب قساوت و ختم و غُلف نجات یابیم و از تحجّر و وجود سنگی خود فاصله بگیریم، که امروز و در این فرصت امکان بازگشت هست و می‌توانیم دل‌ها را به ضیافت لطف حق بیاوریم و در زیر بارش بی‌امان او بارور شویم.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»؛ سپس دل‌های شما بعد از این همه - فضل و رحمت و آیات و نشانه‌ها و این همه توّلّی و بی‌اعتنایی و بازیگری و بهانه‌تراشی - سخت گردید و قساوت گرفت. پس دل‌ها همچون سنگ و یا سخت‌تر شدند و از هرگونه داد و ستد و رشد و تحول خودداری کردند؛ چون سنگ‌ها هم داد و ستد با محیط و ترکیب و تبدیل با عوامل خارجی را می‌پذیرند. گاهی می‌دهند و گاهی داد و ستد می‌کنند و گاهی می‌گیرند.

«وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»؛ از سنگ‌ها به راستی سنگ‌هایی هستند که نهرها از آنها شکافته می‌شود.

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ»؛ و از سنگ‌ها، به راستی سنگ‌هایی هستند که باز می‌شود پس، از آن آب بیرون می‌آید.

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ و از سنگ‌ها به راستی سنگ‌هایی هستند که از خشیت و هراس خدا فرو می‌افتند؛ اما قساوت دل‌های شما تا آنجاست که نه جریانی و نه راهی و نه ریزشی و لرزشی در آن نیست. از ترکیب و تبدیل در آن اثری نیست؛ ترکیب با معرفت و محبت و نیت و عمل و تبدیل به خوبی‌ها و اطاعت و اقدام. در دل‌های شما همان احساسات و غرایز طبیعی حکومت می‌کند و هیچ

توسعه و رشدی در آن صورت نگرفته. عشق شما، ترس شما، غضب شما، توسعه نیافته تا تمامی خلق خدا و تمامی بچه‌ها و تمامی محرومیت‌ها و دشمن‌ها را در بر بگیرد. اگر عشقی باشد فقط به خودتان و یا کودک شیرین زبان خودتان است و تمامی بچه‌ها را در بر نگرفته و اگر احساسی هست در سطح طبیعی است، در حالی که آدم طبیعی، آدمی است که طبیعی نباشد و از سطح طبیعت خود بالاتر آمده باشد و قانون ترکیب و تبدیل را - نظام اخلاقی - آموخته باشد.

بعضی از مدعیان^(۱) می‌گویند: مادام که این جریان اخلاقی و این زهد و وارستگی هست، امکان رشد و توسعه نیست. این بزرگوار خیال می‌کند که زهد فقط زهد ترک است و خیال می‌کند که توسعه در شناخت و احساسات و تبدیل و ترکیب در این حوزه به توسعه و رشد فعالیت‌ها و گسترش برنامه‌ریزی‌ها نمی‌انجامد. در حالی که این عشق و احساس، در مؤمن شوری می‌آورد تا به اندازه همه ناتوان‌ها کار کند و از یهودی‌ها بیشتر به دست بیاورد و این زهد و آزادی در او فراغتی می‌آورد که برای خود بر ندارد و به کنز و انباشتن روی نیاورد و جریان انداختن و راه‌اندازی را کدها را فراموش ننماید.

آیا این احساس تبدیل یافته و گسترده به توسعه و گسترش نمی‌انجامد؟ آیا این ترکیب و تبدیل، قساوت‌های ماشینی و سرمایه‌داری مدرن و فوق مدرن را با عدل و احسان پیوند نمی‌زند؟ عدل و احسانی که در فراز بعد در میثاق قوم یهود مطرح می‌شود، که «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»^(۲).

۱. سروش، عبدالکریم، فربه‌تر از ایدئولوژی، ص ۳۴۳. مقاله‌ای در باب فرهنگ و توسعه، مؤسسه فرهنگی صراط.

۲. بقره، ۸۳.

آنچه که دل را به قساوت و سنگ شدن و حتی سخت تر شدن و مرگ می‌رساند همین در بستن‌ها و زندگی بسته و مدار بسته و روابط بسته و محدود است؛ که آدمی خیال می‌کند با داد و ستدها کم می‌شود و از دست می‌دهد، در حالی که آدمی با از دست دادن‌هایش به دست می‌آورد و با ترکیب به تبدیل می‌رسد و ترس، تبدیل به قدرت و بخل، تبدیل به بخشش و ریا، تبدیل به توحید می‌شود و تو را از چشم‌های بی حاصل و زبان‌های بی بار فارغ می‌سازد.

واقعیت متحوّل زندگی به ما می‌آموزد که اگر به گندم‌ها تعلق داریم آنها را انبار نکنیم، بل بکاریم و زیادتر کنیم؛ که انبارها طعمه موش‌ها و آفت‌هاست. و همین تحول مستمر به ما می‌آموزد که به موقعیت‌ها دل خوش نکنیم و به موضع‌گیری مناسب روی بیاوریم و از کوشش بهره بگیریم و اَبتر و محدود نماییم. وگرنه این قساوت سنگین و این تحجر و خشکی، آدمی را به کارهایی وادار می‌کند که از چشم و گوش خودش اطاعت نمی‌کند و از دل خودش هم پنهان می‌کند. این قساوت، چشم‌پوشی از کلام الله و رسول الله و کتاب الله و لقاء الله را به دنبال می‌آورد، که در این آیات به آن می‌پردازد.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ خداوند هیچگاه از آنچه می‌کنید غافل نیست، که او به ریشه‌های قساوت و میوه‌های قساوت شما واقف است. ریشه قساوت در کفر و چشم‌پوشی و بازیگری‌های شماست و میوه قساوت در انکار و تحریف و در کتمان و تکذیب و در دین‌سازی و دنیا‌بازی و دروغ‌پردازی است و خدا به این همه آگاه است؛ از کارهایی که به قساوت می‌انجامد و از کارهایی که از قساوت برمی‌خیزد غافل نیست.

شما هم از این قساوت‌های ریشه‌دار و از این قساوت‌های باردار، توقع ایمان و

گرایشی نداشته باشید، گرچه برای اتمام حجت و ابلاغ باید اقدام بنمایید؛ که در مورد کفار هم با اینکه انذار در ایمان آنها مؤثر نبود، اما برای معرفت و اتمام حجت کارساز بود.

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ؟»؛ آیا طمع و امید دارید که اینها شما را تصدیق کنند و شما را باور کنند؟ «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ»؛ با اینکه یک دسته از اینها کلام خدا را می شنیدند. «ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ و سپس با اینکه به مرحله سنجش و تعقل رسیده بودند و بالاترین حد آگاهی را داشتند، به تحریف آن می پرداختند و از آن بهره دیگر می گرفتند؛ که تحریف، در زیاد و کم کردن و در جایگاه‌های دیگر به کار گرفتن مطرح می شود؛ «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^(۱). کلام را از جایگاه خودش بیرون آوردن و در جایی دیگر به کار گرفتن، از صنعت یهود است. و نمونه دیگر از قساوت در مورد کتمان فتوحات و بیانات است؛ «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»؛ هنگامی که دیدار می کنند با کسانی که ایمان آورده اند، می گویند ما هم ایمان آوردیم. «وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ و هنگامی که در خلوت با هم جمع می شوند، می گویند آیا حرف تازه می زنید و حدیث می گویند با اینها به آنچه خدا بر شما گشوده و باز کرده - تا با شما حجت بیاورند - تا شما را بگویند با آن در حضور پروردگارتان، آیا نمی سنجید و گفت و گو می کنید و تیغ به دست حریف می دهید؟ خداوند می پرسد و بر آنها آشکار می کند: «أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»؛ آیا اینها نمی دانند که به راستی خداوند می داند آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار می سازند.

و در ادامه همین بازخواست این نمونه دیگر از تحجر و قساوت آنها مطرح می شود که اینها رشد معرفت و یادگیری نداشته اند و در سطح حسّ و وهم و خیال مانده اند و به مرحله تفکر و استنباط و تعقل و سنجش نرسیده اند. اینها امّی هستند و امّی، کودکی است که هنوز از مادر جدا نشده و به استقلال در آگاهی و مهارت‌ها نرسیده و به استنباط و استنتاج دست نیافته.

این تعبیر از امّی با توضیحی که در آیه آمده هماهنگ است؛ «وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»؛ گروهی از اینها، نه تمامی آنها؛ چون بعضی با تعقل و سنجش و با علم چشم می پوشند و کفر می ورزند و تحریف می کنند ولی گروهی از اینها امّی هستند و هنوز رشد علمی آنها به استقلال نرسیده و هنوز از سطح وهم و خیال بالاتر نیامده اند و با آرزوها و گمان‌ها پیوند خورده اند. اینها کتاب خدا را جز آرزوهایی نمی دانند. اینها فقط گمان می کنند و راهی به علم و رشد یادگیری ندارند و همین است که از این کودکان ریش دار که رشد معرفتی نداشته اند یک دسته بهره برداری می نمایند.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»؛ وای برای کسانی که با دست‌های خودشان کتاب را می نویسند و می سازند. «ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَ شَيْءٌ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا»؛ و سپس می گویند این از نزد خداست، تا این گونه بهره‌ای به دست بیاورند که هر چه باشد کم و ناچیز است. «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»؛ وای بر آنها از آنچه که دست‌هاشان پرداخته و وای برای آنها از آنچه به دست آورده اند و اندوخته اند. اینها دو عذاب دارند، عذاب دین‌سازی و عذاب دنیا اندوزی، آن هم از چنین راه زشت و سوء استفاده از ضعف آگاهی امّی‌ها و استقلال نیافته‌ها.

و نمونه دیگر از قساوت، در مورد لقاء خدا و عذاب اوست. اینها معتقدند که جز

همان ایامی که گوساله پرستیدند، عذابی نخواهند داشت؛ «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً»؛ گفتند: آتش ما را نمی‌گیرد مگر روزهای شمرده شده و مشخصی. اینها همین طور بی‌ملاک و معیار حرف می‌پراندند. اگر ملاک سوختن، عصیان است و بدی‌هاست و آثار عمل است، پس چه فرقی بین عصیان با عصیان و چند روز با خلود است؟ و اگر ملاک سوختن، وعده خداست که خدا وعده خاصی ندارد، هر کس با کاری که می‌کند رنج می‌بیند و عذاب می‌شود.

«قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ رسول من! به اینها بگو: آیا پیمانی در نزد خدا گرفته‌اید، پس خدا پیمان‌ش را نمی‌شکند، یا اینکه بر خدا حرف‌هایی می‌گویید که خودتان هم نمی‌دانید و از آگاهی شما منشاء نگرفته است.

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَخَاطَتَ بِهَا حَظِيئَتَهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آری هر کس بدی بیندوزد و گناه‌هایش بر او احاطه نماید پس اینها همراه آتش هستند. اینها در آتش جاودان هستند.

سینه با خطا و خطیئه تفاوت دارد. سینه، بدی و انحراف معلوم است. خطا انحرافی است که عمدی در آن نیست و خطیئه حالتی است که در دل می‌نشیند و سیاهی‌هایی است که آدمی را محاصره می‌نماید. پس ملاک عذاب و زمان آن در همین مقدار سینه و استمرار حالت‌هایی است که بر آدمی احاطه یافته و او را محاصره نموده.

سر خلود در عذاب با اینکه گناه و انحراف محدود بوده در همین است که در دنیای روابط، یک بدی، یک بدی نیست و یک سینه در یکجا محصور نمی‌شود، که ادامه می‌یابد و آدمی را محاصره می‌نماید. این درست است که من با یک لبخند یک

دختر را به فساد کشیده‌ام ولی این فساد در همین جا دفن نشده، که گسترش یافته و این فسق که از جایگاه خود بیرون آمده به هزارها خانواده و هزارها مورد دیگر سرایت نموده است. در دنیای مرتبط، یک بدی، یک بدی نیست، که احاطه خطیئه در میان است.

و تحلیل دیگر از خلود در آتش، مربوط به این نکته است که آدمی را با تقویم بهتر و امکانات کامل در قعر جهنم و پایین‌ترین درجات گذاشته‌اند.^(۱) این آدم به اندازه حرکت و سلوک از عذاب می‌رهد و از جهنم نجات می‌یابد، که «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»^(۲)؛ همه در جهنم وارد می‌شوید و تنها کسانی نجات می‌یابند که از غریزه به معرفت و ایمان و عمل رسیده باشند و کسانی را که ستمگر بوده‌اند در جهنم می‌گذاریم در حالی که از پای درآمده‌اند و بر زانو افتاده‌اند. پس کسانی که حرکت نکرده‌اند طبیعی است که در عذاب بمانند.

سنگینی خلود، از جهل به روابط گسترده جهان و جهل به توقف و ماندگاری آدمی برخاسته. آنجا که بدی‌ها در جهان و در دل آدمی اثر می‌گذارند؛ که «وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»^(۳) و آنجا که سنگینی خوبی‌ها و بدی‌های آدمی، انتقال و سنگینی زمین می‌شود، که «أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»، «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^(۴)، دیگر مشکلی نیست؛ «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

۱. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»؛ تین، ۴ و ۵.

۲. مریم، ۷۲ و ۷۱.

۳. زلزله، ۴ و ۳.

۴. همان، ۷ و ۸.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

ماندن و بد رفتن، عذاب مستمر دارد، همان طور که ایمان و عمل صالح بهره‌
مستمر خواهد داشت. آنها که در شعور و در قلب خود ترکیب و تبدیلی نداشته‌اند و
پاهای خود را به کار نگرفته‌اند، طبیعی است که به قساوت و ختم و ناتوانی راه
بیابند و رنج جاودان را از کرده‌های خود بیچشند و از باغ دست‌های خود بردارند.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ
 وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ
 تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٧﴾ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ
 لَا تَخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٨﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ
 تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ
 الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أَسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُونُونَ
 بَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِعَافٍ لِّعَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٩﴾ أُولَٰئِكَ
 الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٩٠﴾ وَ
 لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ
 أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا
 كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٩١﴾ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا
 يُؤْمِنُونَ ﴿٩٢﴾ وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
 يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
 الْكَافِرِينَ ﴿٩٣﴾ بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ
 فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
 مُّهِينٌ ﴿٩٤﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا
 وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ
 مُؤْمِنِينَ ﴿٩٥﴾ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ

ظَالِمُونَ ﴿٩٦﴾

« ۱ »

احسان: با زیبایی و حُسن کار کردن. **عدل و احسان** در برابر اثم و عدوان.

عدل، به معنای تعادل نیروها و حد وسط و به معنای برابری نعمت و داده با بازدهی می آید و احسان، بالاتر از عدل و همراه زیبایی و خوبی بیشتری است.

اثم، باگناه، دیگران و خود را آلودن و به تجاوز و دشمنی رسیدن است.

اقرارتم: اثبتم. اثبات کردن.

تظاهرون: پشتیبانی کردن، کمک کردن.

اثم: گناه. امام حسین درباره یزید می فرماید: «يَتَأَمَّرُ بِالْإِثْمِ وَيَحْكُمُ بِالْعُدْوَانِ»^(۱)؛ یزید باگناه حکومت و امارت می کند و پایه تجاوز و عدوان را محکم می نماید. با پول وزن و پست و مقامی که می بخشد و با زمینه های فساد و رفاهی که می آورد، نیروهایی را جمع می کند که از او می پذیرند و تجاوز او را محقق می سازند. پس فقط معنا این نیست که یزید گناه می کند و تجاوز می کند، که یزید باگناه زمینه تجاوز را فراهم می سازد؛ یعنی با امکان لذت و قدرت و ریاست و ثروت و این گناهها پایه های حکومت خود را محکم می سازد.

عدوان: تجاوز.

تفادوهم: به معنای فدیة دادن و فدیة گرفتن می آید.

خزی: رها شدن. خوار و خفیف شدن. خواری و ذلت و گرفتاری.

پردون: بازگشتن. به جایگاه سابق افتادن.

۱. موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۶۰، معهد تحقیقات باقرالعلوم.

فقینا: در قفا آوردن. پشت سر هم آوردن.
 غُلْف، غُلْف: پوشش و ظرف سرشار؛ یعنی دل ما پوشش دارد و دربر نمی‌گیرد و یا
 اینکه سرشار است و نیازی ندارد.
 یستفتحون: پیروزی خواستن و گشایش گرفتن.
 اشتروا به انفسهم: اشتراء در برابر بیع است؛ خریدن. اینها با کفر، خود را خریده‌اند.
 اینها با کفر و در برابر کفر به تثبیت خود روی آورده‌اند. مادام که اشتراء
 بتواند معنای خرید را داشته باشد، معنای فروختن و یا اعم از خرید و
 فروش را از آن اراده نمی‌کنیم.
 مُهین: خوارکننده. عذاب خزی و عذاب هون، خواری و خفت در برابر آنچه که
 می‌خواستند تا خود را تثبیت کنند و هویت خویش را نشان بدهند.

«۲»

آیا ترکیب «مِثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» به جای «مِثَاقَكُمْ»، می‌تواند به جامعه مختلطی که
 از مهاجر و انصار و اهل کتاب شکل گرفته‌اند و هر کدام مشکلی دارند اشاره داشته
 باشد، در حالی که میثاقکم فقط به یهود توجه دارد؟
 آیا عبودیت خدا در وجه اثباتی و آیا رهایی از غیر خدا در وجه نفی می‌تواند روابط و
 انگیزه‌ها و اهداف اجتماعی را شکل بدهد و عدل و احسان را به جای اثم و عدوان
 در فرد و در خانواده و در جامعه برقرار نماید؟
 آیا ترکیب «أَقْرَبُكُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»، اقرار و شهادت اینها را مطرح می‌کند و یا
 اقراری را که از شهود و دریافت آنها برخاسته در نظر دارد؟ در واقع آیا عطف است و
 یا حال؟

این ترکیب «وَإِنْ يَأْتُوكُمُ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»، چه توضیحی

دارد؟

اسارت و فدیة چه ربطی به اخراج مستقیم از دیار و امکانات دارد؟

در هر حال «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»، چگونه معنا می شود و چگونه این معنا

تحلیل می شود؟

آیا «أَشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»، این نکته را می رساند که اینها در برابر آخرتی که

داشتند، دنیا را خریداری کردند؟ آیا آدمی آخرت را دارد و دنیا را با آن عوض

می کند؟

ترکیب «آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» و «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ»، که موسی با کتاب

و عیسی با بینات و تأیید روح القدس می آید، چه نکته ای را می رساند؟

ترکیب «فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»، چه معنا می دهد؟ یعنی کمی از آنها ایمان می آورند یا

آنها به درجه کمی از ایمان می رسند؟ و یا آنها در موارد محدود و جایگاه ناچیزی

ایمان می آورند و فرصت ها و دعوت ها را ندیده می گیرند؟

آیا ترکیب «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا»، می رساند که آنها با کفر، انفس و

خود را خریداری کرده اند و با کفر به هويت مستقل و شخصیت خویش دست

یافته اند؟ آیا می فهماند که آنها خود را تثبیت کرده اند و «شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا»؛ و با کفر

به ظرفیت و ثبات رسیده اند؟

در هر حال قضاوت خداوند این است که کفر برای هويت مستقل و یا ثبات و

شخصیت آدمی، وسیله مناسبی نیست، «بِئْسَمَا» بد و نامناسب است؛ چون در کفر،

چشم پوشی از آگاهی و احساس انسان نهفته است و آدمی چگونه با چشم پوشی از

آگاهی و احساس خویش به تثبیت خویش و شخصیت مستقل خویش می رسد؟

«بُعْيًا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ» چه ترکیبی دارد؟

آیا ترکیب «بَاءٌ وَبِعْضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ»، می‌رساند که بغی و کفر و اشتراء؛ یعنی بیشتر طلبی و چشم‌پوشی و خودخواهی، غضب‌های متعددی را به دنبال می‌آورد؟
 آیا ترکیب «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ» بعد از ترکیب «آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ»، نشان می‌دهد که با کفر به حق و چشم‌پوشی از معیارها و گرفتاری به شبهات و فتنه‌ها و عجل و بت، باید روشنگری بیشتر و بیّنات مکرر شکل بگیرد تا وضع ظلم و تجاوز، محقق و مشخص شود؟

« ۳ »

چگونه «أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ» با «لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»، با احسان به خانواده و مردم پیوند می‌خورد؟ و چگونه قتل و تبعید و اخراج مستقیم و یا غیر مستقیم، در برابر فدیة اسیرانی که در دست کفار و دشمنان بنی اسرائیل گرفتار شده‌اند و با اثم و عدوان گرفتار شده‌اند، با احسان و عدل پیوند می‌خورد؟

چگونه عبودیت که اساس معرفت دینی است به جامعه دینی پیوند می‌خورد؟ چگونه قدرت در این جمع شکل می‌گیرد؟ چگونه قدرت نهادینه می‌شود؟ چگونه نهادها و سازمان‌ها مرتبط می‌شوند و چگونه توزیع و تنظیم قدرت شکل می‌گیرد و مورد نظارت واقع می‌شود؟

و چگونه دنیاطلبی؛ «أَشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» و چگونه خودخواهی؛ «بِئْسَمَا أَشْتَرُوا بِهٖ أَنْفُسَهُمْ» به استکبار و تکذیب و قتل و اخراج مستقیم و غیر مستقیم و از هم پاشیدگی جمع دینی منتهی می‌شود؟

و چگونه با کتاب و بیّنات و میزان حق و تأیید روح القدس این جمع حفاظت

می شود و در برابر شبهه و فتنه و کفر و بغی و اثم و عدوان مصونیت می یابد؟

«۴»

ما در این آیات با این میثاق روبه‌رو هستیم که تنها میثاق بنی اسرائیل نیست، که عهد بنی آدم است، «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» و می بینیم که این میثاق، به خانواده، به نزدیکان، به زمین‌گیران و به تمامی مردم پیوند می خورد و احسان را در ربط و پیوند آدم‌ها مطرح می نماید.

عبودیت در وجهه نفی و اثبات تأثیرگذار است. خطاب «أَعْبُدُوا» در شروع مقطع دوم سوره؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»^(۱)، عبودیت و تعلق به خدا را به خاطر ربانیت و خلقت و احاطه و انسجام کارهای او مطرح می نمود. عبودیت در انگیزه انسان و در هدف انسان و در ربط و پیوند انسان با خود، با اشیاء، با افراد و ملت‌ها مؤثر است و محرک‌های انسان و حرکت‌های او را کنترل می نماید و انداد و بت‌های جدید و قدیم را که همگی در تعلق و وابستگی انسان ریشه دارند، برکنار می نماید. «لَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۲)، به این نکته اشاره دارد که علم و معرفت دینی با عبودیت خدا و نفی عبودیت دیگران آغاز می شود و همین معرفت دینی است که با توجه به قدر انسان و استمرار انسان و ارتباط‌های پیچیده انسان، او را به تکبیر و شهادت توحید و رسالت و ولایت و ذکر و رویش و عمل و در نهایت اذان، به توحید خالص می کشاند. همین معرفت دینی، انسان را با جهان بیرون - جهانی همراه نظام و حق و اجل و جمال - و با نوع موضع‌گیری در برابر اشیاء و افراد و

۱. بقره، ۲۱.

۲. همان، ۲۲.

حوادث - جامعه و تاریخ - آشنا می سازد و کلید فهم و میزان و معیار موضع گیری ها را به دست می دهد.

این گونه، معرفت دینی به جامعه دینی پیوند می خورد، در حالی که این معرفت دینی بر هیچ معرفت غیر دینی متوقف نیست^(۱) و تنها بر حضوریات انسان تکیه دارد.

با عبودیت، معرفت دینی و جامعه دینی شکل می گیرد و با نفی انداد و بت ها و حصر معبودها به تنظیم روابط این جمع دینی و نظارت بر قدرت برخاسته از این جمع روی می آورد و عدل و احسان را جایگزین اثم و عدوان می نماید^(۲)؛ چون عبودیت بر انگیزه ها و بر هدف ها و ارزش ها و بر نوع ربط و پیوندها تأثیر می گذارد. در این آیات به نوع روابط بنی اسرائیل با خویش توجه شده و به عامل این اثم و عدوان که چشم پوشی از عبودیت خدا و استکبار و تکذیب و قتل و عدوان است اشاره گردیده؛ «أَسْتَكْبِرُكُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ...».

آیا این کلید می تواند راهگشای روابط آیات باشد و این فراز را توضیح بدهد؟

۱. اشاره به تحدی آقای سروش در مقدمه چاپ جدید قبض و بسط که به پاسخ کتاب شریعت در آئینه معرفت آقای جوادی آملی پرداخته است که می فرماید: «هیچ معرفت دینی نیست که متوقف بر معرفت غیر دینی نباشد.»

۲. ر.ک: از معرفت دینی تا حکومت دینی، از همین قلم. انتشارات لیلۃ القدر.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ...» .

در آیات گذشته به ریشه‌های عبودیت خدا که ربانیت و خالقیت و انسجام خلقت بود اشاره کردیم و در مورد بنی اسرائیل از توجه به نعمت‌ها و محبت به منعم و مسئولیت نعمت و بلا و زهد گفت‌وگو کردیم. اکنون در این آیات که اختصاص به بنی اسرائیل ندارد و مخاطب آن تنها بنی اسرائیل نیست، به نتایج و آثار عبودیت روی می‌آوریم.

عبودیت؛ به معنای بندگی کردن، کنترل محرک‌ها و نظارت بر حرکت‌ها را می‌خواهد. عبودیت، بر انگیزه‌های طبیعی و غریزی و جمعی تأثیر می‌گذارد و عادت‌ها را کنترل می‌نماید و عادت‌های جدید و اعمال تازه را پایه می‌ریزد. عبودیت، همراه شناخت و عشق و آزادی می‌تواند این آثار را داشته باشد. گذشته از انگیزه‌های درونی، عبودیت، آرمان‌ها و اهداف و ارزش‌های جدید را می‌سازد.

چون به هنگام مقایسه بت‌ها و معبودهای گوناگون با خویش و با خدا، تلقی انسان از خودش و توقع و خواسته انسان از کارهایش دگرگون می‌شود و حقارت بت‌ها و معبودهای دیگر در انسان نقش می‌گیرد و تعلق و وابستگی انسان دگرگون می‌شود.

تعلق به لذت، به قدرت، به ریاست، به ثروت و یا آزادی و آگاهی و عدالت تمامی این تعلق‌ها وضعیت جدیدی را گردن می‌نهد و جرح و تعدیل می‌شود. ارتباط تلقی و توقع و تعلق، ارتباط بنیادی است و نقش تعلق‌ها در زندگی و روابط انسانی و اجتماعی مجهول و مبهم نیست. حتی آنهایی که از آرمان آزادی و عدالت و انسانیت دم می‌زنند مادام که از این تعلق و وابستگی انسان بهره‌نگیرند، ناتوانند و با توجه به این تعلق، مرزبندی‌ها و حدود و حقوق سر برمی‌دارد و صلح کل و بی‌تفاوتی رخت می‌بندد.

چون هیچگاه تعلق به آزادی و عشق به آزادی، به دشمن آزادی جواز عبور نمی‌دهد و هیچ دموکراتی، مخالف دموکراسی را نمی‌پذیرد؛ چون تعلق پایگاه آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی است و عبودیت بر این پایگاه خیمه می‌زند و با مقایسهٔ بت‌ها و معبودها با انسان و مقایسهٔ آنها با بی‌نیاز نامحدود بی‌مانند، به توحید و ولایت راه می‌یابد و محرک‌ها و تعلق‌های دیگر را محدود و حرکت‌های گوناگون انسان را ارزیابی می‌نماید. و همین‌طور که می‌بینی به روابط انسان با خویش، با اشیاء، با افراد، جهت می‌دهد.

پس عبودیت، بر انگیزه و هدف و روابط انسان تأثیر می‌گذارد و این روابط به جمع دینی و جامعهٔ مذهبی و الهی منتهی می‌شود و این‌گونه معرفت دینی که از حضوریات انسان مایه می‌گیرد، به عبودیت و عبودیت، به انگیزه و هدف و روابط و روابط، به جمع دینی پیوند می‌خورد.

و ناچار این جمع، با معرفت و تربیت و اخلاق و مدیریت و برنامه‌ریزی و تشکّل جدیدی همراه است؛ چون این انسان با این قدر و استمرار و ارتباط، نمی‌تواند با معرفت و تربیت و اخلاق و مدیریت و تقدیر و تشکّل علمی و تجربی و محدود به

این هفتاد سال اداره شود؛ که اینها برای انسانی محدود، بدون استمرار و ادامه و بدون روابط با غیب و با الله و با یوم الآخر و با وحی کارسازی دارند.

و کسانی که از تحول معرفت دینی به جامعه دینی بی خبر هستند، می توانند این تجمع و این طرح از قدرت و این نهادینه شدن قدرت و روابط نهادها را به گونه ای دیگر و بر اساس تجربه ای محدود ارزیابی کنند و به مذهب حداقل دل خوش نمایند.

پس تأثیر بر انگیزه و هدف و روابط، به جمع راه می یابد و این اجتماع با روابط احسان و عدل استوار می شود، که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^(۱).

چون سرشاری و احساس غنا، به احسان و بخشایش راه می دهد، اما احساس ترس و احساس فقر و احساس تحوّل و تغییر، آدمی را محتاط و چپاولگر و بی اعتماد و خودخواه می سازد، که در سوره همزه به آن توجه کرده ایم.

احسان؛ یعنی خوبی کردن و بیشتر از آنچه گرفته ای بخشیدن. اما عدل در معنای یونانی، حفظ اعتدال و میانه افراط و تفریط را گرفتن است و در معنای قرآنی، به اندازه داده ها بازدهی خواستن است؛ که «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^(۲) و به اندازه توان، بار گذاشتن و توقع داشتن. بدی را با بدی پاسخ گفتن عدل است، ولی با خوبی به بدی جواب دادن و با بدی ها خوب برخورد کردن، این مقام احسان است و این مقام، به غنا و سرشاری و به امن و آرامش نیاز دارد. اگر نداشته باشی نمی توانی ببخشی و اگر داشته باشی و ایمن نباشی و ترس از تحوّل و از آینده در جانت ریشه داشته باشد باز هم نمی توانی محسن باشی.

۱. نحل، ۹۰.

۲. طلاق، ۷.

آدمی که از سطح غریزه و از سطح عادت بالاتر نیامده، فقیر و ترسو است. خائف و محزون است. با عبودیت از سطح طبیعت و غریزه و عادت صعود می‌کند و با این صعود، به سرشاری و امن می‌رسی و می‌توانی بخشنده و محسن باشی و می‌توانی با بدها و بدی‌ها خوب برخورد کنی و انعکاسی و عکس‌العملی رفتار ننمایی. احسان در این زمینه شکل می‌گیرد و شکوفا می‌شود^(۱).

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، خطاب به بنی اسرائیل نیست، روایت از بنی اسرائیل است برای جمعی از مهاجر و انصار و اهل کتاب و کفار و منافقین. در این جمع از پیمان‌های محکم شده بنی اسرائیل روایت می‌کند تا روابط این جمع ناهمگون را تنظیم کند پس از آنکه در انگیزه و در اهداف آنها تحولی را بارور کرده و با دگرگونی تلقی‌ها و توقع‌ها به تعلق‌های آنها روی آورده و آن را زیر سؤال برده و از تمامی انداد و از تمامی بت‌ها جدا ساخته است؛ چه ند قدرت و لذت و ثروت و چه انداد آگاهی و آزادی و عدالت و کمال که در تعلق و وابستگی انسان ریشه دارد و بر تمامی روابط اجتماعی انسان سایه می‌گسترده و صلح کلی و بی‌تفاوتی را زیر سؤال می‌برد.

این میثاق، نفی و اثبات را در بر می‌گیرد؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^(۲). این عهد مرکب در این

۱. در تحلیل جدید از شخصیت انسانی، در کتاب «وضعیت آخر» نوشته تامس هریس ترجمه اسماعیل فصیح آمده که: «آدمی از سه قسمت آموزش (والد) و عاطفه (کودک) و اندیشه (بالغ) برخوردار است و آدم‌ها در برخورد با یکدیگر اگر بالغ - بالغ باشند و با اندیشه و سنجش و تعقل همراه باشند، می‌توانند در وضعیت آخر «تو خوبی - من خوب هستم» بمانند و گرنه در برخورد با همسر و کودک و دوست و آدم‌ها به وضعیت‌های من خوبم تو بدی و یا من بدم تو بدی و یا من بدم تو خوبی گرفتار می‌شوند». این تحلیل با تمامی شرح و تفصیل در برابر نظارت بر محرک‌ها و حرکت‌ها و رابطه عدل و احسان، ضعف‌ها و خامی‌ها دارد که پوشیده نیست.

۲. یس، ۶۰ و ۶۱.

حصرِ جامع که به صورت اخباری آمده، یکجا مطرح گردیده است. «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ». میثاق، مرکب از «أَعْبُدُوا» و «لَا تَعْبُدُوا» است. مرکب از «أَعْبُدُوا» و «لَا تَعْبُدُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» است و این میثاق مرکب در این خبر، نه نهی، تجلی کرده است. «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»؛ شما، جز او را نخواهید داشت و جز او را نمی پرستید و این عهد جامع و نفی و اثبات، بر خانواده و بستگان و گرفتارها و نوع ارتباط با اینها اثر می‌گذارد و آن هم با حذف فعل «تُحْسِنُونَ إِحْسَاناً» و با ترکیب واحد و وابسته «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»؛ شما جز خدا را نمی پرستید و به پدر و مادر مؤکداً خوبی و احسان خواهید داشت و همین‌طور به صاحبان قرابت و نزدیکی و به یتیم‌ها و زمین‌گیرها.

با تحول در انگیزه و اهداف و همراه غنا و سرشاری و امن و فراغت، این همه تکلیف و آن هم در سطح احسان سنگین نیست، که تکلیف سنگین‌تر، انتقال این قول و رسالت و این دعوت به مردم است و آن هم همراه خوبی و زیبایی، «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ». حُسن به معنای مصدری و اسم مصدری آمده، نه به معنای وصفی و صفت مشبیه. پس «قُولُوا قَوْلًا حَسَنًا» نیست که صفت قول و دعوت باشد، بل مفعول به برای «قُولُوا» است. برای دعوت است؛ یعنی حسن و زیبایی را به مردم بگویید و نماز را بپا دارید و زکات را ببخشید.

و این پیمان پیچیده و گسترده که آدمی را شامل می‌شود و او را به دعوت و رسالت احسان می‌خواند و او را به اقامهٔ صلات و به پا داشتن پایه‌های جدید برای زندگی جدید دستور می‌دهد و او را به زکات و تأمین نیازها که باعث دو معنای زکات؛ یعنی پاکی و شکوفایی می‌شود و می‌دارد. این پیمان با این عمق و گستردگی و آثار متعدد، پیمان سنگینی است که خداوند از پشت کردن و اعراض بنی اسرائیل

حکایت می‌نماید و آنها را با خطاب، توبیخ می‌فرماید، که «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ»؛ پس از این میثاق، شما پشت کردید و از پیمان گذشتید مگر کمی از شما. شما پشت کردید و این حالت از غفلت و فراموشی نبود که با اعراض و چشم‌پوشی مستمر شما همراه بود؛ «وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ»؛ و شما نه تنها از پیمان عبودیت و از احسان در روابط و از دعوت به حسن اعراض کردید، که حتی به عدل هم روی نیاوردید و با اثم و عدوان به جمع و قدرت خود روی آوردید.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»؛ و هنگامی که از شما میثاق گرفتیم شما خون‌های خودتان را نریزید و خودتان را از شهرها و خانه‌های خودتان بیرون نکنید. «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ»؛ و شما این پیمان را اثبات کردید و در جای خود نشاندید در حالی که شما شهود می‌کردید و می‌دیدید و یا در حالی که شما گواهی می‌دادید و شهادت می‌آوردید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ»؛ پس همین خود شما با این همه شهود و اثبات و میثاق، به قتل خودتان روی آوردید. پس همین خود شما، خودتان را می‌کشید و یک دسته از خودتان را از خانه‌ها و شهرهاشان بیرون می‌نمایید.

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ دیگران را بر آنها کمک می‌کنید و باگناه و تجاوز بر آنها می‌شورید و به جای عدل و احسان، به اثم و عدوان روی می‌آورید. نه اینکه خودتان گناه کنید، نه، باگناه با لذت و ریاست و قدرت و نعمتی که به یک دسته می‌دهید و حمایتی که از یک دسته می‌نمایید، به تجاوز بر اینها روی می‌آورید، که در خطبه امام حسین علیه السلام درباره یزید آمده: «يَتَأَمَّرُ بِالْإِثْمِ وَيَحْكُمُ بِالْعُدْوَانِ^(۱)»؛ او باگناه

۱. موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۶۰، معهد تحقیقات باقرالعلوم.

به امارت و با تجاوز به حکومت روی می آورد. این تعبیر، با اینکه گناه می‌کنید متفاوت است. تظاهر و کمک کردن با گناه، امکانات بی حساب و زن و ثروت و فرصت بی حساب به یک دسته بخشیدن و آنها را برای تجاوز فربه کردن است.

شما به طور مستقیم و یا به طور پیچیده به تبعید و بیرون کردن یک دسته از خودتان روی می آورید و آنجا که مستقیم به قتل و اخراج آنها روی نمی آورید، به جنگ و درگیری با آنها اشاره می‌کنید و سپس اسیران آنها را در برابر آزادی و فدیة به اخراج و تبعید می‌کشانید، در حالی که این گونه فدیة دادن همان اخراج کردن است و این چنین فداء و اخراجی بر شما محرم است.

این قسمت از آیه که از لحاظ ترکیب و معنا مشکل دارد، با این توضیح هماهنگ می‌شود که تظاهر به اثم و عدوان به جای عدل و احسان، گاهی مستقیم به قتل و اخراج می‌انجامد و گاهی پیچیده مثل صید ماهیان دریا در روز شنبه،^(۱) به این گونه که جنگ با اسباط خودتان را به کافران و دشمنان مشترک خودتان رخصت می‌دادید. «وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ»؛ و اگر آنها را برای شما اسیر می‌آوردند، آنها را فدیة می‌دادید و آزاد می‌کردید. «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ»؛ در حالی که این گونه آزادسازی آنها بر شما حرام بود؛ چون «ذَلِكَ إِخْرَاجُهُمْ» و یا «إِخْرَاجُهُمْ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ»؛ چون این آزادسازی بیرون کردن آنها بود و یا بیرون کردن آنها در برابر فداء هم بر شما حرام بود.

پس در جمله «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»، «هُوَ» به فداء باز می‌گردد و «إِخْرَاجُهُمْ» با حذف خبر و یا مبتدا، بدل از جمله «هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ» می‌شود و یا «إِخْرَاجُهُمْ» بدل

۱. اشاره به داستان ممنوعیت صید در روز شنبه در همین سوره، آیه ۶۵ و سوره اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶.

برای نایب فاعل «مُحَرَّمٌ» می شود، که «الْفِدَاءُ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ»، «مُحَرَّمٌ إِخْرَاجُهُمْ». این گونه ابهام این تعبیر توضیح می یابد و زیبایی آنکه پیچیدگی بنی اسرائیل را و فداء دادن و آزاد کردن به خاطر بیرون راندن را با هم می رساند آشکار می شود؛ «هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ».

این میثاق مکتوب و این فریضه معهود، این کتابی است که نمی توان آن را تبعیض کرد. این تبعیض در میثاق، کاشف از انگیزه ها و عوامل و برخاسته از شرک ها و پراکنده کاری هایی است که عبودیت یکدست و خالص را تهدید می کند و کسی که در وجود خود گرفتار این عوامل می شود، به همان اندازه خوار و ذلیل و از دست رفته است و در روز جزاء به خاطر این بازگشت و عقب گرد از عبودیت خالص و توحید یکدست، به عذاب و رنج و شدیدترین رنج ها و عذاب ها بازگردانده می شود. «یردّون»، حکایت از بازگشت ورده دارد. پس از رشد و پیشرفت، دوباره به عذاب و انحطاط باز می گردد و شدت عذاب به خاطر شدت کفر و چشم پوشی است و این تطابق در عذاب و کفر، کاشف از حضور حق و حکمت حق و توجه حق دارد؛ «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

«أَفْتُومِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»؛ پس از این بیانات و هدایت آیا به بعضی از میثاق و کتاب ایمان می آورید و به بعضی آن کفر می ورزید و از آن چشم می پوشید؟ این شکاف در ولایت و عبودیت و این التقاط و تبعیض و شرک که «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»^(۱)، اینها کاشف از وادادن و لورفتن وجود آدمی است. «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ پس پاداش کسی که از شما گرفتار این تبعیض و برداشت های خودسرانه می شود، چه خواهد بود، جز خواری

و ذلّت در این زندگی پست‌تر؛ چون عذاب با جرم هماهنگی دارد و این شرک و تبعیض به هر مقداری که باشد به همان قدر، خزی و خواری و ذلت و از دست رفتن را همراه دارد. این خزی و خواری در زندگی دنیا به خاطر خزی و خواری در ولایت و عبودیت است.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ»؛ و در روز قیامت که نهفته‌ها آشکار می‌شود، آدمی که تا این مرحله از میثاق آمده و سپس کفر ورزیده و چشم پوشیده، «يُرَدُّونَ»؛ باز گردانده می‌شود، «إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ»؛ و این بازگشت به سوی شدیدترین رنج‌هاست؛ چون شدیدترین بینات و شدیدترین کفرها و چشم‌پوشی‌ها را داشته است و با توجه به ربوبیت حق از عبودیت او چشم‌پوشی شده و با خودخواهی‌ها و استحسان‌ها، اثم و عدوان در روابط مستقر گردیده است. «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ خداوند هیچ غفلت و چشم‌پوشی ندارد و از آنچه که شما انجام می‌دهید هیچگاه غافل نیست.

«أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»؛ اینها کسانی هستند که با دستیابی به عهد و میثاق و با ایمان و گرایش به آخرت، پس از دستیابی به این همه آن را در برابر «زندگی دنیا» و حیات پایین‌تر از دست دادند. اشتراء به معنای خریداری است و خریداری زندگی دنیا در برابر آخرت، به معنای داشتن و دستیابی به این مقام و مالکیت آخرت بوده ولی در برابر دنیا و زندگی آن واگذار گردیده و این آخرت، به نعمت‌ها و لذت‌های متحول و گذار گردیده است و این همان معنای بازگشت و «يُرَدُّونَ» است و این گونه کفر، شدت عذاب را دارد و این گونه کفر، تخفیفی را نمی‌آورد؛ چون جهل و غفلت و اضطراری در میان نیست که باعث تخفیف عذاب گردد. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»؛ پس عذاب از آنها سبک نمی‌شود. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»؛

و آنها نصرتی نمی شوند. «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ»^(۱)؛ پس از آشکار شدن نهفته‌ها، نه توانی در انسان می ماند و نه نصرتی از بیرون که آدمی خودش را محکوم می کند و عنایت حق با کفر و چشم پوشی دستگیر نخواهد بود و یاری نخواهد داد، که هوس و استکبار و تکذیب و قتل بعد از کتاب و بیانات آن هم از رسولان متعدّد زمینه ای برای تخفیف و نصرت نمی گذارد.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ»؛ بیانات و انتظار موسی پیشاپیش آمده بود و ما کتاب و دستورها را به موسی دادیم و رسولان را پس از او فرستادیم و در قفای او آوردیم. «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ»؛ و به عیسی بیانات و روشنگری‌ها را بخشیدیم و به خاطر حجم کبر و تکذیب و درگیری، او را با روح القدس تأیید کردیم؛ «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ».

«أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ»؛ پس از این کتاب و بیانات و رسولان و تأییدها آیا هرگاه که رسولی برایتان آمد و با رسالتی آمد که نفس شما نمی خواست به استکبار روی آوردید و دسته ای را تکذیب کردید؛ «فَقَرِيقًا كَذَّبْتُمْ».

«وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»؛ و دسته ای را در آینده به قتل می رسانید. استکبار و تکذیب در گذشته و ماضی است، ولی «تَقْتُلُونَ» مضارع و مستمر است و این رفتار مستمر از این ریشه تکذیب و استکبار و هوس تغذیه می نماید و از این پستان می نوشد.

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»؛ اینها گفتند: که دل ما پوشش دارد و مانع دارد و یا اینکه گفتند: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»؛ دل های ما سرشار است و بی نیاز است. اینها جز کفر و چشم پوشی مانعی ندارند و همین مانع، آنها را محروم می سازد و ملعون می نماید؛ «بَلْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»؛ اینها با کفر به لعنت خدا گرفتار می شوند و از فرصت های

بسیاری که برای ایمان به دست می‌آورند کم بهره برمی‌دارند. «فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»؛ پس، از فرصت‌ها و دعوت‌های کم استفاده می‌برند و ایمان می‌آورند و این نشان می‌دهد که همیشه حجت‌ها مستمر است و فرصت‌ها و دعوت‌ها هست؛ فرصتی که در آیه ۸۹ آمده و دعوتی که در آیه ۹۱ مطرح شد.

اینها نه مانعی دارند و نه سرشاری و بی‌نیازی، دلیل قطع رابطه و ترک تعلّم و تعلیم است؛ که بی‌نیازی و سرشاری به بخشیدن و ارتباط برقرار کردن می‌انجامد. آدمی که سرشار است از رابطه نمی‌ترسد و احساس حقارت نمی‌کند، که دست‌های پر، پشتوانه اوست و آدمی که سرشار است نمی‌ترسد و می‌بخشد، که با بخشش به زیادتى و پاکی راه می‌یابد؛ چون آب‌ها در جریان از گندیدگی می‌رهند و به باروری می‌رسانند.

پس «غُلْفٌ» و یا «غُلْفٌ»، هیچ کدام مانع نیست، که کفر، به محرومیت و لعنت و نفرین حق راه یافته و اینها از فرصت‌ها و دعوت‌ها بهره نمی‌گیرند.

و نمونه فرصت، همین آیه «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ هنگامی که کتابی آمد که از نزد خدا بود و ولیده تمدن‌های روم و ایران و فرزند فرهنگ جزیره نبود و از این نشان بالاتر، تطابق و هماهنگی داشت با آنچه که همراه آنهاست و از این هم بیشتر، خود آنها از پیش پیروزی می‌خواستند بر کسانی که کفر ورزیده بودند. «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»؛ پس هنگامی که برای آنها آمد آنچه که می‌شناختند، به آن کفر ورزیدند. «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ پس نفرین خدا بر کافرها و چشم‌پوشان باد، که «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و تصدیق و استفتاح سابق و معرفت کامل و تمام نشانه‌ها را کنار می‌گذارند. اینها سزاوار لعنت و نفرین هستند.

اینها می‌خواهند با کفر و چشم‌پوشی به تثبیت خود برسند همان‌طور که یک‌دسته با تکذیب، خود را تغذیه می‌کردند و رزق می‌گرفتند. اینها می‌خواهند با کفر به تثبیت برسند در حالی که کفر، برای تثبیت شخصیت و ثبات و هویت انسان وسیله مناسبی نیست؛ «بِسْمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ کفر ورزیدن و چشم‌پوشی به آنچه خداوند نازل کرده و در دسترس انسان گذاشته، بد وسیله‌ای است که اینها خود را با آن خریداری کردند.

اینها نفس خود را در برابر کفر گذاشتند، ولی کفر برای دستیابی به خویش راه مناسبی نیست؛ چون در کفر از معرفت و احساس آدمی - که حقیقت او و هویت حقیقی اوست - چشم‌پوشی می‌شود و نادیده انگاشته می‌شود.

کفر برای تثبیت آدمی مناسب نیست. کفر برای دستیابی به نفس و خودی وسیله خوبی نیست و بالاتر، برخاسته از زمینه خوبی هم نیست؛ چون کفر از بغی و تجاوز برخاسته ولی به تثبیت شخصیت و هویت مطلوب نمی‌رسد، که غضب کفر و غضب بغی به اهانت و عذاب مهین می‌انجامد و با اهانت و خواری، ثبات و تثبیت مطلوب بر باد می‌رود.

«بِسْمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ بد و نامناسب بود آنچه با آن خود را خریداری کردند؛ با کفر ورزیدن به آنچه خداوند فرستاده بود و در دسترس گذاشته بود. اینها ستم کردند و تجاوز نمودند؛ چون خداوند از فضل خود بر بندگانی که می‌خواهد نازل می‌نماید و فرو می‌فرستد. «فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ»؛ پس اینها غضب کفر را بر روی غضب تجاوز به دوش کشیدند. «وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ»؛ و برای چشم‌پوش‌ها همیشه عذاب خوارساز است.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ». در آیه ۸۹ فرصت ایمان و زمینه‌های ایمان از نشان خدا و تصدیق و استفتاح مطرح شد. در این آیه صراحت دعوت در میان است ولی از این همه کم بهره می‌گیرند؛ «فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ». با اینکه نشان خدا در میان است به خودخواهی روی می‌آورند و به جای «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» به «مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا» گردن می‌گذارند.

اینها با همین خودخواهی به کفر مستمر می‌رسند در حالی که ملاک ایمان و کفر، حق و تصدیق و هماهنگی با رسالت‌های تاریخ است. ولی آنها نه به این ملاک روی می‌آورند و نه به تصدیق و هماهنگی قانع می‌شوند و بالاتر اینکه به خودخواهی خود و حرف خود هم در تاریخ گذشته پایبند نبودند و بر آنچه بر خودشان نازل می‌شد کفر می‌ورزیدند و رسولان خود را می‌کشتند و حتی همراه بینات و هدایت‌ها به گوساله روی می‌آوردند و نه در جهل و غفلت و یا ترس و اضطراب، که با ظلم و ستم به بت‌ها روی می‌آوردند و حتی از موسی و بینات او روی می‌تافتند؛ «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ».

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا»؛ هنگامی که دعوت می‌شوند و به آنها گفته می‌شود که به فرستاده خداوند ایمان بیاورید، می‌گویند ما فقط به آنچه بر ما فرستاده شده ایمان می‌آوریم. «وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ»؛ اینها به آنچه بر خودشان نازل نشده کفر می‌ورزند در حالی که فرستاده تازه خدا، هم معیار حق و هم خصوصیت تصدیق را دارد ولی آنها به حقی که با کتاب همراهشان هماهنگ است و آن را تصدیق می‌کند ایمان نمی‌آورند.

«قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ رسول من! بگو: اگر شما بر

فرستاده خود همیشه ایمان می آورید و به آن گرایش دارید پس چرا از پیش، رسولان خدا را می کشتید؟ آنها که از خود شما بودند و همراه فرستاده خدا بر شما بودند.

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»؛ شما رسولان خدا را می کشتید و بالاتر با اینکه موسی همراه روشنگری‌ها و بینات به سوی شما آمده بود، شما گوساله را انتخاب کردید و پس از جدایی از او و در غیبت او گوساله را به خدایی گرفتید و در این بت پرستی هیچ عذری نداشتید و هیچ جهل و ابهامی نبود، که بینات آمده بود و شما ستمگر بودید؛ «وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ...». شما با بینات و روشنی و با ستم و تجاوز، شربت گوساله پرستی و بت پرستی را در کام دل خود ریختید و هنگامی که دل گرفتار شد و سرمست شد دیگر سمع و بصر و شنیدن و دیدن چه حاصلی خواهد آورد و پیمان‌های مستمر چه اقدامی را نتیجه خواهد داد.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمِعُوا قَالُوا
سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾ قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ
فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ وَ لَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ
بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾ وَ لَتَجِدَنَّهْم أٰخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أُشْرِكُوا يَوَدُّ
أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرْضِيٍّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أُنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ
مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾ وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا
الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهَمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَ لَمَّا
جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
كِتَابَ اللَّهِ وَ رَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾ وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ
سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَ مَا أَنْزَلَ
عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ
فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ
مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا
لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَ لَوْ أَنَّهُمْ
آمَنُوا وَ اتَّقَوْا الْمَتُوبَةَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾

« ۱ »

اشرب: «أَشْرَبْتُ الرَّجُلَ اللَّبْنَ»؛ نوشانیدم به مرد شیر را. «أَشْرَبَ الرَّجُلُ»؛ نوشانیده شد. «أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعَجَلَ»؛ نوشانیده شدند گوساله را و این شربت در دل آنها نشست پس جذب شد و بر سمع و بصر اثر گذاشت، که شربت زودتر جذب می شود و دل اگر از این شربت نوشانیده شود و سرشار شود، دیگر این کفر، اطاعتی را باقی نمی گذارد.

مزحزح: جلو گیر.

نبذه: رها کرد، کنار انداخت، پرتاب کرد.

تتلوا الشیاطین: تلاوت می کردند و مستمر می خواندند، و سوسه می نمودند.

هاروت و ماروت: دو فرشته بودند.

خلاق: بهره، حاصل، نتیجه.

مثوبة: پاداش.

« ۲ »

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعَجَلَ بِكُفْرِهِمْ». آیا این ترکیب می فهماند که با کفر، عجل در دل می نشیند و جذب می شود و عصیان سر می گیرد و اطاعت و بصر از میان می رود؟

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا». ذکر ابد آیا افراد و ازمان را، هر دورا دربر می گیرد، که هیچ یک

از یهود هیچگاه تمنای مرگ نخواهد داشت؟

«لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ» با «عِنْدَ اللَّهِ»، آیا به حضور و ولایت خدا و آیه ۶ سوره

جمعه^(۱) هم اشارت دارد؟

«خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ» چه ضرورتی دارد؟

آیا در «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ»، اطلاق «حَيَاةٍ» و عدم تنويع وصفی «الدنیا» و عهدی «الحیوة» و تنکیری «حَيَاةٍ»، با حرص هماهنگ تر نیست؟
در آیه ۱۰۲ آیا «اتَّبِعُوا» عطف بر «نَبَذَ فَرِيقٌ» است؟
«تَتَلَّوْا الشَّيَاطِينَ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ»، «عَلَىٰ» ضرر را می‌رساند و تلاوت دروغ و افتراء را معنا می‌دهد؟

آیا «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ»، استیناف است؟

آیا «وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، عطف بر «مَا تَتَلَّوْا الشَّيَاطِينَ» است؟

آیا «لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»، با دو تعبیر «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»، در آخر آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ ناهماهنگ است و متعارض است؟

« ۳ »

آیا «أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، با این تعبیر «أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» تفاوتی را می‌فهماند؟

چرا در آیه سابق «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا^(۲)» بود و در این آیه «وَأَسْمَعُوا»

آمده است؟ ذکر و سمع چه تفاوتی دارد؟

«سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» چه توضیحی دارد؟ و آیا «أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» ربطی با

عصیان دارد؟

آیا «إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْدَارُ الْآخِرَةِ» و اثبات ظلم ربطی با «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» دارد؟

۱. «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»

۲. بقره، ۶۳.

آیا حرص بر حیات و حُب حیات، با صداقت ایمان سازگار است؟
 آیا عداوت با جبرئیل، با کفر و فسق و ظلم یهود مرتبط است؟
 چرا در برابر پیمان‌ها یک‌دسته کنار می‌کشند و کتاب را به پشت سر می‌اندازند؛
 «فَرِيقٌ مِنْهُمْ»، با آنکه بیشتر آنها ایمان ندارند؟ «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».
 چگونه تفاوت در اهداف و مقاصد، به تَبَذُّ كِتَابٍ و عَهْدٍ و اتِّبَاعِ و ساوس و اتِّبَاعِ فتنه‌ها
 می‌انجامد؟

تفاوت اهداف چگونه با تفاوت اقدار و تلقی‌ها پیوند می‌خورد؟ که «لَيْسَ مَا
 شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ».

چگونه قدر و ارزش آدمی به ایمان و تقوا و ثبوت مرتبط شده است و چگونه
 این همه، با مراعات خواستن و یا نظارت خواستن و ایمان و کفر، وابسته است؟ که
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا زَاعِنًا وَقُولُوا آنظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

«۴»

آدمی آنجا که بر روی خود بد معامله می‌کند و از خود چشم می‌پوشد و به
 هدف‌هایی در سطح لذت و ثروت و قدرت، دل خوش می‌نماید و در سطح شهادت
 می‌ماند و از غیب روی می‌گرداند و یوم الآخر را فراموش می‌سازد، ناچار وحی و
 عهد را به پشت سر می‌اندازد؛ چون با مقاصد روبه‌روی او هماهنگ نیست. پس با
 اینکه می‌شنود عصیان می‌کند، که «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا». و ناچار شربت این بت‌ها که در
 دل نشسته‌اند بر سمع و بصر اثر می‌گذارند و عصیان و ظلم و فسق و سپس کفر را
 می‌آورند.

باید این وجود بی‌خیال، به این تناقض‌ها در سمع و عصیان و در قدر و اهداف و

در استمرار حیات و ترس از مرگ، واقف شود و ریشهٔ عداوت با هدایت و بشارت و دعوت به غیب و وحی و یوم الآخر را بشناسد و به ریشه‌های کفر خود واقف گردد، که «مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ».

این وجود ظالم به خاطر تفاوت هدف‌ها و خواسته‌ها نمی‌تواند کتاب خدا را حتی اگر مصدق او باشد، تحمل کند و نمی‌تواند عهدها را هر چند محکم باشند، به پشت سر نیندازد؛ چون کتاب و عهدها با مقاصد روبه‌روی او هماهنگ نیست، پس طبیعی است که از آنها چشم‌پوشد و به دنبال وساوس و فتنه‌ها؛ وسوسهٔ ملک و قدرت و فتنهٔ سحر و تفرقه، روی و سر بگذارد. به خاطر خیمه‌ها و خانه‌هایی که ساخته و بیوتی که برپا کرده از دعوت به غیب و هجرت روی بگرداند و از رسول خدا مراعات و عافیت را بخواهد، نه مصلحت و نظارت را. کفر به انسان و کفر به غیب و کفر به یوم الآخر و به الله و به وحی، با نظرخواهی از رسول و نظارت خواهی از رسول نمی‌سازد، که دعوت و هدایت رسول، آشوب و کوچ هجرت و صف و قتال و تعارض‌ها را می‌آورد و طبیعی است که چشم‌پوشی و کفر، مراعات را بخواهد، نه نظارت و دستور را...

شاید با این توضیح از قدر انسان و معاملهٔ بد و اتّخاذهٔ عَجَل و هدف‌های محدود و بت‌های لذّت و ثروت و قدرت و اتّباع و وسوسه و فتنه بتوانیم داستان عافیت‌طلبی و مراعات‌خواهی خود را شناسایی کنیم و خطاب آیات بعد را اطاعت نماییم؛ که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ».

پیمان و محکم کردن پیمان با بیعت، با اقدام، با تکرار و با شهود و مضمون و بندهای پیمان و کیفیت و چگونگی اخذ پیمان، همه قابل تأمل است و در آیات مکرر اخذ پیمان به این همه توجه شده است؛ همان طور که در آیه ۸۴ گذشت.

اما آنچه در این آیه ۹۳ آمده با آنچه در آیه ۶۳ آمده بود تفاوت دارد. در آیه قبل آمده بود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أذْكُرُوا...» و در این آیه آمده: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمَعُوا...».

در اینجا گفتیم که چگونه فکر و ذکر به عهد و عمل و تقوا منتهی می شود، که «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». در اینجا این نکته مطرح است که هر عهد و پیمانی بر عبودیت و بر عدل و احسان، ناچار دعوتی و هجرتی می خواهد. میثاق و عهد، دعوت‌ها و آثاری دارد که نمی توان نشنید و نمی توان با شنیدن، به اطاعت برنخاست و عصیان کرد. «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»، تناقض دارد؛ چون عصیان و تجاوز به خاطر اتخاذ عجل‌ها و بت‌هایی است که در دل نشسته‌اند و به خاطر شربت عَجَلی است که نوشانیده شدند؛ «أَشْرَبُوا... أَلْعَجَلُ». و این شربت نه در کام، که در دل آنها ریخته شده و جذب گردیده و بر سمع و بصر اثر گذاشته است؛ «قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ أَلْعَجَلُ بِكُفْرِهِمْ». به خاطر کفر، شربت عجل در دل آنها نشسته و جای گرفته است. آیه با خطاب شروع می شود و بنی اسرائیل معاصر را در نظر می آورد، ولی در

ادامه به تاریخ باز می‌گردد، که «قَالُوا» نه «قلتم» و در نهایت آیه، دوباره خطاب سر برمی‌دارد؛ «قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ بگو ایمان شما خیلی بد به شما دستور داده که عصیان کنید و با سمع و آگاهی، به عصیان و سرکشی روی بیاورید. این دستور از کفر و بت‌ها برخاسته، اگر شما مؤمن هستید.

آنجا که مرض و ریشه‌های آن در گذشته و حاضر به هم گره می‌خورد، این گونه تاریخ و معاصر محاکمه می‌شوند و این گونه یکجا به غیبت و خطاب روی می‌آورند. در مراحل سابق که فکر و ذکر در میان بود می‌توانست عهد و عمل و تقوا تحقق بیابد ولی در ادامه، کار سنگین‌تر شده و بنی اسرائیل گذشته و معاصر حتی برای شنیدن - تا چه رسد به کار بستن - آماده نیستند و این همه به خاطر تعلق‌هایی است که در آنها شکل گرفته و عشق به زندگی مشهود و محدودی است که آنها را از غیب جدا ساخته است و از انس و اشتیاق و تمنای مرگ، به ترس و نفرت و فرار و غفلت از مرگ کشانیده است و در برابر دعوت‌ها و هدایت‌ها به عصیان و کفر و عداوت و ادا سازخته است و تمامی عهدهای مکرر و هدایت‌های دسترس و کتاب‌ها را به پشت سر افکنده است و اتباع و سوسه‌ها و فتنه‌ها را شیرین ساخته است.

بنی اسرائیل، هم ادعای ولایت الله^(۱) و هم ادعای مالکیت بهشت و آخرت^(۲) را دارند و این هر دو، فراغت از عالم شهادت و توجه به غیب و تمنای مرگ را می‌خواهد؛ چون برای اینهایی که به وسعت غیب روی آورده‌اند دیگر مرگ و زندگی حالت تقاطع ندارد، که مرگ ادامه زندگی و معنای زندگی است و همین است که صداقت ایمان با اشتیاق و تمنای مرگ مشخص می‌شود؛ چه در ایمان به غیب و چه در ایمان به رسول و چه در ایمان به یوم الآخر و چه در ایمان به ولایت

۱. «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ...»؛ جمعه، ۶.

۲. «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ...»؛ بقره، ۹۴.

ایمان به غیب و به الله، بی قراری و تمنا و اشتیاق و انس به مرگ را می خواهد، که «وَاللّٰهُ لَا يَبْنِيْ اَبِيْطَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّهِ^(۱)» و در دعای امین الله می خوانیم: «وَاجْعَلْ نَفْسِيْ... مُشْتَاقَةً اِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ» و در دعای حضرت سجاد در شب قدر می خوانیم: «اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُوْرِ وَ الْاِنَابَةَ اِلَى دَارِ الْخُلُوْدِ^(۲)» و در این آیه می شنویم: «قُلْ اِنْ كَانَتْ لَكُمْ اَلْدَارُ الْاٰخِرَةُ عِنْدَ اَللّٰهِ خَالِصَةً مِّنْ دُوْنِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا اَلْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ...». ترس و نفرت و فرار و غفلت از مرگ با ایمان و اشتیاق به آخرت و ولایت الله نمی سازد، که تمنا و اشتیاق و انس را می خواهد و تمنا مرحله ضعیف تر و کمتر این بی قراری و وسعت وجودی است.

اگر دنیای دیگر و دار آخرت؛ آن هم در حضور خدا، آن هم خالص و آن هم پیشاپیش مردم برای شما و مُلک شماست، پس تمنای مرگ کنید و مرگ را بخواهید، اگر شما در ایمان و در مالکیت آخرت صادق هستید؛ چون اعمال انسان و آمال انسان جلوگیری این تمنا هستند و تناقض در قول (صادیقین) و تناقض در عمل (ظالمین) را به دنبال می آورند.

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمْتَ اَيْدِيْهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ»؛ هیچگاه این تمنا را نخواهند داشت به خاطر آنچه که دست های آنها پیش انداخته. خداوند به ستمگران آگاه است. اینها اگر هیچ اعتقادی به خدا و غیب و استمرار خویش نداشتند، از اینکه هستند بر زندگی حریص تر نمی شدند. «وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوَةٍ»؛ تو می یابی که اینها از تمامی مردم بر زندگی حریص تر هستند و این حرص شدید به خاطر چشم پوشی از آخرت و کوشش برای دنیاست و این هر دو،

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۵.
 ۲. مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ رمضان.

عامل رنج و عذاب است؛ آن هم برای کسانی که مدام دعوت می‌شوند و مدام نشان تحول و بانگ رحیل را احساس می‌کنند. برای اینها که این احساس عامل رنج و عذاب است، عمر طولانی جلوگیری از رنج‌ها و عذاب‌ها نخواهد بود.

«يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»؛ هر کدام از اینها می‌خواهد و دوست دارد که هزار سال عمر کند؛ چون برای همین محدوده کار کرده‌اند و چون به غیب این مشهود توجه نداشته‌اند. «وَمَا هُوَ بِمُرْخِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ و عمر طولانی جلوگیری از عذاب و رنج او نیست؛ چون این عذاب، از تعلق بسیار و تحول ناچار و ضروری برخاسته است و کارهای آنها بار امن و راحتی برایشان نخواهد آورد. «وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ»؛ خدا بر کارهای آنها بیناست و بُرد اعمال آنها را می‌داند و غافل نیست، که آثار عمل را به آنها باز می‌گرداند.

اینها از غیب و آخرت و از وحی و اطاعت محروم شدند و به خاطر خودخواهی‌ها و محدودیت‌ها به عداوت و دشمنی با جبرئیل روی آوردند؛ چون او را باعث تحول نبوت از اولاد اسحاق می‌شناسند و عامل رسالت و نبوت تو می‌دانند. با اینکه آنچه جبرئیل با دستور خدا بر تو نازل کرده مصدق آنهاست و این تنزیل، همراه اذن و تصدیق و هدایت و بشارت است. و نباید این‌گونه تنزیلی دشمنی بیاورد و اگر آورد باید به ریشه کفر و خودخواهی و محدودیت توجه داشت؛ چون این ما بودیم که دستور دادیم و جبرئیل را فرستادیم و تو را انتخاب کردیم. ما بودیم که نشانه‌های روشن را فرستادیم.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ»؛ بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد. «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ به این دلیل که وحی را بر دل تو با دستور خدا نازل کرده و آنچه پیشاپیش این تنزیل بوده تصدیق نموده و هدایت و راهنمایی و بشارت و مزده برای مؤمن‌ها داشته. بگو: هر کس دشمن برای خدا و

فرشته‌های او و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس به راستی خدا دشمن کافران و ناسپاسان است؛ «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ». دشمنی با اینها از کفر و چشم‌پوشی و از فسق و انحراف‌ها ریشه می‌گیرد و گرنه تنزیل با خصوصیت اذن و تصدیق و هدایت و بشارت، انگیزه و زمینه دشمنی ندارد.

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»؛ به راستی ما نشانه‌های روشن را به سوی تو فرستادیم. «وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ»؛ و جز فاسق‌ها و منحرف‌ها، به این آیه‌های روشن کسی کفر نمی‌ورزد و بر پیمان‌ها استوار نمی‌ماند. «أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ»؛ آیا هر چه پیمان ببندند، یک‌دسته از آنها پیمان را رها می‌کند و کنار می‌اندازد؟

آیا این پیمان‌شکنی از کفر و چشم‌پوشی مایه نمی‌گیرد؟ «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ چرا، بیشتر آنها در آینده هم ایمان نمی‌آورند و باز نمی‌گردند. و این از محدودیت و لجاج آنها منشأ می‌گیرد. اینها برای خود هدف‌هایی انتخاب کرده‌اند و مقاصدی را پیش رو گذاشته‌اند و به طور طبیعی از پیمان‌های مزاحم چشم می‌پوشند و حتی کتاب خدا را به دلیل ناهماهنگی با این مقاصد و با این اهداف مقابل، به پشت سر پرتاب می‌کنند و گویا رسول خدا و کتاب خدا را نمی‌شناسند، در حالی که او را مثل فرزندان خود می‌شناختند و از پیش در انتظارش بودند.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛ هنگامی که برای اینها رسولی از نزد خدا آمد، رسولی و رسالتی که من عند الله بود؛ یعنی ادامه تمدن روم و ایران و مصر نبود و حتی ولیده و فرزند فرهنگ جزیره العرب نبود. «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ»؛ و از این گذشته با کتاب آنها و رسالت همراه آنها هماهنگ بود و مصدق بود. «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»؛ یک دسته از اینهایی که از پیش، کتاب خدا به آنها

داده شده بود و برای آنها آمده بود، کتاب خدا را به پشت سرهاشان پرتاب کردند. «كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ گویا هیچ نمی دانند و انتظار رسولی را نمی کشند.

اینها کتاب خدا را کنار گذاشتند، «وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ^(۱)»؛ و به دنبال وسوسه های مستمر شیاطین رفتند و پیرو تلاوت شیاطین بر پادشاهی و سلطنت سلیمان شدند. پادشاهی و ملکی که سلیمان خواسته بود، که «هَبْ لِي مَلِكًا لَا يَسْبِغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^(۲)»؛ خدایا! به من ملک و سلطنتی ببخش که پس از من برای هیچ کس سزاوار نباشد؛ چون تو، فقط تو بخشنده هستی.

آنها کتاب خدا را پشت سرانداختند و به دنبال وسوسه های مستمری افتادند که شیاطین بر ملک سلیمان سر داده بودند و خدایی او را در چشم ها و دل ها نشانده بودند و نعمت ها را جدای از منعم و بخشنده، بزرگ کرده بودند و در آرزوها و هوس ها استوار ساخته بودند. «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»؛ سلیمان با این همه قدرت و سلطنت و با آن همه نعمت و امکاناتی که تا امروز رشد و توسعه و تکنیک هنوز هم به آن نرسیده اند، سلیمان با آن همه، اَوَّاب بود و در نعمت ها نماند و از منعم چشم نپوشید و ناسپاسی نکرد. «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»؛ ولی شیاطین کافر شدند و چشم پوشیدند.

خداوند درباره کارنامه سلیمان می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ^(۳)»؛ سلیمان عبد خوبی بود، از عبودیت جدا نشد. اَوَّاب بود و مثل زنبور عسل شیره گل ها را

۱. ملک سلیمان، با توجه به «هَبْ لِي مَلِكًا» در سوره ص، آیه ۳۵، «وَ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا» در سوره بقره، آیه ۲۴۶، آرزوی دیرینه یهود است. و شیاطین در مورد این ملک و پادشاهی وسوسه می کردند. غُدُو و زَوَاح سلیمان؛ صبح و عصر او در حوزه یک ماه یعنی ۲۴۰ فرسخ از بعلبک تا فارس گسترده بود و شیاطین بناء و غواص مسخر او بودند و چشمه های مس و سرب برای او می جوشید؛ «أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ». و نیروهای گوناگون در خدمت او بود و با این همه هیچ پیامبری مثل او با ذلت قبض روح نشد و با صورت بر زمین نیفتاد. با توجه به سوره سباء، آیه ۱۴-۱۲ و سوره ص، آیه ۴۰-۳۰.

۲. ص، ۳۵.

۳. همان، ۳۰.

می‌گرفت و می‌آورد و در بند نعمت‌ها نمی‌ماند. او بازگشت داشت و زیاد و مستمر بازگشت و رجعت داشت. نه تَوَاب، که اَوَاب بود و نه از گناه، که از نعمت‌ها هم رجعت داشت. سلیمان چشم نپوشید، ولی شیاطین چشم پوشیدند و کفر ورزیدند. «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»؛ به مردم سحر قدرت و جادوی سلطه را می‌آموختند و بنی اسرائیل به دنبال وسوسه‌های مستمر قدرت و فتنه آگاهی و علمی افتادند که بر ایشان زیان داشت و سودی نمی‌آورد. اینها از کتاب خدا جدا شدند و به دنبال وسوسه قدرت و فتنه علم افتادند؛ «وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ...» و «مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ».

بنی اسرائیل کتاب خدا را پشت سر انداختند و به دنبال وسوسه قدرت و سحر پادشاهی رفتند و به دنبال فتنه علم و دانش و سحر آگاهی رفتند. آنها برای این محدوده هفتاد ساله وحی و کتاب را نمی‌خواستند و قدرت و علم را دنبال می‌کردند و با سحر قدرت و علم، به کفر و چشم‌پوشی از خویش و از غیب و از الله و از وحی و از روز دیگر و آخرت رسیدند؛ «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...»، «وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ...»، «وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ». کتاب خدا را با آنکه به آن رسیده بودند پشت سر انداختند و پرتاب کردند و به دنبال وسوسه قدرت و فتنه علم افتادند. کتاب از خداست و نعمت‌ها از اوست و ملک و قدرت و علم و دانش هم از اوست. سلیمان قدرت را دارد و دو فرشته در بابل، علم را. و سلیمان اَوَاب است و فرشته‌ها پاک و صریح هستند که فتنه هستیم و آزمایش هستیم. سلیمان کافر نیست و فرشته‌ها هم از کفر و چشم‌پوشی بر حذر می‌دارند ولی آدمی برق نعمت و سحر قدرت و علم، مفتونش می‌سازد و از مُنْعَم چشم می‌پوشد و با علم، به جدایی و تفرقه و زیان و ضرر گرفتار می‌شود و از استمرار خود و آخرت و از بهره‌های مستمر و خلاق محروم می‌گردد و خودش را به بد (به کم) بد معامله می‌کند؛ «وَلَيْسَ مَا شَرُّوا

بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

آیا این آیه‌ها دربارهٔ مرحله‌ای از تاریخ یهود است و یا بازگویی از داستان انسان معاصر است که قدرت و علم و صنعت و ثروت و لذت را می‌خواهد و به دنبال ملک و علمی است که برایش زیان‌آور است و جدایی ساز و حتی خانواده را در هم می‌شکند و پیوندهای عاطفه را می‌سوزاند و زیان می‌زند و سود نمی‌رساند...

ولی با این همه، «وَمَا هُمْ بِضَّآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ این زیان و ضرر برای هیچ کس جز با اذن و دستور خدا نیست، که اگر خود را از دست ندهند و بد معامله نکنند، همچون سلیمان و همچون فرشته‌ها همراه پادشاهی و قدرت و همراه آگاهی و دانش می‌توانند کافر نباشند. و از خود و از غیب و از وحی و از استمرار خود و جهان دیگر و از الله چشم‌پوشند؛ «وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». آدمی این‌گونه از نعمت‌ها بهره می‌برد و به جای تکاثر به کوثر می‌رسد و به جای کثرت نعمت، کثرت خیر را می‌خواهد؛ که آدمی با تمامی نعمت‌ها بدون بهره‌برداری، ابر است و بریده است و ناقص و ناتمام است.

من در ترجمه و توضیح این آیات می‌خواهم این فضا و این روابط و این هدایت و بشارت مخدوش نشود و انسان معاصر هم از خطایی که به دنبال همین آیات می‌آید بهره‌بردار و مراعات طلب نباشد، که نظرخواه بماند و نظارت پذیر باشد و شنوایی داشته باشد، که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۱).

این هدایت و بشارت و انذار قرآن است.

در مورد داستان شیاطین و تلاوت آنها و ملک سلیمان و هاروت و ماروت و بابل و سحر و تعلیم و فتنه و ضرر و نفع و خودفروشی و به طور کلی در مورد تجزیه و

ترکیب و ربط و تفسیر این آیه بحث‌های طولانی و احتمالات پیچیده‌ای مطرح شده است، ولی همان‌طور که به سادگی گذشت، ربط «اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» با «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» ظاهر می‌شود و ربط «وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» با «مَا تَتْلُوا» مشخص می‌شود و تناقض «لَقَدْ عَلِمُوا» با «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» هم توضیح می‌یابد؛ چون «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَقْدَارَهُمْ»، نشان می‌دهد که آنها نفس خود و ارزش خود را نشناختند و بد معامله کردند، ولی می‌دانستند که تلاش برای مُلک و برای علمی که در محدوده قدرت و ثروت و لذت و در عالم شهادت و دنیای محدود و مشهود باشد، برای آخرت و غیب و استمرار آدمی کارساز نیست...؛ «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ...»

با توجه به این روابط، به توضیح این آیه شریفه می‌پردازیم، تا مشخص‌تر شود که چگونه عهد و کتاب خدا را به پشت سر می‌اندازیم و چگونه به وسوسه قدرت و فتنه علم دچار می‌شویم. «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ»؛ همچون کسانی که از تلاوت مستمر شیاطین بر پادشاهی و سلطنت سلیمان پیروی کردند، به دنبال وسوسه‌های ملک روی آوردند. این ملک و پادشاهی از خواسته‌های یهود است، حتی از نبی خدا خواستند: «أُبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^(۱)»؛ و نبی آنها فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ^(۲)».

در برابر تعجب آنها که طالوت ثروتی ندارد و سزاوار نیست، رسول می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»، ملک را باگسترش در آگاهی و

۱. بقره، ۲۴۶.

۲. همان، ۲۴۷.

دانش و در توانایی همراه می‌داند و علامتش را سکینه و آرامش می‌شناسد. و در ادامه این، مُلک و پادشاهی داود مطرح می‌شود؛ که «آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^(۱). و سلیمان وارث داود می‌شود؛ «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»^(۲) و از خدا می‌خواهد: «هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي...»^(۳) و به آنجایی می‌رسد که هنوز دانش و صنعت امروز و انسان معاصر هم به آن راه نیافته و هنوز هم جای پای غواص‌های سلیمان در دریا و عظمت ساختمان‌های بعلبک و فارس و حمل و نقل روزانه تخت و فرش سلیمان که حدود سه هزار کیلومتر در هر روز جا به جایی داشت، برای انسان معاصر افسانه است.

نیروهایی که مسخر سلیمان بودند و امکاناتی که برای او از چشمه‌های سرب و مس فراهم می‌شد و تصرف‌هایی که برای او انجام می‌گرفت، با همان جمله بیان می‌شود که «هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي...» و این چنین مُلکی چشم و دل شیاطین را تسخیر کرده و آنها را به زنجیر کشیده و این است که بر آن وسوسه می‌کنند و مانند تلاوت آیات رسول، مدام تلاوتِ وسوسه دارند و گرفتار می‌کنند و به دنبال می‌کشند؛ «وَأَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ».

«وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»؛ سلیمان با این همه نعمت از منعم چشم‌پوشید و از غیب دل برداشت و از آخرت جدا نگردید. «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»؛ سلیمان اَوَّاب بود و رجعت و بازگشت داشت، ولی شیاطین کفر ورزیده بودند و چشم‌پوشیده بودند و بیش از قدرت را نمی‌دیدند و به مردم از همین جادوی

۱. همان، ۲۵۱.

۲. نمل، ۱۶.

۳. ص، ۳۵.

قدرت می‌آموختند و آموزش می‌دادند؛ «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»؛ سحر را به مردم می‌آموختند و نیروی مبهم و پنهان را در اختیارشان می‌گذاشتند و نیروی مبهم، جهت روشنی نمی‌گیرد و به عبودیت حق باز نمی‌گردد.

حتی سحر علم معاصر، آدمی را در معبد خویش بزرگ می‌کند و معبود می‌سازد؛ که در معبد علم، جز آدمی ملموس و مسلط معبودی نیست. پس در معبد سحر مبهم، خدا معبود نخواهد بود؛ که در ظلمات، طاغوت ولایت می‌یابد و در تاریکی نفس و دنیا و نعمت‌ها، ولایتی دیگر پا نمی‌گیرد؛ که ولایت کفر، با طاغوت است؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۱)».

در چنین زمینه ابهامی که شیاطین، قدرت‌های مبهم و آموزش‌های مؤثر را وسیله سيطرة خویش و ولایت کفر ساخته بودند، خداوند در بابل فرشته‌هایی را می‌فرستد تا سحر مبهم را با نسبت علم و با ربط آسمان، به آدم‌ها بیاموزند و فتنه‌ها را با ریشه‌های مشخص در دسترس بگذارند، ولی آدمی که شیفته قدرت و گرفتار وسوسه‌هاست، با آشنایی و با تذکر و یادآوری، سر در راه هوس خویش می‌گذارد و به دنبال منافع خویش می‌دود، همان‌طور که به دنبال وسوسه ملک بود به دنبال آنچه بر هاروت و ماروت نازل شد می‌رود و عهد و کتاب خدا را به پشت سر می‌اندازد.

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ». این جمله، عطف بر «مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» است؛ یعنی «اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ... وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَكَيْنِ»؛ آنها به دنبال وسوسه‌ها و فتنه‌ها افتادند و از فرشته‌های نازل خدا که گویا بودند و از دعوت کفر بر حذر می‌کردند، به علم و آموزش قدرت و سحر بسنده کردند و از توضیح و دعوت آنها چشم پوشیدند؛ «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»؛ نه

یک فرشته که دوگواه گویا، به هیچ کس تعلیم و آموزش نمی دادند تا می گفتند که ما فتنه و آزمایش هستیم. سحر مبهم و شیگرد دعوت کفر را مشخص و روشن می سازیم. پس تو چشم میپوش؛ «فَلَا تَكْفُرْ»؛ و کافر مباش. تو کفر موز و گرفتار ظلمت و ابهام و گرفتار قدرت و جادو مشو...

«فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ»؛ آنها با آن همه توضیح از این قدرت و آموزش، در راه تفرقه و جدایی بهره می گرفتند و از آن فرشته ها می آموختند آنچه که با آن، مرد و همسرش را از یکدیگر جدا می ساخت و پیوندها را بر هم می زد.

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ این طور نبود که این قدرت و قانون بدون اذن و دستور خداوند تأثیری داشته باشد و زبانی برساند، که هستی را او با تمام قانون هایش می چرخاند و ملک و ملکوت و ملک را با هم پیوند می زند، ولی آدمی گرفتار وسوسه می شود و در قدرت و نعمت می ماند و از مقصد چشم می پوشد و ناچار با آنچه که به دست آورده به سودی نمی رسد؛ «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ»؛ و چیزهایی را می آموزد که به آنها زیان می رساند و سودی نمی دهد.

آنها با بصیرت به دنبال وسوسه ها و فتنه ها افتادند، «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»؛ به راستی و درستی می دانستند آنهایی که اینها را خریده اند، در استمرارشان و در دنیای غیب و آخرتشان، به آنها بهره ای نمی دهد. آنها به این وسعت، فکر نمی کردند و در این محدوده خود را خیلی بد فروخته بودند؛ «وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ». خود را از دست داده بودند و کسی که خود را از دست داد آنچه به دست بیاورد، برای او سودی نمی آورد. خود فروخته چه حاصلی برمی دارد؟! «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ کاش می دانستند.

اگر می دانستند و اندازه و ارزش خویش را می شناختند به این برنامه تن نمی دادند و به نعمت چشم نمی دوختند، که به خیر می اندیشیدند و به بهره برداری از نعمت ها

روی می‌آوردند و در بهره‌برداری ناچار باید آدمی گسترش بیابد؛ گسترشی در معرفت و احساس و عمل، که این آدم گسترده و مبسوط می‌تواند امیر باشد و به اسارت نرود.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ...»؛ اگر آنها از فتنه ایمان و عمل و از وسوسه و فتنه و این آفت‌های خطرناک نجات می‌یافتند و به ایمان و اطاعت حق می‌رسیدند و همچون سلیمان و فرشته‌ها در جهت می‌تاختند، آنچه از حضور خدا می‌گرفتند و حاصلی که از این حضور برمی‌داشتند، این حاصل خیر و خوبی بود، که می‌توانست به نعمت و قدرت و دانش آنها معنا بدهد و جهت بدهد و از زیان آن و از خسارت آن جلوگیری باشد. «لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». کاش می‌توانستند بدانند، مثبت و پاداشی که از نزد خدا و از حضور او بود خیر است و خوبی است، اگر همیشه می‌دانستند.

تفاوت خوبی و خوشی کم نیست؛ که همین آرمان‌های متفاوت، برخوردهای متفاوتی را می‌آورد و به جای پذیرش بینش و نظر رسول و یا مدیریت و نظارت رسول، آدمی را مراعات طلب و عافیت طلب می‌سازد.

و به جای تبعیت از عهد و پیمان و از کتاب و فرستاده خدا، تبعیت از وسوسه‌ها و قدرت‌ها و فتنه‌ها را در وجود آدمی می‌نشانند... «وَأَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ...».

فصل پنجم: (آیات ۱۰۴ تا آخر سوره)

۱. حوزه تشریح

الف: عبادات ب: معاملات ج: احکام

۲. تصاویری از تاریخ یهود و داستان‌های اُمم گذشته

۳. دعای معراجیه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا أَنْظِرْنَا وَ أَسْمِعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٤﴾ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٥﴾ مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴿١٧﴾ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٨﴾ وَ دَكَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَ أَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٠﴾ وَ قَالُوا أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢١﴾ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٢﴾ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٣﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٤﴾ وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَوَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَهٍ قَانِتُونَ ﴿٢٦﴾ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٢٧﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ لَا

يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ
تَسَابَهْتَ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١٢٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَ
لَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١٢٩﴾ وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ
مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٣٠﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ
أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٣١﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا
نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٣٢﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٣٣﴾

«۱»

راعنا: امر از باب مفاعله، از ریشه رعایت و رععی و راعی؛ ما را مراعات کن. بگذار تا به رععی و چرا مشغول باشیم؛ همچون اغنام و گوسفندان بمانیم. عده‌ای از یهود «رَاعِنًا» را از ماده «راعن» و با معنای عبرانی (احمق) با چرخش زبان و طعنه و ملامت می‌گفتند؛ «لَيْتَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ»^(۱).
 انظرنا: ما را نظر کن. ما را نظارت کن. ما را از دید و نگاه و یا نظارت و مدیریت خود بهره‌مند کن. دید و نظر و یا مدیریت و نظارت.

ما یودّ: دوست ندارند. نمی‌خواهند.

یختصّ: اختصاص می‌دهد. با خصوصیت می‌بخشد. زیادتر عطا می‌کند.

ما نسخ: نسخ، نوشتن و مماثل آوردن و مطابق قرار دادن اصل با نسخه. به معنای برداشتن و محو کردن از جهان و از دین. نسخ، در دین، در حکم، در آیه‌ها و واقعیت‌ها مطرح می‌شود.

نُسهّا: انساء، فراموش کردن، از خاطر بردن، در برابر نسخ که از واقعیت محو کردن بود. این فراموشی و مهجوری در کلمه‌ها، در روش‌ها، در کارها، در آدم‌ها و تمدن‌ها مطرح می‌شود.

ام تریدون: «ام» متصله و منفصله داریم. «ام» منفصله به معنای بل و اضراب و اثبات اراده و خواسته مؤمنین است. در حالی که مؤمنین نمی‌خواستند که رسول را آزار دهند. «أَتَعْلَمُونَ أَمْ تُرِيدُونَ»، مناسب‌تر است.

سواء السبیل: وسط راه، در متن طریق، نه در حاشیه و کناره.

عفو: چشم‌پوشی، از شخص و یا از جرم؛ از شخص با بی‌اعتنایی همراه است، از

جرم باگذشت و بزرگواری برابر است.

صفح: روی برتافتن، توجه نکردن و به حساب نیاوردن؛ گاهی از کرامت است و گاهی از تحقیر.

مساجد: جایگاه قرب و توجه و خضوع. معنای وسیع‌تر از محل خاص و مسجد امروز را دارد.

بدیع: تازه، نو، بی سابقه. «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^(۱)»، از نوع رابطه خدا که رابطه تولیدی نیست و رابطه خلق و ایجاد است حکایت دارد، در برابر «اتَّخَذَ اللَّهُ وَكَلْدًا...^(۲)»، که «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَّدْ».

تشابهت: به معنای همانندی و یا شبهه‌پذیری و آفت‌زدگی می‌آید.

مِلَّة: روش، طریقه.

اهواء: هوس‌ها و هواها.

حق تلاوت: پیگیری درست یا خواندن به جا. از تلو و تالی و از تلاوت و قرائت می‌آید.

« ۲ »

«ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ یعنی از متن راه و از میان جاده به انحراف و گمراهی گرفتار

شدند.

«حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ». حسد‌گاهی طبیعی است و غریزی است، اما برای کسی

که نعمت‌ها را ملاک نمی‌داند و حق برای او آشکار شده، حسادت دیگر برخاسته از

۱. بقره، ۱۱۷.

۲. همان، ۱۱۶.

طبیعت نیست که از نفسانیت و خودخواهی هاست. تعبیر «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»، «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» را توضیح می‌دهد و تفاوت طبیعت و نفسانیت را مشخص‌تر می‌سازد.

أَسْلَمَ وَجْهَهُ: واگذاشتن و تواضع کردن را می‌رساند. با «لام» یا «الی» متعدی می‌شود.

لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ: بی‌ثباتی و بی‌اساس و پایه بودن را مطرح می‌کند.
يَتْلُونَهُ حَقًّا تِلَاوَتِهِ: پیگیری هدف‌دار و تلاوت جهت‌دار و آگاهانه را می‌رساند.

« ۳ »

چه ارتباطی میان «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا زَاعِنًا»، با آیات قبل هست؟ آیا این خطاب می‌خواهد مؤمنین را از هدف‌هایی محدود به رفاه و امن و قدرت و ثروت که باعث جدایی از رسول می‌شود بر حذر دارد؟ چون معیت و همراهی با رسول، همراهی و هماهنگی در اهداف را می‌خواهد.

چه ارتباطی با آیه بعد و خواسته کافرها دارد؟ آیا خیر و بهره‌مندی به جای نعمت و امکانات می‌تواند این آیات را به هم ربط بدهد و آیا همین خیر می‌تواند رشته رابط میان آیه نسخ و انشاء با این آیات باشد؟

ارتباط قدرت خدا و احاطه و مالکیت و ولایت و نصرت حق با نسخ و انشاء، آن هم نه در احکام و دین، که در آیات و اعیان چیست؟

اینها چگونه با آیه «أَمْ تُرِيدُونَ» و تبدل ایمان و کفر، مرتبط می‌شوند؟
آیا «وَدَكْثِيرٍ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»، به صورت ماضی با «مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»، به صورت مضارع ربطی دارد؟ و دستور عفو و صفح و اقامه صلوات و زکات و وجد عند الله

چگونه بر اراده ارتداد و حسادت آنها بار می شود؟

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ»، در این فضا چه مناسبتی دارد؟ آیا بازگشت به اول سوره و گرایش به غیب و گرایش به یوم الآخر و گرایش به وحی می تواند این آیات را زیر پوشش بگیرد و داستان عفو و صفح و اقامه صلوات و زکات و بهشت و خوف و حزن را توضیح بدهد؟

اختلاف یهود و نصارا و ظلم بزرگ جلوگیری از ذکر خدا و منع مساجد و سعی در خراب آنها چگونه مرتبط می شوند و چگونه با نسبت اتخاذ ولد و توقع کلام خدا و مقام ظهور آیات در آیات ۱۱۶ و ۱۱۸ هماهنگ می گردد؟
خودخواهی یهود و توقع تبعیت رسول از آنها در چه مرحله ای از کفر و چشم پوشی مطرح می شود و با چه برخوردی از جانب خدا و رسول مناسبت دارد؟
و چگونه در آخر این برخورد قاطع و سخت با خطاب مهربان «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ» خاتمه می یابد؟

«۴»

انگیزه نبد عهد و نبد کتاب، اتباع و سوسه و فتنه و گرفتاری کفر و حکم قاطع خدا در «وَلَيْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»^(۱)، در ما این دقت را به وجود می آورد که چشم پوشی از قدر و اندازه و ارزش، به چشم پوشی از اهداف و مقاصدی بالاتر از عالم شهادت و دنیای مشهود و محدود و بالاتر از رفاه و امن و آزادی می انجامد و در نتیجه کسانی که این مقاصد را نمی خواهند، عهد و کتاب خدا با مقاصد محدود آنها هماهنگ نمی شود و ناچار آن را به پشت سر می اندازند و یا از رسول خدا مراعات

می خواهند.

آدمی آنجا که بساط خود را پهن می کند و رفاه و امن و آزادی را می خواهد، دیگر نمی تواند بانگ رحیل و شور هجرت و فریاد جهاد و درگیری و برخورد و مرگ و رنج را تحمل کند و دیگر نمی تواند شلوغی کافه را ببیند و طبیعی است که از رسول تقاضای مراعات کند، که یا رسول الله! تخفیف بدهید و سخت نگیرید تا نفسی بکشیم و آرام بگیریم.

اما اگر برای غیب و شهادت برنامه داشته باشد، پس ناچار به وحی روی می آورد و از رسول می خواهد. هم نظر و دید رسول را و هم نظارت و مدیریت رسول را می خواهد؛ چون مدیریت علمی از حوزه تجربه و شهادت بالاتر نمی رود در حالی که حوزه مطلوب این وجود، هر دو مرحله مشهود و غیب است که به غیب و آخرت و الله روی آورده اند و در محدوده ها بی قرارند و برای این وسعت بیش از تجربه و مشهود، چاره ای جز نظرخواهی و نظارت پذیری از رسول نیست، که اضطرار به وحی جایگزین انتظار از وحی است و دستور «انظروا و اسمعوا» حاکم است و تهدید رنج و درد به دنبال کفر و چشم پوشی از قدر و غیب و الله و یوم الآخر و وحی در میان است.

و کافر محدود، نه خود به خیر فکر می کند و نه خیر را برای دیگران می خواهد، که خود نعمت و قدرت و علم و رفاه را می خواهد و از هر نوع دعوت به غیب و از هر نوع توجه به وحی و حکومت خدا می هراسد.

اما خداوند به خیر و کوشش توجه می دهد و حتی نسخ عین و انساء خاطره در دین و حکم و آیه ها را با این توجه همراه می نماید، که قدرت و احاطه و ولایت و نصرت، این خیر واسع و گسترده را نوید می دهد، که همراه اندازه های ثابت و روابط

ثابت و همراه شرایط متغیر و موضوعات متحول، حدود و حقوق ثابت و متحول شکل می‌گیرد و نسخ و انشاء در دین و حکم و آیه، طبیعی جلوه می‌نماید و باعث تحول و تبدل کفر و ایمان نمی‌شود.

و شما ایمان آورده‌ها از کسانی که با حسادت و کفر و با بغض شما همراه شده‌اند و ارتداد و بازگشت شما را می‌خواهند، شما از اینها با بی‌اعتنایی بگذرید تا روز واقعه و درگیری و مرحله قتال و تعارض. و شما که به غیب‌گرایی داشته‌اید، از اینها که به محدوده توجه دارند و از مشهود فاصله نگرفته‌اند روی برگردانید و به اقامه صلات و ایتاء زکات و پیوند با روز دیگر و برنامه‌ریزی وسیع و گسترده روی بیاورید؛ که «مَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ». این خیر مطلوب و گسترده را از مشهود، به غیب و روز دیگر برگردانید و از این وجد بهره‌مند شوید، که با توجه به جهت عالی و با زیبایی و احسان در عمل، با اسلام و احسان، به اجر حضور می‌رسید و پاداش انس می‌گیرید و از خوف و حزن آزاد می‌شوید.

آرزوها و امانی اینها اساسی ندارد و خودشان یکدیگر را بی‌اساس می‌دانند و بدون آگاهی و برهان سخن می‌رانند و محتاج حکومت و داوری خدا هستند. اینها به خاطر محدودیت در دیدگاه و تعلق به مشهود عالم، از دعوت عبودیت و از ذکر و یاد خدا و نشانه‌های او جلوگیری می‌کنند و در نابودی مساجد کوشا هستند در حالی که خداوند، هستی را معبدی ساخته و شما را از محدودها به وسعت‌ها دعوت کرده و یاد و ذکر شما را وسیله قرب و عهد و عمل و یقین و شهود مستمر شما قرار داده است.

این چشم‌پوش‌های محدود، جاهل هستند و مدعی و خودخواه؛ جاهل هستند، نوع رابطه حق و خلق را نمی‌دانند که تولیدی نیست، بداعت است و خلقت است و

مدعی هستند که با این نامحدود، هم سخن و کلیم باشند و می‌خواهند که آیه‌ها و نشانه‌ها برای آنها فرستاده شود و به سوی آنها بیاید، در حالی که این فرستادن، به حق و به حساب است و ما تو را بشیر و نذیر فرستادیم؛ «قَدْ بَيَّنَّا آيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ». اینها خودخواه و خود محور هستند و می‌خواهند تا از علم و بینش خود به هوا و هوس آنها روی بیاوری و از ولایت و نصرت حق فاصله بگیری.

آنها که از عهد و کتاب خدا چشم‌پوشیده‌اند و به راستی آن را تلاوت کرده‌اند و پیروی نموده‌اند، اینها به کتاب خدا و به تو روی می‌آورند و از خسارت نجات می‌یابند و در این فرصت، توجه‌شان از نعمت‌ها به منعم و از نعمت‌ها به مسئولیت‌ها و بازدهی و تقوا معطوف می‌شود؛ «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ... وَ اتَّقُوا...». این‌گونه، نعمت، ذکر و اطاعت را می‌سازد، نه و سوسه قدرت و فتنه علم و نَبذ عهد و کتاب را...

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا زَاعِنًا وَقُولُوا أَنْظُرْنَا وَاسْمَعُوا...»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید و با توجه به قدر و نفس خود، به غیب، به الله، به یوم الآخر و به وحی روی آورده‌اید و بد معامله نکرده‌اید و معرفت را به محبت و احساس و ایمان و ایمان را به عمل و تقوا و این همه را به مثبت و پاداش حضور و به خیر پیوند زده‌اید، شما حتی در زبان و در گفتار مراعات طلب نباشید؛ «لَا تَقُولُوا زَاعِنًا».

چه بسا در دل آدمی احساسی می‌گذرد ولی زبان او باری دیگر را می‌رساند. پس شما که ایمان آورده‌اید و از عالم شهادت به وسعت غیب و شهادت و به «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» روی آورده‌اید، حتی در زبان نگویید که ما را مراعات کن. «وَقُولُوا أَنْظُرْنَا...»؛ بگویید که ما را نظر کن و یا ما را نظارت کن. شما که بیشتر از دنیا را می‌خواهید و بیشتر از وسوسه قدرت و فتنه علم را می‌دانید، شما که مرد راهید و از تمامی راه بی‌خبرید، نظر و دید و یا نظارت و تدبیر رسول را بخواهید.

«وَ اسْمَعُوا»؛ و در برابر نظر و نظارت او شنوا باشید. از او بشنوید؛ چون او به تمامی راه واقف است و از تمامی کشش‌ها آزاد است. بی‌نیازی از او و نظارت و نظر او، با ایمان به غیب و الله و یوم الآخر و وحی نمی‌سازد. این استغنا و جلو افتادن، از کفر و چشم‌پوشی خبر می‌آورد. «وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ و برای آنها که چشم‌پوش و کافر هستند، عذاب و رنجی دردناک است. در واقع درد و رنج انسان معیار و میزان

کفر و چشم‌پوشی اوست. آدمی به اندازه‌ای که رنج می‌برد کافر است.

آدمی که از هدف‌های رسول چشم‌پوشد و تخفیف بدهد و به رفاه و امن و آزادی و یا عدالت و آگاهی و یا تکامل و شکوفایی استعدادها و یارشد و توسعه تکنیک‌ها روی بیاورد و تا همین قدر بخواهد و قانع شود، این آدم، با رسول همراه نمی‌ماند، که بر سر دوراهی‌ها جدا می‌شود و عقب می‌ماند؛ چون برای رسیدن به تپه‌های مطلوب، این همه امکان و اخلاص و تربیت و احکام و آداب، زیادی است. اینها برای این مقاصد بی‌حاصل است. مفید نیست. نمی‌گوییم که متعارض است یا متناقض است، نه، می‌گوییم ضروری نیست و لازم نیست. همین. و همین؛ یعنی جدایی؛ یعنی چشم‌پوشی و کفر و همین؛ یعنی درد و رنج محدودها و محدودیت را داشتن و محروم شدن و باگوسفندان معصوم هم آخور شدن و در آغل‌های طلایی و نقره‌ای و با سیستم‌های مدرن و فوق‌مدرن و یا با روش‌های سنتی و عقب افتاده، ماندن و گرفتار شدن. گرفتار خودآگاهی و نقد و گرفتار سنجش و عقل و گرفتار حسرت و غربت؛ که پای آدمی از کفش تنگ دنیا بزرگ‌تر است و آدمی خودش و دنیا را مقایسه می‌کند و آدمی رشد مستمر دارد و در پوسته تنگ دنیا نمی‌گنجد.

کسانی که دعا می‌کنند و می‌گویند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً»^(۱)، کسانی که همراهی رسول را می‌خواهند، باید در هدف‌ها با او هماهنگ باشند و گرنه در جایی می‌بُرند و می‌مانند و لااقل بر زبان می‌آورند که «زَاعِنَا»؛ هوای ما را داشته باش و مراعات ما را بکن! و همین احساس متفاوت با زبان و گفتار، به سرکشی و تردّد و ناشنوایی و بی‌اعتنایی می‌انجامد و به کفر و چشم‌پوشی می‌رسد؛ چون بذره‌های

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲، ح ۱ به نقل از اقبال سید بن طاووس، ص ۲۴.

ضعیف و بی‌ریشه از آفت‌های زبان و گوش آدمی می‌خشکند و بر باد می‌روند. راستی که حسّ بر احساس ضعیف اثر می‌گذارد و شما با آنچه که از کافرها و چشم‌پوش‌ها؛ چه با کتاب و چه بی‌کتاب می‌بینید و می‌شنوید و می‌نویسید و به دست دیگران می‌دهید، گرفتار تخفیف در آرمان‌ها و چشم‌پوشی از اندازه‌های وجودی خود می‌شوید و رفته رفته به مودّت و دوستی آنها می‌رسید و با آنها رازجو و رازگو می‌شوید، در حالی که آنها به خاطر خصلت کفر و چشم‌پوشی، برای شما خیری نمی‌خواهند و خوبی و هیچ‌گونه خوبی را برای شما دوست ندارند؛ «مَا يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ».

کافر با هر فرهنگی که باشد، چشم‌پوش با هر ریشه‌ای از ادیان توحیدی و یا شرک، دوست ندارد که از ناحیه آنها که هیچ، از ناحیه خدا هیچ‌گونه خیری بر شما نازل شود؛ چه نعمت و چه هدایت، هیچ خیری را نمی‌پسندد، گرچه شما را با خوشی‌ها مشغول کند ولی برای شما خوبی‌ها را نمی‌خواهد. و خوبی با خوشی تفاوت دارد؛ دارو برای مریض خوب است ولی خوش نیست و شیرینی‌ها و چربی‌ها برای او خوش است ولی خوب نیست؛ که با نیاز او و با اندازه‌های او نمی‌سازد.

آنها خوبی شما را نمی‌خواهند اما خداوند نعمت‌ها و هدایت‌ها را برای همه آورده و کسانی را که شاکر مانده‌اند و از کفر گذشته‌اند، با رحمت بیشتر و هدایت بیشتر و خیر بیشتر پذیرایی کرده است. «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ خدا با رحمتش اختصاص می‌دهد هر کس را که بخواهد. «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ خداوند صاحب فضل بزرگ و زیادتی گسترده است.

او اگر تحولی در نعمت‌ها و یا روش‌ها و یا آیه‌ها و یا احکام بیاورد، همه به خاطر

این خیر و بهره‌مندی بیشتر است؛ که نسخ و یا انشاء، از میان برداشتن و یا از خاطره‌ها بردن و فراموش و مهجور ساختن، همه از این اصل پیروی می‌کند؛ چون در جهان و جامعه، اندازه‌های ثابت و روابط ثابت حتی در فرض تحول و تغییر وجود دارد.

با اینکه اندام‌های هیچ کس با دیگری برابر نیست و حتی خطوط انگشت‌ها متفاوت است، ولی پیوند و رابطه و داد و ستد این اندام‌ها قانونمند و حساب شده است. پس این اندازه‌های ثابت و یا این روابط ثابت، برداشت‌های ثابت و برخوردارهای ثابتی را می‌آورد.

از آن طرف در جهان و جامعه و انسان، شرایط متحول و یا موضوعات متحول وجود دارد که نسخ و انشاء را می‌طلبد. شرایط آدمی گاهی سلامت است و گاهی مرض، گاهی سفر است و گاهی حضر و گاهی فقر است و گاهی غنا. همین طور موضوعات مثل مَرَكَب، گاهی چهارپا است و گاهی این همه متنوع و مثل نافع و مَضَر و یا مفید و مفسد و یا مقبول و منفور، که در روابط گسترده انسانی - اجتماعی هر روز چهره‌ای جدید و مصداقی تازه می‌یابند و کسی که خیر را در نظر داشته باشد همراه این همه ثبات و تحول و گوناگونی، گرفتار نمی‌ماند و متزلزل نمی‌شود.

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّنَّهَا أَوْ مِثْلَهَا». هر گونه نسخ و یا فراموشی در پدیده‌ها، با خیر همراه است. همان‌طور که نسخ در ادیان و روش‌ها و در احکام و دستورها، با همین معیار همراه است. شبهه جهل و محدودیت با توجه به قدرت و احاطه و ولایت و نصرت او جایگاهی ندارد؛ «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ...».

ضمیر خطاب جمع در «يُنزَلْ عَلَيْكُمُ» و «مِنْ رَبِّكُمْ»، به خطاب رسول باز می‌گردد؛

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و سپس در ادامه همین آیه باز به جمع روی می آورد؛ «وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ». «أَمْ تُرِيدُونَ...» خطاب به ایمان آورده‌هاست و در آنجا که علم و آگاهی رسول بر قدرت و احاطه حق گواه است به او خطاب می شود، هر چند دیگران هنوز به این مرحله نرسیده باشند ولی پیوند ولایت و نصرت حق برای آنها کافی است تا مودت دیگران و ولایت دیگران از کافرهای مستند و مشرک، راهزن آنها نباشند و خیر و خوبی خدا را در خلق و محو و اثبات و نسخ و انشاء، باور داشته باشند.

«الْكُفْرَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»، که در آن آیه آمده: «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً^(۱)» که تمامی این خواسته‌ها از تردّد و ظلم و عصیان و اعتداء برمی خاست و در تعلق و بت پرستی آنها اثری نمی گذاشت. آنها در متن راه، ایمان را با کفر مبادله می کردند و از آنچه یافته بودند چشم می پوشیدند، پس شما از ایمان و ولایت و نصرت فاصله نگیرید.

«وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ هر کس کفر را با ایمان عوض کند از وسط راه و از متن راه به انحراف و گمراهی رسیده است؛ چون این خواسته بسیاری از همین اهل کتاب است که شما را پس از ایمان به کفر بازگردانند و یا شما را به ارتداد و بازگشت دچار کنند در حالی که کافر شده‌اید؛ «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا». خواسته بسیاری از آنها همین است و این از حسادت آنها مایه می گیرد و این حسادت، طبیعی نیست که پس از روشن شدن حق و آشکار شدن معیارها به آن روی آورده‌اند؛ «حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ». آنجا که حق آشکار نشده باشد و انسان در حجاب نعمت‌ها باشد، می تواند کم و

زیاد نعمت‌ها او را به حسادت مبتلا کند و این طبیعی است، اما آنجا که نعمت‌ها ملاک مسئولیت باشد و داده‌ها بازدهی بخواهد، دیگر این حسادت از نفسانیت و چشم‌پوشی‌ها مایه می‌گیرد و اینها را باید رها کرد، که بدون طلب و تسلیم، هدایت کارگشا نیست و با کفر و مرگ دل‌ها، تحولی نیست.

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»؛ شما به این مرده‌های بی‌دل بی‌اعتنا باشید و از آنها بگذرید و چشم‌پوشید و روی برگردانید. «حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ»؛ تا آنجا که خدا کار خودش را بیاورد و با پیروزی و غلبه و قدرت آنها را به ذلت برساند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ به راستی خدا بر آنچه بخواهد تواناست.

و شما که به غیب روی آورده‌اید و بیش از شهادت را می‌خواهید طرحی نو بیندازید و خیمه دین را برپا دارید و ستون و عمود این خیمه را برپا دارید؛ «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ». اقامه صلوات و بخشیدن زکات، این طرح را برپا می‌دارد و در این برپایی شما هستید که از شهادت عالم در غیب عالم بهره‌مند می‌شوید. «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ چون آنچه از خیر برای خودتان جلو بیندازید، آن را در حضور خدا خواهید یافت. «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ او به راستی به آنچه انجام می‌دهید بیناست و آنچه انجام داده‌اید در حضور او گم نمی‌شود و از دست نمی‌رود.

و این طور نیست که فقط یهودی یا مسیحی به بهره‌های عمل خود برسند. که هر کس اسلام و احسان داشت بهره‌مند می‌شود؛ گر چه گفته‌اند: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»؛ گفته‌اند داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی و یا نصرانی باشد. «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ»؛ این آرزوی آنهاست. «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ بگو برهان و دلیل روشنی بیاورید، اگر شما همیشه صادق هستید.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»؛ هر کس که روی برای خدا بگذارد و برای او شود و با زیبایی عمل کند و خوبی را به خوبی انجام دهد، «فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛ این اسلام و احسان، پاداش می‌آورد و این پاداش در حضور خدا و پروردگار اوست که اینها حضور او را دیده‌اند و برای او از دیگران چشم پوشیده‌اند. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ نه ترسی بر آنها می‌نشیند و نه اینها اندوهی می‌خورند. تنها ملاک قرب و معیار دستیابی به بهشت، این اسلام و این احسان است.

اسلام با «لام»، قرب بیشتر و تواضع بیشتری را می‌رساند. «أَسْلَمَ إِلَيْهِ»، رو به او آوردن است، اما «أَسْلَمَ لَهُ»، برای او شدن است و به وصال رسیدن است. «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»؛ هر کس که روی برای او بگذارد و به عمل و زیبایی عمل راه بیابد، اجر و حضور و بهجت مستمر خواهد داشت.

و اینها که جز این می‌گویند بی‌اساس و بی‌پایه هستند و حتی خودشان یکدیگر را نفی می‌کنند و محتاج و منتظر حکم و داوری خدا هستند... «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنَصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ الْنَصَارَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ»؛ اینها هر کدام دیگری را بی‌پایه می‌دانند. «وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ»؛ با اینکه اینها هر دو، کتاب خدا را می‌خوانند و می‌دانند که هر کس از اسلام و احسان دور باشد، حاصلی نخواهد داشت.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ». این گونه بدون معیار و برهان حرف زدن و از آرزوها و امانی الهام گرفتن نشان می‌دهد که هنوز به مرحله تفکر و تعقل نرسیده‌اند. پس برای حکم و داوری سزاوار نیستند. «قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»؛ پس خدا در روز قیامت میان آنها داوری می‌کند، در آنچه که همیشه در آن اختلاف داشته‌اند.

و حکم و داوری او میان ظالم و غیر ظالم معیاری جز نژاد و خودخواهی‌ها دارد.

ظالم کسی است که قدر و حدّ و حقّ را نشناسد و یا شناخته و یافته ولی به کار نگیرد و یا از اینکه دیگران بیابند و به کار گیرند جلوگیری نماید. و این ظلم بیشتر و تجاوز سیاه‌تری است. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا»؛ چه کسی ستمکارتر است از آنکه جلوگیری می‌نماید در زمین خدا و مساجد خدا - که مشرق و مغرب برای اوست - جلوگیری می‌نماید از اینکه نام و نشان خدا در یاد و خاطرها بیاید و تلاش می‌کند در نابودی این جایگاه‌ها و یادآوری‌ها.

«أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ»؛ اینها هیچ حق ندارند که در این جایگاه‌ها راه بیابند و نباید احساس امنیت داشته باشند، که باید از ذکر و ذاکر و مذکور در وحشت باشند. از ذکر، که همراه فکر به عهد و عمل منتهی می‌شود و از ذاکر، که معیارها را می‌شناسد و فریب نمی‌خورد و از مذکور، که حاکم و داور نهایی است و اختلاف‌ها را فیصله می‌دهد و به پاداش و کیفر می‌رساند.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ»؛ در همین محدوده شهادت و در همین زندگی آنها به خواری و ذلت می‌رسند؛ چون قانونمندی‌ها جای برای آمانی و آرزوها نمی‌گذارد و چون خودخواهی‌ها و خودمحوری‌ها در دل‌ها نفرت و درگیری‌ها را بارور می‌سازد. «وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ و در دنیای دیگر هم عذاب عظیم و رنج بزرگ نصیب آنهاست؛ که آگاه شده بودند ولی به آگاهی خود روی نیاوردند و جلوگیری آگاهی‌ها و یاد خدا و عبودیت خدا در تمامی زمین بودند. او که «وَلَيْلَةَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ طلوع‌ها و غروب‌ها برای اوست و آمد و رفت‌ها در حوزه نظارت اوست. «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ به هر طرف که پشت کنید و به هر طرف که روی بیاورید، پس همان مظهر حق و نشان خداست.

«إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ به راستی که خدا گسترده و نا محدود و آگاه و داناست.

وسعت و نامحدودی، احاطه می‌آورد. او همراه هر چیزی حضور دارد؛ «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا يُمَارِجُهُ وَخَارِجٌ عَنْهَا لَا يُمَارِقُهُ»^(۱) و این دو حد، تعطیل و تشبیه را برمی‌دارد و توحید خالص را نشان می‌دهد و در این احاطه و وسعت، شرک و جدایی نخواهد بود و در این حوزه، رابطه تولیدی و زاد و ولد نخواهد بود، که حتی رابطه نور و خورشید و رابطه موج و دریا و رابطه ذهن و تصاویر، همه و همه رابطه تولیدی است در حالی که او مالک است. همه محتاج و وابسته به او هستند.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»؛ اینها گفتند که خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده است. «سُبْحَانَهُ»؛ او از محدودیت و وابستگی برکنار است. «بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای اوست. وجود آنها و نظام آنها از اوست؛ که ملک و ملکوت و ملک را به هم پیوسته. «كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ»؛ همه برای او فرمان‌بر و مطیع هستند.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ رابطه او، رابطه خلقت و بدعت است. نه از خود و نه از چیزی دیگر به تولید و تکثیر و صورت زدن و نقش آفریدن نپرداخته است. «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا»؛ هنگامی که کاری را بخواهد و یا چیزی را بخواهد، «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ»؛ تنها به او می‌گوید: «كُن»؛ باش، «فَيَكُونُ»؛ پس او تحقق می‌یابد و هستی می‌گیرد.

«إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»^(۲)؛ هر چیزی در حضور ما اندوخته‌ها و خزائن دارد و تنزیل و فرو فرستادن و فرو آوردن تدریجی آن را به وسیله اندازه معلوم تحقق می‌دهیم؛ چون از ازل تا ابد یکجا در محضر احاطه حق، محقق است و تنزیل و تدریج از این مرحله به واسطه قدر و علم تحقق می‌یابد. اگر

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه اول.

۲. حجر، ۲۱.

از منظر احاطه ربوبی نظر شود، عالم یکجا حاضر است و دیگر غیب و شهودی نیست و اگر از منظر محدود ما نظر شود و این نسبت‌ها تحقق یابد، در این منظر و برای این وجود تدریجی و تنزیلی، قضا و قدر و قدر معلوم مطرح می‌شود. «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ»، که با آن امر گفت و گو می‌کند و خطاب می‌کند و به آن تحقق و تکون می‌دهد. گفت و گو با امری که خدا می‌خواهد تحقق تدریجی بیابد، در این فضا توضیح می‌یابد. خزائن در حضور او هستند و به بدیع مستند هستند. و هنگام تنزیل و تدریج، قضا و قدر میان‌دار هستند.

پس این سؤال: با چیزی که نیست چگونه خطاب می‌شود؟ با این توضیح جواب می‌گیرد که خزائن در حضور حق و مستند به بدیع و خالق هستند و امور و اشیاء که در محضر حق تحقق حضوری دارند، با امر و خطاب او تنزل و تدریج می‌یابند، که «مَا نُزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ». و در این آیه: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا»، به هر دو منظر اشاره دارد و او در هیچ مرحله، ربط تولید با وجود مُحَقَّق و یا مُنَزَّل ندارد؛ «سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَاتِلُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

در حضور او و با حضرت او پیوندی نیست و نسب و حسبی نیست، که بدیع است و قاضی. و حسب و شرف برای کسی است که عبودیت او را پذیرفته و از تعلق‌ها رها گردیده. «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ»؛ اینهایی که نمی‌دانند و بدون آگاهی دهان باز می‌کنند و طلبکار هستند، گفتند که چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و یا برای ما نشانی نمی‌آید. اینها تمنای قرب تا حدّ کلیم اللّهی دارند و تمنای مقام تا حدّ دریافت آیه‌ها و نشانه‌ها، در حالی که قرب برای عبودیت و خضوع است و دریافت آیه‌ها و تبیین نشانه‌ها برای آنهایی است که به یقین و همراهی حق رسیده‌اند.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»؛ نه اینها، که پیشینیان اینها هم همین طور مدعی بودند و تمناها داشتند و تازه آن وقت هم که به خواسته‌هاشان می‌رسیدند چشم می‌پوشیدند و بت می‌پرستیدند و گوساله می‌تراشیدند. «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»؛ دل‌های اینها به هم شباهت دارد و این شبهه‌ها در تمامی این دل‌های مدعی و خودخواه و دنیاطلب، رفت و آمد دارد. «قَدْ بَيَّنَّا آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ به راستی نشانه‌ها را برای کسانی که شبهه نمی‌آورند، روشن و آشکار ساخته‌ایم.

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»؛ ما به راستی تو را به رسالت فرستادیم و با حق همراه ساختیم تا بشارت و بیم دهنده باشی و زمینه انتخاب را فراهم کنی. «وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»؛ تو مسئول آنها که آتش را انتخاب کردند نخواهی بود؛ چون تو نیامده‌ای که آدم‌ها خوب شوند، تو آمده‌ای تا زمینه انتخاب خوب را برای آنها فراهم نمایی. و تو نیامده‌ای که خشنودی آنها را فراهم نمایی.

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»؛ هیچگاه یهود و نصارا از تو خشنود و راضی نمی‌شوند... تا اینکه تو به دنبال روش و راه آنها بیفتی. «قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ»؛ بگو راهنمایی، تنها راهنمایی خداست و دیگران راه را نمی‌شناسند و نشان نمی‌دهند. «وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»؛ و اگر پس از این آگاهی‌ها که برای تو آمده، تو به دنبال هوس‌های آنها بیفتی و خشنودی آنها را بخواهی، «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»؛ تو دیگر از ولایت و نصرت خدا سهمی نداری؛ چون از امر و دستور خدا به هوس‌ها و خواسته‌های دیگران روی آورده‌ای. «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»؛ آن کسانی که کتاب را برای آنها آورده‌ایم در حالی که به راستی آنها می‌خوانند و تلاوت می‌کنند، آنها به حق و به رسول و به کتاب ما ایمان می‌آورند و دیگر عذری نمی‌خواهند و شبهه‌ای نمی‌افروزند. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ و آنها که چشم می‌پوشند و به

حق و کتاب و رسول ما کفر می آورند، پس آنها همه زیانکارند و در خسارت هستند؛ چون خود را به کم فروختند و بر روی خود بد معامله کردند؛ چون قدر خود را نشناختند و به محدوده‌ها چشم دوختند.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ؛ ای بنی اسرائیل! نعمت را با منعم به یاد بیاورید و از غرور نعمت جدا شوید و به اطاعت خدا و تقوای او و به مسئولیت نعمت‌ها و روز پاداش و کیفر توجه کنید؛ «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ». این آیه با آیه ۴۸ همین سوره تفاوت دارد که آمده بود: «لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ». در آن آیه کسی به جای دیگری و یا همراهی و شفاعتی بدون زمینه و یا دارایی به هنگام خسارت و یا نصرتی در هنگام تنهایی انسان کارگشا نبود و در این آیه، عدل بر شفاعت مقدم شده و شفاعت بی فایده قلمداد گردیده است. عدل مقبول نیست و شفاعت نفعی ندارد و نصرتی در این تنهایی، فریادرس نیست.

و شاید این تفاوت به خاطر دلدادگی بیشتر یهود به مال و ثروت است که در این آیه این تکیه‌گاه را قبول نمی‌کند و شفاعت، حتی اگر مقبول شود برای این دل‌های مرده دیگر نفعی ندارد و سودی نمی‌رساند.

برای اینها که به نعمت‌ها دل داده‌اند و از منعم بریده‌اند، برای اینها که خود را فراموش کرده‌اند و از دست داده‌اند و برای اینها که آخرتی را باور نکرده‌اند و یا نخواستند، دیگر هیچ نفعی در میان نخواهد بود و هیچ حاصلی به بار نخواهد آمد.

آنچه که نعمت‌ها را بارور و کارساز می‌نماید، توجه به منعم و تعلق به ولایت و سرپرستی اوست، که این ولایت متمم نعمت‌ها و زمینه‌ساز بهره‌برداری مناسب

است. تمامی امکانات بدون این سرپرستی و مدیریت، بی حاصل و زیان‌بار و هلاکت‌ساز خواهد بود و همین اتمام با ولایت است که آدمی را ابراهیم‌وار به جلوداری و امامت می‌رساند و از اسارت دنیا و دنباله روی آزاد می‌سازد.

ابراهیم با این کلمات و نعمت‌ها مبتلا می‌شود و با اتمام الهی و یا اتمام خویش، به وسیله ولایت به تمامیت می‌رسد و از ظلم و تجاوز رهایی می‌یابد که عهد خدا و خلافت او و پیمان‌ها و قرارهای او به تجاوز کار ظالم، دست نمی‌دهد و به آنها نمی‌رسد، که «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

بی‌جهت نیست که با ذکر نعمت، تقوای خدا و تقوای روز جزا مطرح می‌شد و بی‌جهت نیست که در همین آیه ۱۲۳، با ذکر نعمت به تقوای روز پاداش روی می‌آورد و سپس از ابتلای ابراهیم با کلمات و آزمایش با نعمت‌ها و اتمام نعمت‌ها یادآوری می‌شود. این‌گونه غرور نعمت و قدرت و فتنه علم و وسوسه قدرت به اسلام و انقیاد و اطاعت پیوند می‌خورد و «أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ» و ملت ابراهیمی و اسلام محمدی سر برمی‌دارد.

که سفارش ابراهیم در همین پیام است؛ «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ ﴿١٢٤﴾ وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثٰبَةً لِّلنَّاسِ وَ اٰمِنًا وَ اتَّخَذُوْا مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهِيْمَ مُصَلًّى وَ عٰهَدْنَا اِلَىٰ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِيْنَ وَ الْعٰكِفِيْنَ وَ الرُّكْعِ السُّجُوْدِ ﴿١٢٥﴾ وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَ اَرْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرٰتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَاَمْتَعْنٰهُ قَلِيْلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بَسَّ الْمَصِيْرُ ﴿١٢٦﴾ وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْفَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِيْنَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَ اَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَ اَبْعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ آيٰتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ﴿١٢٩﴾ وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ اِبْرٰهِيْمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اَصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لِمَنْ الصّٰلِحِيْنَ ﴿١٣٠﴾ اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿١٣١﴾ وَ وَصَّىٰ بِهَا اِبْرٰهِيْمُ بَنِيْهِ وَ يَعْقُوْبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفٰى لَكُمْ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ﴿١٣٢﴾ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِيْ قَالُوْا نَعْبُدُ الْهٰكِ وَ اِلٰهَ اٰبَائِكَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُّسْلِمُوْنَ ﴿١٣٣﴾ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْئَلُوْنَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿١٣٤﴾ وَ قَالُوْا كُوْنُوْا هُوْدًا اَوْ نَصٰرٰى تَهْتَدُوْا قُلْ بَلْ مِلَّةِ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿١٣٥﴾ قُوْلُوْا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا اُنزِلَ اِلَيْنَا وَ مَا اُنزِلَ اِلَىٰ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَنْبِيَآءِ وَ مَا اُوْتِيَ مُوسٰى وَ عِيْسٰى وَ مَا اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ مِنْ رَبِّهِمْ لِانْفُرُقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ

لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٣٦﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٧﴾ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿٣٩﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤٠﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

« ۱ »

ابتلی، ابتلاء: آزمایش کرد، بررسی نمود.

کلمات: نعمت‌ها. خصلت‌هایی که در مؤمن شکل می‌گیرد در سوره مؤمنون و احزاب و توبه به آن اشاره شده است.

آتْمَن: خداوند کلمات را به اتمام رسانید و با ولایت به نهایت رسانید، که ولایت متمم نعمت‌هاست و یا ابراهیم کلمات را به اتمام رسانید و خصلت‌ها را کامل نمود.

عهدی: با «إِلَى» به معنای سفارش است و با «مَعَ» به معنای پیمان و قرار است، که امامت و عبودیت و هر پیمانی را در بر می‌گیرد؛ مثل «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»^(۱).

ظالم، ظلم: ستم، تجاوز از حدود، شرک.
مَتَابَه: بازگشت، بهره.

مقام: جایگاه.

مصلی: جایگاه نماز، نماز خواندن.

تطهیر البیت: پاک کردن از معبودهای دیگر و از عابدهای دیگر و از عبادت‌های دیگر.
طائف: بی قرار، سرگردان، شیدا.

عاکف: استوار، پابرجا، ثابت.

رکع، راکع: فروتن، فرمان‌بر.

سجود، ساجد: ذلیل، رام، مقرب، که در سوره علق قرب و نزدیکی بر سجده استوار شده.

ثمرات: نتیجه، حاصل.

إِضْطَرَّهٗ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ: ناچاری، بدون بازگشت. کاری و راهی که ناچار به رنج و عذاب می‌رسد و راه بازگشت ندارد.

اقت: گروهی با یک مقصد.

ابعث، بعث: برانگیختن. از یک جمع، از یک زمینه، تحولی پدید آوردن.

تلاوت آیات: یادآوری و در جایگاه مناسب گفت‌وگو کردن.

کتاب: مجموعه، دستور، فرایض.

حکمت: آگاهی استوار، دور از شک و شبهه. در برابر سفاقت.

یزکبهم، تزکیه: بارور کردن، پاک کردن. زکات، هم به معنای نمو است و هم به معنای طهارت.

ملت: روش، راه. گروهی با یک فرهنگ، رنگ، زبان، کشور.

سَفِيهَ نَفْسَه: خود را از دست داد. خود را نشناخت.

أَسْلِمَ، أَسْلَمْتُ، اسلام: انقیاد، گردن گذاشتن، اطاعت کردن، دین، بَذَلُ الرِّضَا.

اصطفی: اصطفاء شخص و یا دین، انتخاب کردن، بیرون آوردن از آلودگی‌ها و کدورت‌ها.

فَدَّ خَلَّتْ: واوی (خَلَوَ) به معنای گذشت و گذشتن.

حنیفاً: حد وسط، مایل به حق، حج و اسلام.

شفاق: دشمنی، صَفَّ، انشعاب، که سه مرحله تبیین و صَفَّ و قتال هست.

صبغة: رنگ، نمود، ظهور و جلوه.

اسباط: قبایل، دوازده دسته بنی اسرائیل.

«۲»

آیا قید «لِلنَّاسِ» در «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، امامت را محدود می‌کند؟
 آیا محذوف در «مِنْ ذُرِّيَّتِي»، «أَتَجْعَلُ مِنْ ذُرِّيَّتِي» است و یا «إِجْعَلُ مِنْ ذُرِّيَّتِي»
 است و یا «أَجْعَلُ مِنْ ذُرِّيَّتِي»؟ کدام مناسب‌تر است؟
 آیا در «بَلَدًا آمِنًا»، امنیت در بلد با امن بیت مرتبط می‌شود؟
 آیا اضطراب به عذاب «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»، که بدون بازگشت است، با رزق ثمرات و
 بهره‌مندی از نتیجه‌ها، دو طرف سکه بلد آمن است؟
 آیا «يَرْفَعُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ» با «قَوَاعِدُ الْبَيْتِ» و با «قَوَاعِدُ اللَّيْتِ»، فرق دارد؟ آیا
 «رَفَعَ قَوَاعِدِ بَيْتِ» به تشکیل امت اسلامی مرتبط می‌شود؟
 آیا ارائه مناسک با تعلیم مناسک برابر است و یا ارائه مناسک، کشف حقیقت
 مناسک و شهود حقایق اعمال است؟
 آیا تأکیدهای «إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، «إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
 الْحَكِيمُ»، در این سه آیه پیاپی توضیحی و تحلیلی دارد؟
 آیا «فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ»، استمرار صلاح و عصمت را می‌رساند؟ آیا این
 ترکیب، «أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا» را لازم دارد؟
 «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ»، متصله یا منقطعه معنا می‌دهد؟ آیا معنای اضراب و یا استفهام
 را دارد؟ آیا «وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، جدایی در رضا و سخط و هدف را
 می‌فهماند؟
 «بَلْ مَلَأْنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِينًا»، خبر «کان» و یا مفعول «إِتَّبِعُوا» می‌باشد؟ یعنی «كُونُوا مِلَّةَ
 إِبْرَاهِيمَ» یا «إِتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»، کدام مناسب‌تر است؟
 آیا «صَبَعَةَ اللَّهِ»، مفعول مطلق و یا مفعول برای «إِتَّخَذُوا» و یا عطف بیان «مِلَّةَ

إِبْرَاهِيمَ» است؟

آیا «ام» در «أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ...»، متصله است و یا منقطعه؟ آیا می توان عدل برای «أَتُحَاوِنَنَا» باشد؟

در «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ»، «مَنْ اللَّهِ» متعلق به «شَهَادَةَ» است و یا به «كَتَمَ»؟ یعنی «كَتَمَ مِنَ اللَّهِ» یا «كَتَمَ شَهَادَةَ مِنَ اللَّهِ»؟ کدام با ادامه آیه «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، مناسب تر است؟

«۳»

اگر امامت و بیت و بلد و امت مسلمه و ملت ابراهیم را با یکدیگر در ارتباط ببینیم، آیا این آیات پراکنده مرتبط می شوند؟
آیا «ملة ابراهیم» و اسلام و «امة مسلمه» می تواند ربط میان داستان یهود و نصارا و «حَنَفِيَّةٌ مُسْلِمَةٌ» را عهده دار باشد و این فراز را با آیات قبل و آیات قبله توضیح بدهد؟

«۴»

نعمت ها مسئولیت ساز هستند و با ولایت به اتمام و تمامیت می رسند و آدمی را به تمامیت و به مثبت و امن می رسانند.
ابراهیم با این آزمایش کلمات و با اتمام ولایت، به امامت می رسد و از ظلم و تجاوز فاصله می گیرد، که بدون این اتمام، تجاوز و ظلم هست و عهد و سفارش و پیمان و خلافت، به ظالم تجاوز کار نمی رسد.

با امام، بیت الله تشکیل می شود، که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»^(۱) و «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَيْ طَالِبٍ حِصْنِي»^(۲) و با این حصن و در این بیت «مثابه» و امن محقق می شود. و این بیت باید تطهیر شود و برای اهل بیت آماده گردد، که در این بیت، طائف بی قرار و عاکف پابرجا و از هستی برخاسته راکع و متواضع و به قرب رسیده ساجد، اهل بیت هستند.

و برای اینها و با اینها بلد امن و جامعه امن محقق می شود و در این بلد، ایمان و کفر سود و زیان بیشتری خواهد داشت؛ که ایمان، رزق ثمرات و بهره برداری از نتیجه ها را خواهد داشت و کفر، تمتع محدود و اضطراب به عذاب و آتش و راه بدون بازگشت را خواهد آورد.

امام و بیت و بلد به هم گره می خورند، که ابراهیم و اسماعیل این گونه پایه بیت را برافراشتند و «امت مسلمه» و جامعه اسلامی را ساختند و در این امت و برای این جامعه، ملت و روش ابراهیمی و اسلام تاریخی پا گرفت، که اسلام سفارش تمامی انبیا بود، که «وَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ...».

و شما اهل کتاب با این امت پیوندی ندارید، که رضا و سخط مشترک و هدف مشترکی شما را جمع نکرده، پس مسئولیت و عمل مشترکی هم نخواهید داشت؛ «وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و این نکته تکرار می شود.

در این آیات با طرح ملت ابراهیمی و اسلام تاریخی چند نکته مطرح می شود:
 ۱. اینکه این دین و این روش با هدایت، دعوت، حجت و بینة و بلاغ و تعلیم و

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. امالی، صدوق، ص ۲۳۵، مجلس ۴۱، ح ۹.

ترکیه و تلاوت آیه‌ها همراه است. و همین هدایت، تبیین وصف و قتال را به دنبال می‌آورد. و همراه این شقاق و دشمنی، کفایت حق هست.

پس این نکته که دین برهانی نیست و فقط اعتقاد و باور است،^(۱) با این هدایت و بینه و حجّت نمی‌سازد و با کفر و ایمان و نفاق نمی‌سازد، که اعتقادی بودن دین، انتقال دین و انتقاد از دین را بر باد می‌دهد و حوزه صلح و تسامح بین الادیان^(۲) را فراهم می‌سازد؛ چون که هدایت و کفر و ایمان و شقاق و صف و قتال، جایی ندارد. ۲. آنها که دین را برهانی نمی‌دانند و دفاع عقلانی از دین را باعث گرفتاری دین می‌شناسند،^(۳) از این نکته غافلند که اساس دین و معارف دین، با سؤال و هدایت به قدر و استمرار و ارتباط پیچیده آدمی و با هدایت به حق و نظام و جمال و آجل در جهان و به ارتباط تاریخ ساز و جامعه ساز آدمی و جهان - که در سوره روم آیه ۸ تا ۱۰ مطرح می‌شود - آغاز می‌شود و سپس با شناخت و ایمان به انسان و غیب و الله و یوم الآخر و وحی، با این پنج مرحله از معارف و عقاید - که ترکیب شناخت و احساس آدمی و گره خوردن آن است - به نظام‌های تربیتی، معرفتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی و جزایی راه می‌یابد و به احکام گسترده و به نظام جواب‌گویی که بر اساس مبانی و مقاصد و شرایط، به سه نکته اساسی شکل عمل و روش عمل و دستور عمل و باید و نباید، راهنمایی و راهگشایی دارد، می‌رساند.

۳. اگر مراد، دفاع عقلانی^(۴) از احکام و فروع دین باشد، طبیعی است که ما با

۱. بیان خرمشاهی و سروش و انجمن حکمت و فلسفه، به نقل از مقدمه کتاب خدا در فلسفه، ترجمه خرمشاهی و نقد و نظر، دفاع عقلانی از دین شماره ۳ و ۴.
۲. محمدی، مجید. دین‌شناسی معاصر؛ انتشارات قطره.
۳. ارغنون، شماره ۵ و ۶.
۴. نقد و نظر، شماره ۲ و ۳ و ۴، بحث اقتراح، دفاع عقلانی از دین.

پیش فرض نارسایی علم و تجربه و عقل و فلسفه و قلب و عرفان به دین روی آورده‌ایم ولی اگر مراد، دفاع عقلانی از هدایت به قدر و استمرار و ارتباط در انسان و به حق و نظام و جمال و اجل در جهان باشد، طبیعی است که ما از این بینات بهره برده‌ایم و با همین بینات و میزان به تحلیل احکام و کتاب رسیده‌ایم.

۴. و نکته دیگر اینکه اگر دین جز عبودیت و هدایت به مبدأ و معاد نداشته باشد، همین قدر برای تشکیل نظام جواب‌گو و برنامه‌ریز کافی است؛ که عبودیت، بر محرک‌ها و حرکت‌ها و بر روابط و پیوندها اثر می‌گذارد و کسی که در درون خود نیروهای طبیعی و نفسانی را کنترل می‌کند، در جامعه به نفسانیت طاغوت اجازه نمی‌دهد، که «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ^(۱)» و این است که عبودیت صبغه و رنگ و نمود و ظهور و جلوه دارد و این صبغه بهترین صبغه است که از اعماق، از عبودیت برخاسته؛ «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ».

و این گونه اسلام - نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ آیه ۱۳۶ - و عبودیت - نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ؛ آیه ۱۳۸ - و اخلاص - نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ؛ آیه ۱۳۹ - پیوند می‌خورد و محاجّه‌ای باقی نمی‌ماند؛ که اخلاص در دین و در نیت و در عمل، دین را تنها راه می‌سازد، نه فقط یکی از راه‌ها و حداقلی، که از خود چیزی ندارد و ضرورت و اقتضایی ندارد و اگر حکوت دینی هم شکل بگیرد به خاطر مردم دین‌دار و انتخاب آنهاست. آنجا که خدا در درون تو، به تو حق حکومت نمی‌دهد و تو با ولایت و سرپرستی او همراه هستی، چگونه در جامعه به من‌ها و هوس‌ها راه خواهد داد و حکومت‌ها را خواهد پذیرفت و طاغوت‌ها را به سرپرستی خواهد رساند؟

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ...». این آیه در

برابر صلح کلی و تسامح می ایستد و آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^(۱) را توضیح می دهد؛ که در برابر هدایت اگر پذیرش نبود، پس جدایی و دشمنی است و خدا کافی است و همراهی و کفایت او هست.

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ». در برابر اهل کتاب و یهود و نصارا، امتی دیگر مطرح می‌شود؛ امتی که با امامت ابراهیم همراه است. با بیت و توسعه بیت به بلد امن و جامعه امن و امت مسلمه و ملت اسلام گره می‌خورد و با قبله و حج که جهت اسلام و شعائر و تجلی اسلام است به تشریح و نظام می‌رسد.

آنچه که امت را به ابراهیم و ابراهیم را به امامت می‌رساند، مورد توجه قرار می‌گیرد. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»؛ به یاد بیاور هنگامی را که پروردگار ابراهیم او را با کلمات و نعمت‌ها و با کلمات و خصلت‌ها آزمود. «فَأَتَمَّهُنَّ»؛ پس ابراهیم خصلت‌ها را به نهایت رسانید و کامل کرد و یا خداوند و پروردگار، نعمت‌ها را با ولایت به اتمام رسانید؛ که ولایت متمم نعمت‌هاست. با ولایت و سرپرستی، نعمت‌ها در جایگاه مناسب و در جهت هماهنگ قرار می‌گیرد و بار می‌آورد.

می‌توان «إِذِ ابْتَلَىٰ» را ظرف برای «قَالَ» گرفت؛ یعنی هنگامی که خداوند ابراهیم را با نعمت‌ها و یا خصلت‌ها - دو احتمال سابق - آزمود، در این هنگام، «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ فرمود به راستی من تو را به سود مردم و به خاطر آنها، پیشوا و امام گردانیدم. من به نفع مردم، کارگزار تو به امامت و پیشوایی هستم. «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ گفت: آیا از فرزندان من کسی را کارگزار به امامت و پیشوایی هستی؟ آیا از آنها کسی را به این مرحله می‌رسانی؟ «قَالَ لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ گفت: پیمان من

به ستمگران نمی‌رسد. کسانی که ستم کرده‌اند و پای خود را شکسته‌اند، خود نمی‌توانند به این پیمان راه بیابند و پیمان من و عهد من هم به اینها نمی‌رسد؛ که این مرحله، ابتلا به کلمات و اتمام کلمات را می‌خواهد.

با جعل امامت و تحقق امام نوبت به جعل بیت می‌رسد؛ که بیت با امام و مقام امام، مصلی می‌شود و تطهیر بیت از عابدها و عادت‌ها و عبادت‌ها و معبودها و بت‌های دیگر در دستور کار امامان و برگزیدگان قرار می‌گیرد؛ «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»؛ این هنگام را به یاد بیاور که ما بیت را برای بازگشت و آرام مردم قرار دادیم و جعل کردیم. «وَأَتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»؛ و شما هم از جایگاه ابراهیم و مقام او مصلی بگیرید.

«وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ»؛ ما به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که بیت مرا تطهیر کنید و از ناپاکی‌ها جدا سازید؛ که این بیت اهل بیتی دارد. «لِّلطَّائِفِينَ وَاللَّائِكِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ این بیت برای شیدایان سرگردان و استواران پابرجا و فرمانبران فروتن و سردادگان مقرب است.

طائف؛ آنکه طواف می‌کند و با شیدایی دور می‌زند. عاکف؛ آنکه پابرجا و استوار و منتظر یار و هوادار دستور است و راکع؛ کسی است که پس از قیام از سر هستی و برخاستن از تمامی خودها و پرداختن به تمامی فرمان‌ها فروتن و متواضع است. دور از غرور و نخوت و طلبکاری و جدا از مقایسه و من چه کرده‌ام و چه بوده‌ام و حق خواهی. و همین است که پس از رکوع و تواضع، قرب است و سجود است، آن هم دو سجده و دو قرب در دو عالم و با خوف و رجا و یا عطا و بلا.

اینها اهل بیت هستند و پایه‌های بیت هستند و قواعد بیت هستند. با اینها بلد امن و جامعه امن شکل می‌گیرد؛ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ

مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ و هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من! این را بلد امن قرار بده؛ بلدی که با امن همراه گردیده باشد و در این بلد ترس و حزنی بال نکشیده باشد و از حاصل و ثمره رزق گرفته باشد. «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ از ثمرات روزی بده اهل این بلد و این شهر را؛ اهلی که به خدا و روز دیگر ایمان آورده باشد و گرایش داشته باشد و در محدوده نمانده باشد و به امروز و نعمت‌ها دل نداده باشد و از مقصد و منزل‌ها چشم‌پوشیده باشد.

«قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ؛ خدا فرمود: و کسی که چشم‌پوشید و کفر ورزید، پس او را با قلیل و کم متاع می‌دهم؛ که تمامی دنیا هم در وسعت آخرت متاع قلیلی است. او را متاع ناچیزی می‌دهم و فرصت می‌دهم. «ثُمَّ أَضْطَرُّهُ؛ و با این فرصت، او را که چشم‌پوشیده و کفر ورزیده، ناچار به سوی رنج آتش می‌کشانم و از آتشی که بر خود و بر متاع خویش زده به رنج و عذاب می‌سپارم. «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ این گونه از خویش و از نعمت‌ها به عذاب و رنج گرفتار شدن، بازگشت بسیار بدی است. و این هر دو؛ بهره‌مندی مؤمن و رنج کافر چشم‌پوش، نتیجه بلد امن و جامعه هنجاری است که می‌توانست این گونه بهره‌مند کند و بسوزاند.

در این جامعه ایمن، امت مسلمه شکل می‌گیرد که با رفعت پایه‌ها و ستون‌ها، بیت گسترده می‌شود و جامعه تحقق می‌یابد؛ «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ؛ به یاد بیاور هنگامی را که ابراهیم و سپس اسماعیل آن پایه‌ها و ستون‌ها را از بیت بالا می‌برد. «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ و می‌خواند: پروردگار ما! از ما قبول کن و این تلاش از امامت تا بیت تا بلد و رفعت قواعد بیت را از ما بپذیر که

تنها تو شنوا و آگاهی؛ زمزمه‌ها را می‌شنوی و خواسته‌ها را می‌دانی.

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»؛ پروردگار ما! ما را دو نفر مسلم در برابر خودت قرار بده و از فرزندان ما امت مسلمی را که برای تو باشد، بساز! «وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ تو مناسک و عبادت‌های ما را به ما نشان بده، نه آنکه فقط بیاموزی، نه، پس از آموزش و عمل، مناسک ما را به ما نشان بده تا حقیقت آن را ببایم و کاستی‌های آنها را بشناسیم و به سوی تو بیاییم و تو بر ما توبه کن. تو به سوی ما بیا و با احاطه و عنایت خودت ما را جمع کن که تو تَوَّاب و مهربانی. با توانایی به سوی ما که از پای افتاده‌ایم می‌آیی و با محبت خود و رحمت خود بر ما می‌بخشی.

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»؛ پروردگار ما! در میان اینها پیامبری از خودشان برانگیز تا نشانه‌های تو را بر آنها تلاوت کند و مدام از تو بگوید و کتاب و حکمت را به آنها تعلیم دهد و آنها را آزاد و بارور سازد و پاک و سرشار گرداند. «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ به راستی تو، فقط تو عزیز و حکیمی. نه تنها قدرت، که عزت را داری و نه تنها علم، که حکمت از توست.

این دعای ابراهیم و اسماعیلی است که امامت و بیت و بلد و امت را پایه‌ریزی کرده‌اند و از او رسالت و اسلام و ملت را تمنا دارند. و این ملت ابراهیمی است و این روش اوست که از حکمت، نه سفاهت و از گزینش و اصطفاء، نه هرز رفتن و از صلاح، نه تباهی، نشان دارد.

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ چه کسی از ملت ابراهیم چشم می‌پوشد و روی می‌گرداند، مگر آنکه خود را باخته باشد و از خود چشم پوشیده

باشد. «وَلَقَدْ أَضْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»؛ ما او را در این مرحله از دنیا که دارِ اختلاط است، برگزیدیم و او در آخرت و نهایتِ راه از صالحان است؛ صالحانی که فسادی برنیانگیختند و خود به فساد نیامیختند. «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ به یاد بیاور آن هنگام را که پروردگار او به او گفت و برای او گفت: گردن بگذار و رضا بده! گفت: اسلام آوردم و رضایت برای پروردگار جهانیان گذاشتم.

این اسلام ابراهیم و این دین ابراهیم و ملت ابراهیم بود. «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ و ابراهیم به همین ملت، فرزندانش را سفارش کرد و یعقوب پس از او سفارش کرد که ای فرزندان من! خداوند برای شما آن دین را انتخاب کرده و برگزیده، پس هیچگاه نمیرید مگر اینکه شما هم به اسلام رسیده باشید و به او رضا داده باشید.

این گونه با ابتلا و اتمام، ابراهیم به امامت می رسد و بیت و بلد و امت را پایه بالا می برد و ملت اسلام را و حنیف را به فرزندانش سفارش می نماید. می بینی که با «إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ» و «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» و «إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ» و «إِذْ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ»، چگونه این مقاطع و مراحل (با اذ، اذ...) همراه گردیده است و با امام و بیت و بلد و امت، ملت اسلام در برابر یهود و نصارا مطرح شده است. در حالی که آنها خود گواه هستند و آگاه هستند و از سفارش یعقوب مطلع هستند؛ «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

اگر شهادت به معنای حضور و حس باشد، «أم» برای استفهام خواهد بود. اما اگر به معنای آگاهی و اطلاع از خبر و حدس باشد، «أم» به معنای «بل» می تواند

باشد و بدون تقدیر و سر راست تر می شود؛ شما یهود و نصارا خود گواه هستید و می دانید آن هنگام که مرگ به یعقوب رسید، آن هنگام که به فرزندانش گفت: پس از من چه چیزی را می پرستید؟ گفتند: ما خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل را می پرستیم، خدای یکتا را و ما فقط برای او اسلام می آوریم و به امر او رضامند هستیم.

اینها ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب هستند و تمامی به ملت ابراهیم و اسلام و دین او گرویده اند و یهود و نصارا خود گواه هستند و می دانند و سینه به سینه مطلع شده اند. شما در برابر کارهای اینها مسئول نیستید؛ چون پس از هدایت و ارشاد و پس از جدایی و صف، دیگر مسئولیتی ندارید، که مسئولیت ما در برابر کارهای دیگران به ارشاد و رضا و سخط و جبران و نصرت است و آنجا که یهود و نصارا از تو راضی نمی شوند تا آنجا که تو به دنبال هوس های آنها باشی، دیگر مسئولیتی نیست.

و «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ»؛ اینها امتی هستند که گذشتند و به تاریخ پیوستند. «أَلْهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ»؛ آنچه که به دست آورده اند برای خودشان است و آنچه شما به دست آورده اید برای خود شماست. «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ شما از کارهایی که آنها همیشه انجام می دهند، مسئول نیستید؛ که مسئولیت هدایت و ارشاد و امر و نهی و نصرت و جبران تا هنگامی است که نمی دانند و می خواهند که بدانند و عمل کنند. آنجا که با تمامی شهادت ها و سفارش ها چشم می پوشند، شما چه می توانید بکنید و چه مسئولیتی دارید؛ که آنها به حرف دل خود و هوس های خود زبان باز می کنند.

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا»؛ آنها گفتند: یهودی یا نصرانی باشید، هدایت

پذیر و راهیاب می شوید. «قُلْ بَلْ مَلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»؛ بگو پیرو ملت ابراهیم و اسلام حنیف او باشید. «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ ابراهیم از مشرکان و شرک آورندگان نبود. پس از این گفته رسول و هدایت رسول، خطاب خدا با مسلمان‌هاست که سه مرحله «نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» و «نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» و «نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» را اعلام کنند و از کتمان شهادت و چشم‌پوشی‌ها و کفر ورزیدن‌ها نلغزند؛ که مسئولیتی در این مرحله نخواهد بود.

و «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ». انزال گاهی با «إِلَىٰ» متعدی می‌شود و گاهی با «عَلَيْ»؛ «إِلَىٰ» نهایت و استمرار را می‌رساند و «عَلَىٰ» احاطه و حضور را. «أُنزِلَ عَلَيْهِ» با «أُنزِلَ إِلَيْهِ» تفاوت دارد؛ بر او نازل شد، تا او نازل شد، فرق دارد و این هر دو تغییر با «وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ» متفاوت است؛ که در این آیه خطاب به مسلمان‌هاست و اصحاب رسول است که از این ایمان مستمر به آنچه بر ابراهیم تا اسباط نازل شده و به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، حتی اگر تنزل نیافته باشد و از عالم حضور به عالم تدریج نرسیده باشد، گفت و گو کنند و بگویند.

بگویید: ایمان آوردیم به الله و به آنچه که به سوی ما آمد و به سوی ما نازل شد و آنچه تا ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط نازل شد و آنچه که به موسی و عیسی داده شد و به آنها رسید و آنچه که از خدا به آگاهان و خبر یافته‌ها رسید. «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»؛ ما جدایی میان هیچ کس از آنها نمی‌اندازیم. «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ و ما برای خدا رضا گذاشته‌ایم و اسلام آورده‌ایم. در نتیجه آنچه از اوست پیش هر کس باشد، مورد گرایش و ایمان ماست؛ چه از آن برای ما گفت و گو شده

باشد و تنزل یافته باشد و چه در نزد آنها آمده باشد و به آنها رسیده باشد. به آنچه از اوست ایمان آورده ایم و تسلیم هستیم. و این تسلیم و رضا، از بصیرت و معرفت برخاسته و این اسلام در برابر اوست که احاطه و حضور دارد و حکمت و رحمت دارد و به ما از ما آگاه‌تر و به ما از ما مهربان‌تر است و حتی میان ما و دل‌های ما حائل است و میان ما با خودمان فاصله است؛ که خودآگاهی و خودخواهی ما از اوست. این ایمان و این اسلام، بی ریشه معرفت و احساس نیست و بی حاصل و جدا از عمل و مرزبندی و صف و حتی درگیری و جدایی و حتی قتال و جهاد نیست.

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا». ایمان بدون این استمرار و تفریق و بدون این رضا و تسلیم، از هیچ کس پذیرفته نیست و این طور نیست که هر نوع اعتقاد و باور به امر قدسی از توتیمسم گرفته تا مذاهب و حیانی و یهودی و مسیحی و صابئی پذیرفته شده باشد، تا آنجا که گوهر تمامی این ادیان یکی باشد و عدول از یکی به دیگری مجاز باشد^(۱)؛ که در ایمان این استمرار و یکپارچگی و این اسلام و رضامندی مطرح است.

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا». این تعبیر جایی برای صلح کلی و کثرت‌گرایی باقی نمی‌گذارد و آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^(۲)» را توضیح می‌دهد و با تولی و پشت کردن، شقاق و جدایی مسلط را نشان می‌دهد و به کفایت نزدیک خدا بشارت می‌دهد؛ «وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ

۱. ملکیان، مصطفی، در باره قبض و بسط تنوریک شریعت عبدالکریم سروش و به نقل از گاندی.

۲. بقره، ۶۲.

فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ؛ اگر آنها فرار کردند و رفتند، پس فقط این رفتار از شقاق مسلط برخاسته و از این جدایی وحشتی نیست که به زودی خداوند تو را از آنها کفایت خواهد نمود. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ که به هنگام جدایی به عذرهای دو طرف شنوا و به دل‌های آنها آگاه است؛ که فقط او شنوا و آگاه است. او نامحدود است. پس احاطه دارد، پس حضور دارد و همراه است.

هدایت به حقیقت و سعادت، با هدایت به مبدأ و معاد همراه است و لااقل با هدایت به الله همراه است و همین هدایت، برای نظام‌مندی ذهن و احساس و عمل آدمی و برای سازمان دادن به زندگی و مرگ آدمی کافی است؛ که این هدایت، عبودیت را می‌خواهد. و این عبودیت بر نیت و سنت و اهمیت استوار است. و این عبودیت، به انگیزه و ارتباط آدمی دست باز می‌کند و از معرفت تا جامعه تا حکومت او را در پوشش می‌گیرد.

این بود و این هستی و این درک از هستی، نمودها و صبغه‌ها و رنگ‌ها دارد و بهترین صبغه و رنگ، همین صبغه است که از عبودیت ریشه گرفته و از اعماق سر برداشته است. شناخت بود و شناخت نمودها نمی‌تواند توضیح وحدت‌گرایی و کثرت‌گرایی و تحلیل انحصار یا وسعت اعتقادات باشد. هر نمودی به ریشه‌ای و بودی باز می‌گردد. و همین تلقی از ریشه‌هاست که مرزها را مشخص می‌نماید.

با هدایت به قدر و استمرار و ارتباط آدمی و با هدایت به حق و اجل و نظام و جمال جهان و با هدایت به حضور غنی و حمید، که «احد» و «صمد» و «لم یلد» و «لم یولد» و «لم یکن له کفواً احد» است؛ که یگانگی و بی‌نیازی و نامحدودی و بی‌مانندی را دارد. با این هدایت‌ها عبودیت شکل می‌گیرد و عبودیت، وابستگی به امر و رهایی از عمل و حتی رهایی از جهت را می‌طلبد، که در داستان بقره آمد: «فَأَعْلُوا

ما تُؤْمَرُونَ». و در داستان قبله می آید؛ «لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ». آنچه مهم است، نه عمل و نه جهت عمل، که امر و دستور عمل است و عبودیت است.

باید از این ریشه برخاست و دستور هست که: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ غَابِدُونَ»؛ چه «مفعول مطلق» باشد به معنای «اصْطَبِعُوا صِبْغَةَ اللَّهِ» و یا «مفعول به» برای «اتَّخِذُوا صِبْغَةَ اللَّهِ» و یا «عطف بیان» برای «بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، هر کدام از این احتمالات؛ چون با «وَنَحْنُ لَهُ غَابِدُونَ» تمام می شود، ارتباط صبغه و عبودیت را می رساند و ظهور این بود را در تمامی نمودها و نشانه‌ها مشخص می سازد؛ که عبودیت، با این نظام‌مندی در ذهن و احساس و عمل جایی خالی و منطقه الفراغی در زندگی و مرگ آدمی باقی نمی‌گذارد که بتواند با هوس و خواست آدمی پر شود؛ که این اسلام و عبودیت، اخلاص در نیت و عمل و دین را به دنبال می آورد و هیچ محاجه‌ای را با این توجه به ربانیت حق و عبودیت او و ارتباط اعمال با این ریشه‌ها، استوار و بنیادی نمی‌داند. «قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ»؛ رسول من! بگو با پذیرفتن الله، عبودیت و استمرار و یکپارچگی و اخلاص ناگزیر است. و بدون پذیرفتن او هم دیگر امر جامعی باقی نمی‌ماند؛ چون اگر دل آدمی از محدوده شهادت گذشت و به غیب رسید، تمامی کارهای او الهی است و آخرتی است و اگر این دل از این محدوده نگذشت، تمامی عبادت‌ها و ادعاهای او اثبات الوهیت و توحید، نفسانیت و دنیاست و شرک و کفر است.

«قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ». با پذیرش الله جایی برای جدال نیست؛ که «وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ»؛ او پروردگار ما و پروردگار شماست. «وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» و این ربانیت، کارها را به ما باز می‌گرداند و گریبان‌گیر ما می‌سازد. «وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»؛ و ما

برای او اخلاص آورده‌ایم. و این اخلاص، در نیت و در عمل و در دین تجلی دارد و هیچ تفریق و بریدگی را در سه حوزه معرفت و احساس و عمل و در حوزه نیت و در حوزه دین تحمل نمی‌کند، که معرفت ربوبی با عمل فرعون مونثاژ نمی‌شود و محبت الهی با محبت دنیا هماهنگ نمی‌شود و این شرک‌ها با توحید و با اخلاص؛ آن هم در وسعت دین و نیت و عمل سازگار نمی‌ماند.

این اخلاص، وحدت دین و ملت را به دنبال می‌آورد. و این دین واحد، دین اسلام است و اسلام با ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی همراه بوده است، مگر اینکه این وحدت را در یهودیت و یا نصرانیت ادعا کنید و تمامی آنها را یهودی یا نصرانی معرفی نمایید، با آنکه می‌دانید آنها در هنگام زندگی و مرگ به اسلام سفارش کرده‌اند و شما بر این سفارش آگاهید و شاهد هستید و چه کسی می‌تواند این شهادت را بپوشاند و مکتوم بدارد و بر خود ستم کند؟ چون پوشاندن شهادت، ستم و ظلم است. و پوشاندن شهادت برای دوست، ظلم بیشتر است. و پوشاندن شهادت دوست، در آنجا که به نفع ما تمام می‌شود و برای ما مفید و سازنده است ظلم بیشتری است.

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى»؛

شما با پذیرش خدا و ربانیت او و حاکمیت او بر ذهن و احساس و عمل خویش، محاجّه می‌کنید و یا می‌گویید که انبیا و اسباط در اسلام وحدت نداشتند؛ که یهودی یا نصرانی بودند. «قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ»؛ بگو: شما آگاه‌تر هستید و احاطه بیشتر دارید یا خدایی که محدود نیست و همراه و شاهد تمامی هستی است.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ»؛ شما با شهادت و آگاهی کتمان می‌کنید

و چه کسی ستمکارتر است از آنکه شهادت دوست و معبود را که به نفع اوست و به

خاطر اوست، می پوشاند و یا آنکه چه کسی ستمکار است از آنکه شهادت موجود را از خدا می پوشاند، در حالی که او آگاه است و از کارهایی که شما انجام می دهید غافل نیست؛ «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ خدا هیچ غفلتی از آنچه که انجام می دهید ندارد. و کتمان شهادت از او نه حاصلی دارد و نه امکانی می یابد؛ که حضور او و شهادت تمام هستی، جایی برای کتمان باقی نمی گذارد.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ». در آیه ۱۳۴ همین جملات آمده بود و این خطاب را بعضی به مسلمان ها می دانند و در نتیجه اشاره «تِلْكَ أُمَّةٌ» می تواند به یهود و نصارا باشد و می تواند اشاره به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق باشد. و بعضی خطاب را به یهود و نصارا می دانند و در نتیجه اشاره به ابراهیم و اسماعیل و... خواهد بود.

با قرینه «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ که مسئولیت ندارید و بازخواستی برای شما نیست و از کارهای امت گذشته، شما جوابگو نیستید. با این قرینه بازخواست، باید عمل و فساد و کفر و شرک و فسق امت سابق مطرح باشد. پس امت مورد اشاره ابراهیم و اسماعیل نخواهد بود، که در مورد آنها مسئولیت مناسب نیست؛ که بهره برداری و سود و حاصل مناسبتر دارد و با این فرض، پس خطاب به مسلمین است که از ملت مورد اشاره یهود و نصارا و از کفر و شرک و نفاق و فسق آنها مسئولیتی ندارند؛ چون با وجود ارشاد و هدایت و با وجود برائت و جدایی و صف، دیگر نه تکلیف نصرتی در میان هست و نه کاری جز قتال و درگیری و مبارزه. و اینها بدون توجه به هدایت و بهره برداری از حکمت به سفاهت دهان باز کرده اند و از دشمنی و عناد و لجاج الهام می گیرند و با معرفت و آگاهی چشم می پوشند و از نشانه ها و آیه هایی که از پیش به آنها رسیده بود و آنها از آن حکایت ها

کرده بودند، روی برمی دارند و کتمان می کنند و از خدا می پوشانند و یا از خلق خدا، شهادت خدا را دریغ می دارند.

با این ارتباط در لجاج و سفاهت و شماتت، که «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ» و با ارتباط اسلام با قبله و اسلام و قبله با حَجَّةُ الْإِسْلَام به آیات قبله می رسیم. آیاتی که مکرر با تکیه بر خروج؛ «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»، توجه به مسجد الحرام را مطرح می نماید. و این خروج به معنای ظهور و بروز نیست؛ چون این بروز با تغییر قبله محقق می شود و نمی تواند شرط و مقدمه تغییر قبله باشد. این آیات که در مدینه و پس از هجرت از مکه مطرح می شود و از خروج گفت و گو می کند، مناسبت با معنای حَنْفِيَّة و خروج از یمین و شمال و یا یهودیت و نصرانیت دارد و با «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» هماهنگ است.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ
 الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٥٦﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا
 شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا
 إِلَّا لِنَعْلَمَ مِنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ
 هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٧﴾ قَدْ نَرَى
 تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
 وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ
 مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٥٨﴾ وَلَئِن أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ
 مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
 أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٩﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
 الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
 يَعْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٦١﴾ وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيُهَا
 فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ ﴿١٦٢﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ
 رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ
 حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ
 تَهْتَدُونَ ﴿١٦٤﴾ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمْ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٥﴾ فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا

لِي وَلَا تَكْفُرُونَ ﴿١٥٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ
 الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا
 تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ
 الثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
 رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾

« ۱ »

سفهاء: سفاهت در برابر حکمت .

وَلِيَهُمْ: بازگشتن، پشت کردن، برگرداندن، بازداشتن.

قِبْلَةً: جهت، آنچه پیش روی خود می داری.

أُمَّةً وَسَطًا: چپ و راست و افراط و تفریط در برابر وسط قرار می گیرد، با قرینه اشاره (کذلک) امت وسط، معنای عبودیت را دارد که حقیقت صراط مستقیم

است؛ «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^(۱).

شهداء: گواهان . شهادت و حضور با ارتفاع و انبساط وجود تحقق می یابد.

يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَظِيمَةً: به عقب بازگشتن و از گذشته هوس و تقلید و عادت پیروی کردن.

تَقَلَّبَ وَجْهَكَ: به هر طرف روی انداختن، به دنبال چیزی روی گرداندن.

فَلَنُؤَلِّقَنَّكَ: ولایت دادن، روبه رو قرار دادن. «فَوَلِّ وَجْهَكَ» و «مُؤَلِّهَا» از این ریشه است.

فَوَلِّ وَجْهَكَ: چهره خود را در مقابل مسجد الحرام و یا به سمت مسجد الحرام قرار بده.

سَطْرُ الْمَسْجِدِ: طرف مسجد الحرام، سوی و جهت.

مُتَّيِّنِينَ: کسانی که شک را پذیرفته اند.

وَجِهَةٌ: جهت، ناحیه، مقصدی که روبه رو داری.

مُؤَلِّهَا: مُسْتَقْبِلُهَا، رو به آن آورده، عهده دار آن شده، آن را ولایت داده.

مَالِم تَكُونُوا تَعْلَمُونَ: آنچه که نمی توانستید بدانید، در برابر «مَا لَا تَعْلَمُونَ» و «مَا

لَمْ تَعْلَمُوا»؛ آنچه که نمی دانید و آنچه نمی دانستید.

الصبر و الصلوة: صبر، به روزه تفسیر شده و مصداقی از آن هم هست.

اموات: و موتی به معنای مرده‌ها و میرنده‌ها می‌آید.

ثمرات: حاصل، نتیجه، میوه دل و میوه عمل و میوه عمر، نتیجه و حاصل اینها را می‌گویند.

صَلَوَات: از عبد، دعا و نماز است و از خدا، رحمت و عنایت.

«۲»

آیا «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ» با «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» مرتبط

است؟ و یا اینکه سؤال از علت تغییر قبله دلیل این سفاهت است؟

آیا این پیش‌بینی با آیه «قَدْ خَلَتْ» و با لجاجت و جدایی آن امت‌ها توضیح

می‌یابد؟

آیا «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»، دلیل برای تغییر قبله است؟ یا اینکه می‌تواند دلیل

ثبات قبله باشد؟ چون با حضور مستمر حق جهتی برای تغییر قبله نیست و جواب

در «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ» است.

جمله «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» چه ربطی به جمله «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ

وَالْمَغْرِبُ» دارد؟

آیا عبودیت دلیل بر اطاعت امر و رهایی از عمل و از قبله و هدف‌ها و

جهت‌هاست؟ «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا^(۱)».

«كذلك» اشاره به چیست؟ اگر اشاره به هدایت به صراط و عبودیت باشد، چه

ربطی میان عبودیت و توسط و شهادت و شهود است؟

آیا تغییر قبله عامل تضييع ايمان است يا تمحيص و آزمون؟
 آیا تَقَلُّبُ وَجْهِ رَسُولٍ و معرفت اهل کتاب نسبت به رسول، دليلی برای تغيير قبله
 است؟

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»، چه توضیحی دارد و چه مناسبتی دارد که
 بر آن تفریع می شود؟ همین طور «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» چه ارتباطی با «لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ
 مُوَلِّئُهَا» دارد؟ و چه نسبتی با «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ» برقرار می سازد؟
 «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» چه معنا می دهد؟ خروج و مبارزه؟ خروج و ظهور؟ خروج و
 هجرت؟ و در هر حال چگونه مقدمه تغییر قبله می شود؟

تکرار «مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» و تأکید با «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ» چه ضرورتی
 دارد؟ و چه ارتباطی با سه نکته آخر آیه دارد؟ «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ» با «لَأْتِيَنَّ
 نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ» با «وَأَعْلَمُكُمْ تَهْتَدُونَ»؟

آیا این غایت «تَهْتَدُونَ» با آیه ۱۵۷؛ «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» ارتباطی دارد؟

بازگشت به رسالت و تأکید بر «يَتْلُوا» و «يُزَكِّي» و «يَعْلَم» که در دعای ابراهیم و
 اسماعیل در چند آیه سابق آمده بود چه نکته ای را می رساند؟

تأکید بر ذکر و شکر و ناسپاسی و کفر چه معنا دارد؟

استعانت به صبر و صلوات چه مناسبت دارد؟

مرور بر قتل و شهادت و بلا و مصیبت چه زمینه ای داشته و چه ضرورتی دارد؟

آیا قتل، مربوط به جهاد اصغر است یا جهاد اکبر را هم شامل می شود؟

و داستان صفا و مروه و شعائر خدا با تأکید و تحقیق، چه پیوندی با مصیبت و

شهادت و یا قبله و یا تعدد امت ها و جدایی آنها از یکدیگر دارد؟

آیا بحث قبله با شعائر و با شرایع که بعد مطرح می شود می تواند مرتبط باشد؟

«۳»

در قسمت دوم، گذشته از ترکیب‌ها، در روابط آیات و اجزای آیات هم تأملی شد. اکنون می پرسیم که آیا بحث اسلام و قبله و حَجَّةُ الْإِسْلَام (شعائر) و تشریح احکام اسلام با یکدیگر توضیح می گیرند؟

آیا صراط مستقیم و عبودیت و ذکر و شکر و ایمان و بلا و تمحیص و صبر و معیّت خدا و صلوات و رحمت او و اهدا یکدیگر را طلب می نمایند؟ و زمینه‌ای برای صفا و مروه و حج و عمره آماده می سازند؟

«۴»

اگر حکمت در همراهی ملت ابراهیم و اسلام ابراهیمی و تسلیم و عبودیت باشد و اگر معیار قرب و بُعد، نه در شکل و حجم عمل و حتی نه در جهت و قبله عمل، که در اطاعت و امتثال امر باشد، در واقع جواب تغییر قبله، همین جمله «سَيُتَوَلُّوا السُّفْهَاءَ مِنَ النَّاسِ» می شود و جمله «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» مناسبت با تغییر و تحول قبله ندارد؛ که می تواند توضیح اعتبار امر نه «مأمور به» باشد و می تواند پشتوانه امتثال و اطاعت حق باشد؛ که احاطه دارد و عنایت دارد و هر کس را که بخواهد به عبودیت و صراط مستقیم می رساند و یا راهنمایی می نماید.

پس اگر معیار، امر حق باشد نه مأمور به و اگر آدمی از حجاب عمل و جهت عمل و از حجاب‌های نورانی معرفت و محبت و عمل، رهیده باشد و با عبودیت به انبساط وجود و ارتفاع شهود رسیده باشد، ناچار به مقام شهادت می رسد و گواه بر

دیگران می شود و از انحراف و افراط و تفریط به توسط راه می یابد؛ که به مقدار رفع و خرق حجاب ها و به مقدار عبودیت، شهادت و حضور شکل می گیرد، تا آنجا که شما گواه و شاهد توانایی ها و ضعف ها و رسول اکرم شاهد و گواه تمامی وجود و امکانات و موانع شما خواهد بود؛ که این مقدار از شهادت و رؤیت، تدریجی و ذومراتب و متفاوت خواهد بود، که «سَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^(۱). و برای اصلاح موانع و تحقق اطاعت و تبعیت از رسول و حرکت در صراط مستقیم است که تمحیص و بلا مطرح می شود و این تمحیص، تضييع ايمان شما نیست؛ که او می خواهد تا شما را خالص گرداند و از توهم و هلاکت رها سازد.

و همین عنصر ابتلا و تمحیص، برای تغییر قبله و آزمایش عبودیت کافی است در حالی که گذشته از این آزمایش، انتظار رسول و انتظار اهل کتاب و اتمام حجت بر آنها مطرح است؛ «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ».

اهل کتاب از پیش این علامت را می شناختند و رسول را با این نشانه ها از فرزندان خود بهتر می شناختند و با این حق معلوم و با این انتظار سابق، دیگر نمی شود به دنبال هوس ها و ستم های آنها رفت؛ که باید به دنبال امر و تابع دستور حق بود و از شک و وسواس، دل رهانید؛ که رسالت به دنبال عبودیت می آید؛ «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

هر کدام از این امت ها و هر کدام از شما رو به جهتی دارد و با معرفت جهت و ظهور هدف باید به عمل روی آورد و به خیر چنگ زد و از خوشی ها به خوبی ها پناه برد و در این میدان، مسابقه گذاشت و با این سبقت، پراکندگی و جدایی نیست، که

«أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً»؛ او همه را با هم می آورد.

با خروج و حنفت، چاره‌ای جز جدایی نیست و همین جدایی و تغییر جهت، حجت خدا بر آنهاست؛ «لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ». و در این تغییر و تحول، اتمام حجت و اتمام نعمت و امید اهدا هست و آیه «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ...»، این مماثلت و مشابهت را توضیح می دهد، که آیه ۱۵۱؛ «ارسال رسول و تلاوت و تزکیه و تعلیم»، اتمام حجت است و آیه ۱۵۲؛ «ذکر و شکر و استقامت» و آیه ۱۵۳؛ «استعانت به صبر و صلوات و معیت خدا» و آیه ۱۵۴؛ «حیات آنها که حیّ قیوم را انتخاب کردند» اتمام نعمت است و آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷ توضیح صلوات و رحمت و اهدا است. این گونه، روابط و جایگاه آیات مشخص تر می شود.

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ». با این پیش‌بینی به استقبال مشکل و شبهه می‌توان رفت و با تأکید بر عنصر سفاهت، چشم‌پوشی از ملت ابراهیم و عبودیت را می‌توان دید و به تمامی جواب شبهه می‌توان رسید. «مَا وَلِيَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا»؛ چه چیز آنها را فراری داد آن هم از قبله‌ای که مدت‌ها بر آن استوار بودند؟ و جواب، امر حق و امتثال اوست؛ او که احاطه دارد و هر کس را که بخواهد به صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه تا قرب می‌رساند.

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ بگو که طلوع و غروب‌ها از اوست. مشرق و مغرب برای خداست و او هر آن کس را که بخواهد به صراط مستقیم؛ «وَأَن أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^(۱) و عبودیت می‌رساند و یا هدایت می‌کند.

پس «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»، جواب تغییر قبله نیست؛ چون با این بیان دلیلی برای بازگشت از قبله باقی نمی‌ماند. جز امتثال و عبودیت دلیلی در کار نیست. و با این هدایت است که توسط و شهادت محقق می‌شود. با این عبودیت است که حجاب‌های نورانی و ظلمانی دریده می‌شوند و آدمی از اسارت مأمور به و عمل و از اسارت قبله‌ها و نشانه‌ها و از اسارت معرفت و عشق و عمل نجات می‌یابد.

بی جهت نیست که در حج تمتع پس از استقبال کعبه و طواف کعبه از کعبه جدا می شوند و به عرفات و مشعر الحرام می رسند و با معرفت و شعور به حرمت ها، وسوسه ها و اُمّیه ها را رجم و قربانی می نمایند؛ که با رشد ارزش ها و وسوسه ها زیادتیر می شود و آرزوهای خواب رفته سر برمی دارد؛ که باید وسوسه را طرد کرد و آرزوها و خواسته ها را قربانی کرد.

اگر در داستان بقره امثال امر را می خواستند و بی توجهی به مأمور به را، در این مرحله از عبودیت و هدایت به صراط، امثال امر را می خواهند و بی توجهی به قبله ها و جهت ها و نشانه ها را؛ که عبودیت خالص و شهادت کامل، این رفع و خرق حجاب ها را می خواهد.

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» و این گونه شما را امت میانه قرار دادیم. این گونه یعنی چگونه؟ به چه اشاره می کند؟ اگر اشاره به هدایت و به صراط مستقیم باشد، پس یعنی این گونه با عبودیت، شما از انحراف ها نجات می یابید و از چپ و راست و افراط و تفریط و حجاب ها و تعلق و وابستگی به «مأمور به» و به قبله رها می شوید و به شهادت می رسید و بی پرده می بینید.

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ تا شما گواه بر تمامی مردم باشید، که در حمل شهادت و در ادای شهادت، توفیقی جز با عبودیت نیست. باید توجه داشت که در مقام شهود و رؤیت، به هنگام ادا و روز محاکمه محدود نگردید، که حمل شهادت پیش از ادا مطرح است و در این حمل، ناچار باید حجاب و پرده ای نباشد و کوری و ظلمتی نباشد و آنچه این همه را فراهم می سازد و از تمامی ضعف ها و حجاب ها رهایی می بخشد، صراط مستقیم و عبودیت است، امثال امر است و فراغت از مأمور به و عمل و فراغت از نشانه ها و جهت.

شما این گونه به شهادت و گواهی بر تمامی مردم می‌رسید. «وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»؛ و همین گونه رسول بر شما شهید خواهد بود؛ که بسط وجود و ارتفاع مقام او در عبودیت، او را بر همه شاهد و گواه قرار داده است و معیار انسان کامل همین عبودیت است، نه علم و قدرت.

و آنچه آدمی را به خلوص در عبودیت و رفعت در شهادت می‌رساند، تمحیص و آزمایش‌هایی است که نقطه ضعف‌ها و تعلق‌ها را نشان می‌دهد و تعلق‌ها را می‌زند و انکسار و اخبات را فراهم می‌سازد، نه حالات و نه اعمال و نه ریاضات و نه اذکار؛ که اینها فعل عبد است و بلا، فعل ربّ.

«وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَاقِبَتِهِ»؛ و ما قبله‌ای را که مدت‌ها بر آن پایبند بودی، قرار ندادیم مگر به خاطر اینکه بدانیم کسی را که پیروی رسول می‌نماید از آنکه به گذشته باز می‌گردد و به عادت‌ها و هوس‌ها و وسوسه‌ها تن می‌دهد.

«وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»؛ و به راستی این تبعیت، سنگین و بزرگ بود مگر بر کسانی که خدا هدایت کرده بود و به صراط مستقیم رسانده بود.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ»؛ و این تمحیص و آزمایش باعث معرفت به ضعف‌ها و تعلق‌ها و باعث رهایی و نجات از حجاب‌ها می‌باشد. این تمحیص، ایمان و گرایش شما را ضایع نمی‌کند که پاک می‌سازد. هیچ‌گاه خداوند ایمان شما را خراب نمی‌کند. «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ به راستی خداوند به تمامی مردم رؤوف و مهربان است. بر آنها بار سنگین نمی‌گذارد و با آنها دشمنی ندارد. آنچه با آنها داد و ستد می‌کند به خاطر وسعت و رفعت آنهاست؛ وسعتی در وجود و رفعتی در شهود آنها.

تا اینجا جواب تغییر قبله با امر خدا و امتثال حق و فراغت از مأمور به و از جهت‌ها و نشانه‌ها مشخص شد، که بر فرض هیچ حکمت و مصلحتی جز این رهایی و عبودیت و جز این شهادت و رفعت نباشد، این تغییر مطلوب است و تزییع ایمان و عمل سالک نیست؛ که تمحیص و تقویت اوست. اکنون به دو نکته دیگر اشاره می‌شود: یکی انتظار رسول و دیگری انتظار و آگاهی تاریخی اهل کتاب.

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»؛ می‌دیدیم در آسمان روی می‌گردانی و انتظاری داری، پس ما تو را رو به قبله‌ای می‌گردانیم که تو می‌پسندی و تو می‌خواهی. این عاشقانه‌ترین شعر آسمان است. خدای هستی بر انتظار رسولش می‌بخشد تا آنجا که او راضی شود و می‌دهد آنچه را که او می‌خواهد. آدمی تا کجا می‌رسد و با شهادت‌ها و رفعت‌ها چه چیزها که می‌بیند و می‌شنود و می‌یابد.

خدایا! کی و چگونه می‌توان این عاشقانه‌ها را نوشید؟

در روایات عدد رکعات نماز^(۱) می‌بینیم که چگونه به طلب رسول و رضایت او می‌بخشد و چگونه بر نور چشم رسول می‌افزاید؛ که «قُرْءَةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۲).

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»؛ پس تو ای رسول محبوب! رو به سوی مسجد الحرام بگذار. «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»؛ و شما هم در هر کجا بودید روی خود به آن سو بگذارید و به شماتت‌ها و سفاهت‌ها گوش فراندهید. «وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»؛ به راستی آنها که کتاب به آنها داده شده، به خوبی می‌دانند که این تغییر و تحول، حق و درست است و از جانب پروردگار آنهاست، ولی چشم می‌پوشند و درگیر می‌شوند و کارشکنی

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الصلوة باب اعداد الركعات. ص ۴۴۲، ح ۱۱ و ۱۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۳۲۱، ح ۷.

می‌کنند و خداوند از آنچه انجام می‌دهند غافل و بی‌خبر نیست؛ که آگاه است و حضور دارد.

«وَلَئِنْ آتَيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ»؛ و اگر تو برای اینهایی که کتاب به آنها داده شده هر نشانه و هر آیه‌ای بیاوری پیروی از قبله تو نخواهند کرد. «وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ»؛ و هیچگاه تو پیرو قبله آنها نیستی. «وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ»؛ و هیچ‌گاه برخی از آنها پیرو قبله برخی نیستند و هیچ‌کدام از یهود و نصارا به قبله یکدیگر روی نمی‌آورند. «وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ و اگر تو از هوس‌های آنها پس از آن آگاهی که برای تو آمده پیروی کنی در این هنگام به راستی تو از ستمگران هستی؛ که حرمت آگاهی را شکسته‌ای و از علم به خاطر هوس، آن هم هوس دیگرانی که سنگ و سخت و مغرورند، دست شسته‌ای؛ چون گروهی از آنها می‌دانند و کتمان می‌کنند.

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»؛ کسانی که ما به آنها کتاب بخشیدیم رسول را می‌شناسند، همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناسند. آدمی فرزندش را پیش از تولد می‌شناسد؛ بویش را، صدایش را، حجمش را، عادت‌هایش را، شیرینی‌هایش را با احساس و حس و خیال می‌شناسد و از تمامی منابع معرفت و انس سرشار می‌گردد. اینها این‌گونه با صدای رسول، رنگ رسول و حالات رسول و عشق رسول همراه بوده‌اند و با این همه، «وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ به راستی گروهی از آنها حق را می‌پوشانند با اینکه می‌دانند و از درستی به خاطر هوس‌ها چشم می‌پوشند.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»؛ حق از پروردگار توست. درستی از اوست که احاطه دارد. محدود نیست. وابسته نیست. و محدودیت و وابستگی آدمی را و حجاب‌های او را

برمی دارد و درمان می کند، اگر درمان بپذیرد. «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمَرِينَ»؛ پس هیچگاه به هیچ روی شک را نپذیر. آنها که شک و سؤال را زیر سؤال می برند و نقد می زنند بهره مند هستند. این طور نیست که به هر سؤالی جواب بگویی و با هر شکّی برهان بیاوری؛ که بستر سؤال و زمینه شک را باید شناخت و تحلیل کرد و آنگاه به جواب و برخورد رسید.

«وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيَهَا»؛ برای هر کس جهتی مطلوب و زیباست که او به آن روی آورنده است و برای آن می کوشد، که هدف ها، روش ها و رفتارها را هدایت می کنند. هدف هایی که از هر عملی می توانند بهره مند شوند، اما هدف شما که عبودیت و قرب خداست، تنها با خیر و خوبی، نه با خوشی و هوس ها، دست یافتنی است. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»؛ پس شما به سوی خوبی ها سبقت بگیرید و با توجه به هدف از همراهی و یا تنهایی نترسید، که در این مسابقه او همه را جمع می کند. «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»؛ هر کجا که باشید شما را، همگی را می آورد. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ به راستی خداوند با احاطه و نامحدودی، بر هر کاری تواناست.

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»؛ از آنجا که (از دو خط یهود و نصارا) خارج شدی، پس روی خود به سوی مسجد الحرام بگذار! «وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»؛ به راستی این خروج و یا این روی آوردن، آن حق درستی است که از پروردگار توست؛ حقی که اهل کتاب می پوشانند و حقی که از پروردگار تو ریشه دارد و اتمام حجت و اتمام نعمت و هدایت بیشتر را به دنبال دارد. «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ خداوند از آنچه انجام می دهید هیچ بی خبر نیست؛ که بر اساس کارهای شما و خروج و هجرت و ظهور شما، جهت ها و قبله ها را مشخص می نماید. و این جهت گیری به دنبال کارهای شماست؛ که او هیچ گاه و هیچ حدّی از غفلت را

ندارد؛ که حضور است و احاطه و اتمام حجت و اتمام نعمت و هدایت‌های مستمر. پس به خاطر اتمام حجت و اتمام نعمت و هدایت‌های بیشتر، به این سه جهت، همگی به مسجد الحرام روی بیاورید و از رسول پیروی کنید.

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»؛ به خاطر خروج و جدایی از یهود و نصارا، رو به سوی مسجد الحرام بگذار. «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»؛ و شما در هر کجا که هستید در تنهایی یا جمع و در میان اهل کتاب یا دور از آنها، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگذارید.

«لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»؛ تا برای این مردم بر شما حجّتی نباشد و گفت‌وگویی باقی نماند، که آنها خود از این علامت گفت‌وگو کرده‌اند. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»؛ مگر آنها که از اهل کتاب ستم کرده‌اند و از علم و آگاهی خویش به سوی هوس‌ها و غرورها رفته‌اند. «فَلَا تَحْشَوْهُمْ»؛ پس، از این ستمگران با تمامی عظمت، خشیتی و ترسی نداشته باشید که تجاوزکار، با تجاوزش گرفتار بن بست و بحران می‌شود و پشت دیوارها می‌ماند. «وَ أَخْشَوْنِي»؛ از عظمت من به خشیت و هراس باشید، که احاطه دارم و تجاوزها را مجازات می‌نمایم. شما رو به سوی مسجد الحرام بگذارید تا حجّتی بر شما نماند.

«وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ»؛ تا اتمام نعمت کنم و نعمت‌هایی که بر شما احاطه دارد به تمامیت برسانم و یا اینکه نعمت‌هایم را بر شما به نهایت برسانم؛ که اطاعت و شکر باعث زیادتی نعمت‌هاست و سرپرستی و پذیرفتن همراهی رسول و ولایت او متمم تمامی نعمت‌هاست که به نعمت و امکانات، جهت و نظام و روش و معنا و زیادتی می‌دهد و از کم بهره زیاد می‌گیرد؛ که تکاثر از کوثر جداست. و آنها که به ولایت گره خورده‌اند، اگر چه کثیر النعمه نباشند، کثیر الخیر خواهند بود و به

تمامیت و حاصل نعمت دست خواهند یافت.

«وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ شاید با این شکر و اطاعت به هدایت‌های بیشتر و «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ» دست بیابید؛ چون آنها که شک را نپذیرفتند و از ممتزین و مرتابین نبودند و از ریب و ارتیاب جداگشتند، آنها به هدایتی بدون ریب و هدایتی بین و آشکار راه خواهند یافت و به «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»^(۱) خواهند رسید.

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ»؛ همان طور که در میان شما رسولی از شما فرستادیم که «يَتْلُوا عَلَيْكُمُ آيَاتِنَا»؛ نشانه‌های ما را مدام بر شما گوشزد می‌نماید. «وَيُزَكِّيْكُمْ»؛ و شما را پاک و بارور می‌سازد. «وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد. «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»؛ و به شما آنچه را که نمی‌توانستید بدانید می‌آموزد.

«فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»؛ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. «وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»؛ برای من سپاس کنید و از من چشم‌پوشید؛ که گرایش و شکر و ذکر شما به زیادتی نعمت‌های شما می‌انجامد، همان طور که رسول با تلاوت و تزکیه و تعلیم‌های گسترده، شما را با خود و هدف خود و راه خود و رفتار خود آشنا کرد و حجت تمام نمود.

این اتمام حجت و اتمام نعمت برای شما و باروری شماست. شما به اندازه همان هستید که در دل دارید و به یاد می‌آورید. پس با ذکر من شما رفعت می‌یابید و من بر این وجود بارور بیشتر می‌بخشم و برای این دلی که دیوارهایش را ریخته و محدودیت‌هایش را گذاشته، سهم زیادتری می‌گذارم و این گونه با ذکر خود و با ذکر من شما بهره‌مند می‌شوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به من گرویده‌اید، برای راهیابی به شکر و برای رهایی از کفر و چشم‌پوشی‌های مستمر، که با دام‌ها و حيله‌های شیطان خواهید داشت و برای مبارزه‌ای که گرفتار آن خواهید شد، از صبر و صلوات کمک بگیرید.

آدمی تا آنجا که یکی است مشکلی ندارد، ولی از آن هنگام که دو تا و چند تا می‌شود و معبودها و بت‌ها سر بر دلش می‌گذارند و به دامنش می‌آویزند، آدمی از این لحظه درگیری و مبارزه‌اش آغاز می‌شود و در برابر بت‌ها و معبودها با مقایسه بت‌ها با خویش و با خدا به تکبیر و توحید می‌رسد و به ارزش‌ها و ارزشمندی‌ها راه می‌یابد و ناچار راهزن‌ها محاصره‌اش می‌کنند و وسوسه‌ها هجوم می‌آورند و آرزوها بیدار می‌شوند و در این درگیری‌ها است که صبر و ذکر، که صبر و صلوات، او را کمک می‌کنند و همراهی خدا را در برابر هجوم وسوسه‌ها و آرزوها، برای انسان سالک فراهم می‌آورند.

و این هدایت حق است که فریاد می‌زند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ به وسیله صبر و صلوات کمک بگیرید، به راستی خدا همراه صابران است و معیت او با شکیبایی در برابر وسوسه‌ها و آرزوها فراهم می‌شود. و در این جهاد و مبارزه، آنچه از وجود آدمی می‌میرد و کشته می‌شود، در واقع به حیات رسیده؛ چه در جهاد اکبر با من‌ها و چه در جهاد اصغر با دشمن‌ها. آنچه از آدمی می‌میرد، به زندگی رسیده است؛ که «أُقْتَلُونِي، أُقْتَلُونِي يَا ثِقَاةَ، إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاةً فِي حَيَاةٍ»^(۱).

داستان مبارزه و جهاد با تلاوت و تزکیه و تعلیم و با ذکر و شکر و ایمان آغاز

۱. دیوان حلاج، ص ۱۲۸. «أُقْتَلُونِي يَا ثِقَاةَ - اُنْ فِي قَتْلِي حَيَاتِي». بیروت - لبنان، دارالکتب العلمیة.

می شود و ادامه می یابد و درگیری ها و فشارها زیادتر و زیادتر می شود. و تو می بینی آنها که در آغاز یا در هنگام بی خبری و جاهلیت، از دریاها می گذشتند و از دینارها می گذشتند، چگونه در قطره ای غرق می شوند و با درهمی می آشوبند و این نشان از حجم آتش شیطان و هجوم مکر و حیلۀ او و محاصره یاران او دارد.

و آنچه گذشته از معرفت و محبت و عمل به آدمی نیرو می دهد، معیت و همراهی و حضور حق است و توجه به این نکته است که از دست دادن ها، به دست آوردن است؛ که «عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ و لِمَا فَسَدَ صَلاَحٌ وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ^(۱)»؛ در حضور و همراه تو از دست دادن ها جانشین دارد و تباهی ها جبران می یابد.

پس، «أَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ»؛ از صبر و صلوات کمک بگیرید که او همراه صابران است و به کسانی که در راه خدا و در راه عشق و ایمان او کشته شدند، مرده نگوئید. اینها با انتخاب حی قیوم، زنده هستند؛ که آدمی با انتخابش زندگی می کند. آنها که مرده ها و میرنده ها را انتخاب کرده اند مرده هستند اگر چه خرناس می کشند و لکن شما نمی فهمید و شعور نمی کنید.

این ما هستیم که با تلاوت و هدایت و با تزکیه و تعلیم، بیدار می کنیم و در راه می آوریم و این ما هستیم که بارور می کنیم و همراهی می کنیم و از دست رفته ها را نگهداری می نماییم و این ما هستیم که پس از معرفت و محبت و عمل، آدمی را با بلا و عجز راه می بریم و تمامی حجاب هایش را می دریم و او را به صلوات و رحمت خویش راه می دهیم و در این دریای عشق غرقه می کنیم و باز این ما هستیم که گرفتار و مبتلا می سازیم.

۱. مفاتیح، دعای مکارم الاخلاق.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ». آدمی تا جام عشق او را سر نکشیده و تا پروازی نکرده و بال و پری نزده و در سطح حشرات الارض می خزد و می خورد و می خوابد، مشکلی ندارد جز پوچی و عصیان و بن‌بست و دیوار، تا به تولدی دیگر برسد و از شکم عادت‌ها و هوس‌هایش بیرون بیاید و با این تولد است که باید سامان بگیرد، گاهی با ترس، تا امیدهایش بشکند و بت‌هایش بسوزد و از خامی نجات بیابد، همین که نیرو گرفت و آماده‌تر شد، نه با ترس، که با محرومیت‌ها مداوا می‌شود. تا به حال، ترس گرسنگی، ترس تنهایی، ترس لولوهایبی که به دنیا نیامده بودند او را می‌آشفته، اکنون به صلابت رسیده و گامی برداشته و خوفی ندارد. پس باید بچشد و چه چیزی گواراتر از تشنگی و چه لقمه‌ای لذیذتر از گرسنگی؛ که مریض درد عشق را به درد چاره می‌کنند^(۱).

محرومیت یک گام است و شکست گام دیگر است. تو گاهی نداری و گرسنه‌ای و گاهی به دست آورده‌ای و سرشار شده‌ای، حالا باید با کاستی‌ها و نقص‌ها سرشاریت را بگیرند و پس از وصال هوس‌ها و لذت‌ها، به جدایی و کاستی‌ها گرفتارت کنند و با نقص در ثروت‌ها و جان‌ها و با شکست در بت‌های جاندار و بی‌جان، زیر و رویت کنند؛ که خداوند عشق، رند است و آگاه است و دست بر نقطه ضعف‌ها می‌گذارد و دلدارها را می‌گیرد، که قسم یاد کرده: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِي عَلَيَّ عَرْشِي لِأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ آمِلٍ سِوَايَ»^(۲)؛ به عزتم، به جلالم، به رفعم بر

۱. دیوان محمد حسین غروی اصفهانی: به جرم آنکه عاشقم ز من کناره می‌کند
دچار درد عشق را به درد چاره می‌کند.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۷، چاپ بیروت.

تمامی هستی، هر آینه و ناچار می‌برم آرزوی هر کس را که به غیر من آرزو بسته و جدا می‌کنم پیوند هر کس را که با دیگری پیمان گذاشته.

و سنگین‌ترین هجوم آنجا آغاز می‌شود که تو دلی کاشته‌ای و دلداری و باغی و محبوبی، تو آنها را بارور کرده‌ای و سایه‌گستر ساخته‌ای تا به بارنشسته و میوه‌هایش چشم و دست و احساس و دل تو را پر کرده، اکنون او میوه‌ها را می‌گیرد و پس از انس و دلدادگی با خاک و ریشه و ساقه و سبزه‌ها و سایه‌ها و میوه‌ها، ثمرات تو را بر باد می‌دهد و تمامی تعلق‌های انباشته و حاصل‌های جمع‌آوری شده را می‌ستاند. بخواهی یا نخواهی می‌گیرد. کافر باشی یا مؤمن، می‌سوزاند و می‌شکند. به طوع و رغبت یا به زور و یا کراهت راه می‌برد؛ که ساقی اوست، که راهبر اوست، که مجلس آرا اوست. چه خیال کرده‌ای...! اگر صبوری کنی و با عشق او شکوری کنی، بشارت برای توست؛ که با بلا و مصیبت سه نعمت خواهی داشت؛ هم ضعف‌ها را می‌شناسی و هم تعلق‌ها را می‌گذاری و هم با دل شکسته قدم بر می‌داری و آنچه سالک را راه می‌برد، نه حال خوش و نه عمل خوش و نه اشراق و شهود؛ که ظرفیت و انگسار اوست.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»؛ و صابران را تو بشارت بده که حاصل زیاد کرده‌اند و اگر بذری کاشته‌اند، خرمنی در انتظار آنهاست. بشارت بده صبورانی را که هنگام اصابت مصیبت و برخورد گرفتاری‌ها، با تمامی وجود خود گفتند: ما برای او هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

آدمی اگر خود را صاحب مال، صاحب نعمت و صاحب خویش نداند، از اینکه مالک، تصرفی حتی نامطلوب کرده، رنج نمی‌برد. مشکل در این است که ما خود را مالک خویش و مالک جهان و حتی مالک خدا می‌دانیم و بر او حکم می‌رانیم.

اگر آدمی خود را مالک نبیند ولی سرگردان و پوچ و بی حساب ارزیابی کند، ناچار می‌شورد و یا رنج می‌برد. اما اگر مالک را دید و احاطه او را دید و بر مدار عشق و عنایت او چرخید و از او به سوی او بازگشت، در این رجعت، چه حاصلی جز ابتهاج و بهجت خواهد داشت و چه بار رنجی بر دل خویش خواهد گذاشت.

آدمی که کار خود را رفتن و دنیا را راه و آخرت را منزل می‌داند و تا بهشت او و تا قرب و لقا و رضا و رضوان او راه در پیش دارد، این سالک مشتاق بر مرکب بلا و مصیبت راحت تر می‌تازد، که این تازیانه سلوک بر هر درنگی می‌تازد و بر هر بتی می‌شورد و بر هر راحتی می‌آشوبد و محدودیت‌ها را برمی‌دارد و محدودها و دیوارها را می‌شکند تا سهم آدمی از عنایت او بیشتر شود و بیشتر بردارد و بیشتر و بیشتر سرمست شود.

این گونه با مصیبت بهره‌مند می‌شوند و در برابر مصیبت، نه صبر که شکر و حتی طلب می‌آورند که تو می‌خواهی تا دیوارها را بردارند و می‌خواهی این مرکب را که با راکب دو تا شده و دو مقصد در پیش دارند و این مرکبی را که سرکشی می‌کند و رو بر راه راکب نمی‌گذارد، می‌خواهی تا او را رام کنند و آرام کنند و باربردار سازند؛ که راه دور و مقصد سنگین و بارها زیاد است.

تا تو با مرکب یکی هستی، رنج او را و شکست او را نمی‌خواهی، ولی با شروع دو تایی و با شروع جهاد و مبارزه، این تو هستی که ناتوان و گرفتار، دست طلب برمی‌داری تا عابری و مردی و عزیز و قدیری، بر این مرکب سرکش بتازد و آن را آرام بسازد و مهار بزند و زیر پای تو بگذارد. در این مرحله مصیبت‌ها و فشارهایی که بر مرکب سرکش و انشعاب طلب تو می‌آید، مطلوب توست و تونه تنها جزع و

ناراحتی نداری و نه صبوری و شکیبایی نداری، که طالبی و می خواهی تا این سرکش مزاحم را آرام سازند و رهوار سازند.

و آنچه به تو صبوری می دهد، همین دو نکته است: «إِنَّا لِلَّهِ» و «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، که تو صاحب مال و صاحب اختیار نیستی و تو برای ماندن و گنبدیدن نیامده ای؛ مقصدی داری و این مقصد، ثروت و قدرت و لذت و ریاست و رفاه و راحتی نیست، که برای این مقصدها بافت دنیای متحول و مرگ آلوده و دردآلوده و بافت انسان آگاه مرگ آگاه خود آگاهی که احاطه دارد و دیروز و امروز و فردا را یکجا لحاظ می کند و در نظر می آورد، مناسب و هماهنگ نیست.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». این مبانی و مقاصد، این معارف و عقاید، در برخورد با دنیا و تمدن و صنعت و در برخورد با انسان و تربیت و روابط انسانی - اجتماعی تأثیر می گذارد و دگرگونی می آورد. و همین است که آدمی وسعت ها و ظرفیت ها را با صلوات و عنایت مستمر و محیط الهی و شیرینی در متن تلخی ها را از رحمت و مودت الهی به دست می آورد و «سُنْبِسْرَهُ لِيُسْرَى»^(۱) را می فهمد؛ که با راحتی راحت می شود و از همه اینها گذشته، آدمی از بلا درس می گیرد و می آموزد و هدایت می شود؛ که در کجا بایستد و چگونه تعلق و توقع را مهار بزند و در برابر ترددها و تردیدها با صلابت و قاطعیت موضع بگیرد، که؛ «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

این راهیابی و این کارآموزی تمامی حرف را مطرح می کند و پرونده جهاد و صبر و بلا را می بندد؛ جهادی که با تلاوت و تعلیم و تزکیه و فکر و ذکر آغاز می شد، جهادی که با تحقق قبله و جهت گیری و تعدد مرکب ها و راکب ها ادامه می یافت و با صلوات و وسعت و با شیرینی و رحمت و با آموزش و هدایت های بیشتر به تمامیت

می‌رسید.

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْتَدُونَ»؛ اینها در احاطه صلواتی از پروردگار خود هستند. اینها در احاطه رحمت و محبت حق هستند. اینها، فقط اینها، هدایت‌پذیرها و راه‌یافته‌ها هستند، که از درد می‌آموزند تا دل نبندند و از ضربه‌ها می‌آموزند تا بتازند و از تازیانه‌ها می‌آموزند که تردید نکنند و تردد نداشته باشند و این‌گونه از منابع و سرچشمه‌های رنج و فشار؛ یعنی توقع و تعلق و تردد آزاد شوند.

إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ
 يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنْ
 الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ
 الْمَلَائِكَةُ ۗ وَالَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ لَكَ أَنْتَ عَلَيَّهِمْ وَأَنَا لِلتَّوَابِ
 الرَّحِيمِ ﴿٥٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
 وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٦٠﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٦١﴾
 وَاللَّهُمَّ إِلَهَ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٦٢﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرَىٰ فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ
 اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيْفِ
 الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾ وَمَنْ
 النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
 وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعَذَابِ ﴿٦٤﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمْ
 الْأَسْبَابُ ﴿٦٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ
 يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٧﴾
 إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
 اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
 شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿٦٩﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً

صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿١٧٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ
مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٧٩﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى
النَّارِ ﴿١٨٠﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقِ

بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

« ۱ »

صفا: در برابر کدورت. زلالی. اسم کوهی در مکه که از آن سعی آغاز می شود.
 مروءة: سنگی که با آن آتش می افروزند. کوهی در مکه که تا آن سعی انجام می شود.
 شعائر: اعمال حج. علامت و نشانه. هر آنچه علامت اطاعت خدا باشد. مشاعر؛
 جایگاه شعائر است، جایگاه مناسک حج است.

حج: قصد. آهنگ مکه و قصد مکه برای اعمال. اعمال احرام و افاضه به عرفات
 و مشعر و منی و تقصیر و حلق و قربانی و طواف و طواف نساء.
 عمره: زیارت. قسمتی از مناسک؛ احرام از مواقیت و تلبیه و طواف و سعی و
 تقصیر.

اعتمار: زیارت کردن.

فلا جناح: جناح؛ یعنی اثم و گناه. «فَلَا جُنَاحَ»؛ یعنی هیچ گناهی نیست. اشکالی
 ندارد. این تعبیر که اباحه را می فهماند در موارد فرایض هم به کار می رود.
 طواف: گردیدن دور چیزی. بر چیزی احاطه داشتن مثل طوفان و طائف که به
 معنای گردباد و به معنای پاسبان و عَسَس هم می آید.

تَطَوُّع: کاری را بدون چشمداشت انجام دادن. تبرع کردن.

لعن: دور کردن از خیر. بریدن. طرد کردن.

تخفیف: سبک کردن. با «علی» و «عن» متعدی می شود. «خَفَّفَ علیه»: بر او سبک
 کرد. «خَفَّفَ عنه»: از او برداشت و کم کرد.

نَظَرٌ وَ نَظْرَةٌ: به معنای توجه و مهلت می آید. توجه و نگاه ترحم یا نگاه محبت یا
 نگاه سپاس و تشکر. «لَا يَنْظُرُونَ»؛ یعنی به آنها مهلت داده نمی شود و یا به
 آنها هیچ توجهی نمی شود.

يعقلون: سنجیدن، در برابر عادت و غریزه و وسوسه. عقل، با فکر، با هوش، با حافظه تفاوت دارد، گرچه در تعبیرها این دقت به کار نیاید. آدمی حس می‌کند، حفظ می‌کند، استنتاج می‌کند و مقایسه می‌کند و می‌سنجد. این سنجش، عقل است، که «عَلَامَةُ الْعُقْلِ التَّفَكُّرُ وَ عَلَامَةُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ»^(۱) و این سنجش عامل خودآگاهی و آزادی و اختیار آدمی است. بدون سنجش، حتی همراه فکر و دانش، آدمی از فشار و تأثیر عوامل، آزاد نمی‌شود. تنها با این مقایسه و سنجش اهداف و راه‌ها و روش‌هاست که آدمی آدم می‌شود و مکلف می‌شود.

اندا: ندّ، نظیر، مثل، بت‌هایی که مانند خدا عبادت می‌شوند.

موت: در برابر حیات که یک مرحله از جذب و دفع و تناسل و تکثیر تا شعور و فکر و عقل را در بر می‌گیرد؛ که حیات نقطه نیست، خط است. از حیات گیاهی تا حیوانی تا انسانی و انتخابی و معقول، در برابر انعکاسی و غریزی و عادی. «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ تمامی این مراحل گیاهی تا جنبش حیوانی تا مراحل انسانی را در بر می‌گیرد.

خطوات: گام‌ها، دام‌ها و برخورد تدریجی و حساب شده.

سوء: بدی.

فحشاء: تجاوز از حدّ.

نعبق: هی هی چوپان، صدای چوپان، صدای کلاغ.

أهلّ به: نُودی علیه، «أَهْلَلْ: رَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّلْبِيَةِ أَوْ بِالتَّسْمِيَةِ»، فریاد زدن، بانگ

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶، کتاب عقل و جهل؛ «يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلُ الْعُقْلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ.»

برداشتن.

بغی، باغی: هر تجاوزی از اندازه و حد، ستم و تسلط.

عدو، عادٍ: شتاب و دویدن، ظلم و ستم، تجاوز. «عدا» با «علی» به معنای هجوم و حمله است؛ «عُدِی عَلَیْهِ» و با «عن» یا بدون واسطه به معنای تجاوز است؛ مثل «عَدِی الْأَمْر» یا «عَنِ الْأَمْرِ».

شفاق: جدایی، دشمنی، اختلاف. «شِقَاقٌ بَعِيدٌ»: دشمنی دور، عمیق، دور از صلح و آشتی.

بطونهم: بطون، مصدر «بَطَنَ یَبْطُنُ وَ بُطُونًا» می تواند باشد، به معنای نهفتن، نهان شدن و جمع بَطْن، ضد ظَهْر و یا به معنای جوف هم می تواند باشد.

« ۲ »

«أَخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ»، جایگزین شدن این دو را می رساند، همان طور که تفاوت و جدایی آنها را هم نشان می دهد.

«تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ»، جریان کار براساس سود را می رساند. نفع و سود باعث این جریان کارها نه تنها بدون خطر و در خشکی، که همراه خطر و در دریا را تحلیل می کند.

«لَوْ یَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»، می تواند «لو» به معنای تمنا باشد؛ چون جوابی برای شرط همراه و مذکور نیست.

«تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»، وسیله ها و اسباب اجتماع می تواند عامل جدایی و بریدن های آنها باشد. و در هنگام شهود و آگاهی به همان دلیل که با هم جمع شده بودند از هم جدا شوند.

در آیه ۱۷۱ اگر همراهی در نظر گرفته شود، معنا هماهنگ تر می‌گردد؛ «مَثَلُ الْمُرْسَلِينَ وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ»؛ یعنی داستان رسولان با اینها که چشم پوشیده‌اند، مثل چوپانی است که به گوسفندها بانگ می‌زند. آنها از محتوا و متن مطالب بهره‌ای نمی‌برند، فقط دعوت و بانگی را می‌فهمند و بیش از این داد و ستدی ندارند و نمی‌سنجند.

تعبیر «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» با تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، تفاوت دارد. «مِن طَيِّبَاتِ» و «مَا رَزَقْنَاكُمْ»، محدودیت بیشتری را می‌رساند. نمی‌گوید «كُلُوا طَيِّبَاتِ»، که مؤمن تمامی طیبات را نمی‌تواند به تنهایی بردارد؛ که او باید حتی از رزقی که به او داده‌اند و برایش گذاشته‌اند، سهمی بردارد و سهمی بدهد.

«حَلَالًا طَيِّبًا» می‌تواند حلیت و اباحت رزق و طیب کسب و پاکی از ظلم و غش را برساند و در هر دو آیه تکلیف متفاوت است؛ در «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» تکلیف به دوری از دشمن و رهایی از دام‌ها و گام‌های او مطرح می‌شود، ولی در «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تکلیف به شکر و عبودیت، آدمی را به راه می‌آورد. یکی نفی و دیگری اثبات را می‌خواهد.

«وَمَا أَهْلٌ بِهِ لَعْنٍ إِلَّا اللَّهُ» معنای قربانی کردن و برای غیر خدا کشتن را می‌رساند. «فَمَنْ أَضْطَرُّ غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»، نشان می‌دهد که گناه مینه و گناه ظلم و گناه تجاوز، حسابی جدا دارند و اضطرار به اکل، همان اندازه را مباح می‌سازد؛ که «الضُّرُورَاتُ تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا».

آیه «مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»، در شکل طبیعی «فِي بُطُونِهِمْ» را لازم ندارد و ترکیب «مَا يَأْكُلُونَ إِلَّا النَّارَ» کفایت می‌کند و «بطون» می‌تواند مصدر از باب «نَصَرَ»

باشد که معنای نهفتن را دارد و می‌تواند جمع بطن، ضد ظهر - شکم و جوف - باشد. در رابطه با کتمان یهود و خودفروشی و اِشْتِرَاءِ ثَمَنِ أَنهَآ، این ترکیب چند وجهی، لطافتی بسیار دارد.

اینها با کتمان و دنیاطلبی جز آتشی که در شکم‌هاشان قرار می‌گیرد و از کتمان و نهفتن آیات به آن رسیده‌اند، سهمی ندارند؛ «مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»؛ نمی‌خورند در نهفتن‌شان جز آتش. نمی‌خورند جز آتشی که در شکم‌هاشان قرار می‌گیرد. آمدن این کلمه چند وجهی و هم معنا با کتمان و مقدم شدن آن بر «الآ» این نکته‌ها را می‌رساند؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ».

« ۳ »

پس از داستان قبله و استعانت به صبر و صلوات و قتل و شهادت و مصیبت، شروع قاطع «إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ»، چه توضیحی دارد؟ در حالی که این آیه با آیات قبل و آیات بعد که در مورد کتمان بینات است در ظاهر ارتباطی ندارد. آیا می‌توان با توجه به امام و بیت و بلد و امت و ملت اسلام و قبله، بحث شعائر را با بحث شرایع که تا آخر سوره ادامه دارد، مرتبط دید؟

آیا بحث شعائر و علامات با بحث کتمان پیوندی دارد؟

آیات کتمان که از آیه ۱۵۹ تا آیه ۱۶۲ ادامه دارد، با آیه ۱۶۳، «وَالِهٰكُمُ الْاِلٰهُ وَاحِدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ»، چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ مطرح شدن ناگهانی و این تعبیر محکم و قاطع چه ضرورتی دارد؟

در آیه ۱۶۴ با این تفصیل چه نکته‌ای مرتبط با آیات قبل و بعد است؟

آیا تعقل و سنجش، که این آیات «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» هستند، با انداد و «أَشَدُّ حُبًّا» و «شهود انداد» و «تَقَطُّعُ اسباب» هماهنگی ندارد و تا آیه ۱۶۷ ادامه نمی یابد؟ آیه ۱۶۸ که با «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» آغاز می شود با آیات ۱۷۰ و ۱۷۱ که با «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا» آغاز شده و با آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ و با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ادامه یافته چه توضیحی می یابند؟

از آیه ۱۷۴ تا ۱۷۶ که به بحث کتمان باز می گردد، چه هماهنگی و تناسبی با آیات قبل و آیات بعد - «لَيْسَ الْبِرُّ» - می توان به دست آورد؟ آیا این رفت و آمدها و شروع و ختم ها بی حساب و کتاب و بی ربط و ضبط است؟

این پراکنده ها چگونه تحلیل و توضیح می شوند؟

«۴»

ملت ابراهیم و اسلام تاریخی در تمامی ادیان ریشه دارد؛ که «هُوَ الَّذِي شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ». و این انبیای ابراهیمی و اسرائیلی و موسی و عیسی هستند که به اسلام تاریخی سفارش کرده اند، که «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ...»^(۱) و «قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^(۲). اگر این ملت و شعائر و شرایع به هم مرتبط باشند، اگر ملت اسلام و شعائر و علامت ها و شرایع و احکام به هم پیوسته باشند، پس این آیات به ظاهر پراکنده مرتبط خواهند بود که با اسلام به تعیین قبله می رسیم و با قبله، جهاد و درگیری و مبارزه اصغر

۱. بقره، ۱۳۲.

۲. همان، ۱۳۳ و ۱۳۶.

و اکبر مطرح می شود، همان طور که با قبله و کعبه و مسجد الحرام و صفا و مروه، به شعائر و به حَجَّةُ الْإِسْلَام و عمره اشاره می شود و سپس شرایع و احکام حج به تفصیل می آید.

با شعائر و علامت های الهی بحث از کتمان و توضیح بینات طبیعی است. و این بینات، گاهی «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» است و گاهی مشهود و حضوری و شهودی است؛ که «وَاللَّهُمَّ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و گاهی با آیات و همراه سنجش و تعقل است. سنجش معبودها با خویش و با الله به محبت شدیدتر نسبت به الله و به جدایی از انداد و بت ها می انجامد و برای کسانی که حرکت نمی کنند با تصویرهایی از قیامت، این شهود و حضور نزدیک می شود.

و در ادامه با خطاب به تمامی مردم، آنها را به رزق طیب و جدایی از نقشه های تدریجی و گام به گام شیطان دعوت می کند.

و در نهایت با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به عبودیت می خواند و از شکر و بهره برداری از نعمت ها می گوید و از محرمات می گوید؛ از محرماتی که آن را کتمان کرده اند و به خاطر بهره های دنیا خود را به ثمنی فروخته اند و ضلالت را با هدایت معامله کرده اند و در جدایی و شقاق ریشه دار گرفتار و مغروق گردیده اند.

در حالی که دعوت اساسی و مطلوب کلی، عبودیت حق و رهایی از ظلمات و رهایی از حجاب های اعمال و شعائر و جهات و قبله هاست؛ که از سالک می خواهند، که «فَاعْلُوا مَا تُمَرُون» و به او تذکر می دهند، که «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...».

این گونه بحث اسلام و قبله و جهاد و قتل و مصیبت و طرح شعائر و حجة الاسلام و عمره و بینات و کتمان و نعمت ها و رزق ها و عبودیت و امتثال امر و اتباع

شرع به هم گره می خورد؛ آن هم آن چنان غنی و پر بار با گستردگی در بینات آیات و بینات حضور و بینات عقول و با کتمان و بطون و خود فروشی و آتش خواری و اختلاف اندازی و شقاق پروری.

و با همراهی تصویرهایی از قیامت و برائت‌ها و جدایی‌ها؛ «إِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ...». آدمی با این مشاهده، حَسْرَت را شناخته و جدایی پیوندها و بریدگی اسباب را احساس کرده و یافته است که چگونه عامل‌های پیوند و اسباب اتصال، وسیله جدایی و بریدگی می‌گردد؛ که «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ».

«إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»، پس از اسلام و قبله به حجة الاسلام اشاره می شود. در مورد حجة الاسلام آمده که به تارک حج می گویند: «مُتَّ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»^(۱)؛ بمیر می خواهی یهودی باش یا نصرانی. بمیر در حالی که یهودی هستی یا نصرانی. علامت اسلام حج است؛ که حج، تاریخ اسلام از آدم تا محمد و سلوک اسلام از احرام تا قربانی و تجمع اسلام از هر شکاف و درّه را با خود دارد.

پس از ملت اسلام، شعائر اسلام و شرایع اسلام مطرح می شود؛ «إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»؛ به راستی که صفا و مروه از نشانه های خدا هستند. هجرت ابراهیم و اسماعیل و رزق اسماعیل و مادر از ثمرات و اجتماع دل ها به سوی آنها، در صفا و مروه نهفته است؛ که سعی و کوشش مادر در آن سرزمین بدون رویش و دستیابی به آب زمزم و تأسیس بنای کعبه، همه از نشانه های اوست که خانه اش را پی می ریزد و رسولانش را بر می انگیزد؛ «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...»^(۲).

«فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»، مشاعر و شرایع حج این گونه با این شعائر گره می خورد؛ پس هر کس که قصد بیت الله کرد و یا به زیارت آمد

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۶۸، باب من سوف الحج و هو مستطیع، ح ۱ و ۵.

۲. آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲.

بر او باکی نیست که با این صفا و مروه طواف بنماید. نمی‌گوید بر این دو طواف کند؛ که طواف بیت با این دو به اتمام می‌رسد، در حالی که بر این دوگردشی و طوافی نیست؛ که در میانه صفا و مروه رفت و آمد است، نه برگرد صفا و مروه.

و آنچه این دوکوه را به شعائر تبدیل می‌کند و از نشانه‌های خدا قرار می‌دهد خیری است که ابراهیم و اسماعیل و هاجر بدون چشمداشتی به آن تبرع کردند؛ «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»؛ هر کس با رغبت و بدون انتظار خوبی کند، خداوند سپاسگزار و داناست. می‌داند و پاداش می‌دهد و سپاس می‌گذارد.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»؛ به راستی آنها که بینات و هدایتی را که ما فرستادیم می‌پوشانند، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب روشن کردیم، «أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^(۱)؛ آنها کسانی هستند که آنها را خدا نفرین می‌کند و تمامی نفرین‌کنندگان نفرین می‌کنند.

لعنت خدا به خاطر کتمان و ظلم آنهاست و لعنت دیگران به خاطر محرومیت و گرفتاری‌هایی است که از این کتمان دامن‌گیر آنها گشته و بر زمین و دریا و بر آسمان و ستاره‌ها اثر گذاشته؛ که دست‌های کوچک و ستمگر آدمی این‌گونه در دنیای مرتبط و نظام‌مند فساد بار می‌آورد و تباهی می‌سازد؛ که در چنین دنیایی یک فساد، در یکجا نمی‌ماند و محدود نمی‌شود.

آنها با کتمان نشانه‌ها و هدایت‌های تورات و انجیل و رسولان گذشته آن هم پس از روشنگری ما در این کتاب و در قرآن، جز محرومیت و دوری و جز لعنت و نفرین

۱. در ترجمه این چند مورد؛ «أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ»، «فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ»، «أُولَٰئِكَ عَلَيْنَا لَعْنَةُ اللَّهِ» و «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»، من خبر محذوف را در نظر گرفته‌ام؛ چون «أُولَٰئِكَ» و «هُمْ» بدون محذوف ترجمه نمی‌شوند که فقط «يَلْعَنُهُمُ» و «أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» و «لَا هُمْ يُنظَرُونَ» ترجمه می‌شود. «آنها کسانی هستند»، با این توجه ترجمه تحت اللفظی خواهد بود.

پاداشی ندارند. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّتُوا»؛ مگر کسانی که بازگردند و اصلاح کنند و با روشنی بگویند؛ که این بازگشت درونی و این اصلاح اجتماعی و جبران فسادهای سابق و این بیان آشکار، فساد را پاک می‌نماید و زمینه را فراهم می‌سازد که من به سوی آنها بازگردم و پس از توبه آنها و بازگشت آنها، من بر آنها با احاطه‌ام بازگردم و من به سوی آنها بیایم؛ «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ پس اینها کسانی هستند که من بر آنها توبه می‌کنم و من توبه‌پذیر و مهربانم؛ با شروع آنها باز می‌گردم و بر ضعف‌ها و ناتوانی آنها می‌بخشم.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا»؛ به درستی آنها که کفر ورزیدند و مُردند با آنکه آنها چشم‌پوش و کافرند، «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ آنها کسانی هستند که بر آنها نفرین خدا و فرشته‌ها و تمامی مردم احاطه دارد. «خَالِدِينَ فِيهَا»؛ آنها در این نفرین همیشه گرفتار هستند. «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»؛ از آنها رنج کاسته نمی‌شود که هیچ اقدامی نکردند «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»؛ و نه آنها کسانی هستند که نظر شوند و به چشم بنشینند.

«وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، اگر این برخوردهای متفاوت هست، همه از یک معبود و همه از رحمت و محبت و بخشش و عنایت اوست. «وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ معبود شما معبودی یکتاست. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛ معبودی جز او نیست. او که بخشنده، او که مهربان است.

این حضور آشکار اوست. تنها پناهگاه شما اوست. نعمت‌ها و محبت‌ها از اوست. او شما را با خود شما پیوند داده و حبّ نفس و خودخواهی را در شما ریخته. آمد و رفت و تحوّل نعمت‌ها، هم فقر شما و عجز شما و هم حاکمیت و احاطه او را می‌رساند.

این حضور آشکار اوست. در او شکی نیست، که او نور هستی و آشکارکننده تمام پدیده‌هاست. او با غیر خود آشکار نمی‌شود که غیر او ظهوری از خود ندارد و خود محتاج نور اوست؛ گرچه ما همه را می‌بینیم و نور را نمی‌بینیم، ولی در واقع ما با نور می‌بینیم و احاطه و رحمت و بخشش او را می‌بینیم؛ که نعمت‌ها را او آشکار و به ما نزدیک ساخته و در دسترس گذاشته است.

کسی از او به ما نزدیک‌تر نیست، که میان ما و دل ما او حائل است؛ «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^(۱). و کسی از او آشکارتر نیست که ظهور همه با نور اوست و با حضور اوست. و هر کس که وجودی را احساس کرده و چیزی را یافته، با او به آن راه یافته است. و هر کس با هر اعتقادی لباس هستی را به جایی می‌آویزد که محدود و محکوم نباشد، ترکیبی نداشته باشد و نیازی نداشته باشد و مانندی نداشته باشد. پس جایی برای کتمان نیست؛ که او با بینات و هدی آشکار شده. انسان با قدر و استمرار و روابطش و جهان با هدف‌داری و نظام‌مندی و زیبایی و زمانمندی و اجل و مهلتش، او را می‌خواهد.

همان‌طور که با حضور و نورش، میان هر کس با خودش حائل است و ظهور و بروز هر چیز را عهده‌دار است.

و همان‌طور که با سنجش و تعقل، نشانه‌های او، دل را با محبت او گره می‌زند و با جمال و جلال و کمال او آشنا می‌سازد و با انس و همراهی او سرشار می‌نماید. آدمی با تدبر، با تفکر، با تعقل می‌تواند به نشانه‌های گوناگون او راه بیابد، همان‌طور که در یک نشانه از هر کدام از این منظرها می‌تواند به نتایجی برسد. از خلقت و از کیفیت خلقت و از تحول خلقت و از جایگزینی پدیده‌ها و از حرکت و

تکاپوی مستمر آدم‌ها به خاطر منافع و از روابط و پیوند باران آسمان و زندگی زمین و پراکندگی جنبنده‌ها و گردش بادها و گسترش ابرهای سربر فرمان، می‌تواند به مبدأ و معاد و رهایی از بت‌ها و معبودها دست بیابد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین، «وَ اٰخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»؛ و در جایگزینی و آمد و رفت شب و روز، «وَ اَلْقُلُوبِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»؛ و در کشتی‌ها که به خاطر نفع و سود مردم در دریا جاری می‌شوند، «وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ»؛ و در آنچه که خداوند از آسمان از آب فرو آورده، «فَاٰخِيَا بِهٖ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ پس زمین را بعد از مرگش با آن زنده ساخته، «وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ»؛ و از هر جنبنده‌ای در زمین پراکنده نموده است، «وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ»؛ و در گردش بادها و ابر تسخیر شده میان آسمان و زمین، «لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ»؛ در اینها به تأکید، نشانه‌هایی برای گروهی است که می‌سنجند و با سنجش خود از بت‌ها و معبودهای دیگر آزاد می‌شوند و با تکبیر به توحید می‌رسند، در حالی که یک‌دسته در شرک و کفر خود گرفتارند.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اٰنْدَادًا»؛ از مردم کسانی هستند که با حضور خدا بت‌ها و معبودهایی را برداشته‌اند. «يُحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ»؛ آنها را دوست می‌دارند مثل دوست داشتن خدا. «وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ»؛ کسانی که ایمان آورده‌اند برای خدا عاشق‌تر هستند؛ چون این درست است که آدمی با عشق سرشار است و عاشق آفریده شده، ولی او معشوق‌هایش را انتخاب می‌کند و با سنجش آنها برمی‌دارد. و این سنجش را با نعمت‌ها، با محبت‌ها، با احاطه، با حضور، با غنا و احسان او، به انتخاب و اتخاذ او می‌کشاند و این سنجش محبت و لطف، شیرین‌تر است از شهود و رؤیت جلال و قدرت او.

«وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»؛
 کاش آنها که ستم کرده‌اند می‌دیدند و شهود می‌کردند، هنگامی که می‌دیدند عذاب
 و رنج‌ها را، می‌دیدند که تمامی قوت و نیرو برای خداست. «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ
 الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»؛ هنگامی که برائت و بیزاری
 جستند آنها که پیروی می‌شدند از آنها که پیروی می‌کردند، هنگامی که رنج را دیدند
 و با خود آنها پیوندها بریده شد و وسیله‌های محبت عامل بریدگی گردید.

«وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا»؛ آنها که پیروی کردند
 گفتند: کاش برای ما بازگشتی بود تا از آنها بیزاری می‌جستیم، همان‌طور که آنها از ما
 بیزاری جستند. «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ این‌گونه خداوند کارهایشان
 را به آنها نشان می‌دهد، در حالی که کارهایشان حسرت‌هایی مسلط بر آنها هستند.
 «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»؛ و هیچگاه آنها از این آتش رها نیستند و جدایی ندارند.

می‌بینی که در این آیات چگونه از تصویرها و مشاهد برائت و عذاب در خیال
 انسان و سنجش‌ها و بینات عقلی و بینات حضوری و بینات آیات و نشانه‌ها، بهره برده
 تا آدمی را از همراهی شیطان و وسوسه‌ها و گرفتاری سوء و فحشا باز دارد و او را از
 کتمان آیات و کتمان «ما أنزل من الكتاب» به عبودیت و شکر بکشاند و او را برای
 اسلام و شعائر و شرایع آماده سازد و فرائض و کتاب را برای او تشریح نماید؛ «كُتِبَ
 عَلَيْكُمْ».

به دنبال چنین بینات گسترده و پس از این تصویرها و مشاهد حسرت‌بار، خطاب
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» و خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن

طَبِيبَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ» آغاز می‌شود و تشریح در ضمن تعبیر «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» و «يَسْأَلُونَكَ» ادامه می‌یابد. چه با توجه به نیازها و روابط و چه به خاطر شبهات و سؤال‌هایی که در رابطه با مذاهب اهل کتاب و یا ادیان دیگر آغاز شده و در ضمن تعبیر «يَسْأَلُونَكَ» مطرح گردیده.

نکته مهم در مرحله تشریح، پیوند معارف و مبانی و عقاید و مقاصد با احکام و شرایع است و شما می‌توانید در همین سوره بقره با آیات تشریح و پیوند آن با معارف و بینات و با مشاهد و تصاویر و با قصص و مواظ آشنا شوید و بازمینه‌های نظام‌سازی در فقه و طرح جامع و طرح کلی در دین برخورد کنید^(۱) تا آنجا که فقه با تکیه بر مبانی و مقاصد بتواند در هر شرایطی نظام‌سازی کند و به نظام‌های تربیتی، معرفتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی شکل بدهد و در هیچ شکلی محدود و مهجور نماند؛ که با توجه به مسائل و نیازها و با تکیه بر منابع غنی و همراه این مبانی و معارف و مقاصد و عقاید و امکانات و شرایط، مدام شکل و نظام فقهی در سطح مطلوب قرار می‌گیرد و در سیر تاریخی و در نگاه تطبیقی عقب نمی‌ماند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا». پس از بینات آیات و بینات حضور و بینات عقل و پس از تصاویر و مشاهد، خطاب به تمامی مردم از مسلم و اهل کتاب، روی می‌آورد و با دو عنصر حَلِّيت و اَبَاحه و طَيِّب کَسْب و پاکی روابط، آدمی را از پیروی و سوسه‌ها و گام‌های شیطان برحذر می‌دارد؛ چون شیطان در آدمی نفس را

۱. اشاره به مقاله نبوی در کیهان اندیشه، ش ۶۷؛ فقه، زمان و نظام‌سازی و اشاره به مقاله مهدی هادوی در جلد سوم از کتاب‌های کنگره زمان و مکان. در این مورد به مباحث گوهر و صدف دین در مقاله‌های سروش و امر قدسی در کتاب دین‌پژوهی میر چالیاچه و جواب مصطفی ملکیان بر قبض و بسط سروش مراجعه شود.

تحریک می کند و دنیا را جلوه می دهد. «لَا زُرِينَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا نُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^(۱). پس مخاطب در «أَيُّهَا النَّاسُ» کسانی هستند که به خدا و رسول و شیطان معتقد هستند و عداوت و دشمنی او را می شناسند. آی مردم! از آنچه در زمین هست بخورید، در حال حلیت و پاکی، «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»؛ و به دنبال گام های شیطان مباشید. «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ به راستی او برای شما دشمنی است که پنهان کار نیست و دشمنی خود را آشکار می کند و این عداوت و دشمنی، اگر شما درست برخورد کنید به نفع شما و برای شماست. پس شما برای درستی برخورد باید راه ها و خواسته های او را بشناسید. او از نفس و دنیا و وسوسه ها و جلوه ها کمک می گیرد و به بدی و تجاوز دستور می دهد و به دروغ بر خدا می خواند؛ «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». فقط شما را به بدی و تجاوز و گفتن و بستن آنچه نمی دانید، بر خدا دستور می دهد. و آنچه آدمی را به گمراهی می کشاند جدایی از تعقل و سنجش و اندازه گیری و میزان است. اینجاست که آدمی به تقلید کور و کوری و کری و گنگی مبتلا می شود و از نیروها و استعداد های خود بهره نمی برد؛ «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ».

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»؛ هنگامی که به نفع آنها گفته می شد که پیروی کنید آنچه را که خدا فرستاده، می گفتند: نه، ما پیروی می کنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافتیم و با آن الفت گرفتیم. «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ آیا اینها پیروی می کنند اگر چه پدران شان هیچ نسنجیده باشند و هیچ راهیاب نشده باشند؟!

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً»؛ داستان رسولان و

داستان کسانی که کفر ورزیده‌اند و چشم پوشیده‌اند مثل چوپانی است که به چهارپایانی که جز دعوت و فریاد نمی‌شنوند، بانگ می‌زند. «صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهُمُ لَا يَعْتَلُونَ»؛ آدمی بدون سنجش از آنچه که می‌شنود و می‌بیند و می‌گوید، بهره نمی‌برد؛ که بدون سنجش، آدمی نه خودآگاه است و نه آزاد. آنچه که آدمی را به آزادی و خودآگاهی می‌رساند، همین عنصر عقل و سنجش است که پس از ادراک احساس و خیال و فکر، بر هدف‌ها و بر روش‌ها و راه‌ها نظارت می‌کند و آدمی را از کوری و گنگی نجات می‌دهد. کران، گنگان، کوران، پس آنها نمی‌سنجند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»؛ آی‌هایی که ایمان آورده‌اید و از وسوسه‌های شیطان و از تقلید رهیده‌اید و با سنجش از کفر گسسته‌اید، «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»؛ از پاک‌هایی که ما به شما بخشیده‌ایم و روزی داده‌ایم، بخورید. «وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»؛ و برای خدا شکر بگذارید اگر فقط او را می‌پرستید و عبودیت او را پذیرفته‌اید و از نفس و دنیا و خلق و شیطان و این معبودهای همه معبودهای شرق و غرب بریده‌اید.

او معبودی است که شما را می‌شناسد و نیازهای شما را می‌شناسد و شما را می‌خواهد و دوست دارد و دشمن‌های شما را به شما نشان می‌دهد.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»؛ او فقط بر شما مردار و خون و گوشت خنزیر و آنچه برای غیر خدا نام برده‌اند و قربانی کرده‌اند، تحریم نموده است. «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ». و با این تحریم به اضطرار و ضرورت‌های شما توجه دارد؛ پس هر کس که به اضطرار رسید، هیچ گناهی بر او نیست آنجا که بغی و ظلم و تجاوز و شتاب نداشته باشد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ به راستی خداوند بخشایشگر و مهربان است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ»؛ کسانی که دستورهای ثابت و کتابی که او فرستاده، پنهان می‌کنند، «وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»؛ و با این کتمان بهره کمی به دست می‌آورند - که هر چه به دست بیاورند کم است و در برابر کتمان و آتشی که خورده‌اند ناچیز است - «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»؛ اینها جز آتش در این پنهان‌کاری نمی‌خورند و در شکم‌هاشان جز آتش قرار نمی‌گیرد. «وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ»؛ و در روز قیامت و آگاهی و هراس، خدا با آنها گفت‌وگو نمی‌کند و آنها را پاک و بارور نمی‌سازد، که آنها کلام خدا را نخواسته‌اند و خود به پاکی خود همت نگماشته‌اند. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ و برای آنها رنجی دردناک هست.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى»؛ اینها کسانی هستند که با رسیدن به هدایت و آگاهی آن را در برابر گمراهی وا گذاشتند. «وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ»؛ آنها رنج را در برابر غفران و بخشایش خریدند. «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»؛ چقدر بر آتش شکیبیا هستند!!

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»؛ این رنج و گمراهی و آتش به این خاطر است که خداوند دستورها و کتاب را همراه حق و به وسیله حق به تدریج فرستاده بود. باطل و تحمیلی در میان نبود. «وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ»؛ به راستی آنها که در کتاب و دستورها خلاف و جدایی نمودند، بنای آشتی و دوستی ندارند و گرفتار جدایی و دشمنی دور هستند؛ دور از منطق و آگاهی و دور از صلح و دوستی. کسانی که بر تقلید و اُفت‌ها و بر جدایی از تعقل و سنجش پا می‌فشارند، ناچار گمراه می‌شوند و می‌مانند و یا در حجم عمل و حتی نشانه‌ها و جهت‌گیری‌ها مبتلا می‌شوند و از معیار عبودیت و عهد و پیمان خدا و از وفا و صبر‌کناره‌گیری می‌نمایند. و ناچار خوبی‌ها را در عمل‌ها و یا قبله‌ها و جهت‌ها می‌بینند، در حالی که خوبی

معیاری دیگر می‌خواهد، که «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»^(۱). خوبی معیار ایمان و عمل صالح را در عهد و وفا و صبر و صدق می‌بیند، که «الْمُؤْمِنُونَ بَعَثْتَهُمْ إِذَا غَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». صدق و صدیقی در این هماهنگی و همراهی قول و فعل و نیت و واقع خلاصه می‌شود، که «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^(۲).

۱. اشاره به تفسیر آیات بعدی است.

۲. احزاب، ۲۳.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى
الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٧٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمْ
الْقِصَاصَ فِي الْقَتْلِ أَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ
أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ
فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٨﴾ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٧٩﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ
لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٨٠﴾ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا
إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٨١﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا
فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمْ
الضِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٨٣﴾ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ
مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ
مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ شَهْرُ
رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ
مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ
بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿٧٦﴾ أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
 إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ
 فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
 حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ
 اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٧٧﴾ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ
 تَدُلُّوا بِهَا إِلَىٰ الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

«۱»

بَرّ: خوبی و به معنای بارّ و خوب.

بَأْسَاء: شدت، گرفتاری، جنگ.

ضراء: شدت، زیان بسیار و کاستی در اموال و اولاد.

بَأْس: عذاب، شدت جنگ.

كُتِبَ: بدون «الی» و «علی» به معنای نوشتن. با «الی» به معنای نامه فرستادن. با

«علی» به معنای حکم کردن و دستور دادن. و «کتاب» به معنای فرض و

حکم و به معنای مجموعه‌ای که ثبات و ارتباط دارد، می‌آید.

قصاص: در معنای آن پیگیری و مطابقت ملحوظ است. قصاص، مطابق

جنایت با جانی برخورد کردن.

وصیّة: سفارش، سفارش برای پس از مرگ.

جَنَف: ظلم، ستم، انحراف.

یَطِيقُونَه: طوق به معنای گردن و توانایی و طاقت و وسع و گشادی معنا

می‌دهد.

فَدیة: و فدا و فداء به یک معنا می‌آید. بعضی فدیة را در مال و فداء را در برابر

شخص می‌گویند. فدیة؛ جبران، عوض، مقابل، معنا می‌دهد.

رَفَث: کلام عاشقانه و شهوت‌ناک را می‌رساند. با «الی» معنای دخول را در بر

می‌گیرد.

لباس: پوشش از زشتی، از ضعف.

تَخْتَانُونَ: اختیان و خیانت یک معنا را می‌رساند، با این تفاوت که تختانون

بلیغ‌تر است. «تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی خود را، یا به خود خیانت می‌کنید.

عهد می شکنید و دلسوزی نمی نمایید.

الخيط الابيض: رشته سفید در برابر نقطه و محدوده، رشته گسترده در سطح افق.

یتبیین لکم: بر شما آشکار و روشن شود. تبیین، محتاج دیدن و رؤیت نیست.

تدلوا: رشوه دادن، با دلو بیرون کشیدن.

فریق: دسته زیاد، جدا شده و جدا مانده.

«۲»

«لَيْسَ الْبِرَّ... وَلَكِنَّ الْبِرَّ... بِرٍّ مِّنْ أَمَنٍ بِاللَّهِ»؛ خوبی این نیست که روبه سوی مشرق و مغرب کنید، همان طور که خوبی در مأمور نبود و در توجه به امر و امتثال عبودیت بود. این ترکیب هم وضع خوبی و هم شخص خوب را مشخص می نماید؛ چون یا باید در مفهوم و یا در تقدیر تصرف کرد. یا برّ به معنای بارّ می آید و یا مضافی مقدم بر «مَنْ أَمَنَ» در تقدیر می باشد.

در خوبی و خوب، ایمان و بخشش و اقامه نماز و دادن زکات مطرح است و با اینکه «آتَى الْمَالَ» آمده ولی «آتَى الزَّكَاةَ» تکرار می شود، همان طور که در مصارف به مصرف خمس و زکات توجه شده است، که در آن آیه آمده: «أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْبَنِي السَّبِيلِ^(۱)» و در این آیه آمده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ

أَنْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ^(۱) .

تفاوت ترکیب در «فِي الرَّقَابِ»، مصرف را می‌رساند و عدم مالکیت را اشاره دارد، همان‌طور که «ابْنِ السَّبِيلِ» در این آیه (بقره) مالک و در آیه ۶۰ سوره توبه مصرف معرفی شده است.

ترکیب «وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ»، تا «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»، فرازهای اول آیه رازیر پوشش عبودیت و عهد قرار می‌دهد، که «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ... وَأَنْ أَعْبُدُونِي^(۲)»؛ که عبودیت عهد خدا است و عبودیت ملاک خوبی است. «وَالصَّابِرِينَ» با نصب، قطع از عطف و اختصاص را می‌رساند. و همین تفاوت، معیت و همراهی صبر را با عهد بیان می‌نماید؛ یعنی وفای به عهدی که همراه صبوری در جنگ و رنج و شدت جهاد باشد، به صدق و به تقوا گره می‌خورد.

ترکیب «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» و «يَسْأَلُونَكَ^(۳)»، به مصالح و مفسدات مستقل و به شرایط و احوال و سؤال و ضرورت توجه دارد.

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ»، به تطابق در جانی و مجنی و تطابق در جرم و مجازات و تطابق در انگیزه جرم با شکل مجازات و در تطابق مجازات با آثار و پیامدهای جرم اشاره دارد؛ که در مفهوم قصاص پیگیری و در مفهوم قصص، تطابق و حکایت از واقعیت ملحوظ است.

۱. توبه، ۶۰.

۲. یس، ۶۰ و ۶۱.

۳. بقره، ۱۸۹.

«فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ»، شیء به جای حق آمده تا حق و مال و حق و دیه را در

بر بگیرد.

ترکیب «فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»، تکلیف در هنگام و ظرف عفو را مشخص می‌سازد که پیگیری با معروف، نه اعسار و فشار و پرداخت با احسان، نه زرنگی و بازی، این تکلیف است.

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ»، اشاره می‌تواند به قصاص باشد که تخفیف از عذاب قیامت و تخفیف از شدت جنگ‌های قبیله‌ای است و یا اشاره به عفو باشد که انعطاف در مجازات و توجه به انگیزه جرم را با خود دارد.

«فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ»، اشاره می‌تواند به تشریح قصاص باشد و یا به عفو و مصالحه و «مَنْ» موصول می‌تواند قاتل و یا ولی دم باشد؛ یعنی اگر قاتل پس از عفو و گذشت تجاوز کرد و یا ولی دم پس از قصاص تجاوز کرد، این هر دو محتمل است. در ترکیب «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، به سودمندی و به تطابق‌های متعدد و به جلوگیری از جرم قتل و به عقلانیت قصاص و به جلوگیری از خونریزی‌های متعدد و کشتارهای مداوم، اشاره شده است.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ (الْوَصِيَّةُ) إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» و «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، دو نوع وصیت واجب و مستحب را دربر می‌گیرد؛ چون با وجود «اذا» و «ان» شرطیه، «الوصية» نائب فاعل «كُتِبَ» نمی‌شود.

«فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»، اثم را محصور در مُبَدِّل می‌شناسد، نه متصرف جاهل و غافل. «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُّوَصِّ جَنْفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» به تبدیل احسانی و

اصلاحی اشاره دارد که اگر کسی میان ورثه و موصی له با این اصلاح به تبدیل وصیت پرداخت اشکالی ندارد و چون اصلاح، وجه المصالحه می‌خواهد با بعد از مرگ مناسب‌تر است.

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ»، می‌تواند خوف در حیات موصی و یا پس از مرگ و پیش از اجرای وصیت و از اجرای وصیت باشد.

ترکیب «أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ» می‌تواند مفعول فیه و یا مفعول به باشد؛ یعنی نوشته شده بر شما روزه داشتن در ایامی مشخص و یا روزه داشتن ایامی مشخص را.

ترکیب «عَلَى سَفَرٍ» به جای مسافر، قصد و احاطه از اول سفر را می‌رساند. در «عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ»، می‌تواند «یطیقون» به معنای «یسعون» باشد و ضمیر به طعام بازگردد که در واقع مقدم است و مبتدا است؛ یعنی طعام مسکین به عنوان فدیة فقط بر عهده کسانی است که وسعتش را دارند و گرنه استغفار کفایت می‌کند. هر کس بیش از فرض خودش به خوبی تبرع کند برای او بهتر است. اینکه ضمیر «يُطِيقُونَهُ» به صیام بازگردد، نیازمند به معنای سلب در اطاقه و یا تقدیر نفی در کلام است؛ یعنی بر کسانی که توانایی روزه ندارند، این فدیة هست. «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»، در رابطه با اطاقه نیست، که مربوط به اصل صوم است. شهر رمضان خبر برای محذوف؛ مثل «هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ» یا «الْأَيَّامُ الْمَعْدُودَاتُ هِيَ شَهْرُ رَمَضَانَ» و یا مبتدا بر خبر محذوف می‌تواند باشد.

«وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»، می‌تواند عطف بر «بِكُمْ أَلَيْسَ» باشد؛ یعنی: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ أَلَيْسَ وَ إِكْمَالَ الْعِدَّةِ وَ تَكْبِيرَهُ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ»، ولی «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، عطف بر «يُرِيدُ اللَّهُ» است.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ أَلَيْسَ»، در واقع «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَيْسَ بِكُمْ وَ... أَلْعُسْرَ بِكُمْ» می‌باشد،

که برای انحصار مقدم گردیده.

در «أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»، حَلَّيْتُ با تَوْهَم منع توجیه می شود و دلالت بر حرمت مجامعت در اُمم سابقه ندارد.

«هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ»، با مفهوم رفت مناسبت دارد.

ترکیب «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»، می تواند به این معنا باشد که خدا می دانست شما همیشه به خودتان خیانت می کنید و عهد می شکنید، پس بر شما بازگشت و از شما گذشت.

و می تواند به این معنا باشد که شما همیشه بعضی به بعضی خیانت می کنید و عهد می شکنید، که در اقرب الموارد آمده: «أَيُّ يَخُونُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا».

در معنای اول، دغدغه و عهد و پیمان را می توان از «تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ» فهمید؛ یعنی شما با اینکه پیمان می بندید و التهاب و خودداری دارید، باز عهد خود می شکنید و به خود خیانت می کنید، پس این خداست که بر ضعف شما باز می گردد و از خیانت شما و یا پیش داوری و جلو افتادن شما می گذرد.

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، با «أَمْوَالِكُمْ بِالْبَاطِلِ»، تفاوت دارد. آنجا که کشاکش و قصد تجارت هست با آنجا که قصد بخشش و تسامح هست تفاوت دارد. در این مرحله رضایت و آگاهی و قرار و عهد مطرح است و بدون هر کدام از این اصول رضایت و علم و عهد، داد و ستد باطل و بی اساس و بی هدف خواهد بود.

«وَتَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»، می تواند عطف باشد بر «تَأْكُلُوا» و یا حال باشد از «لَا تَأْكُلُوا» و یا او معیت باشد برای مفعول (أَمْوَالِكُمْ). در صورت عطف، تشریح جدیدی است که «لَا تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»؛ یعنی اموال خود را به حاکمان رشوه ندهید که دسته ای از ثروت های مردم را برابید و باگناه آن را بخورید.

« ۳ »

این آیات در زیر پوشش مباحث ملت اسلام و شعائر و شرایع به هم گره می‌خورند و این آیات تشریح که بر مبانی و مقاصد تکیه دارد و با مواعظ و تذکرها همراه است و با قصص و تاریخ پیچیده گردیده؛ گرچه ترتیبی علّیتی و ارتباطی این چنین نداشته باشند، به هم مرتبط هستند و با هم ترکیب و جمع می‌شوند.

البته می‌توان برای ارتباط قصاص و وصیت و صوم نکاتی را مطرح کرد ولی این تشریحات تا آخر سوره، مشکل این‌گونه توجیه بشوند.

و این آزادی و شناوری منابع، با ضرورت تبویب فقهی و یا تبویب روایی و یا طرح کلی دین و یا نظام‌سازی براساس توحید و یا مبانی و مقاصد تعارضی ندارد. اینکه چرا در کتاب و سنت و منابع، طرح جامعی ارائه نشده، با اینکه ما چرا به طرح کلی توجهی نداریم و به تبویب و تنظیم مناسب با ضرورت‌ها روی نمی‌آوریم، دو موضوع کاملاً متفاوت است. ما برای تبویب فقهی یا روایی یا طرح کلی نیاز به استناد شرعی و یا اعتبار عقلی و یا اضطرار اجتماعی داریم و با توجه به تاریخ فقه و تطبیق با مکاتب گوناگون، مجبوریم که با توجه به منابع آزاد و با توجه به مبانی و مقاصد و با توجه به شرایط و احوال به جواب‌گویی برخیزیم.

ولی ما باید توجه داشته باشیم که نظام‌سازی دین با بحث توحید به تنهایی و یا مبانی و مقاصد و معارف و عقاید آغاز می‌شود. و این نظام اگر بخواهد جواب شکل و روش و دستور عمل را در هر صورت بدهد، ناچار باید به شرایط و احوال هم توجه داشته باشد وگرنه مبانی و مقاصد برای نظام‌سازی کافی هستند و مادام که در اهداف تحولی نیامده، نظام‌های کلی پابرجا هستند. آنچه نظام‌ها را در هم می‌ریزد

تحول اهداف و یا توجه به شرایط و احوال خاص است.

با این توضیح ما برای ارتباط این تشریحات کوششی نخواهیم داشت و در این مرحله به روابط درون آیات و یا مجموعه آیات یک تشریح تکیه می‌کنیم: که ارتباط برّ و ایمان و انفاق و وفا و عهد و صبر و تقوا چگونه است؟ و ارتباط دو آیه قصاص چه توضیحی دارد؟ و سه آیه وصیت چرا بر یکدیگر تفریح می‌شوند؟ و آیات صیام با آیه «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»، چه خصوصیتی را می‌رساند؟ و اکل مال به باطل با رشوه به حاکم چه توضیحی برمی‌دارد؟

«۴»

تأکید بر عبودیت و فراغت از عمل و حتی جهت و قبله عمل، در تمامی سوره بقره پراکنده است و آیه «لَيْسَ الْبِرُّ» بر همین فراغت حتی از جهت عمل تصریح می‌کند و تمامی ایمان و عمل صالح را زیر پوشش وفای به عهد عبودیت قرار می‌دهد؛ که موفون و صابرين، به مقام صدیقی راه می‌برند؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».

در تشریح قصاص، به تطابق جانی و مَجْنِي عَلَيْهِ و تطابق جرم و مجازات و تطابق مجازات با انگیزه و تطابق مجازات با تأثیرگذاری و جلوگیری از جرم توجه می‌شود. قصاص، با انعطاف تا حد دیه و تا مرحله عفو، تشریحی است که تخفیف و رحمت را دارد و تجاوز از آن به رنج و عذاب منتهی می‌شود. پس سودمندی (لَكُمْ) و تطابق (فِي الْقِصَاصِ) و تأثیرگذاری (حَيَوَةٌ) و عقلانیت (يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) و جلوگیری از خون‌ریزی‌ها و درگیری‌ها (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) در قصاص ملحوظ است.

در تشریح وصیت، حفظ حقوق افراد ذی حق و بهره‌مندی مالکی که به زودی محروم می‌شود و بهره‌مندی بیشتر نزدیکان متوقع و یا محرومان از ارث و صلح و دوستی، ملحوظ است و این اصلاح تا آنجا مورد توجه است که می‌تواند به تبدیل در وصیت بینجامد؛ که «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ».

در تشریح صوم؛ تقوا، طاقت، خیر، یسر، شکر، طلب و اجابت و رشد در نظر هست و همین تکبیر و شکر است که آدمی را به جست‌وجوی خدا و طلب از او می‌کشاند و استجاب و رشد را بر آدمی می‌گذارد و حدود و آیات را به او گوشزد می‌نماید؛ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

در تشریح داد و ستدها، بر حق و باطل (بِالْبَاطِلِ) و بر عهد و عقد (بَيْنَكُمْ) و بر آزادی و اختیار (وَلَا تُدْلُوا بِهَا)، تکیه می‌شود. آنجا که مبنا بر کشاکش و داد و ستد و سود و زیان است، ناچار عهد و عقد می‌خواهد و عقد و قرارداد، به رضایت و علم وابسته است و به شرایط برابر و آزادی و اختیار وابسته است. وگرنه کسانی که با رشوه و زدوبند با حکومت‌ها، صاحب آلف والوفی می‌شوند و ثروت‌ها را می‌خورند، آنها با داد و ستد و با عهد و عقد و با حق و حساب نبرده‌اند، که به اثم خورده‌اند و با رشوه شرایط را به سود خود ساخته‌اند و از اطلاعات و امکانات و قدرت، بی حساب باج گرفته‌اند و خودشان هم این اثم و گناه و تجاوز را می‌دانند و می‌شناسند؛ «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

بعضی از مفسرین از «أَمْوَالِكُمْ» استفاده کرده‌اند که مال برای همه است و بعضی از «بَيْنَكُمْ» استفاده کرده‌اند که باید این مال در میان همه باشد و کنز نشود. این هر دو نظر، اساسی ندارد؛ چون «بَيْنَكُمْ» چرخش و گردش مال را نمی‌رساند، که کشاکش و

معامله را نشان می دهد و «أَمْوَالِكُمْ» مثل «نِسَائِكُمْ» مالکیت را می رساند، نه مالکیت عمومی را. و مالکیتِ عموم با عموم مالکیت متفاوت است.

از همین قرینه کشاکش (بَيْنَكُمْ) می توان استفاده کرد که معنای باطل، بدون عوض و بدون غرض را شامل می شود و باطل، اکل فردی و اسراف و تبذیر و اکل معاملی و بی عوض و بی غرض را در بر می گیرد.

در هر حال برای استفاده آن نکته ای که بزرگان می خواسته اند، «أَمْوَالِكُمْ» کافی است و «بَيْنَكُمْ» باید به گونه ای دیگر توضیح بیاید.

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ خوبی این نیست که روی خود به سوی مشرق و مغرب آورید. «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»؛ لکن خوبی، خوبی کسی است که به خدا و روز دیگر و فرشته و کتاب و پیامبران (آگاهان) ایمان آورده است. «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَأَيْتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ»؛ و ثروت را با عشقی که به آن داشته به تمامی کسانی که نزدیکی داشته‌اند و به یتیم‌ها و به زمین‌گیرها و به در راه مانده‌ها و به طلب‌کننده‌ها داده است و در راه برده‌های گرفتار گذاشته است. «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»؛ و نماز را به پا داشته و خیمه دیگری در زندگی خود برافراشته و بر ستون نماز بالا برده و زکات را پرداخته است.

خوبی، خوبی ایمان و انفاق و نماز و زکات است. انفاقی که با عشق بزرگ‌تر به عشق‌های ثروت و قدرت، جهت داده و نه تنها نماز خوانده، که نماز را به پا داشته و برای پاکی و زیادتی، زکات خود را پرداخته است و تمامی این ایمان و انفاق و عمل صالح، بر اساس امتثال امر حق و عبودیت او استوار بوده و از وفای به عهد عبودیت، ریشه گرفته است. «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ»؛ آنها که به پیمان خود آن هنگام که پیمان بستند، وفاکننده هستند، به ویژه آنها که در شدت و سختی و در رنج و ضرر و در هنگام جنگ، شکیبا

هستند و پا بر جا هستند؛ آنها کسانی هستند که صادق بودند و آنها همان پرهیزگارانند.

صدق، برابری گفته با عمل و با تبت و با واقعت است و تقوا همان اطاعت برخاسته از محبت و ایمان و از معرفت و بصیرت است. و صدق و تقوا مساوی با وفای به عهد حق و صبوری در سختی‌ها و زیان‌ها و درگیری‌ها است؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». در فضایی این چنین سرشار از محبت و ایمان و از صدق و وفا، فرایض و شرایع سنگین بارور می‌ماند و همین است که تکلیف‌های سنگین این چنین مخاطب‌هایی دارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در کشته‌ها، قصاص بر شما نوشته شده است. این دستور در مورد قتل و اعضاء است. گرچه در مورد جراحات به خاطر قابل کنترل نبودن ضربه، این تطابق شکل نمی‌گیرد و تکلیف به دیه باز می‌گردد، ولی در مورد کشته‌ها، این قصاص یعنی پیگیری و تطابق، مکتوب و دستور و ثابت گردیده و بر شما استوار و پابرجا گشته است.

«الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى»؛ آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. این تطابق و برابری در جنایت‌کار و مورد جنایت است، همان‌طور که تطابق در مورد جنایت و مجازات و انگیزه جرم و مجازات و درمان جرم و مجازات و پیشگیری و جلوگیری از دامنه جرم و تبعات جرم و مجازات، باید ملحوظ باشد.

و همین توجه به انگیزه و نتایج است که حکم سخت و غیر قابل انعطاف را نمی‌پذیرد و تخفیف و رحمت را در تشریح و قانون‌گذاری به دنبال می‌آورد. همین که سلطان و حکم به ولی دم، نه قانون و نه حاکم وا گذاشته می‌شود، تخفیف است و

امکان عفو از قصاص تا دیه تا اصل و تمامی مال، تخفیف است. و این چنین مکتوب و این چنین رحمت و تخفیفی در تشریح آن هم در مورد رفتارهای ریشه‌دار و برخاسته از انگیزه‌های معقول تا قساوت و تجاوز و در مورد رفتارهای پردامنه و تأثیرگذار بر جنگ‌ها و جدال‌ها، ضرورت دارد.

مجازات باید درمان باشد و پیشگیری باشد؛ یعنی ریشه جرم را مداوا کند و آثار و تبعات جرم را محدود و محصور نماید، پس باید به انگیزه جرم و شرایط مجرم و به وضعیت مورد جنایت و احساسات آن توجه داشته باشد. و چنین حوزه پر تلاطمی از انگیزه‌ها و شرایط و احساسات و زمینه‌ها، با یک حکم سخت و چشم بسته سازگار نیست؛ که انعطاف و تخفیف و رحمت کارگشا است.

«فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ»؛ پس هر کس که برای او از سوی برادرش چیزی از حق یا مال چشم‌پوشی شد، «فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»؛ پس باید دو طرف، معروف و احسان را در نظر بگیرند. مورد جنایت، به معروف نه فشار و سختی، پیگیری کند و مجرم با احسان این حق یا مال را بپردازد. پیگیری به معروف و پرداختن به احسان، این تکلیف دو طرف حق است. «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ»، این قصاص و تشریح و یا این عفو و انعطاف، سبک‌کردنی از جانب پروردگار شماست و عطف است.

«فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ پس هر کس که به دنبال این تشریح و یا تخفیف، تجاوز کند، پس برای او عذابی دردناک است. برای او شکنجه‌ای رنج‌بار است؛ که تجاوز و اعتدای او شکنجه و درد را به دنبال داشته. از حدود گذشته و احساسات را بیدار کرده و برانگیخته است.

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ برای شما در قصاص، در

پیگیری برابر و مطابق، زندگی است. ای صاحبان اندیشه‌ها! شاید شما پرهیزید.
 «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا». در این آیات سه گانه، به وصیت واجب و مندوب و حرام، اشاره شده است. همان‌طور که برای مالک حتی پس از مرگ این حق را اعتبار نموده و هرگونه تبدیل را ممنوع گردانیده است.

با این توضیح ضرورتی ندارد که آیات وصیت با ارث منسوخ شود؛ چون وصیت آنجا که حقی ضایع شود و ذی‌حقی خسارت ببیند واجب است. «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»؛ بر شما نوشته و ثبت است وصیت کردن، هنگامی که مرگ بر هر کدام شما سررسید، اگر هر کدام شما خیر و بهره‌ خوبی پشت سر گذاشته باشد. این آیه با نایب فاعل محذوف، وصیت مکتوب و واجب را بیان می‌نماید.

«الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ وصیت و سفارش به خوبی برای پدر و مادر و نزدیکان؛ گرچه ارث می‌برند، بر عهده پرهیزکاران استوار است، آن‌چنان استوار است؛ چون اینها در خیر بازمانده و در اندوخته او طمع و توقع دارند و توجه بیشتر را می‌خواهند و این وصیت و سفارش، گذشته از حق ارث، به این توقع و انتظار جواب می‌دهد و گذشته از دلجویی و تشفی، به اصلاح و هماهنگی می‌انجامد و از درگیری‌ها و دشمنی‌ها می‌کاهد.

این وصیت با این شاهد که بر عهده پرهیزکاران است، از مرحله وجوب به مرحله استحباب می‌رسد و گرنه «حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» مناسب‌تر بود.

با این وصیت واجب و مندوب، هیچ‌گونه تبدیلی و تصرفی سازگار نیست؛ «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ»؛ پس هر کس در این معروف تبدیلی و تغییری بیاورد تنها گناهکار او خواهد بود؛ «فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»؛ گناه تبدیل تنها بر عهده آنهاست

که تبدیل می‌کنند. اما آنها که تصرف کرده‌اند و مصرف کرده‌اند، اگر آگاه نباشند گناهی نخواهند داشت، که این گناه به آگاهی و سمع آنها و به تغییر و تبدیل آنها باز می‌گردد. «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ به راستی خداوند سفارش‌ها را شنواست و به تبدیل‌ها آگاه است، که او شنوا و داناست.

با این همه اگر کسی به خاطر اصلاح و احسان و جلوگیری از تجاوز و درگیری، با مصالحه در وصیت تغییری بیاورد این تبدیل و تغییر احسانی و اصلاحی، گناهی بر نمی‌دارد؛ «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا»؛ پس هر کس که از وصیت‌کننده‌ای بترسد و خوف تجاوز و ظلم و یا گناه و اثمی داشته باشد، «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ»؛ پس به دنبال وصیت و پیش از اجرای آن، به اصلاح در میان نزدیکان از دست رفته بپردازد، «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»؛ هیچ‌گونه گناهی بر او نیست، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ به راستی خداوند بخشایشگر و مهربان است.

و این دستور در مورد وصیت حرام و ظالمانه و یا حرام و گناه‌آلوده است، که بر مصلح و محسن حق تغییر و تبدیل و اصلاح را نگاه داشته و تصرف وصیت‌کننده را محدود ساخته است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما روزه داشتن نوشته شده، همان‌طور که بر کسانی که پیشاپیش شما بودند نوشته شده بود، به امید آنکه شما پرهیزکاری کنید. «أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»؛ بر شما نوشته شده، روزه داشتن روزهایی معلوم، یا بر شماست روزه داشتن در روزهای شمرده شده، پس هر کس از شما مریض یا بر قصد (آهنگ) سفر باشد، پس دسته‌ای از روزهایی

دیگر به عهده اوست و اگر عذر و ناتوانی ادامه یافت و تا سال آینده دوام گرفت، تکلیف روزه به فدیة باز می‌گردد و اگر نتوانست به استغفار کفایت می‌شود. «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ»؛ خوراک دادن به زمین‌گیر، فدیة و جبران روزه است و این بر عهده کسانی است که وسعت دارند و می‌توانند. «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»؛ پس هرکس بدون چشمداشت خوبی آورد، همین برای او بهتر است و یا همین برای او خوب است.

«وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ». «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»؛ روزه داشتن شما، برای شما بهتر است و یا خوب است. این ماه رمضان است که قرآن در آن یکبارہ فرود آمده. هدایتی برای تمامی مردم است و بیناتی از هدایت و فرقان برای آنها که به مرحله تقوا و احسان رسیده‌اند و از ریب‌ها و سستی‌ها رهیده‌اند. آنها را بدون شک و با روشنی هدایت می‌نماید و در برابر راه‌ها و هدف‌ها و عمل‌های درهم آمیخته، با جداسازی خوب‌ها از بد‌ها و یا خوب‌ها از خوب‌ترها، بهره‌مندشان می‌سازد.

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»؛ پس هر کس از شما این ماه را حاضر بود، باید آن را روزه بدارد و هر کس مریض یا بر آهنگ سفر بود، پس دسته‌ای از روزهای دیگر تکلیف اوست.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِيَتَّكِفُوا الْإِعْدَةَ وَ لِيَتَّكِبُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ»؛ خداوند فقط آسانی و راحتی شما را می‌خواهد و سختی و فشار شما را نمی‌خواهد. می‌خواهد تا مدت را کامل گردانید و بر آنچه که شما را هدایت کرده او را بزرگ بدارید. «وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ امید اینکه شما سپاسگزاری کنید و با شکر در جست‌وجوی او و در طلب او باشید؛ که او نزدیک است و جواب‌گوست و

می خواهد و طلب می کند و منتظر لبیک شما و اجابت شماست. او آغاز کرده و او به انجام می رساند.

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛ هنگامی که بندگان من در باره من تو را خواستند، به دنبال این طلب و همراه این طلب، به راستی که من نزدیک هستم. «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛ من جواب می دهم خواسته خواستار را هنگامی که مرا بنخواهد. «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِبِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»؛ پس باید برای من اجابت کنند و باید به من بگردند. امید آنکه راهیاب شوند و رستگار گردند.

هر کس که در طلب غیر او باشد خسارت و گمراهی می بیند. و هر کس از او غیر او بخواهد، خسارت و گمراهی می بیند. اما اگر از رسول او، او را خواست، او را نزدیک می یابد و اگر او را پذیرفت و به او روی آورد، خسارتی نمی بیند و گمراه نمی شود و از غی و خسر به رشد و رستگاری می رسد؛ که آدمی حتی با تکامل استعدادها و شکوفایی قدرت ها گرفتار خسر و رشد و جهت های محدود و نامحدود است و تکامل استعدادها و تکامل وجودی او نیازمند اهداف است و هدف های محدود و محکوم، او را به خسارت می کشانند. رشد آدمی در رابطه با هدفی نامحدود و بی نیاز تحلیل می شود و با این هدف، آیات و نشانه های او راهگشا و حدود و حقوق او بر دل و جان و بر تمامی وجود آدمی استوار می گردد؛

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

«أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»؛ برای شما در شب روزه داری گفت و گوی عاشقانه و رسوا تا آمیزش زن هاتان حلال گردیده. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»؛ آنها پوشش شما هستند و شما پوشش آنها هستید. رسوایی و دریدگی با پوشش دو جانبه در میان نیست. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»؛ خدا می دانست که شما

عهد خود می شکستید و یا عهد یکدیگر می شکستید. «فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ»؛ پس بر ضعف‌های شما و عهدشکنی شما او بازگشت و از شما چشم پوشید. «فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ پس اکنون با آنها نزدیک شوید و پوست بسایید و آنچه را که خدا به سود شما رقم زده و نوشته بخواید و طلب کنید.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»؛ و بخورید و بیاشامید تا برای شما رشته سفید از رشته سیاه از شکافتن صبح آشکار شود. «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»؛ سپس روزه داشتن را تا شب به نهایت برسانید و این دو حد را فراموش نکنید و در حد بهره‌مندی حرمت مسجد را نگاه دارید. «وَلَا تُبَاشِرُوهُمْ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ با آنها نزدیک نشوید و حال آنکه در مسجدها پایبند هستید. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا»؛ اینها مرزها و حدود خداست، پس به آنها نزدیک نشوید؛ چون نزدیکی به گرفتاری و فرورفتن راه می‌یابد. «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»؛ این‌گونه خداوند نشانه‌هایش را برای مردم آشکار می‌سازد شاید آنها پرهیز کنند.

با اهداف، نشانه‌ها و آیات و با نشانه‌ها، حدود و مرزها مشخص می‌شود؛ که قدر و اندازه به حد و مرز و به حق و حکم راه می‌یابد و خدایی که می‌داند چگونه عهد می‌شکنید و چگونه با ضعف‌ها گلاویز هستید، با این قدر به این حدود و به این نشانه‌ها روی می‌آورد تا آنها که پرهیز و حذر در دل و ذهنشان نشسته با نشانه‌ها راهیاب شوند.

می‌بینید که در تشریح صوم و روزه‌داری، عنصر تقوا و پرهیز و حذر در شروع و ختم مطرح می‌شود و طاقت و وسع آدمی لحاظ می‌شود، که تکلیف خدا همیشه بر کمتر از طاقت و وسع آدمی قرار گرفته و در این طاقت و وسع، خیر و خوبی، نه خوشی

و هوس آدمی را در نظر دارند؛ که آدمی با خیر به یسر می‌رسد و از عسر و سختی می‌رهد، نه با خوشی؛ که دارو برای مریض خیر است اگر چه خوشایند نباشد و خوشایندها برای او رنج‌آور است گرچه شیرین و خواستنی باشد.

با این خیر و یسر و با این تلقی از خود و از دنیا و از تکالیف، زمینه شکر و سپاس و زمینه طلب و نیاز فراهم می‌شود و با این طلب، قرب و اجابت حق همراه است و با این هدف و جهت تنها با این هدف نامحدود و بی‌نیاز، آدمی پس از تکامل به رشد می‌رسد و از خسر و تباهی می‌رهد. و در این مرحله، مقایسه معبودها با خود و با الله، به تکبیر خدا و پذیرش هدایت و شکر در برابر عنایت او می‌انجامد و استجاب و رشد را فراهم می‌سازد. و این انسان هدف‌دار و بی‌قرار است که نشانه‌ها و حدود را می‌خواهد و حرمت می‌گذارد و حرمت نگه می‌دارد. می‌بینی که چگونه تشریح بر مبانی و مقاصد استوار است و چگونه آیات و حدود به یکدیگر پیوسته است و چگونه تقوا و حذر و اطاعت و عمل را زمینه‌سازی می‌نماید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ». گاهی اموال در میان نیست و کشاکشی نیست. بخشش است و صلح است. چیزی در برابر چیزی قرار نگرفته تا قرارداد و رضایت و علم و آگاهی و آزادی و اختیار بنخواهد. در این فرض که کشاکشی نباشد، می‌توان بلاعوض و بدون جبران قرارداد بست و پیمان بست. اما آنچه در میان شماست و مورد کشاکش است، دیگر نمی‌تواند بدون عوض و بدون جبران باشد و نمی‌شود این عوض، مجهول و مبهم باشد و نمی‌تواند این داد و ستد در فضای اکراه و اجبار باشد.

در تشریح داد و ستدها و قراردادها، که در مورد اموال و با کشاکش و داد و ستد همراه است نمی‌شود بدون مقصد و بدون عوض اقدام کرد؛ که باطل، نبود غرض و

نیود عوض و برابر را شامل می‌شود. در فرض کشاکش (بینکم) نمی‌توان از غرض و عوض چشم پوشید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»؛ اموال خود را که در میان شماست به باطل و بی‌غرض و به باطل و بی‌عوض نخورید. «وَتُدَلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ»؛ و این اموال را به سوی حاکمان و زمامداران نیندازید و به آنها رشوه ندهید تا دسته‌ای از اموال مردم را به گناه بخورید؛ چون این زد و بند با قدرت گرچه اکل مال به باطل را فراهم نیاورد، ولی اکل مال به اثم را به دنبال می‌آورد؛ چون تو با قدرتی نابرابر و شرایطی تحمیلی همراه هستی که ممکن است ناچار با تو معامله کند و قرارداد ببندد و پیمان بگذارد ولی این پیمان برگناه و اثم استوار است. «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ و شما خود می‌دانید که چگونه رشوه انداخته‌اید و چگونه باگناه به قدرت رسیده‌اید و از سطح برتری بهره گرفته‌اید.

این دو عنصر اکل به اثم و اکل به باطل، تمامی قراردادها و داد و ستدها را محدود می‌نماید و عنصرهای غرض و عوض و علم و رضایت و اختیار را مطرح می‌سازد و در دل عقود و عهود جا می‌اندازد.

در این فراز، از عنصر رشوه، نه در رابطه با قضاوت و حکم، که در رابطه با قدرت و حکومت گفت‌وگو شده؛ چون حاکم و زمامدار اگر در قضاوت با قدرت خود حق و درستی را در برابر باطل و اثم نگذارد، هم خود به گناه افتاده و آتش بلعیده و هم به آتش خواران و گناه‌خواران سرویس داده و آنها را تغذیه نموده است.

اگر در آیات «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ^(۱)»؛ به حلیت و طیب توجه می‌داد، در این «لَا تَأْكُلُوا» به عهد و عقد و حق و اختیار توجه می‌دهد.

تا این مرحله از آیات به تشریح اکل حلال و طیب و تشریح قصاص و تشریح وصیت و تشریح صوم و تشریح داد و ستد و عقود اشاره رفته. و در همین آیات پیوند تشریح با مبانی و مقاصد و با شرایط و احوال و با مواعظ و با تاریخ - كَمَا كُتِبَ عَلَيَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ - آشکار شده و نوع و طرز قانون‌گذاری و تشریح قرآن به دست آمده است.

تا این مرحله به حلال و فرائض (كُتِبَ) اشاره شده و در فرازهای بعد به سؤال‌ها و نیازها توجه شده است و در این فضا به تشریح قتال و جهاد و حج و عمره روی آورده و با توجه به عنصر خصومت و افساد و عزت و اثم، به سلّم و صلح دعوت کرده و به تاریخ بنی اسرائیل و عامل جهل و شرایط بعثت و اختلاف ایمان و کفر و بغی و عبودیت و ابتلا و درگیری و زلزله و بأساء و ضراء و نصر و پیروزی توجه داده است. و با «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»^(۱) به تشریح انفاق و ارتباط انفاق و قتال و ماه‌های حرام روی آورده است و سپس به «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»^(۲) پرداخته. این گونه تشریح و قانون‌گذاری، با این زمینه‌ها و روابط و با این فضا و شرایط، زمینه‌ای تازه به تبویب فقهی و روایی و طرح کلی اسلام و به نظام‌سازی می‌دهد.

۱. بقره، ۲۱۵.

۲. همان، ۲۱۹.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
 مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ أَنْتَقَى وَاتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
 تُفْلِحُونَ ﴿١٨٦﴾ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
 الْمُعْتَدِينَ ﴿١٨٧﴾ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ
 الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ
 قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٨٨﴾ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٩﴾ وَ
 قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى
 الظَّالِمِينَ ﴿١٩٠﴾ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى
 عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
 الْمُتَّقِينَ ﴿١٩١﴾ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ
 يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٢﴾ وَاتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ
 الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ
 أذىٌ مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى
 الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا
 رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا
 اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٣﴾ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ
 الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ
 تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٤﴾

« ۱ »

یسئلونک: می خواهند تو را، می پرسند تو را، از تو می پرسند، از حقیقت «أَهْلَةٌ»، از فایده، از احکام آن.

أَهْلَةٌ: هلال‌ها، نشانه‌ها (مختار الصحاح)، مَعَالِم (کَشَاف).

مواقیت: جمع میقات. اگر با «لِلنَّاسِ» تمام شود، زمان را می‌رساند و اگر با «لِلْحَجِّ» تمام شود مکان و زمان، هر دو را.

بیوت: خانه‌ها. بیت الله، بیت الرسول، «بِیُوتِ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ»^(۱).

ظهورها: جمع ظَهر، پشت، سلطه و تسلط و جور را می‌رساند.

ابواب: درها، راه‌ها، «مَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»^(۲).

اعتداء: تجاوز. از عَدُو، دویدن و گذشتن را می‌رساند.

ثقفتموهم: گرفتار کردید آنها را، گرفتید، با حذاقت و دقت دست یافتید.

فتنه: آزمایش، فریب، غرور.

عدوان: دشمنی .

الحرمات: حرمت‌ها، حدودی که حریم دارد و احترام می‌گیرد.

تَهْلُكَةُ: هلاکت، نابودی .

حج و عمره: حج: قصد. عمره: زیارت و آبادی .

أُخْصِرْتُمْ: ممنوع و محدود شدید، محاصره شدید.

إِسْتِيسِرَ: به راحتی فراهم شد .

هَدَى: از هدیه یا هدایت، قربانی همراه در حج افراد و یا قربانی در حج تمتع .

۱. نور، ۳۶.

۲. امالی، صدوق، ص ۵۲۵: احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۷۸: اقبال الاعمال، سید بن طاوس، ص ۲۹۶.

أَذَى: درد و رنج، ناراحتی .

حاضری المسجد: حاضر در مسجد، موجود در مسجد.

فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ: قصد حج، برنامه حج.

رفت: معاشرت، آمیزش .

فسوق: بدی‌ها، تجاوزها.

جدال: گفت‌وگو، درگیری .

تَزَوَّدُوا: برداشتن توشه و زاد، پذیرفتن زاد.

« ۲ »

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلَةِ»، سؤال از حقیقت «أَهْلَةً» و نشانه‌های ماه و یا فایده و یا

احکام «أَهْلَةً» را دربر می‌گیرد.

«مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»، آیا در هر دو مورد به یک معناست، یا زمان و مکان را در

حج و زمان را در «لِلنَّاسِ» می‌رساند؟ و آیا «واو» به معنای «مع» می‌آید؟ یعنی

«مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَلِلْحَجِّ» یا «لِلنَّاسِ مَعَ الْحَجِّ»؟

«تَأْتُوا الْأَبْيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا»، آمدن از پشت بام یا پشت خانه یا ظلم و تسلط و

تجاوز را می‌فهماند؟

«وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» آیا «أَيْدِيكُمْ» مفعول با واسطه برای «لَا تَلْقُوا»

است؟ یعنی دست‌ها و امکانات خود را به سوی هلاکت نیفکنید و یا متعلق حذف

شده و «أَيْدِيكُمْ» سببیت و وسیله را می‌فهماند؟ یعنی خود و نعمت‌ها و آنچه را که

دارید با دست‌های خود به هلاکت ندهید.

آیا «أَذَى مِّنْ رَّأْسِهِ» با تعبیر «بِرَأْسِهِ أَذَى» یا «بِهِ أَذَى فِي رَأْسِهِ» تفاوت دارد؟ آیا به

رنج‌ها و دردهایی که در اعضای دیگر است و از سر منشأ می‌گیرد، گرچه در سر چیزی نباشد، می‌گوید؟

تعبیر «لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» که ملاک حج افراد و تمتع است، چه خصوصیتی را می‌فهماند؟ وجود اهل، توطن اهل، وابستگی در مسجد الحرام یا...؟ «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» با «الْحَجُّ فِي أَشْهُرٍ مَّعْلُومَاتٍ» برابر و مساوی است و یا تفاوتی هم دارد؟ آیا آمیختگی و وحدت حج با ماه‌ها را نمی‌فهماند؟

«۳»

سؤال از «أَهْلُهُ» و بیان فایده آن برای مردم و حج چه ارتباطی با «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا» دارد؟

آیا این نکته که پس از اعمال حج از درهای خانه‌ها داخل نمی‌شدند و دیوارها را خراب می‌کردند و یا از بام‌ها می‌آمدند، بر فرض صحت تاریخی و بر فرض حکمت و عقلانیت اجتماعی آن، که از درهای گناه داخل نشوند، آیا برای توضیح و توجیه این آیه و آیات بعد کافی است؟

این تأکید چهارگانه: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا»، «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى»، «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»، «وَأَتَّقُوا اللَّهَ»، که بر راه و باب و بر تقوا و اطاعت در شکل نفی و اثبات تأکید می‌کند، چه ارتباطی با «أَهْلُهُ» و حج دارد و چه ارتباطی با جهاد و قتال و فتنه‌ها دارد؟

بر فرض ارتباط جهاد و انفاق با یکدیگر، دوباره بازگشت به حج و اتمام آن چه معنایی دارد؟

و این همه مباحث و احکام حج چه پیوندی با تقسیم‌بندی آدم‌ها؛ «فَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يَقُولُ^(۱)»، «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ^(۲)»، «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي^(۳)» دارد؟

و باز این همه چه ربطی به دخول سلم و آیات هدایت و تاریخ ایمان و کفر دارد؟
که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ...^(۴)».

«۴»

همان طور که در سؤال هاگذشت، تأکیدهای چهارگانه در مورد برّ و باب، با «أَهْلَهُ» و حج، ارتباط محکمی بر نمی دارد و تمامی وجوهی که در این زمینه مطرح شد، چنگی به دل نمی زند. اما با تأمل در حج، که قصد البيت و اتیان البيت است، این گره کور باز می شود. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»، وَالْحَجُّ اثْنَانُ لِلْبَيْتِ، لَبَيْتُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ لَبَيْتُ «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ^(۵)» و «عَلَيْكُمْ بِإِثْنَانِ الْبُيُوتِ مِنْ أَبْوَابِهَا»، «فَإِنَّ بَيْتَ اللَّهِ بِأَبِيهِ الرَّسَالَةِ وَ الرَّسَالَةُ بِأَبِيهَا الْوِلَايَةُ وَ عَلَيْكُمْ بِالْحَجِّ مِنْ بَابِهِ»، «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ^(۶)»، «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»، «وَ قَاتِلُوهُمْ لِأَنَّهُمْ يُفَاتِلُونَكُمْ»، مع «أَنَّ الْفِتْنَةَ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ».

با این توجه، ارتباط حج و جهاد و انفاق و اتمام حج با حلق و هدای و احکام حج مشخص می شود و با همین توضیح مختصر، ضرورت تقوا و طاعت و باب و راه و روش، هر دو مشخص می شود، که نمی توان از ظَهْر و همراه جور و تَعَنَّتْ داخل شد و از مدینه العلم، بدون ولایت و بدون تسلیم و محبت و با عناد و تفرعن بهره گرفت

۱. بقره، ۲۰۰.

۲. همان، ۲۰۴.

۳. همان، ۲۰۷.

۴. همان، ۲۱۳.

۵. نور، ۳۶.

۶. کافی، ج ۵، ص ۴، ح ۶.

و «لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ فُلَانٌ»^(۱) گفت. گر چه از همین بیت، مستمر امداد خواهد آمد و حتی ستمگران و ابوجهل ها هم به استدراج و املا خواهند رسید، که «كُلًّا تُمِدُّ هُنُوْلًا وَ هُنُوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^(۲). ولی این بهره، بهره شقاوت و زیادت خسارت است؛ «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^(۳).

در هر حال برّ و خوبی دو خصوصیت می خواهد: یکی مراعات آداب و احکام و دیگری مراعات باب و روش. و این است که برای حج باید از باب آمد و پس از جهاد و فتح مکه به آن روی آورد و حجّی که شروع شده بود این گونه با هدی و حلق به اتمام رساند؛ «وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ...». در ادامه به احکام و آداب حج می پردازد؛ که «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» و این گونه به فایده «أَهْلَهُ» و احکام و آداب «أَهْلَهُ» هم می پردازد.

۱. الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۹۷.

۲. اسراء، ۲۰.

۳. همان، ۸۲.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ»؛ از اهله و نشانه‌های ماه از تو می‌پرسند و این پرسش می‌تواند از حقیقت و ماهیت حالت‌های هلال و از فایده و از احکام و آداب آن باشد. در جواب، به اندازه‌گیری وقت و قراردادهای مردم و زمان مراسم و اعمال حج می‌پردازد و از احکام هلال و اهله، از حج و قتال و صلح و ماه‌های حرام می‌گوید: «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ بگو این اهله و این نشانه‌ها میقات‌هایی برای مردم و برای حج هستند و یا میقات‌های مردم با حج هستند، این نشانه‌های زمان و مکان کارها و قراردادهای حج را مشخص می‌نمایند.

با مطرح شدن میقات مردم و میقات حج، به حج روی می‌آورد، که حج «قصد البیت» و «اتیان البیت» است. حج آهنگ خانه خدا، خانه رسول خدا و خانه‌هایی است که رفعت یافته‌اند و با اذن خدا به این رفعت رسیده‌اند. و این نکته با تأکید مطرح می‌شود که هر چیزی راهی دارد و هر خانه‌ای دروازه‌ای دارد و خوبی در این نیست که از هر راهی قصد خانه کنی؛ که ادب اطاعت و باب اطاعت هر دو مطرح است. باید تسلیم و طاعت و عبودیت باشد و باید طاعت «مِنْ وَجْه» و از راه و همان‌طور که خواسته‌اند باشد.

خانه خدا از دروازه رسالت راه می‌گیرد و مدینه الرسول و خانه رسول از اهل

بیت رسول و از باب ولایت راه می‌گیرد. و حج از جهاد راه می‌گیرد. و جهاد از ولی و ولایت راه می‌گیرد. و خوبی در این نیست که از پشت خانه و بام خانه و دیوار خانه، داخل شوی و بیایی که خوبی، خوبی کسی است که اطاعت کرده است. رویش و فلاح برای کسی است که این هر دو اصل را آورده، طاعت را و طاعت مِنْ وَجْه و از راه و جهت را.

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى»؛ و خوبی به این نیست که خانه‌ها را از پشت خانه‌ها بیایید؛ که خوبی، خوبی کسی است که اطاعت کرده است. «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ خانه را از دروازه‌های آن بیایید و خدا را اطاعت کنید شاید شما رستگار شوید؛ که رستگاری، اطاعت و تقوا و راه و جهت را می‌خواهد؛ چون تمام مجموعه‌های بسته، فقط از راهی که برایشان مشخص شده گشوده می‌شوند و از هر راه به هر مقصدی، راه نیست.

برای رسیدن به کعبه، برای رسیدن به حج و خانه خدا، نمی‌توان با ذلت و حقارت رفت؛ که جهاد باب طاعت خدا و بابی از ابواب بهشت است^(۱). پس باید با اینها که با شما می‌جنگند و یا برای شما فتنه می‌کنند و به فریب و ضلال روی می‌آورند جنگید، ولی این فرمان قتال برای آنها که همه را بر حقیقت و سعادت می‌شناسند و برای همه سهمی از حقیقت و سعادت را باور دارند، پذیرفتنی و معقول نیست.

این فرمان را کسی می‌فهمد که هدایت و کفر و شکر آدمی را بفهمد و این نکته را بفهمد که با کفر و چشم‌پوشی از معرفت خویش و از درک و فهم خویش، کافر برای خود حرمتی نگذاشته و توقع احترامی از دیگران نباید داشته باشد. پس از تبیین،

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۷.

صف‌ها مشخص می‌شود و حرمت‌ها و بی‌حرمتی‌ها مشخص می‌شود و سهم سعادت و شقاوت مشخص می‌شود و نوبت به قتال و درگیری می‌رسد. و این قتال بر اساس دو محور شکل می‌گیرد:

یکی قتال و درگیری و شروع آنها.

دوم فتنه و فریب و اضلال و اغوای آنها.

و این قتال تا رفع فتنه و تا حد درگیری آنها ادامه می‌یابد.

البته گذشته از ایمان و کفر، گروه عظیمی در جریان استضعاف جا گرفته‌اند و بدون چشم‌پوشی و کفر و عناد، خود را در راه و بر حق می‌شناسند. اینها سهمی از سعادت دارند و بی‌بهره نیستند ولی این سهم برای مستضعفان، به این معنا نیست که حتی چشم‌پوش‌های معاند که از فهم و معرفت و از قلب و احساس و از شخصیت و انتخاب خود دست شسته‌اند، سهام‌دار حقیقت باشند.

اینها که دیالوگ و گفت‌وگو و داد و ستد و برخوردها را برای دستیابی به نقطه‌های وحدت کافی می‌دانند، گویا عنصر کفر و چشم‌پوشی را باور ندارند و یا به کافر حتی بیشتر از خود کافر نسبت به خودش احترام می‌گذارند.

اگر این پذیرفتنی باشد که آدمی به خاطر کبر و علو و یا ظلم و تجاوز، می‌تواند از یقین و معرفت خود چشم‌پوشد و به «جَحْدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»^(۱) برسد، دیگر در برابر این کافر معاند که به دشمنی بر می‌خیزد و قتال می‌کند و یا به فتنه می‌نشیند و گمراه می‌سازد، از دستور قتال و درگیری خودداری نمی‌نماید؛ که خداوند با وسعت رحمتش این‌گونه دستور داده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»؛ در راه خدا با آنها که با شما می‌جنگند، بجنگید.

این جنگ به خاطر بستن راه و جلوگیری از هدایت و چشم‌پوشی از معرفت و یقین است. پس با رسیدن به این مرحله، دیگر قتالی نیست و نباید از حد تجاوز کرد؛ «وَلَا تَعْتَدُوا»؛ تجاوز نکنید و از عاملی جز دستور خدا و از انگیزه‌ای جز باز نگه داشتن راه خدا الهام نگیرید. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ به راستی که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد؛ که تجاوز، خود چشم‌پوشی از راه و جدا شدن از مقصد را دارد. نمی‌توان با تجاوز، راه خدا را پاسداری نمود و این تجاوز، با اهداف بارهبری و ولایت و با احکام و حدود مشخص می‌شود.

خداوند سنت‌ها و راه‌هایی دارد. خورشید می‌تابد. تبخیر صورت می‌گیرد و بارش فرو می‌ریزد و در این جریان مستمر و در این راهی که خدا قرار گذاشته، رویش‌ها و باروری‌ها و بهره‌مندی‌ها و دوباره باریدن‌ها و رویدن‌ها شکل می‌گیرد. این راه خداست و کسی که این جریان را سد کند و این راه را ببندد و از باریدن و رویدن، بافتنه و قدرت و یافریب و مکر جلوگیری شود، استحقاق قتال و مرگ را دارد حتی اگر خود به مقاتله برخاسته باشد و شروع نکرده باشد و این دستور خداست؛ «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ»؛ هر کجا که با چابکی بر آنها دست یافتید آنها را بکشید. «وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ»؛ و از آنجا که شما را بیرون راندند آنها را بیرون برانید، حتی اگر آنها به قتال شما آغاز نکرده باشند؛ چون فتنه و فریب و فساد از قتل و کشتار سخت‌تر است؛ «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ».

و در همین سوره، «الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»^(۱) هم داریم. اشد و اکبر، شدت و بزرگی، سرعت و حجم فتنه را در نظر می‌آورد. سرعت فتنه و حجم فساد فتنه، از سرعت و حجم فساد کشتار بیشتر است و برای قتال، هر کدام از این دو عامل فتنه و کشتار

کافی است. و در هر حال باید حدود و انگیزه‌ها مراعات شود؛ چه در مکان‌ها و زمان‌ها و چه در اصل عامل فتنه و فساد.

«وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ»؛ مادام که در مسجد الحرام با شما نجنگیدند، پیشاپیش مسجد الحرام با آنها نجنگید. تعبیر «عِنْدَ» و «فِي» این حد نگهداری و مراعات را می‌رساند. «فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ»؛ پس اگر با شما جنگیدند، آنها را بکشید. «كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ این کشتار پاداش کافران و چشم پوشان است. «فَإِن أَنْتَهُوا»؛ پس اگر از کفر و یا قتال بازگشتند، «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ پس به راستی خداوند بخشایشگر و مهربان است. از تجاوزها می‌گذرد و با محبت می‌پذیرد.

جنگ، با کشتار آنها و چشم پوشی و کفر آنها آغاز می‌شود و تا نفی فتنه و تحقق دین و نظام الهی ادامه می‌یابد؛ «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»؛ با آنها بجنگید تا فتنه‌ای نماند و دین برای خدا باشد. این معیار کلی و مشخص قتال است. با وجود کفر و چشم پوشی و عناد و کبر و تفرعن و فتنه و فساد، قتال هست، حتی اگر آنها فرصت و یا صلاح درگیری را ندیده باشند و نداشته باشند.

در این آیه تعبیر «يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» است، ولی در سوره انفال «يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^(۱) است. این دو تعبیر در جهت کلیت و شمول با یکدیگر تفاوتی ندارند^(۲)؛ چون «الدِّين» با الف و لام در هر دو مورد، شمول و عموم را می‌رساند. تأکید با «كُلُّهُ» در برابر مداهنه و مصالحه‌ای است که می‌خواهند؛ «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»^(۳) و «لَقَدْ

۱. انفال، ۳۹.

۲. اشاره به گفته مرحوم آیه الله سبزواری که این فرق را می‌گذارد؛ (مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۱۳۵). در این جمله، دین به سه معنای روش و به معنای دستور و حکم و به معنای پاداش و جزا می‌تواند باشد. و در هر حال دین و تمامی دین برای خداست.

۳. قلم، ۹.

كِدَّتْ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا^(۱)».

«يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ»، تمامی دین را و مجموعه دین را برای خدا می خواهد و با این شمول و اخلاص، هرگونه شرک و تبعض در تبت و در عمل و در دین نفی می شود و با همین شمول و اخلاص، نظام سازی و طرح کلی دین مطرح می شود؛ چون در قبل هم اشاره شد که مبانی و مقاصد و شرایط، نظام ساز است و به شکل عمل و روش عمل و دستور عمل معنا می دهد.

تنها توحید و معاد کافی است که انگیزه‌ای و هدفی جز خدا باقی نگذارد و همین مقدار کافی است تا شکل روابط و پیوندهای خانوادگی و اجتماعی تغییر کند و هسته‌های قدرت شکل بگیرد و جامعه محقق شود؛ جامعه‌ای نه از آشناها و نه از بیگانه‌ها، که از جویندگان یک هدف و یک مقصد - امت - که نهادهای جدید را به دنبال می آورد و با این هسته‌ها و نهادها به تولید و توزیع و جریان جدیدی از قدرت و حکومت می رسد و تمامی این جریان را برای خدا می خواهد و به تبعض و شرک والتقاط تن نمی دهد.

«فَإِنْ أَنْتَهُوا...»؛ اگر پذیرفتند، به فتنه برنخاستند و به تبعض و التقاط روی نیاوردند، «فَلَا عُدْوَانَ»؛ پس هیچ دشمنی در میان نیست، که قتال و کشتار براساس فتنه استوار بود و هیچ عامل دیگری حاکم نبود. با این پذیرش، دیگر جایی برای درگیری نیست. «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»؛ پس هیچ دشمنی و تجاوزی جز بر ستمگران نخواهد بود.

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ»؛ آنها که حرمت‌ها را می شکنند و در ماه‌های حرام به قتال روی می آورند، همان طور که در مسجد الحرام آغاز به

درگیری می‌کردند، اینها را رها نکنید. ماه حرام در برابر ماه حرام، که در حرمت‌ها قصاص هست؛ گرچه در محرمات قصاص نیست؛ که تجاوز و فسق و فجور را با حدود کیفر می‌دهند و فسقی را با فسقی پاک نمی‌کنند، ولی حرمت‌ها در گرو حرمت‌هاست و در حرمت‌ها قصاص هست.

«فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ»؛ هر کس بر شما تجاوز کرد به مثل آنچه که بر شما تجاوز کرده، بر او تجاوز کنید. «وَأَتَّقُوا اللَّهَ»؛ و در این گیر و دار از اطاعت خدا بیرون نروید. این اطاعت گرچه کار را مشکل و سنگین می‌نماید ولی از هدف جدا نمی‌سازد، که با هدف همراه است. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ آگاه باشید که خدا همراه و در معیت پرهیزکاران است. همین حضور و همراهی، سختی‌ها را سبک می‌کند و کفایت می‌نماید؛ «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»^(۱). «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَانْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». این گونه خطاب‌هایی که با «وَأَتُوا الْبُيُوتَ»، «وَأَتَّقُوا اللَّهَ»، «وَقَاتِلُوا»، «وَأَقْتُلُوهُمْ»، «أَخْرِجُوهُمْ» شروع شده بود، به «وَأَعْلَمُوا»، «وَأَنْفِقُوا»، «وَأَحْسِنُوا»، «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ» می‌رسد و تا «تَزَوَّدُوا»، «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ»، «وَأَفِيضُوا»، «وَأَسْتَغْفِرُوا» ادامه می‌یابد.

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». پیوند حج با جهاد مشخص شد. پیوند انفاق با حج و جهاد مشخص‌تر است. انفاق‌ها ناچار برای مقصدی و به خاطر مطلبی و مطلوبی است. خداوند هدایت می‌کند که در راه خدا انفاق کنید؛ چون انفاق‌های دیگر به هر شکل و از هر نعمتی؛ چه جانی و چه مالی و چه جاهتی، اگر در این راه نباشد، به هلاکت دادن و نابود ساختن است.

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ هیچ نعمتی را با دست‌های خود به سوی هلاکت

و نابودی نیفکنید. در این آیه مفعول، «أَنْفُسِكُمْ» و یا «مَالِكُمْ» است. حذف متعلق و مفعول «لَا تُلْقُوا»، عموم را می فهماند و «بِأَيْدِيكُمْ» مفعول «لَا تُلْقُوا» نیست که مرحوم علامه می فرمایند^(۱)؛ چون باب افعال واسطه نمی خواهد.

پس معنا این است که در راه خدا ببخشید و با دست های خود نعمت ها و داده ها را به سوی نابودی نیندازید، که در هر کجا این نعمت ها را مصرف کنید، در واقع به نابودی داده اید و به سوی هلاکت پرتاب کرده اید؛ چون در برابر آنچه از دست داده اید، چیزی به دست نمی آورید، پس در راه او ببخشید و با زیبایی و حُسن این بخشش ها را همراه کنید؛ «وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ احسان کنید و خوبی ها را با زیبایی و خوبی بیاورید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد. تو گاهی خوبی می کنی و گاهی به خوبی، خوبی را به انجام می رسانی.

این احسان و زیبایی در اجرا و انجام، از عشق و محبت و تعلق خاطر خبر می دهد. خانم من برای مهمان هایی که دوست دارد آن چنان و آن چنان تر برنامه ریزی می کند و تزئین و شکل و نوع غذا را با جان و دل می سازد، اما برای آنها که دلش نیست هر چند که من خواسته باشم در سطلی و تغاری و با هزار درشتی و تندی، کارسازی می نماید.

احسان و زیبایی در خوبی ها، از تعلق خاطر و عشق و علاقه حکایت می نماید. پس جان را و مال را و فرزند را و آبرو و عزت را در راه او بدهید و برای او مصرف کنید؛ آن هم نه با سختی که با شیرینی و زیبایی و حسن؛ که محسن، محبوب تر از متقی و مؤمن و مسلم است.

«وَ اتَّبِعُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ»؛ حج و عمره را که با احرام آغاز می شود و با تقصیر و

حلق و هدی به اتمام می‌رسد^(۱)، برای خدا به انجام برسانید، حتی اگر محصور و گرفتار شدید، پس آنچه که میسور و میسر شد قربانی بیاورید؛ «فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ». «وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»؛ حج با هدی و حلق به اتمام می‌رسد، ولی هدی، خود باید با حلق که علامت عبودیت و بندگی است متمم شود. شما سرهای خود را نتراشید تا هدی به جایگاه خویش برسد.

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»؛ حلق متمم حج است و متمم هدی است؛ پس اگر کسی مریض بود یا همراه او از سرش دردی بود و در سرش رنجی داشت، پس جبران و فدای آن، روزه یا صدقه و یا عبادتی خواهد بود.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»؛ پس اگر از محاصره و ترس به امن رسیدید، پس کسی که با عمره به سوی حج آماده گشته و بهره گرفته، هر چه امکان است و میسر است قربانی و هدی بیاورد. «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»؛ پس اگر کسی امکانی نیافت، سه روز روزه در ایام حج و هفت روز هنگامی که بازگشتید. این ده روز کامل، جبران قربانی حج تمتع خواهد بود. «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»؛ و این حج تمتع برای آنهایی است که کسانش در مسجد الحرام حضور ندارند. و از این حج تمتع نمی‌توان گذشت و چشم پوشید و با بدعت از آن فاصله گرفت، که باید اطاعت کنید و آگاه باشید که خداوند به سختی پاداش می‌دهد؛ «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ خدا را اطاعت کنید و بدانید به راستی خداوند سخت‌گیر است و با شدت پیگیر است.

۱. در بعضی از روایات اتمام حج و عمره به لقا و زیارت امام تفسیر می‌شود؛ که دیدار معصوم، خود متمم همه نعمت‌هاست و نشان عبودیت و بندگی است. (الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۸، ح ۳۱۶۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۲۴).

در همین چند جمله و در همین آیه، به حج قرآن، به حج تمتع، به حج افراد و به عمره مفرده اشاره شده و در برابر بدعت حج تمتع، که با عمره برای حج آماده می شوند و از عمره برای حج بهره می گیرند و متمتع می شوند و حج و عمره را به هم گره می زنند، بر شدت عقاب و سخت گیری خداوند تأکید شده و به اطاعت و تقوای او دستور شدیدتر رسیده است.

کسانی که دور هستند اگر قربانی را با خود بیاورند، حج قرآن دارند و اگر با عمره برای حج آماده شوند، حج تمتع دارند و اگر کسانی در مسجد الحرام باشد، حج افراد بر عهده آنهاست. و تکلیف حلق، در صورت سلامت و قربانی، در صورت امکان مطرح شده.

با وجود مریضی و دردی در سر، از فدیة روزه و صدقه و نسک در حلق و از ده روز روزه کامل در قربانی حج تمتع برای کسی که توان قربانی و هدی ندارد، به سرعت و اشاره گفت و گو شده است. و آنگاه در آیه بعد به زمان و احکام حج روی آورده است؛ که «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ»؛ حج در ماه های مشخص و معلوم است یا برای حج ماه های مشخص و معلومی است. تعبیر «الْحَجُّ أَشْهُرٌ» به جای «الْحَجُّ فِي أَشْهُرٍ» و یا «لِلْحَجِّ أَشْهُرٌ» نشسته و وحدت و آمیختگی حج با ماه های حرام را مشخص می نماید.

«فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»؛ پس هر کس در این ماه ها، برنامه حج را گذاشت، پس هیچگاه در حج آمیزش نیست. گناه و تجاوز نیست. درگیری و جدال نیست، که در شهوت و غضب و فکر باید سلّم و سلامت باشد؛ که حَجَّةُ الْإِسْلَام است.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»؛ و آنچه از خوبی انجام بدهید، خدا آن را می داند. «وَتَزَوَّدُوا»؛ شما توشه بردارید. شما از خوبی ها، از هر خوبی توشه بردارید؛ «فَإِنَّ

خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ که بهترین توشه‌ها تقوا و اطاعت خداست. «وَأَتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»؛ شما ای صاحبان اندیشه‌ها از من اطاعت کنید؛ که اطاعت دیگران و نزدیکی و قرب دیگران و رضایت و خشنودی دیگران حاصلی ندارد و یا برای تمامی راه شما حاصل ندارد و یا در برابر آنچه که شما داده‌اید و آورده‌اید حاصلی ندارد.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ»^(۱)؛ بر شما باکی نیست که در طلب هر گونه فضل و بخششی از پروردگار خود باشید، که در حج این همه هست و شما می‌توانید از این همه خوبی توشه بردارید، به خصوص آنجا که بهترین توشه‌ها را شناخته‌اید و توشه اطاعت و زاد راه حرم وصل^(۲) را هم به دست آورده‌اید. پس هر تجارت و داد و ستد و جست‌وجوی نعمت و عنایتی مجاز است و به اندازه‌ای که به طاعت خدا گره بخورد و با اخلاص در نیت و عمل همراه باشد، محبوب و مطلوب است؛ چون کارها با پشتوانه خود ارزش می‌گیرند و پشتوانه عمل، نیت و انگیزه آن است.

هر دنیایی که به خاطر او دنبال شود آخرت است و الهی است و هر عبادتی که برای غیر او انجام پذیرد بی‌اساس و دنیایی است. در واقع تا دل آدمی از دنیا فراتر نرفته و توسعه نیافته، عبادت و خدای او هم دنیایی و محدود است و آنجا که دل وسعت یافت و آدمی از دنیا جدا شد، آن وقت خوردن و نوشیدن او هم الهی و آخرتی و پربهاست.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ...». ولی این طلب و آمیزش و داد و ستد

۱. بقره، ۱۹۸.

۲. شعر حافظ: زاد راه حرم وصل نداریم مگر به گدایی ز در می‌کده زادی طلبیم.

نیاز به شست و شوی مستمر دارد و نیاز به ذکر مطابق و ذکر شدید و ذکر مستمر دارد، تا آفت‌ها را بزداید و آدمی را از آسیب‌ها و آفت‌های گوناگون حفاظت کند و در سلم و سلامت داخل نماید و در حصن بگذارد؛ «فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...»^(۱).

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٣٨﴾ ثُمَّ
أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٣٩﴾ فَإِذَا قَضَيْتُمْ
مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ﴿١٤٠﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤١﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ
سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٤٢﴾ وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ ﴿١٤٣﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي
قَلْبِهِ وَ هُوَ الدُّ الْخِصَامِ ﴿١٤٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ
النَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿١٤٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ
جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمُهَادُّ ﴿١٤٦﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ
رَوْوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٤٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٤٨﴾ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٤٩﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةِ
وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٥٠﴾ سَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ
وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٥١﴾ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ
يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٥٢﴾ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ

مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا
اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٤﴾
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ
وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ إِلَّا أَنْ نَصُرَ
اللَّهُ قَرِيبٌ ﴿٢١٥﴾

« ۱ »

جناح: گناه، باک.

ابتغاء: طلب، جست و جو.

فضل: بخشش، نعمت.

افاضه: ریختن، کوچ کردن.

عرفات: محلی در ۲۴ کیلومتری مکه، آگاهی‌ها.

مشعر الحرام: محلی بین منی و عرفات، شعور به حرمت‌ها.

ضالّ: گم، گم شده. این گم شدگی برگمراهی اثر می‌گذارد. ضلال آدمی بر ضلال

در راه و در عمل و در روش مربوط می‌شود.

مناسک: روش‌ها، عبادت‌ها.

خلاق: بهره، پاداش.

حسنة: خوبی. صالحات و حسنات فرق دارند. خوبی اگر با هدف و جایگاه

مناسب همراه باشد، صالحات است.

معدودات: مشخص و نامبرده.

آلذّ الخصام: «آلذّ» می‌تواند وصفی و یا تفضیلی باشد و «خصام» می‌تواند مصدر از

باب مفاعله و یا جمع «خصم» باشد؛ یعنی «شَدِيدُ الْخُصُومَةِ» و یا «أَشَدُّ

الْخُصَمَاءَ».

تولّى: عهده‌داری.

الحرث: کشت و کشته و حاصل.

خُطُوات: گام‌ها، تدریج و مرحله به مرحله.

بغياً بینهم: تجاوز در روابط اجتماعی.

مثَل: نمونه، مانند.

«۲»

«فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»، ذکر در این مکان را می‌رساند یا شعور به حرمت‌ها را هم شامل می‌شود؟

«وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ»، علت و یا مطابقت و برابری ذکر با هدایت را می‌رساند. آیا «كَذَكْرِكُمْ اَبَاءَكُمْ»، در افتخار و نسبت و یا محبت و انس و یا اطاعت و تبعیت یا در جهات دیگر را شامل می‌شود؟

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي اَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ»، محدودیت زمان ذکر و یا تشخّص و استمرار آن را توضیح می‌دهد؟

تعبیر «مَنْ يُعْجِبْكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، اعجاب گفته‌ها در مورد زندگی دنیاست و یا در محدوده و حجاب زندگی دنیا؟ آیا این حجاب در مورد رسول و اعجاب او معنا دارد؟

«يُشْهِدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اَلْدُّ الْخِصَامِ»، صدق قلبی و تطابق را می‌رساند و یا کذب و دروغ را؟ یا اینکه شدید در دشمنی و یا شدیدترین دشمنان است؟

در «لِيُفْسِدَ فِيهَا»، «لام» برای انتها و نتیجه و یا غایت و هدف است؛ یعنی سعی می‌کند تا فساد کند یا سعی به این گونه به فساد می‌رسد، حتی اگر خود نخواهد؟ در «اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ»، آیا اثم باعث اخذ عزت و غرور می‌شود و یا غرور گناه، آدمی را می‌گیرد و گرفتار می‌سازد؟

تعبیر «اَدْخُلُوا فِي السَّلَامِ»، صلح جهانی و یا منطقه‌ای را می‌رساند و یا با حصن و قلعه سلم هماهنگ‌تر است؟

آیا «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ...»، توقع بلند و یا بی اساس آنها را می‌رساند؟
 آیا «بُعِيًّا بَيْنَهُمْ» با «بُعِيًّا وَ عَدُوًّا»^(۱) متفاوت است؟ آیا بغی در روابط و فیما بین را
 می‌فهماند؟

« ۳ »

بعد از عرفات آیا ذکر مشعر الحرام و ذکر مناسک و ذکر ایام معدودات که ذکر مطابق و
 ذکر شدید و ذکر مستمر در ایام معدودات است، تأثیری بر رهایی از ضلال و
 محرومیت و محدودیت و دشمنی و فساد و هلاک ساختن حرث و نسل و عزت و
 اثم دارد؟

آیا زمینه‌ای برای دخول در سلم فراهم می‌نماید؟

آیا تقسیم‌بندی «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ» و «مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ» و «مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ» و
 «مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي»، با همین معیار ذکرهای متفاوت استوار می‌شود؟

آیا این آیات با آیات حج و با آیات سلم که بعد آمده ارتباطی دارد؟

در آیه «فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، آیا بینات و

عزت و حکمت در ارتباط با سلامت و در ارتباط با ذکرهای متعدد می‌باشد؟

«هَلْ يَنْظُرُونَ» و توقع بیجا، «وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ» و تبدیل نعمت و «زُيِّنَ» و

«تزیین» و «يَسْخَرُونَ» و استهزاء، آیا با لغزش‌ها و سلم ارتباط دارد؟

در آیه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» آیا هدایت به اختلافات و هدایت به صراط، با بینات در

آیات قبل و هدایت در «وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ» پیوند می‌خورد؟

آیا «مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ» و زلزله و طلب، که در قرب نصرت حق دخالت دارد،

در این سلامت و دخول در سلم هم دخیل می شود؟

«۴»

حج، حَجَّةُ الْإِسْلَام و حقیقت اسلام تاریخی و اجتماعی و سلوکی است. حجة الاسلام، حاصل احرام و عرفات و مشعر الحرام و رمی و قربانی و حلق و طواف است.

پس از افاضه عرفات، ذکر مشعر و ذکر مناسک و ذکر ایام معدودات، هدایت‌هایی را فراهم ساخته که هدایت به آیات^(۱) و هدایت به ایمان^(۲) و هدایت به صراط^(۳) است و این همه، بیناتی را فراهم آورده که باعث نجات از آفت‌های ضلال و محدودیت و محرومیت و خصومت و افساد و اهلاک حرث و نسل و اخذ عزت است و باعث آزادی (يَشْرِي نَفْسَهُ) و طلب رضای حق است و زمینه‌ساز دخول در سلم و در حصن عنایتی است که راهی بر شیطان باقی نمی‌گذارد و همین است که «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^(۴) نمی‌آید، که «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» آمده است؛ چون آدمی پس از نجات، همیشه می‌تواند با غفلت‌ها و گام به گام و به تدریج گرفتار شود و بلغزد.

و آنچه آدمی را از لغزش نجات می‌دهد معارف و بینات نیست، که توجه به عزت و حکمت حق هم هست.

۱. «كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ». بقره، ۲۱۱؛ «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكُمْ الْبَيِّنَاتِ». همان، ۲۰۹؛ «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتِ». همان، ۲۱۳.

۲. «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا». همان، ۲۱۳.

۳. «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». همان، ۲۱۳.

۴. یس، ۶۰.

با این نگاه به این آیات، آفت‌های انسان نه بر اساس افراط و تفریط نیروهای او - جامع السعادات و معراج السعاده^(۱) - و نه بر اساس هنجارها و ناهنجاری‌های اجتماعی - جرم‌شناسی - که بر اساس ضلال و هدایت، طرح و درمان می‌شود؛ که هر حدی از هدایت، ذکری می‌خواهد و هر ذکری دسته‌بندی و تقسیمی می‌آورد و هر دسته خصوصیتی از خوبی و بدی خواهد داشت.

در این آیات کوتاه، به این آسیب‌ها و آفت‌ها و درمان و سلامت و زمینه‌های آفت‌پذیری اشاره شده است. «هَلْ يَنْظُرُونَ» و «مَنْ يُدِلُّ» و «زُيِّنَ» و «يَسْخَرُونَ» و «اختلاف» و «بغی»، به زمینه‌های آفت‌ها اشاره دارد و بیئات و هدایت به آیات و به ایمان و به صراط و عزت و حکمت و بلا و بأساء و ضراء، راه دستیابی به سلم و سلامت را نشان می‌دهد، در حالی که به تاریخ این هدایت و ایمان و کفر و اختلاف و بغی توجه داده و بر عنصر تاریخی بلا و زلزله تأکید می‌نماید.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ»؛ دخول در سلم و دخول جنت بدون آنچه بر گذشتگان رفته - مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا - به دست نمی‌آید و فراهم نمی‌شود.

به این نکته باید بیشتر توجه داشت که تقسیم‌بندی بر اساس هدایت و ضلال و محدودیت و وسعت خواسته‌ها و اعجاب و گذشت، راه درمان و برخورد را نزدیک و مشخص می‌سازد.

آن دسته از مردم که با ضلال و سردرگمی - نه فقط گمراهی - به محدودیت و محرومیت می‌رسند، با همین ضلال و سردرگمی در وجود خویش، به ضلال در هدف و در راه و در روش و در سعی، گرفتار می‌شوند.

اینها با اینکه در حوزه این زندگی و در وسعت دنیا، حرف‌های اعجاب‌آور و

۱. دو کتاب اخلاقی معروف از ملا مهدی و ملا احمد نراقی.

حتی دل صادق و صداقتی مشهود دارند؛ - يُشْهِدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ - همین‌ها به خاطر ضلال و گم شدن و محدود شدن و برای دنیا برنامه‌ریزی کردن، ناچار با رسول دشمن می‌شوند و با لجاجت رو در رو می‌شوند. و این خصومت شدید؛ - أَلَدُّ الْإِخْصَامِ - و این رویارویی به رویارویی تمدن‌ها و نژادها و ملت‌ها و دین‌ها باز نمی‌گردد؛ که ریشه در تلقی آدمی از خویش و در ضلال و سردرگمی آدمی و محدودیت او دارد؛ چون تلقی‌های متفاوت، هدف‌های متفاوت و روش‌های متفاوت و کوشش‌های متفاوت را به دنبال می‌آورد و هیچ تسامح و تساهلی زمینه نمی‌یابد.

اگر همین‌ها با این ضلال و محدودیت به حکومت و رهبری برسند؛ - إِذَا تَوَلَّيْنَا سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ - تمامی سعی آنها در همین دنیا و در همین زمین محدود می‌شود و اینها حتی با تمام خوش‌دلی‌ها و صداقت و خوبی بدون غرض و مرض، با ضرورت و ناچاری به افساد می‌رسند و به اهلاک می‌رسند. و این افساد و اهلاک، مقصد آنها نیست، که نتیجه محدودیت و ضلال آنهاست؛ چون آنها برای این دنیا برنامه‌ریزی دارند و در این محدوده از وحی بی‌نیاز هستند و به عزت و غرور راه می‌یابند و با این ضلال و اثم، گرفتار عزت و غرور می‌شوند؛ - أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ - و جز بن‌بست و رنج و آتش، آنها را حاصلی نیست؛ - فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ - که آنها، این آتش را به بدی تهیه کرده‌اند؛ - لَبِئْسَ الْمِهَادُ -.

پس داستان اینها با این تلقی، داستان منافق و بازیگری نیست، که داستان محدودیت و ضلال و اعجاب و عزت و غرور و خودکفایی آدمی است که خود را محور می‌داند و خود را کافی می‌شناسد و حتی بر فرض وجود خدا و وحی و

رسول، به آنها نیازی احساس نمی‌کند.

در برابر اینها کسانی هستند که خود را به رضای خدا وا گذاشته‌اند؛ - وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي - و به دنبال رضایت او رفته‌اند و از او در تمامی لحظه‌ها و در تمامی حرکت‌ها و سکون‌ها دستور می‌خواهند؛ که علم و تجربه و عقل و اندیشه و قلب و عرفان و گزینه‌های فردی و جمعی را برای وسعت روابط و گسترده‌گی دنیاها و خود کافی نمی‌دانند و به اطاعت و تسلیم و طلب «مَرْضَاتِ اللَّهِ» روی آورده‌اند «وَأَلَّهُ رِئُوفٌ بِالْعِبَادِ».

آیا خصومت و درگیری آن هم با شدت، طبیعی این دو تلقی و این ضلال و هدایت نیست؟... آیا این تلقی با قتال و جهاد و با فتنه و فساد، که باز خود عامل جهاد و قتال است، گره نمی‌خورد؟

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ»؛ بر شما گناهی نیست که به دنبال فضل و بخشش از پروردگار خود باشید. گناه در این است که بخشش او را به خود ببندید و از او ببرید و به طغیان و عصیان برخیزید که قارون می‌گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي^(۱)»؛ این دارایی‌ها به خود من مربوط می‌شود. من با آگاهی خودم، به آنها رسیدم.

شروع طغیان در بریدن فضل و نعمت‌ها از پروردگار است. برای کسی که نسبت خود و نعمت‌ها را از پروردگار نبریده، جست‌وجو و پیگیری فضل و عنایت خدا هیچ گناهی ندارد؛ چون انحراف و بازگشتی در کار نیست و جدایی و فاصله‌ای از پروردگار نیست.

برای آنها که با هدف خود به طرح و برنامه‌ریزی رسیده‌اند و تقدیری جامع دارند، تمامی کارهای پراکنده یک کار است، که پراکندگی‌ها در جامعیت طرح و تقدیر تو به هم گره می‌خورند؛ که در دعای کمیل می‌خواهی: «أَسْئَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَ... حَتَّىٰ تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْزَادِي كُلُّهَا وَرِزْقاً وَاحِداً وَ خَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَداً»؛ از تو می‌خواهم که تمامی کارها و حرف‌های مرا یک حرف و یک کار قرار بدهی و حال من در حضور و خدمت تو همیشگی و مستمر باشد و با تحول کارها و شرایط

متحول نشود.

آنچه کارهای پراکنده را جمع می‌کند، طرح تو و آنچه که طرح را سازمان می‌دهد، هدف توست. پس اگر تو از او نبریده باشی دیگر اشتغال به هر کاری به او منتهی می‌شود و در انگیزه و در هدف و در طرح و جمع‌بندی به هم گره می‌خورد و بازگشت و انحرافی نیست، پس گناه و فاصله‌ای نیست.

«فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»؛ پس هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را در مشعر الحرام به یاد بیاورید. با عرفات، معرفت‌ها و آگاهی‌ها شکل می‌گیرد و کوچ و هجرت آغاز می‌شود. با این معرفت‌ها از خویش و استمرار خویش و از دنیا و پیوند آن با عوالم دیگر و از شهادت و غیب و از خداوند و احاطه و حضور و رحمت و محبت او، با این معرفت‌ها حریم‌ها و حرمت‌ها در شعور آدمی می‌نشیند و شعور به حرمت، آدمی را به حذر و دقت می‌کشاند.

من هنگامی که در کوچه‌های شلوغ، مست بازی بودم و خنده‌ها و تشویق‌ها را پشتوانه شیطنت‌هایم داشتم، به هیچ رهگذری رحم نمی‌کردم و آنها را با توپ، با بازیچه‌ها و با شکلک‌هایم می‌آزردم و خوشحال بودم. اما اگر می‌فهمیدم این رهگذر، استاد من و یا صاحب قدرتی است که پوست من زیر دست او افتاده، با این معرفت، حرمت‌ها را می‌شناختم و دست‌هایم و نگاه‌هایم در جایگاه خود می‌نشستند و حتی شیطنت دوستان دیگر را تاب نمی‌آوردم.

عرفات به مشعر الحرام و شعور به حرمت‌ها و حریم‌ها راه می‌یابد و از این «مزدلفه» و قرب و جوار توشه برمی‌دارد. عرفات و مشعر الحرام به معنای بینش و دانش نیست، که شناخت‌ها با مشعر الحرام و شعور به حرمت‌ها گره خورده و همین پیوند، حرمت‌ها را در شعور انسان نشانده و آدم بازیگوش لحظه‌های قبل را به حذر، به

حرمت و احترام نشاننده و نگاه داشته است.

و این را هم بگویم که با شعور به حرمت‌ها، وسوسه‌ها سر بر می‌دارند و آرزوهای نهفته زنده می‌شوند؛ که باید یکی را رجم کرد و دیگری را قربانی نمود. هجوم وسوس و ظهور اُمَنیه‌ها پس از مشعر الحرام و عرفات طبیعی است و همین است که ذکر می‌خواهد؛ آن هم ذکر مطابقت با هدایت‌ها و دریافت‌ها؛ «وَأَذْكُرُوا كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ...»؛ او را به یاد بیاورید همان‌گونه که شما را هدایت کرده. به راستی شما پیش از او و پیش از هدایت او از گمشده‌ها و سردرگم‌ها بودید و خود را نمی‌شناختید و اندازه و قدر خود را در نظر نمی‌گرفتید.

در این آیه به ذکر در برابر هدایت تأکید می‌نماید. ما از هدایت تصور دور و مبهمی داریم، در حالی که شکسته شدن بت‌ها، ظهور بن‌بست‌ها، حتی خستگی کودکی که همراه من است و یا خواب و چرت همراهی که صحبت‌های مرا تحمل می‌کند، همه اینها هدایت هستند به اینکه من تجاوز کرده‌ام و دل بسته‌ام و از راه نرفته‌ام.

وقتی بت محبوب من می‌شکند، می‌توانم او را که هادی است به یاد بیاورم و مطابق هدایت او رفتار کنم و می‌توانم بر او بشورم که چرا بت‌هایم را شکستی؟! مگر کسی دیگر نداشتی؟! مگر من تنها بنده تو بودم؟! و از این حرف‌ها!

دستور این است که از هدایت‌ها او را به یاد بیاورید و غفلت حضور او را با هدایت‌ها بشکنید. وقتی جام محبوب من می‌شکند، من می‌توانم بسوزم که از مادرم به ارث رسیده بود، چقدر عتیقه بود، فلان پادشاه در آن نوشیده بود و می‌توانم بیاموزم و او را به یاد بیاورم که دیدی شکستی بود و دیدی که بر روی موج خانه ساخته بودم و بر آب نقش کشیده بودم و بر باد دل بسته بودم!

پس از عرفات و درک حرمت‌ها و هجوم و سوسه‌ها و ظهور آرزوها، باید در مشعر الحرام به یاد اورسید و مطابق و برابر هدایت‌هایی که نه در تاریخ و گذشته، که در هر لحظه حضور دارند، به یاد او بود و از حادثه‌ها صدای دعوت او را شنید. به دوستی می‌گفتم: کسی که از این ظرف افتاده بر سر راه و از این زباله و آشغال مزاحم چشم می‌پوشد و می‌رود و صدای دعوت اینها را نمی‌شنود که می‌گوید مرا بردار و مرا مگذار، توقع نداشته باشد که دعوت رسول را اجابت کند و به فرمان این آیه عمل کند، که «أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^(۱). کسی که در برابر این هدایت‌های مستمر کار نکرده و او را به یاد نیاورده و اجابت نکرده، چگونه می‌تواند به دعوت رسول و صدای خدا دل بدهد و سر بر فرمان بگذارد؟

این حقیقت را چگونه می‌فهمی که او در هر چیزی جلوه کرده تا من او را در هر چیزی بیابم^(۲). و این نکته را چگونه فراموش می‌کنی که: «وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ»؛ مثل هدایت‌ها و مطابق هدایت‌ها و در برابر هدایت‌ها او را به یاد بیاورید، که این ذکر و هدایت شما را از سردرگمی و گم‌شدگی می‌رهاند؛ چون گم شدن آدم‌ها باعث می‌شود که به هدف‌های حقیر دل ببندند و هدف‌ها را گم کنند و در نتیجه راه را و روش را گم کنند و در نتیجه سعی و تلاش خود را گم کنند، که «ضَلُّوا السَّبِيلَ»^(۳) و «ضَلَّ سَعْيُهُمْ»^(۴) نتیجه این ضلال و سردرگمی است. ضلال را به گم‌شدگی و سردرگمی

۱. انفال، ۲۴.

۲. مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ملحق سید بن طاووس: «أَنْ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ.»

۳. فرقان، ۱۷.

۴. کهف، ۱۰۴.

ترجمه کن، نه به گمراهی؛ که گمراهی نتیجه گم شدن هدف و نتیجه گم شدن آدمی است.

وکسی که این گونه هدایت یافت و از ضلال رهید، اگر چه در شکل عمل و شکل کوچ مثل جاهلیت سابق و لاحق عمل کند، مشکلی ندارد؛ که این آمیزش نقطه های ضعف آدمی را مشخص می نماید و تعلق ها و وابستگی ها و غفلت ها و ذنوب نهفته او را نشان می دهد و برای استغفار آماده می سازد. «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ سپس کوچ کنید از آنجا که مردم و یا تمامی مردم کوچ کرده اند و از خدا آمرزش بخواهید. به راستی خداوند آمرزنده و مهربان است. «فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»؛ پس هنگامی که مناسک و عبادت های خود را به انجام رساندید، بی درنگ خدا را به یاد بیاورید، همان طور که پدران خود را به یاد می آورید، یا سخت تر و با ذکر و یاد بیشتر... این ذکر شدید پس از ذکر مطابق مطرح می شود.

آدمی با ذکر مطابق از ضلال و کفر می رهد و با ذکر شدید از شرک ها و بت ها نجات می یابد و از محدودیت ها و محرومیت ها رها می شود.

در زندگی قبیله ای و در جامعه آشناها، پدر، تکیه گاه، انس، عشق و افتخار توست. در جامعه مدنی و در جامعه بیگانه ها، حقوق و عدالت و قانون و آزادی و امنیت است که آدم ها را نگاه می دارد. در امت اسلامی که فراتر از روابط قبیله ای و تولیدی و معیشتی است و با هدف ها بیگانه ها را با هم جمع و دورها را نزدیک و نزدیک ها را دور می نماید، باید با قضای مناسک و عبادت ها این عبودیت را مستحکم نمود و از تمامی تکیه گاه ها و انس ها و عشق ها و افتخارها، به او روی آورد و با این ذکر شدید و سخت، پایه های بت ها را شکست و غفلت ها را برد؛ غفلت هایی که حتی با اعتقاد

به خدا و مناجات و ارتباط با او می‌تواند آدمی را به محدودیت در دید و حقارت در همت و محرومیت از آخرت بکشاند؛ چون شرک‌ها حتی با ایمان به خدا و با محبت به خدا جمع می‌شود، که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^(۱).

می‌توان خدا را دوست داشت، ولی چیزهایی را بیشتر از خدا خواست و به خاطر آنها از خدا برید و فقط به دنیا روی آورد. تنها با این ذکر شدید است که محبت شدیدتر به خدا شکل می‌گیرد و آدمی از محدودیت دنیا می‌رهد و بیشتر از عالم مشهود را می‌خواهد و به غیب ایمان می‌آورد. با این ذکر است که تقسیم‌بندی دوم شکل می‌گیرد؛ «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»؛ پس دسته‌ای از مردم می‌گویند (پس دسته‌ای از مردم، آنها کسانی هستند که می‌گویند): پروردگار ما! به ما در دنیا ببخش و برای آنها در آخرت بهره‌ای نیست.

«وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ و دسته‌ای از مردم می‌گویند (دسته‌ای از مردم آنها کسانی هستند که می‌گویند): پروردگارا! به ما در دنیا خوبی و در آخرت خوبی ببخش و ما را از رنج آتش نگهدار. «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا»؛ اینها برایشان بهره‌ای از آنچه (کسب کرده‌اند) به دست آورده‌اند، هست. «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ و خداوند شتابنده در بررسی است. آنچه آدمی را به دستاورد خود می‌رساند و با شتاب می‌رساند، همین وسعت دید است که از ذکر شدید برخاسته و آدمی را به خوبی دنیا و خوبی آخرت و رهایی از رنج‌ها کشانیده است.

«حَسَنَةً»، نعمتی است که به خوبی مصرف شده است، ولی این مصرف خوب یک قید دیگر می‌خورد تا از رنج آتش جدا شود و به صالحات برسد؛ که صالحات،

خوبی (حَسَنَه) با توجه به مصرف و جایگاه و جهت و مقصد است. و همین است که رنج سوختن ندارد؛ «وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

«وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ»؛ خدا را در روزهای شمارش شده و معلوم به یاد بیاورید! و این ذکر سوم است؛ ذکری است که پس از عرفات و مشعر الحرام (ذکر مطابق) و پس از رمی و قربانی و قضای مناسک (ذکر شدید)، در روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ادامه می یابد. و این ذکر مستمر، در این روزها و در بازگشت به کعبه و طواف و در این بازگشت و حشر در مسجدالحرام آدمی را از آفت‌ها و مرض‌های دیگر می رهانند؛ مرض‌هایی که ریشه در محدودیت دید و قناعت به دنیا دارد؛ چون برنامه‌ریزی فقط برای دنیا، با برنامه‌ریزی برای وسعت راه آدمی و تمامی دنیا و آخرت، متفاوت و متعارض است و به خصومت و افساد و اهلاک و عزت و غرور می انجامد. مگر آنجا که آدمی از خود گذشته باشد و خود را به دنبال «مَرْضَاتِ اللَّهِ» گذاشته باشد.

و طبیعی است که این آفت‌های گسترده و ریشه‌دار، گذشته از ذکر مطابق و ذکر شدید، به ذکر مستمر نیاز داشته باشد؛ چون آنچه با شدت اصلاح نمی شود با استمرار و تداوم و تدریج و کم کم، اصلاح می گردد، که «قَلِيلٌ مَّدْوَمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُؤٍ مِنْهُ»^(۱)؛ کم مستمر بهتر از زیاد ملال آور است.

وقتی دامنه آفت، گسترده و ریشه‌های آن عمیق باشد، شدت، به تنهایی کارگشا نیست؛ که استمرار و تداوم کارگر است و این ذکر می تواند باعث شتاب و یا تأخیر در این دو روز بشود و کسانی که عذر دارند و در مقام اطاعت و تقوا هستند، با شتاب و یا تأخیر اقدام کنند؛ «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۴۴۴.

وَأَتَّقُوا اللَّهَ؛ کسی که در این دو روز (دهم و یازدهم) شتاب کرد (زودتر به طواف کعبه آمد)، پس گناهی بر او نیست. و کسی که عقب انداخت (پس از دو روز آمد)، پس گناهی بر او نیست؛ برای کسی که اطاعت کرده و پرهیزکاری نموده است.

«وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ آگاه باشید به راستی شما به سوی او باز می‌گردید و جمع می‌شوید و باید برای این حشر آماده باشید و در همین فرصت‌ها برای این حضور کار کنید و مانع‌ها را بردارید و آفت‌ها را بزدايید و به سلامت برسید و در سلم داخل شوید و از آفت‌ها با این فکرها و ذکرها جدا شوید، که این ذکر سوم هم تقسیم‌بندی جدیدی را فراهم می‌نماید.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» تا «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». اینها دو دسته هستند. از مردم کسانی هستند با خصوصیات اعجاب‌آوری و فریبایی و با اشهاد و گواهی و با لجاجت و با خصومت و با اهلاک و با افساد و با عزت‌گناه. اینها منافق نیستند؛ چون خداوند، شهادت و دل‌های آنها را تکذیب نکرده است. اینها کسانی هستند که آدمی را محدود و برای این دنیا در نظر گرفته‌اند و برنامه‌ریزی کرده‌اند و در این مرحله و برای این دنیا حرف‌هاشان حتی رسول را به اعجاب می‌آورد.

اینها با اینکه در حوزه دنیا و زندگی دنیا حرف‌های اعجاب‌آور و دل‌خوب و صداقتی مشهود دارند، همین‌ها، به خاطر ضلال و سردرگمی و محدودیت، با سرسختی به خصومت می‌رسند و با رسول درگیر می‌شوند و این خصومت و رویارویی، نه به رویارویی تمدن‌ها و نه نژادها و نه دین‌ها به هیچ‌کدام باز نمی‌گردد، که این خصومت، ریشه در ضلال و هدایت و سردرگمی و محدودیت دارد که هدف‌های متفاوت، روش‌های متفاوت و کوشش‌های متفاوت را می‌سازد.

اینها هنگام حکومت و رهبری، تمامی سعی و تلاش خود را در زمین به کار می‌گیرند و محدود می‌شوند. و اینها با تمامی خوبی‌ها، در قول و در قلب و در سعی و با تمامی صداقت و همت، بدون غرض و مرض به ضرورت و ناچاری به افساد و اهلاک می‌رسند، که این همه نیرو در این محدوده جز به فساد و نابودی نمی‌رسد و سرّ خصومت و دشمنی شدید اینها، ایمانی است که به صداقت خود دارند و نتیجه‌ای است که از کارهای خود می‌گیرند و با این صداقت و تأثیر، ناچار به برنامه‌ریزی محدود و مدیریت و تربیت و تشکّل محدود می‌رسند و در این حوزه محدودیت، بی‌نیازی از خدای موجود و شاهد را و بی‌نیازی از دین و رسول را با خود دارند و با این عزت و غرور، ناچار با هر تقدیر و تدبیر و تربیت و تشکّل دیگری معارضه دارند و جز بن‌بست و آتش، کفاف آنها را نمی‌دهد؛ که بعضی‌ها به جای خضوع ایمان و عشق، خضوع آتش و بن‌بست را می‌خواهند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ از مردم کسانی هستند که گفته آنها در زندگی دنیا تو را به اعجاب می‌آورد و یا گفته آنها تو را در این زندگی به اعجاب می‌آورد. اعجاب گفته آنها در مورد زندگی دنیا و یا اعجاب تو در این زندگی دنیا از آنها، به خاطر پختگی حرف‌ها و به عمل رسیدن طرح‌ها و نتیجه دادن کارهاست. آنها کوششی دارند که با گفته‌ها و حرف‌هاشان هماهنگ است. این هماهنگی اعجاب‌آور است.

اینها گذشته از حرف‌های خوب، دل خوب و نیت خوبی هم دارند و خدا را گواه می‌گیرند و خداوند هم آنها را تکذیب نمی‌کند؛ «وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ؛ اینها خدا را بر آنچه که در دل دارند گواه می‌آورند؛ که در دل جز سعادت و رفاه و راحت و عمران و تمدن و امن و توسعه را نمی‌خواهند، ولی با این گفته و با این دل، «وَهُوَ أَلَدُّ

أَلْخِصَامِ»؛ اینها شدیدترین دشمنان هستند و یا شدیدتر در خصومت هستند و این خصومت به خاطر تفاوت هدف و روش و کوشش و تلاش آنهاست. خصومت‌ها با تفاوت اهداف آغاز می‌شود و با توجه به صداقت و کارایی و تأثیر، شدت می‌یابد و این دلیل خصومت و شدت خصومت است.

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ»؛ و هنگامی که عهده‌دار شونید، آنها در زمین تلاش و کوشش می‌کنند. «لِيُفْسِدَ فِيهَا»؛ و این تلاش عظیم در این محدوده، نتیجه فساد را دارد؛ گرچه آنها هدف فساد نداشته باشند. و این نکته قابل تأمل است که اینها نمی‌کوشند تا فساد کنند، حتی هیتلر و استعمارگران قدیم و جدید به قصد فساد نمی‌کوشند، که قصد منافع و به همین خاطر قصد اصلاح دارند، ولی این تقدیر و تدبیر غلط نتیجه‌ای جز فساد و اهلاک ندارد.

همان‌طور که «لام» در «لِدُوا لِلْمَوْتِ وَ ابْتُوا لِلْخَرَابِ^(۱)» برای قصد نیست و فقط نتیجه را می‌فهماند، همین‌طور در این فراز قصد را نمی‌رساند، که آنها به خاطر فساد تلاش کنند، بل این نکته را می‌رساند که سعی محدود در زمین و این تقدیر و تدبیر غلط، به فساد و به هلاک حرث و نسل می‌رسد؛ «لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ». سعی محدود؛ آن هم سعی عظیم انسان در این محدوده و در این زندگی هفتاد ساله نتیجه‌اش فساد است و نتیجه‌اش نابودی حرث و نسل است؛ چون این همت‌های عظیم در این محدوده به تعارض و درگیری و جنگ می‌رسند و تعارض منافع، به قتال و خون‌ریزی و نابودی کشته‌ها و انسان‌ها منتهی می‌شود. «وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»؛ و خداوند فساد را دوست ندارد و آدمی را برای این محدوده فسادانگیز نمی‌خواهد، که آدمی از رحم دنیا بزرگ‌تر است و برای این محدوده به

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۳۲.

این آگاهی و خودآگاهی و آزادی و اختیار و این استعدادهای عظیم نیاز ندارد و با این استعداد و این وسعت راه و این برنامه‌ریزی جدید، به وحی و امر خدا نیاز دارد و بدون این اطاعت و عهد، به بن‌بست و عذاب ورنج می‌رسد و این سوختن تمامی وجود او را می‌گیرد و سرشار می‌نماید.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»؛ هنگامی که به این وجود محدود و مدعی با این همه فساد و بن‌بست گفته می‌شود که خدا را اطاعت کن، عزت و غرور، او را می‌گیرد و این عزت، باگناه و برنامه‌ریزی و کارکرد غلط به وجود آمده و همین است که به عصیان و سرکشی می‌انجامد و این آفت‌ها درمان نمی‌شود. «فَحَسْبُ جَهَنَّمَ»؛ پس آنها را جهنم بس است. «وَ لَيْسَ الْمِهَادُ»؛ و این جهنم، بد دستاورد و آماده (فراهم) شده‌ای است؛ که آدمی با چشم‌پوشی از خود و با ضلال خود، به ضلال در هدف و در سعی و در راه و روش و عمل می‌رسد و برای محدوده می‌کوشد و به فساد می‌رسد و می‌سوزد و این سوختن نتیجه دست‌های اوست و از هیزم بارشده بر شانه‌های اوست.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبِعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ از مردم کسانی هستند که خود را به طلب خواسته‌های خدا می‌دهند (و می‌گذارند). اینها از خود فراتر رفته‌اند و از دنیا فراتر رفته‌اند و این گسترش وجودی و این دریافت و درک از خود و استمرار و روابط پیچیده، آنها را به سوی خدا و به سوی خواسته‌ها و رضا و سخط او آورده؛ که آنچه او می‌خواهد با محبت و رأفت او همراه است؛ «وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ و خداوند به بندگان دلسوز و مهربان است. از آنها به آنها مهربان‌تر و از آنها به آنها آگاه‌تر است و همین درک از محبت و رأفت و آگاهی اوست که دل‌های مؤمن و آگاه را به از خودگذشتگی در راه خواسته‌های او می‌رساند و گذشته از طلب فضل خدا، به طلب

مرضات و خشنودی‌های او می‌کشاند و همراه ذکر مطابق و ذکر شدید و ذکر مستمر، این طالبان فضل را در مقام طالبان رضای او می‌نشانند و از آنها می‌خواهد که در حصن و در سلم داخل شوند و پس از جاگیری در این قلعه محکم به دنبال گام‌های شیطان نیفتند و به تدریج بیرون نروند. در یک مرحله، خطاب «أَعْبُدُوا اللَّهَ» و «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» است و در این مرحله که در حصن هستید، خطاب «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در سلم داخل شوید و در این قلعه درآیید. این قلعه که همچون قلعه توحید و ولایت شما را از تمامی آسیب‌ها و آفت‌ها سلامت نگاه می‌دارد و آفت ضلال و محدودیت و محرومیت و خصومت و لجاجت و تباهی و نابودی و عزت و غرور و بن‌بست و سوختن را از شما می‌زداید.

این سلم به معنای صلح جهانی و سلم در روابط نیست، که این سلم، هدایت از ضلال و وسعت از محدودیت‌ها و جست‌وجوی رضای حق «أَبْتَغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ» در برابر رضای خلق است.

و نکته این است که این قلعه سلامت و این حصن امن عبودیت و توحید و ولایت، دور از وسوسه‌های شیطان و برکنار از حوزه شیطنت او نیست؛ که پس از جاگیری در همین قلعه، باز این امکان هست که به دنبال گام‌ها و وسوسه‌های گام به گام شیطان بیاییم و بلغزیم؛ چون این طور نیست که با دستیابی به آسمان‌ها، امکان بازگشت و هبوط منتفی باشد، که می‌توان بازگشت و ذلیل شد.

و نکته دیگر اینکه در این بازگشت، شیطان در مرحله اول به عبودیت خود

نمی خواند و از اول حرف آخر را نمی زند، که گام به گام و قدم به قدم می آورد و بر زمین می کوبد.

شیطان در مرحله اول و سوسه نمی کند که در کعبه با مادر خود در آمیز، ولی گام به گام از فضای سبز و طراوت بهار و چهره های شاد و ساق های روشن و جلوه های عشق و طُرّه های مست و از نگاه و لبخند و سلام و کلام و پیمان و دیدار می گوید و سرمست می کند و در خمار لذت مغرور می نشاند که با مادر غافل و فریفته و فریبا، ناخواسته در آمیزی و تویی که از دریاها گذشته بودی در قطره ای غرق شوی و تویی که از هستی گذشته بودی در پوست پیازی اسیر بمانی.

و این شوخی نیست؛ که خطوات شیطان همین است و گام های کوچک و چترهای بلند عصیان همین است؛ «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ و به دنبال گام های شیطان نیفتید، به راستی او دشمن است و آشکارا دشمن است. «فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ پس اگر پس از آنکه روشنگری ها و بینات به شما رسید، لغزیدید، پس آگاه باشید که به درستی خداوند عزیز و حکیم است.

عزت و حکمت و بینات، این سه عامل می تواند شما را از لغزش ها و فریب خوردن ها برهاند. پس اگر با این هدایت به آیه ها و هدایت به ایمان و هدایت به صراط، پس اگر با این هدایت های مبین و روشن که شما را از ضلال و سردرگمی می رهاند و شما را به قدر و ارزش و به وسعت راه و دوری مقصد و به عشق و محبت خدا و به عبودیت او می خواند، پس اگر با این همه بینات و با این همه ذکر مطابق و ذکر شدید و ذکر مستمر، باز گرفتار گام های شیطان شدید و لغزیدید، باید بدانید که او عزیز است و با عزت او غرور عزت شما می شکند و کامیابی ها و کامروایی ها به

محرومیت و آتش و دود می‌نشینند.

خداوند هستی را قانونمند و نظام‌مند آفریده و هرگونه خروج بر این نظام، درگیری و ذلت و خواری است.

این جهان، هدف‌دار و قانونمند است و در این مجموعه قانونمند که علم از قانونمندی آنها حکایت می‌کند، نمی‌توان شلنگ تخته‌کرد و پا دراز کرد و دست دراز کرد و دهان باز کرد و هوس گسترانید، که نه چشم و دست و نه قلب و شش و معده و کلیه و نه اندام و جوارح و جوانح تو، هیچ کدام نمی‌تواند هر چه بخورد و هر چه بردارد؛ که اندازه‌ها حدود و حقوق را آورده‌اند و این اندازه‌ها و نظام‌ها و سنت‌ها آئینه‌دار عزت حق و ذلت فاسق و چشم‌پوش و متجاوزی هستند که با علم یا جهل خود را به آتش زده و در حلقه انداخته است.

این عزت اوست که تجاوزها را به ذلت می‌کشانند. و این عزت اوست که بالاتر از قدرت سر بر می‌آورد. و این عزت اوست که سنت‌ها را می‌گذارد. و گذشته از این عزت جلوگیر، او حکیم هم هست. و حکیم، خوبی و بدی و تجاوز و اطاعت و هماهنگی با سنت‌ها و هجوم بر سنت‌ها را یکسان نمی‌بیند و یکسان پاداش نمی‌دهد؛ که حکیم برخوردهای متفاوت را به حساب می‌گذارد و به حساب پاداش می‌دهد و در نتیجه آنها که خود را یافته‌اند و به دنیا روی آورده‌اند، با آنها که از خود و دنیا گذشته‌اند و به رضا و رضوان او گره خورده‌اند، یکسان نمی‌شوند و یکسان بهره بر نمی‌دارند.

تا به حال از آفت‌های ضلال و محدودیت و محرومیت و لجاجت و خصومت و افساد و اهلاک و غرور و اثم و از بینات و هدایت به آیات و هدایت به ایمان و

هدایت به صراط و از ذکر مطابق و ذکر شدید و ذکر مستمر و گذشته از این همه از عزت و حکمت او گفت و گو شد، تا آفت‌ها دامن‌گیر نشوند و آسیب‌ها آدمی را از قلعه امن و سلم بیرون نیاورند. در ادامه این آیات به زمینه‌های آسیب‌پذیری از توقع و تبدیل و تزئین و استهزا اشاره می‌شود و به تاریخ آدم‌ها و کفر و ایمان آنها و تنوع هدایت‌ها و ضرورت بلا می‌پردازد و این‌گونه در این آیات کوتاه و کم از این داستان بلند و گسترده می‌گوید تا دستاویزی باشد برای آنها که به سلم و حَجَّةُ الْإِسْلَام و ملت اسلام و قبله اسلام روی می‌آورند و با عبودیت او گره می‌خورند.

من در ماه رمضان ۱۴۱۸ در شب‌های قدر به مناسبتی از مباحث نهج البلاغه، مفصل به داستان آسیب‌پذیری و آسیب‌شناسی و درمان و پیشگیری پرداختم و با توجه به خطبه‌ها و این آیات به طور گسترده‌تری سخن گفتم، ولی در جریان کلی این آیات از حجة الاسلام تا قتال و جهاد و انفاق، بیشتر از این مقدار جایگاهی ندارد. همین مقدار برای کسی که گوش فرا آورده و دل داده کفایت است؛ چون از همین دستور سلم توجه به آفت‌ها و آسیب‌های ضلال تا آخر مشخص می‌شود و از آیه «فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، به سه روش درمان از بینات و حکمت دلالت هست. و اساس تقسیم‌بندی آفت‌ها، نه افراط و تفریط و اعتدال و نه هنجارها و ناهنجاری‌های روانی و اجتماعی، که هدایت و ضلال می‌باشد.

و زمینه ابتلا به این آفت‌ها، توقع‌ها و چشم‌پوشی‌ها و تزئین‌ها و غرور و استهزاها می‌تواند باشد. و سرآسیب‌پذیری انسان در تقویم آزاد و انتخاب آگاهانه و در وسوسه‌ها و زینت‌ها و در نقطه ضعف‌ها و ذلت‌ها و در جاذبه‌ها و شهوت‌های گسترده آدمی نهفته است. و از این انسان با این همه نقطه ضعف می‌خواهند که با

بینات و ذکر و با درک عزت و قانونمندی و با درک حکمت و پاداش، نلغزد و گرفتار گام‌های فتنه نشود و در سلم مسکن بگیرد.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ»، پس از خطاب «فَإِنْ زَلْتُمْ» می‌تواند این التفات به غیبت و بی‌اعتنایی به مخاطبانی باشد که حضورشان منظور نیست و توقع و انتظارشان عامل لغزش و چشم‌پوشی هاشان می‌شود؛ چه «يَنْظُرُونَ» باشد و چه «يَنْتَظِرُونَ» باشد، این پر توقعی مشکل آنها را حل نمی‌کند و این انتظار، انتظار به جایی نیست. اینکه خدا و فرشته‌ها در سایبان‌هایی از ابرها بیایند، برای آنها که چشم پوشاند و کفر پیشه‌اند ایمانی نمی‌آورد و برای آنها که سالک هستند یک جرقه برای روشنایی‌شان کافی است.

اگر تو برای روشنایی، جهنمی از آتش را بهانه کنی و از جرقه‌های موجود و بینات مستمر چشم‌پوشی، حتماً از چنین حضوری از خدا و فرشته‌ها هم چشم می‌پوشی؛ چون کسی که شکر جرقه‌ها را نگذاشته باشد به این چلچراغ‌های حضور راه ندارد و بر فرض راهیابی، کامیابی و بهره‌مندی ندارد. با شکری که از اوایل و آغاز نعمت‌ها می‌کنی می‌توانی دنباله و مجموعه پرنده‌های نعمت را به چنگ بیاوری.^(۱)

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا...»؛ آیا جز این می‌بینند (نظر دارند) که خدا و فرشته‌ها در سایبان‌هایی از ابر، بیایند و بیایند، «وَقُضِيَ الْأُمُورُ»؛ در حالی که کارها گذشته و جایی برای تسلیم و ایمان باقی نمانده.

«وَالِلَّهِ اللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورُ»؛ برای کسانی که چشم دارند و نظر باز هستند، نهایت‌ها و بدایت‌ها روشن است؛ چون تمامی کارها به سوی خدا باز می‌گردد و رجعت و

۱. نهج‌البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۳.

نهایتی جز به سوی او نیست، که سرتاسر این فقر، حضور غنای اوست.

«سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ»؛ از بنی اسرائیل بپرس، ما چقدر آیه‌های روشن به آنها بخشیدیم، ولی آنها از این بینات بهره‌ای نگرفتند و توقع دیدار خدا کردند و نعمت‌ها را به کفر کشیدند و بینات را پوشیدند؛ «وَمَنْ يُدِلَّ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ هر کس نعمت‌های خدا را پس از حضور و آمدن آنها تبدیل کند - که «بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا»^(۱) - ناچار می‌سوزد؛ که به راستی خداوند سخت کیفر است.

این بنی اسرائیل و این هم توقع و انتظار اینها، که از بینات چشم می‌پوشند و نعمت‌ها را به کفر تبدیل می‌کنند. و سرّ این چشم‌پوشی در خود فراموشی و دلدادگی به زینت‌های زندگی است. و کسی که خود را باور نکرد و به خود و ارزش‌ها و استمرار و روابط گسترده خود ایمان نیاورد، ناچار هیچ ایمان نخواهد آورد؛ «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^(۲).

«زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»؛ برای کسانی که چشم پوشیده‌اند و کافر شده‌اند زندگی دنیا آرایش شده و در دل و چشم آنها نشسته، تا آنجا که دیگران را تحقیر می‌کنند و به سُخریه می‌گیرند؛ «وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ زندگی دنیا زینت یافته و اینها کسانی را که ایمان آورده‌اند مسخره می‌کنند.

«وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ کسانی که به معرفت و محبت و اطاعت رسیده‌اند و پرهیز کرده‌اند، بالاتر از این مسخره‌بازهای محدود هستند؛ که مغرور زینت‌ها و نعمت‌ها شده‌اند و از منعم و از هدف چشم پوشیده‌اند. خداوند به هر کس که بخواهد بهره‌ی حساب می‌دهد و بیش از معرفت

۱. ابراهیم، ۲۸.

۲. انعام، ۱۲.

و محبت و عمل آنها، به آنها می‌بخشد؛ چون اینها با شکر و اطاعت سزاوار این همه هستند. اینها نعمت هدایت و نعمت امکانات را به کفر نکشانند و به زینت‌ها چشم ندوختند و از منعم و از هدف نعمت‌ها و از هدف خویش دست نکشیدند...

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»؛ مردم یک امت با یک هدف و با یک مقصد بودند. بیش از دنیا را نمی‌دیدند و بیش از لذت نمی‌خواستند. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»؛ در دل این امت واحده و جمعیت یکرنگ، خداوند پیامبرانش را برانگیخت. «مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»؛ این پیامبران با دو کار بشارت و انذار همراه بودند. بشارت به قدر انسان، به نظام هستی، به حق و هدف هستی، به جمال و زیبایی و هماهنگی هستی با انسان و سلوک و حرکت او و به پاداش محتوم.

بشارت فقط به ثواب نبود، که بشارت به قدر و توانایی و به امکانات و نعمت‌ها و به هماهنگی جهان‌گسترده با این قدر و با این نعمت‌ها همه می‌تواند ملحوظ باشد. حتی بشارت دادن به اینکه کافر‌ها و مؤمن‌ها برابر نیستند از تکلیف‌های رسول است، که «بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا...» بِأَنَّ «...الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ... عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۱).

بشارت به قدر انسان، بشارت به هدف بلند او را به دنبال می‌آورد و همین هدف، معیار و میزان آدمی می‌شود؛ چه در هنگام انتخاب مکاتب و یا در هنگام انشعاب مکاتب و یا در هنگام عمل و اقدام، که بینات و کتاب و میزان، همراه تمامی رسولان آمد تا این امت واحده را به سامان برسانند.

این تلقی از بشارت و انذار مناسب‌تر از تلقی محدود به ثواب و عقاب است، به خصوص اینکه این «مُبَشِّرِينَ» و «مُنذِرِينَ» پیش از «انزال کتاب بالحق» آمده است و پیش از حکم و کتاب، بشارت و انذار به پاداش و کیفر بی‌اساس است.

این تلقی از بشارت و انذار، با هدایت به قدر و استمرار و ارتباطات گسترده آدمی

هماهنگ است که با این هدایت و تفکر در خویش، آدمی به حق و اجل در خلقت هم می‌رسد، که در سوره روم آمده: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ^(۱)». تفکر در خود به معنای تفکر پنهان در دل و آهسته در خویش نیست، بلکه انفس متعلق به تفکر و مورد و وعاء تفکر است، که آدمی از قدر خویش، به خدا و از استمرار خویش، به معاد و به ارتباط‌های خویش و به وحی راه می‌یابد و کتاب را بالحق درک می‌کند.

این هدایت به انسان و جهان، با این خصوصیات قدر و استمرار و ارتباط در انسان و حق و نظام و اجل و جمال در جهان، آغاز بشارتی است که انذار هم دارد؛ چون این وجود عظیم در این جهان محدود و مشهود نمی‌تواند آرام بگیرد و بن بست انسان و جامعه و جهان، رجعی^(۲) و بازگشتی به سوی حق را می‌خواهد و گرنه بیش از هر عذابی همین عذابی که بر دل می‌نشیند آدمی را می‌سوزاند؛ که «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ^(۳)»؛ آتش خدانه پوست، که دل را می‌سوزاند و در برمی‌گیرد.

بشارت آدمی به این است که اگر هماهنگ با خویش و هماهنگ با نظام و هدف جهان گام بردارد و با اجل و با حُسن هستی هماهنگ شود، بهره‌مند است هر چند که سختی، که استهزا، که درگیری داشته باشد. و انذار او در اینکه اگر سر برداشت و سرفرازی کرد و از خود چشم پوشید و به حقارت‌های زینت یافته دل خوش نمود، حتی با شادی‌ها در رنج است و با کامیابی‌ها در هراس؛ که نعمت‌ها آفت تحول را دارند و آدمی مشکل خود آگاهی و مرگ آگاهی را دارد. و در این دنیای متحول چگونه این انسان آگاه و مرگ اندیش که در بهار، پاییز را می‌بیند و حدس می‌زند می‌تواند با همه نعمت‌ها متنعم و راحت باشد؟

۱. روم، ۸.

۲- «إِنِّي إِلَهِي رَبِّكَ الرَّجْعِي»؛ علق، ۸.

۳. همزه، ۶ و ۷.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ». این داستان انسان است که با هدایت آیات و بینات، با هدایت به نشانه‌هایی در خویش و در جهان به اختلاف و دودستگی می‌رسد و در برابر هدایت، به ایمان و تسلیم و یا کفر و چشم‌پوشی می‌رسد و این اختلاف زمینه‌ای است تا حکم و داوری و حکومت و رهبری انبیا را محقق نماید.

«وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ همراه پیامبران کتاب را با حق یا به وسیله حق فرستاد تا حق یا خدا و یا کتاب حق در میان مردم داوری کند، در آنچه که در آن اختلاف کرده‌اند. در حالی که عامل این اختلاف جهل و نادانی نیست، که «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»؛ که اختلاف نکردند مگر کسانی که به حق دست یافته بودند، پس از آنکه بینات برایشان آمده بود. «بَغْيًا بَيْنَهُمْ»؛ عامل اختلاف تجاوزی بود که آنها در روابط خویش داشتند. «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» با «بَغْيًا» تفاوت دارد؛ که بغی بینایی، بغی و تجاوز در روابط اجتماعی است. و بغی خصلت تجاوزگری آدمی حتی با خویشان است. «بَغْيًا بَيْنَهُمْ»، به این نکته اشاره دارد که عامل کفر و ایمان و اختلاف‌های امت واحده تجاوز اجتماعی است.

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ». با هدایت بینات به هدایت ایمان می‌رسیم؛ پس خداوند آنهایی را که ایمان آوردند، به آنچه که از حق در آن اختلاف کرده بودند هدایت کرد و این تمام هدایت نیست، که او به آنهایی که می‌خواهد هدایت صراط و هدایت عبودیت را می‌رساند؛ «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ خداوند هر کس را که بخواهد به صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه می‌رساند؛ نزدیک‌ترین راه تارفت آدمی و عبودیت و بندگی الهی که هیچ محرکی در وجود او تأثیر نگذارد و هیچ طوفانی در دل او موج نیندازد.

می بینی جلوه‌های عظیم هدایت چگونه این امت واحده را در بر می‌گیرد. هدایت اول به آیه‌ها و نشانه‌هاست، به قدر آدمی، به استمرار آدمی، به روابط آدمی، به نظام و قانونمندی جهان، به حق و هدف‌داری و جهت‌داری جهان و به اجل و مراحل جهان و به جمال و هماهنگی کلی جهان، به این همه نشانه‌ها راهنمایی می‌نماید و این هدایت گاهی «هُدًى لِلنَّاسِ» است و گاهی «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى».

هدایت بین و بدون ریب از مقطع تقوا و اطاعت آغاز می‌شود و کسانی بر این هدایت استوار و پابرجا می‌مانند که به غیب‌گرایی داشته باشند و بیشتر از دنیای حاضر و مشهود را بخواهند و به الله ایمان داشته باشند و وسعت و قرب و جوار او را بخواهند و به وحی ایمان داشته باشند و بیش از حس و علم و عقل و عرفان و غرایز را بخواهند و به یوم‌الآخر ایمان داشته باشند و بیش از امروز را طالب باشند. اینها با این وسعت و عطش، بر هدایت‌ها پابرجا می‌مانند و می‌رویند؛ «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^(۱). ثبات و رویش، این هر دو برای اینها و تنها برای اینهایی است که خصوصیت ایمان و تسلیم و یقین آنها مطرح شده.

این هدایت و این «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى»^(۲)، این فرقان، فیض راه اینهایی است که بی‌قرار و پا در رکابند و شاکر و بهره‌بردارند. از بشارت‌ها و اندازهای وسیع بهره می‌گیرند و به هدایت در هنگام اختلاف دل می‌سپارند و این هدایت دوم است.

و به هدایت صراط و عبودیت نایل می‌شوند، که این هدایت سوم و هدایت ایصال است و همراه با شکستن بت‌ها و تعلق‌ها و ضربه‌های بلا و تازیانه‌های ابتلا است که بلافاصله در آیه بعد مطرح می‌شود...

۱. بقره، ۵.

۲. همان، ۱۸۵.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»؛ آیا گمان می کنید که به بهشت راه می یابید با اینکه مانند آنهایی که پیش از شما گذشتند، بر شما نیامده. «مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ»؛ آنها را اندوه و رنج ها گرفت و لرزیدند و زیر و رو شدند تا آنکه رسول و آنها که با او ایمان آورده بودند، گفتند: نصر و یاری خدا کجاست؟ آنها به جست و جوی نصرت خدا و یاری او آمدند.

«أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»؛ آگاه باشید که نصر و یاری خدا نزدیک است و این بلا و طلب، به قرب نصرت می رسد، نه به وصال نصرت؛ که دستیابی و وصال، اقدام هم می خواهد و باید بلا و طلب و اقدام، هر سه با هم همراه شوند تا به وصال نصرت نایل شوند؛ که در برابر بت ها و تعلق های درونی و فرعون ها و قدرت های بیرونی چاره ای جز بلا و ابتلا نیست. و با این بلا است که عبودیت شکل می گیرد و گرنه تمرکز و ریاضت گرچه به قدرت و تصرف هم راه بیابد، به عبودیت و بندگی راه نمی برد، که توقع و انتظار را بالا می آورد و از انکسار و دل شکستگی دور می گرداند. و این نکته مهم است که صراط مستقیم گرچه با هدایت و معرفت و محبت و عمل آغاز می شود، ولی با عجز و ابتلا است که قریب و واصل می شود و با این مقدمات، دیگر غرورِ قرب و مستیِ قرب تو را نمی گیرد؛ که انکسار و دل شکستگی توشهٔ تمامی راه می شود و مانع از تمامی کبر و غرور و طلبکاری و توقع و انتظار... راستی که این آیه حرف و هدایت بسیار دارد؛ چه در رابطه با ناس و امت واحده که وضع اولیه و پیش از هدایت و بعثت است و چه در رابطه با بشارت و انداز که این همه گسترده است؛ از قدر و امکان و هماهنگی و ثواب، همه را در بر می گیرد و چه در رابطه با هدایت، که هدایت آیات و ایمان و صراط را شامل می شود و چه در رابطه با اختلافِ ایمان و کفر و نفاق و استضعاف و چه در رابطه با عامل اختلاف که

«بَغِيًّا يَبِينُهُمْ» است، نه تنها بغی و تجاوز و چه در رابطه با مرکب‌های سلوک که پس از معرفت و عشق و عمل، به بلا و عمل و اعتصام گره می‌خورد و آدمی را با نصرت و امن او همراه می‌سازد و به حصن توحید و ولایت راه می‌دهد و تمامی مال و جان آدمی را با انفاق و شهادت مبتلا می‌سازد؛ چون آنچه برای او نباشد و در راه او نباشد، طعمه دنیا و بار سنگین آدمی است که می‌خواهد سالک باشد و از دنیا توشه بردارد و تا آن سوی هستی گام بگذارد؛ که اگر سالک با بلا و طلب، به این اقدام دست یافت و از زیادی‌ها گذشت، دیگر شری دامن او را نمی‌گیرد، که «عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ»^(۱).

این گونه آیه‌ها به هم گره می‌خورند و آدمی را می‌سازند. ضلال و هدایت، صف و قتال را می‌آورد و بلا و طلب، مال و جان را به کار می‌گیرد و انفاق و شهادت را بر آدمی سبک می‌نماید و مؤمن مهاجر مجاهد را به رحمت حق پیوند می‌زند، که «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»^(۲). این گونه آیه‌ها از هر طرف در هم تنیده می‌شوند و آدمی را به هدایت می‌گیرند. «وَلَهُ الْحَمْدُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا... وَلَهُ الْحَمْدُ عَلَىٰ مَا أَوْلَانَا... وَلَهُ الْحَمْدُ عَلَىٰ حُسْنِ بَلَائِهِ وَ جَزِيلِ عَطَائِهِ».

۱. بقره، ۲۱۶.

۲. همان، ۲۱۸.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَ
الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٣٦﴾ كَتَبَ عَلَيْكُمْ الْقِتَالَ
وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ
شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ
قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ
أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن
دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرُدَّكُمْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
وَإِثْمُهَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٠﴾ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ
لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَأَعْتَبْتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤١﴾ وَلَا تَتَّبِعُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَا مِمَّنْ
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا تُعْجَبْكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَا تُعْبُدُ مِنْ
خَيْرٍ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا تُعْجَبْكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ
الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

« ۱ »

کُزّه و کُزّه: ناخوشایند.

خیر و شر: خوبی و بدی. با خوشی و ناخوشی تفاوت دارد. در خوبی و بدی، نیاز و اندازه وجودی انسان مطرح است. در خوشی و ناخوشی، هوس و هوای آدمی.

خمر: آنچه که اندیشه و عقل و سنجش آدمی را بپوشاند. «ما يُخَامِرُ الْعَقْلَ»^(۱).

میسر: قمار و برد و باخت و یا نوعی از آن.

اثم: گناه.

عفو: گذشت، چشم پوشی، بخشش.

عنت، آعنتکم: شما را به زحمت می انداخت.

اعجاب: شگفت زده کردن.

« ۲ »

آیا در «ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» و «ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ»، همان مفهوم «ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»^(۲) نهفته و همراه عنایت و این توجه است که از خوبی ها انفاق کنید و به جای بیاورید؟ در «وَهُوَ كُزَّهُ لَكُمْ»، این ناخوشایند بودن آیا به خاطر تعلق و حب نفس است و یا به خاطر اینکه قتال راه مناسبی برای رسیدن به تفاهم نیست و با تسامح و تساهل امکان تفاهم بیشتری فراهم می شود؟

آیا در تعبیر «قِتَالٌ فِيهِ كِبِيرٌ» و یا تعبیر «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»، با آنچه در آیه ۱۹۱

۱. تاج العروس.

۲. سبأ، ۳۹.

آمده بود که «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»، تفاوتی هست؟ آیا شدت با کِبَر، در حجم (وسعت) و سرعت متفاوت هستند، که شدت (أَشَدُّ)، سرعت و اکبر، وسعت را می‌رساند؟

ترکیب آیه «قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ» چگونه است؟ آیا «صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» و «كُفْرٌ» و «إِخْرَاجٌ» عطف بر یکدیگر هستند و «أكبر» خبر آنهاست و یا «صَدٌّ» و «كُفْرٌ» عطف بر «قِتَالٌ» هستند و «إِخْرَاجُ أَهْلِهِ» به تنهایی مبتدا برای «أكبر عِنْدَ اللَّهِ» است؟

آیا این احتمالات تفاوتی در اصل مطلب دارد؟

آیا حبط عمل، در دنیا و آخرت متفاوت است؟ «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، حبط عمل در دنیا بی حاصلی آن در حفظ مال و جان است و در آخرت بی حاصلی آن در نجات از عذاب؟

آیا «يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»، با قرب رحمت و وصال رحمت متفاوت است؟ در آیه «بَيِّنَ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، چگونه بیان آیات به تفکر؛ آن هم در دنیا و آخرت گره می‌خورد؟

در «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»، آیا مخالطه و اصلاح و ارشاد و نظارت بر آنها می‌تواند مورد سؤال باشد؟

در آیه «لَا مَنَّةَ لِمُؤْمِنَةٍ خَيْرٌ» و یا «لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ»، آیا خیر و اعجاب، با همان معنای خوبی و خوشی تبیین می‌شود؟ که اعجاب خوشایند است نه خوبی، که هماهنگی با وجود انسان و با نیاز اوست.

در آیه «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِأَذْنِهِ»، دعوت باذن یا مغفرت باذن چه معنا دارد؟

«۳»

ربط انفاق با مطالب قبل و با بحث قتال چگونه است؟
بازگشت به بحث قتال از آیه ۲۱۶ تا ۲۱۸ بر فرض ارتباط با انفاق، چه ربطی به
خمر و میسر دارد؟
چگونه پس از «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»، در آیه ۲۱۵ دوباره به «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»
در آیه ۲۱۹ باز می‌گردد و چگونه جواب‌ها متفاوت می‌شود؟
آیا «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» می‌تواند جواب مناسبی باشد؟ پس «قُلِ الْعَفْوَ» چه لزومی
دارد؟

آیا در آیه «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، ارتباطی
میان «كَذَلِكَ» و بیان آیات تفکر در دنیا و آخرت می‌تواند باشد؟
سؤال از «يَتَامَى» چه ارتباطی با این همه دارد؟
بحث نکاح چه توضیحی برمی‌دارد و چگونه با مبحث آیات بعد که حیض و
ایلاء و طلاق است گره می‌خورد؟

«۴»

با بیان شعائر به توضیح از شرایع و احکام می‌رسیم. در تبیین احکام و شرایع
می‌توان از مبانی و مقاصد و شرایط بهره‌گرفت؛ که تمامی احکام برای آدمی و
جامعه و استمرار او کارساز است. آدمی که در سلم و در حصن توحید و ولایت
داخل شده و همراه بلا و زلزله‌ها آماده رحمت و امیدوار به رحمت حق گردیده، این
آدم با معرفت و محبتش، به شرایع و تکالیف گره می‌خورد. احکام، با معارف و

عقاید و نظام‌ها، معنا و استواری می‌یابد.

در همین فرازها سؤال از انفاق و مسأله قتال و جنگ، این‌گونه تبیین می‌شود: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»؛ می‌پرسند چه انفاق کنند. به طور طبیعی می‌شد که به مقدار و به موارد انفاق اشاره کرد و توضیح داد که چگونه و چقدر و چه چیزهایی را به چه کسانی بدهید. عدول از این جواب طبیعی و توضیح اینکه آنچه می‌دهید برای خودتان و یا برای خویشان و بستگان شماست، این نکته را می‌رساند که مبانی و مقاصد و شرایط، جواب‌گوی شکل و روش و دستور احکام هستند. این دو نکته که: «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينِ...»، «مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ غایت و حاصل عمل و حضور و آگاهی الهی، دستگاهی را می‌سازد که مصرف و مقدار و شکل و روش انفاق را توضیح می‌دهد.

در واقع مقدار انفاق و گسترش انفاق به مقدار نعمت و امکانات آدمی مربوط نیست، که به قدرت روحی و قدرت باطنی و ظرفیت قلبی او باز می‌گردد؛ که به حسرت و ملامت گرفتار نگردد، که «لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا...»^(۱). با این توجه، انفاق وسیع و کثیر می‌شود تا آنجا که به محدودیت و جلوگیری باید پرداخت که در آیه ۲۱۹ آمده: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...».

در برابر این سؤال که «چه بدهیم»، جواب این است: آنچه می‌دهید برای خود شما و برای والدین و نزدیکان شماست و این همه در حضور خدا و با آگاهی اوست.^(۲) در این جواب به مقدار خاصی توجه نمی‌شود، که مبانی و مقاصد و

۱. اسراء، ۲۹.

۲. بقره، ۲۱۵.

ریشه‌های معرفتی و محبتی فعال می‌شود تا شکل و روش و مقدار و مصرف و موارد مال و جان و آبرو و زبان و گفت‌وگو را در بر بگیرد و آدمی را برانگیزد تا آنجا که نیاز به جلوگیری و محدودیت فراهم شود و او را از اسراف و زیاده روی در انفاق باز دارد. در مورد قتال و گذشت از جان، «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» مطرح می‌شود و ضرورت و لزوم آن گوشزد می‌شود؛ چون تسامح و تساهل و تحمل و پذیرش در مرحله تبیین و روشنگری است. پس از تبیین و صف، قتال و درگیری طبیعی است و زمینه‌ای برای تسامح و تساهل نیست؛ که طرفداران تسامح و تحمل و آزادی، دشمنان این همه را تحمل نمی‌کنند و به آنها میدان نمی‌دهند. پس از تبیین و صف، قتال خیر است حتی اگر شما نخواهید؛ چون فتنه را برمی‌دارد و فریب‌ها و غرورها را می‌شکند. در واقع قتال با تمامی خشونت و صعوبت از فتنه بهتر است؛ که سرعت و عظمت فتنه از قتل و درگیری بیشتر است، که «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ...»^(۱) و «... أَكْبَرُ...»^(۲)، شدت و حجم فتنه بیشتر و عظیم‌تر است.

همان‌طور که در مورد انفاق، دستگاه مبانی و مقاصد و شرایط به مسائل زیر جواب می‌داد، همین‌طور در مورد قتال همین ریشه‌ها و فتنه‌ها حرف می‌زنند و اصل و شکل و زمان قتال را مشخص می‌نمایند.

دشمن برای فتنه و فریب می‌جنگد، پس شما برای شکستن این مقصد کوشا باشید؛ «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»، پس شما هم «قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»^(۳) و «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ...»^(۴). و اگر شما در برابر این

۱. بقره، ۱۹۱.

۲. همان، ۲۱۷.

۳. همان، ۱۹۳.

۴. همان، ۱۹۱.

بازی‌ها گرفتار شدید و بازگشتید و مرتد شدید، این ارتداد، کفر و حبط عمل را می‌آورد و اثر عمل و اسلام را در دنیا و در آخرت از بین می‌برد. در دنیا جان و مال و نکاح را حفاظت نمی‌کند و در آخرت باعث نجات و رهایی و رستگاری نمی‌شود؛ که با ایمان، هجرت و جهاد لازم است و قتال لازم است.

در تمامی موارد، این احکام هر چند سخت و ناخوشانید باشند و در برابر ریشه‌های عادت و هوس‌های ما سنگین باشند، در تمامی این موارد این احکام و تکالیف، آیه‌ها و نشانه‌های زندگی و مرگ را مشخص می‌نمایند و زمینه‌ای برای تفکر و شناخت بیشتر از حدود و مرزهای زندگی و مرگ به ما می‌دهند؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ»؛ با بیان احکام، بیان نشانه‌ها و آیه‌ها فراهم می‌شود. «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ تا شاید شما در دنیا و آخرت فکر کنید و از این نشانه‌ها به معرفت‌های جدیدتر راه بیابید.

با بیان این نشانه‌ها آدمی می‌تواند بفهمد که دنیا کجاست و چه کلاسی و کوره‌ای و چه راهی و صراطی است. می‌تواند بفهمد که آخرت چه منزلی و چه مرحله‌ای و چه استمراری است. با بیان احکام، آیات و نشانه‌ها بیان می‌شود و این گونه زمینه تفکر در دنیا و در آخرت و در نتیجه شناخت دنیا و آخرت فراهم می‌گردد.

پس از قتال، یتیم‌ها و زن‌های باقیمانده به سرپرست و نکاح نیاز خواهند داشت. در این مرحله اصلاح یتیمی و برادری آنها مطرح است و نکاح زن‌ها بر اساس ایمان، نه شرک و اعجاب، از خوبی برخوردار است؛ چون دعوت‌ها به سوی آتش و به سوی بهشت و غفران خدا خواهد بود و این غفران، غفرانی است که او خواسته و پسندیده و نظام‌هایش را نهاده است؛ «مَغْفِرَةٌ يَادُّنِيهِ».

در ادامه آیاتِ بلا و زلزله و نصرت حق و نزدیکی آن، از انفاق، از زمان قتال و از خمر و میسر و دوباره از انفاق و از یتامی می‌پرسند. در جواب به این پرسش‌ها، لطافت و نکته‌هایی هست؛ چون جواب مستقیم و صریح نیست، در حالی که اجمالی ندارد و برای هر کس با هر شرایط و امکانی کارگشاست.

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»؛ از تو می‌پرسند چه انفاق کنند. «قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ»؛ بگو هر آنچه از خیر انفاق کنید، «فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْأَبْنَاءِ السَّيِّئِينَ»؛ پس برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیم‌ها و زمین‌گیرها و راه‌مانده‌ها است. شما با آنچه انفاق می‌کنید مشکلاتی از خانه و جامعه خود را برمی‌دارید و با این مصرف به این حاصل می‌رسید. «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ نه تنها انفاق بل هر آنچه از خوبی انجام بدهید پس به راستی خداوند به آن آگاه است و با آن حضور دارد.

و این حضور و آن حاصل می‌تواند انگیزه انفاق خوب و تمامی کارهای خوب شما باشد و شما را تا سرحد ایثار و اسراف بکشاند؛ چون مقدار انفاق با مقدار قدرت روحی و عشق و علاقه و ظرفیت شما بستگی دارد. و همین است که مردان راه، بر عشق حق، حتی همراه علاقه و نیاز، از نعمت‌ها می‌گذرند و بدون سپاس و پاداش می‌بخشند؛ که «يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^(۱)، «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ

عَلَىٰ حَبِيْبِهِ...^(۱)»

و این بخشش، بدون ملامت و بدون حسرت است و به اندازه ظرفیت و قدرت است؛ گرچه از دارایی و نعمت‌های موجود بالاتر است ولی از توانایی و قدرت‌های موجود بیشتر نیست و اینجاست که می‌توانی قرض کنی و حتی به زندان بیفتی تا دوست جوان و گرفتار تو زندانی نشود و زندگی او در هم نریزد.

این تحلیل برای این بخشش‌ها با دارایی موجود سر راست نمی‌شود ولی با توانایی موجود هماهنگ است؛ که بدون حسرت و ملامت می‌تواند این گذشت‌ها ادامه بیابد و این معیار، معیار دقیقی است؛ «فَتَقَعْدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^(۲).

و همین توانایی زمینه فریضه جهاد و مکتوبه قتال می‌شود؛ گرچه ناخوشایند باشد و ناخواسته باشد. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ»؛ بر شما کشتار و درگیری استوار شد و آن خوشایند شما نیست. «وَ عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ بسا چیزی را نخواهید و آن برای شما خوب باشد. «وَ عَسَىٰ اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»؛ بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما بد باشد؛ چون خوبی با خوشی متفاوت است. دارو خوب است، مطابق نیاز است ولی خوش نیست و خریزه برای مریض خوش است ولی خوب نیست و هلاک اوست.

خوشایندها ملاک نیست؛ که اندازه‌ها، حدود را می‌آورد و تکالیف را می‌سازد و آن هم در دنیایی که هر چیزی اندازه و نظام دارد، هر چیزی قدر و سنت دارد. «وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ»؛ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید و از این قدر و حد و حق و از این سنت‌ها و نظام‌ها بی‌خبر هستید. نمی‌توان مثل بچه‌ها هر چیزی را به دهان برد و

۱. دهر، ۸.

۲. اسراء، ۲۹.

با خوشایندها اندازه گرفت؛ چون دهان ما، ذوق ما و یا خواسته‌ها و هوس‌های ما ملاک و معیار بر حق این نظام نیست؛ که نیازها و هماهنگی با نظام و سنت، علم و آگاهی می‌خواهد و شما از این همه بی‌خبر هستید.

چه بسا تسامح و تساهل و یا گفت‌وگو و دیالوگ را کافی بدانید و چه بسا تعلق‌ها و وابستگی‌ها به جان و مال و امنیت و رفاه، شما را زمین‌گیر کند، اما پس از تبیین و صف‌ و پس از توجه به امر و دستورِ مکتوبِ خدا جای درنگ نیست؛ که باید فتنه‌ها و سنگ‌های راه را برداشت و با این معیار تا آخر راه را رفت و در شکل جنگ و زمان جنگ و شدت و نرمش‌ها، فتنه‌ها را در نظر گرفت و دشمن را به چشم داشت.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»؛ از تو از ماه‌های حرام از کشتار در آن می‌پرسند. «قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»؛ بگو کشتار در این ماه‌ها بزرگ است. «وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ در حالی که جلوگیری از راه خدا و چشم‌پوشی و کفر به خدا و کفر به مسجد الحرام و بیرون راندن اهل مسجد از آن، در نزد خدا بزرگ‌تر است. «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»؛ که فتنه از کشتار بزرگ‌تر است، که فریب‌ها و بازیگری‌ها از کشتار بزرگ‌تر است.

«وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»؛ اینها همیشه با شما کشتار می‌کنند تا شما را اگر بتوانند از دین‌تان بازگردانند. «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ»؛ و هر کس از شما از دین خود بازگردد، پس بمیرد در حالی که او چشم‌پوش و کافر است. «فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ پس اینها با کفر و چشم‌پوشی کارهایشان در دنیا و آخرت از دست رفته است. «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ و اینها همراه آتش هستند. آنها در آتش جاودانند.

پس جهاد و کشتار، فریضه و مکتوب است و به خاطر قتال و به خاطر فتنه آنها

تشریح می‌شود. با شروع آنها و حتی بدون شروع، با فتنه آنها جهاد آغاز می‌شود و این فریضه حتی اگر خوشایند شما نباشد، با تعلق‌ها و یا نوع نگرش و برخورد شما سازگار نباشد، خیر است و خوب است. هم نیاز شما و هم نیاز آنهایی است که کفر ورزیده‌اند و چشم پوشیده‌اند و هم نیاز آنهایی است که گرفتار فتنه چشم‌پوش‌ها هستند و در چنبره بازیگری آنها گرفتار شده‌اند.

و جواب‌گوی شروع و ختم و هنگام و شدت و نرمش آن [جهاد]، جلوگیری از راه خدا و چشم‌پوشی از خدا و از حرمت‌های او و اخراج و تبعید و ظلم بر صاحبان حرمت است.

و ارتداد و بازگشت از معرفت‌ها و عقیده‌ها اگر به خاطر ترس و تقیه باشد یک حکم دارد و اگر همراه کفر و چشم‌پوشی باشد و تا هنگام مرگ ادامه بیابد، باعث حبط و بی‌حاصلی کارها در دنیا و آخرت خواهد بود. و اگر پیش از مرگ با توبه و بازگشت جبران شود، حتی اگر در دنیا باعث قبول نگردد به خاطر سخت‌گیری بر اهل رده [که] آنها در ظاهر توبه نداشته باشند، ولی در آخرت بهره‌مند خواهند شد، که بی‌حاصلی و حبط عمل در دنیا و آخرت هم به کفر و هم به کفر تا هنگام مرگ وابسته است؛ «فَيَمُتُ وَ هُوَ كَافِرٌ».

همان‌طور که رجای رحمت نه فقط بهره رحمت، که رجا و امیدواری برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و برای آنهایی است که پس از ایمان، هجرت و جهاد در راه خدا را آورده‌اند؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ به راستی آنها که ایمان آورده‌اند و آنهایی که هجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، اینها به رحمت خدا امید می‌بندند. «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ که خداوند بخشایشگر و مهربان است. با بخشایش او زمینه رحمت

فراهم می شود و حتی فاسقها و از راه مانده‌ها را می پوشاند. ولی امید بستن به رحمت حق، ایمان و هجرت و جهاد می خواهد و این هر سه را می طلبد. و هر چه زمینه‌ها فراهم تر شود بهره‌ها بیشتر و به همان نسبت تکالیف سنگین تر و بُرنده تر می شود. تدریج و تخفیف، همراه رشد ایمان و هجرت و جهاد برداشته می شود و صراحت و تکلیف روی می آورد. همان طور که در احکام سنگین؛ مثل ربا و قمار و خمر که عادت جاهلیت و ریشه دار در زمان و در خون و در فرهنگ جاهلی است، با همین تدریج و تخفیف درمان می شود؛ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا»؛ از تو می و قمار می پرسند. بگو: در این دو، گناه بزرگ و سودهایی برای مردم هست. و حال آنکه گناه این دو بزرگ تر از سود این دو است و این مقایسه را در برابر حکم قاطع در سوره مائده در آیه ۹۰ و ۹۱ بگذار که می فرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ...».

در این آیه^(۱)، فراغت خمر و پاک بازی قمار را با صفای انفاق تعقیب می نماید و نشانی‌ها را برای تفکر در دنیا و در آخرت باز می گوید.

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»؛ از تو می پرسند چه چیز را ببخشایند، بگو زیادی را، بگو آنچه از نیاز شما زیاد است.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ این گونه به تدریج و با تخفیف با بیان احکام، نشانه‌ها را روشن می نمایم تا شما بتوانید با این نشانه‌ها برای شناخت دنیا و آخرت بهره بگیرید. شاید شما در دنیا و آخرت فکر کنید و از معلوم‌های روشن به مجهول‌های نهفته راه ببرید؛ که دنیا راه است و آخرت منزل است و

در راه نمی‌توان ماند و سنگ راه شد و سنگ راه خدا را تحمل کرد و به غفلت و غرور و بازی دل بست؛ که باید راه افتاد و گردو خاک بر نیانگیخت و دل‌ها را آلوده نساخت و در دام نینداخت. این راه دنیاست و آن هم منزل آخرت است که مقصد نیست، که مقصد جایی دیگر است و بازگشت به سوی دیگری است؛ «إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي»^(۱)، «إِلَيْهِ الْمَصِير»^(۲)، «نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ»^(۳)، «فِي شُغْلٍ فَآكِهِون»^(۴).

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ»؛ از تو از یتیم‌ها می‌پرسند؛ یتیم‌هایی که حاصل جنگ و حاصل مرگ‌های طبیعی هستند و در ادامه قتال و جنگ، طبیعی است که به آنها و مادرانشان پرداخته شود. در مورد اینها اگر آمیزش و خلط صورت بگیرد یک حکم دارد و اگر بدون آمیزش و دورادور باشد حکم دیگری است. در آمیزش، برادری است و دورادور، اصلاح و جهت دادن به کارهای آنها و از بن بست بیرون کشاندن آنها.

خداوند نمی‌خواهد به زحمت بیندازد و رابطه‌ها را سخت گرداند. او از مخالفت و آمیزش جلوگیری نمی‌نماید، ولی آمیزش، تکلیف اخوت و برادری را دارد و دورادور فقط بار اصلاح و احسان بر دوش شماسست و او مصلح و مفسد را می‌شناسد، که اینها نه با حرف و حتی نه با عمل، که با علامت‌ها، با ظرفیت‌ها و ظرافت‌هاشان شناسایی می‌شوند. «قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ»؛ بگو به نفع آنها اصلاح کردن و بالاتر از خوبی، به خوبی‌ها جهت دادن بهتر است.

حسنات و احسان با **صالحات** و اصلاح تفاوت دارد. در صالحات، حسنات به

۱. علق، ۸.

۲. مائده، ۵.

۳. فصلت، ۳۲.

۴. یس، ۵۵.

اضافه توجه به جغرافیا و تاریخ و جهت عمل ملحوظ است. زمان و مکان و هدف و انگیزه‌ها مورد توجه است. و این اصلاح نه فقط برای یتیم‌ها، که حتی برای شما و برای همه خوب است. «خیر» مقید نیست. «إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ»؛ اصلاح به نفع آنها خوب است. برای همه خوب است، که پیوندها محکم می‌شود و نسل سالم با تربیت سالم و نگاه سالم بارور می‌شود.

«وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ»؛ اگر با آنها داد و ستد کردید و با آنها آمیختید مهم نیست، که باید اخوت را در نظر داشته باشید. خدا بر شما سخت نمی‌گیرد، ولی خوبی و بدی و اصلاح و افساد علامت دارد. «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»؛ خداوند مفسد را از مصلح می‌شناسد. «وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتَكُمْ»؛ اگر او می‌خواست شما را به زحمت می‌انداخت و از هرگونه داد و ستد و خلط و آمیزش باز می‌داشت. «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ به راستی خداوند عزیز و حکیم است. عزت و تسلط او و حکمت و توجه او کارساز است و حدود را مشخص می‌نماید و روابط را تنظیم می‌کند.

در این مخالطه‌ها و آمیزش‌ها و رابطه‌های نزدیک، هدف‌ها را فراموش نکنید و معیارها را از دست نگذارید. «وَ لَا تَتَّكِفُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ»؛ زن‌های مشرک را به نکاح نگیرید تا ایمان بیاورند. «وَ لَأَمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ»؛ به راستی کنیزی مومن از زنی مشرک بهتر است، گر چه با زیبایی و کمالش شما را به اعجاب بیندازد. آزادی و جمال و کمال، بدون ایمان و هدف هماهنگ حاصلی ندارد.

«وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا»؛ و مردان مشرک را، زنی به نکاح ندهید تا ایمان بیاورند. «وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ»؛ به راستی برده مومن از مرد مشرک بهتر است، اگر چه با زیبایی و کمالش شما را به اعجاب درآورد، که آزادی و

جمال و کمال بدون وحدت در مقصد و راه و روش زیان بار است.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»؛ اینها به آتش دعوت می کنند. «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»؛ و خدا به بهشت و به غفران؛ آن هم غفرانی که او اذنش را داده و برنامه اش را گذاشته و نظامش را ساخته دعوت می نماید. «وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ او همان طور که برای شما آیه ها را بیان می کرد و روشن می ساخت تا تفکر کنید، همین طور برای همه نشانه ها را روشن می نماید تا پس از معرفت و آگاهی به یاد بیاورند و حرکت کنند، که فکر بدون ذکر به عهد و عمل راه نمی یابد. او نشانه ها را برای همه مردم روشن می نماید شاید آنها به یاد بیاورند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٣٣﴾ نِسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٤﴾ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٣٦﴾ لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٧﴾ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٨﴾ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٩﴾ الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٠﴾ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٣١﴾ وَإِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ
بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ
وَاطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣٢﴾

« ۱ »

محيض: مصدر مکان و زمان. اسم.

أذى: رنج و درد، مرض.

اعتزال: کناره‌گیری از زن‌ها یا از مکان حیض.

يَطْهُرُنَّ: پاک شدن.

تَطْهَرْنَ: غسل کردن.

فاتوهن: آمدن، نزدیک شدن.

حرث: کشت، کشتزار، حاصل و کشته.

عُرْضَةٌ: جلودار، وسیله، زمینه، جلوگیری و مانع، پوشش و عارض.

باللغو فی آیمانکم: لغو در یمین بالغو در قصد و بالغو در عمل و بی توجهی محقق

می شود.

يؤلون، ایلاء: سوگند بر جدایی.

تَرْبُصٌ: انتظار، خودداری.

فاؤوا: بازگشت و رجوع.

قروء: جمع قراء، خون، پاکی پس از خون.

بعولتهنّ: شوهر، همسرهای مباشر.

درجه: رتبه، فاصله، برتری.

یتراجعا، تراجع: بازگشت از هر دو طرف.

امساک بمعروف: پس از غریزه و عادت، به عرف و تعارف و به عقل و شرع و به

احسان می‌رسیم.

تسریح باحسان: نگه داشتن به معروف و نیکی یا رها کردن با خوبی.

تعضلوهن، عضل: سخت‌گیری، فشار آوردن، جلوگیری نمودن.

«۲»

«فَاعْتَرِزُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ»، آیا «حَتَّى يَطْهُرْنَ» قید برای «لَا تَقْرُبُوهُنَّ» است؟ یعنی از زنها در هنگام حیض یا در جایگاه حیض کناره‌گیری کنید و نزدیک نشوید تا پاک شوند و یا غسل کنند؟

آیا «مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ»، به اتیان و نزدیکی زن و مرد حیثیت می‌دهد، که به خاطر امر خدا باشد و به خاطر غریزه و عادت نباشد؟

آیا این معنا با «يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»، هماهنگ‌تر نیست؟ و توبه از عادت و غریزه و بازگشت به امر و دستور را در بر نمی‌گیرد؟

«فَاتُوا حَزَنَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ وَ قَدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ». بهره برداشتن از کشتزار زنها و جلو انداختن برای خویش چه تناسبی دارد؟ آیا با تحول در انگیزه نزدیکی و تحول در شکل و آداب نزدیکی، آدمی به بهره‌ای می‌رسد که برای دنیای دیگر او، کارساز باشد و پیش فرستادن باشد؟

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ» احتمالاتی دارد: ۱. به معنای مانع و جلوگیری؛ یعنی «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ مَانِعاً لِإِيمَانِكُمْ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ الْإِصْلَاحِ». این احتمال با روایت مجمع البحرین در مورد اصلاح هماهنگ است ولی با بَرِّ وَ تَقْوَا و با ترکیب «مانعاً لِإِيمَانِكُمْ» هماهنگ نیست.

۱- ۲. عُرْضَه به معنای مانع نیست. به معنای زمینه و هدف و معرض است؛ یعنی «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ نَصَباً وَ مَعْتَرِضاً لِإِيمَانِكُمْ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ الْإِصْلَاحِ». این معنا با «لَا يُوَاخِذُكُمُ» نمی‌سازد. چگونه قسم به خدا لغو باشد و مورد مؤاخذه نباشد، ولی

مکتسب و معلول آن مورد مؤاخذه بشود؟

۲ - ۲. همین معنای عَرَضَهُ می تواند با نفی همراه شود؛ یعنی «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ مُعْتَرِضاً لِإِيمَانِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تُبْرُوا وَتَتَّقُوا وَتَصْلِحُوا».

۲ - ۳. همین معنا با بدل و عَوَض معنا شود؛ یعنی «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ مُعْتَرِضاً لِإِيمَانِكُمْ بَدَلَ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالإِصْلَاحِ».

۲ - ۴. همین معنا با مخافه و عدم و نفی قرین باشد؛ یعنی «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ مُعْتَرِضاً لِإِيمَانِكُمْ مَخَافَةَ عَدَمِ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالإِصْلَاحِ».

۳. در احتمال سوم، عَرَضَهُ به معنای مانع (جلوگیر) و یا جلودار نیست، که به معنای پوشش و ستر است که عارض می شود. عَرَضَهُ به معنای «مَا يَعْضُضُ» می آید و با عارض و عَرَض و پوشش هماهنگ می شود؛ یعنی «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ سِتْراً وَ عَارِضاً لِإِيمَانِكُمْ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالإِصْلَاحِ مَعَ أَنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، يَعْلَمُ عَدَمَ الْقَصْدِ وَ اللُّغْوِ فِي الْعَمَلِ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْقُلُوبِ. إِنَّهُ لَا يُؤَاخِذُكُمْ بِاللُّغْوِ فِي الْيَمِينِ وَلَا بِالْحَنَثِ لَهَا، وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اسْتَتَرَ وَ أَضْمَرَ فِيهَا».

در سوره مائده، آیه ۸۹ آمده: «يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ الْأَيْمَانَ».

آیا عبارت «بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ»، می تواند به معنای «فی العدة إن أرادوا

صلحاً و تواملاً» باشد؟

در «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ»، آیا مرجع، مطلقات یا تمامی نساء هستند؟

چگونه در آیه «إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُعِيْمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ»، گاهی از ضمیر غایب «زوجین» استفاده می شود و گاهی از ضمیر مخاطب «خِفْتُمْ». آیا خوف پس از طرفین

به حکمین مرتبط می شود تا کارها را سامان دهند؟

آیا با وجود طلاق و انقضای عده می توان زن ها را نگاه داشت؟ «إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ

فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، یا «بَلَّغْنَ»؛ یعنی «قَرُبْنَ إِلَى الْأَجْلِ...؟». آیا قید «بِمَعْرُوفٍ» این اشکال را برطرف نمی‌کند؟ و ما را از این دخل و تصرف بی‌نیاز نمی‌سازد؟

«۳»

در این فرازها تا آیه ۲۴۲ میان قتال و ایتم و نکاح و معاشرت و حیض و حرث و محرومیت، با قسم و ایلاء و با طلاق و اقسام آن و ارضاع و شیر دادن و وفات و خطبه زن‌های بیوه و جدایی پیش از آمیزش و جهاد و صلوات و صلوات خوف و وصیت برای همسران، پیوند خورده است. آیا این ارتباطها جعلی و یا طبیعی و یا عقلی و یا اجتماعی و یا عقلایی است و یا توضیحی دیگر دارد؟

در ارتباط «جعلی»، تو با انتخاب خاص و روابط خاص میان آنچه که خودت می‌خواهی رابطه برقرار می‌کنی و مدلی از پیش تعیین شده در میان نیست، نه در طبیعت و دنیای خارج و نه در حوزه اندیشه و روابط عقلایی و نه در جامعه و شرایط اجتماعی و یا عقلایی. در حالی که در روابط طبیعی و یا عقلی و یا اجتماعی و یا عقلایی، این مدل‌ها و پیش‌فرض‌ها هست.

«۴»

در جواب سؤال از محیض، به سه نکته اشاره می‌شود: اول به طبیعت حیض که یک درد و بیماری است و دوم به برخورد با این پدیده و دوری و کناره‌گیری تا سرحد طهارت و غسل و یا طهارت و پاکی از خون و سوم به عنصر امر و دستور خدا؛ «مِنْ حَيْثُ أَمَرَكَ اللَّهُ».

با این ضمیمه، مسأله از سطح لذتِ معاشرت و تمتع محدود نعمت، به عمق اطاعت و لقا و بشارت می‌رسد؛ «قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ»، «وَأَتَّقُوا اللَّهَ»، «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ»، «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» و پیمان بر فعل و ترک چنین برّی و یا سعی و کوشش برای اصلاح در راه چنین برّی، به یمین و سوگند و پوشش قرار دادن خدا نیازی ندارد. و لغو در قصد و لغو در عمل و شکستن پیمان گناهی است که ناچار بر آن سخت‌گیری می‌شود، ولی به خاطر آنچه که در دل‌ها آمده و در باطن شکل گرفته است. چون چنین نکاحی با چنان طلاق‌ی که احکام آن مشخص می‌شود می‌تواند «بامساک معروف» و یا «تسریح باحسان» برسد و نیازی به سوگند سرگرفته از ضعف آدمی و در پوشش نام خدا نیست.

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ»؛ تو را از محیض سؤال می‌کنند. در ذهن آنها خرافه و جادو، داوری‌هایی به وجود آورده که زن را دور می‌کنند و آزار می‌دهند. «قُلْ هُوَ أَذَىٌّ»؛ بگو محیض، درد، بیماری است. «فَاعْتَرِلُوا الْبَسَاءَ فِي الْمَحِيضِ»؛ در این هنگام یا در این جایگاه، از زن‌ها کناره‌گیری کنید. «وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ»؛ و نزدیک آنها نشوید... تا پاک شوند. «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ»؛ پس هنگامی که پاک شدند و یا شستشو کردند، پس از آن جهت که خدا امر کرده و دستور داده به آنها نزدیک شوید و آنها را ببایید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»؛ خداوند به راستی تواب‌ها و بازگشته‌ها را دوست دارد و او پاکیزه‌ها و طهارت یافته‌ها را دوست دارد.

آدمی تا آنجا که در سطح غریزه و عادت است و طبیعی است، در نزد خدا محبوبیتی ندارد. محبوبیت در سطح انجام وظیفه و حرکت از حد طبیعت آغاز می‌شود. آنها که با غریزه و عادت‌ها زندگی می‌کنند در وصل و جدایی، نه آگاه هستند و نه آزاد ولی با توجه به وظیفه، آگاهی و آزادی شکل می‌گیرد و درجات عمل و محبوبیت عامل تحقق می‌یابد. عاملی که از نفس و هوس بازگشته، از ایذاء و عادت‌های موزی بازگشته و به آگاهی و آزادی و به دستور و امر حق روی آورده، محبوب است.

این توبه از نفس و ذنب و ایذاء به امر و حکم حق، ارزش آفرین است. اتیان و نزدیکی می تواند به شهوت، به لذت، به عادت، به معرفت، به امر و حکم حق باشد و ناچار بازگشت از این همه زنجیر و روی آوردن به حکم و دستور، رفعت محبوب است.

و اگر کسی بتواند با این رفعت، تمامی کارها و حرف ها را به وحدتی برساند و از پراکندگی نجات دهد، به اوج سلوک رسیده و از شرک های گوناگون رهیده؛ که در این فراز از دعای کمیل می خوانیم: «أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَ... أَعْمَالِي وَ أَوْزَادِي كُلَّهَا وَرِزْقاً وَاحِداً وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَداً»؛ از تو می خواهم تا تمامی کارها و حرف های من یک حرف باشد و حال من در خدمت تو همیشگی باشد. آمد و رفت و تقسیم زمان به خواب و خوراک و عبادت در میان نباشد. تمامی حرکت های من گام برداشتن باشد؛ چون راه آن قدر دور است که با این تقسیم بندی ها وصالی فراهم نمی شود و قرب و لقایی دست نمی دهد.

اینجاست که تو تمامی کارها را در طرحی جامع به هم پیوند می زنی و برای چنین طرحی به بینش و بصیرت در رابطه با هدفی محتاج هستی. و این هدف، برخاسته از قدر و تقدیر و ارزیابی و اندازه گیری توست؛ چون آدمی با درک قدر خود به هدف مناسب و به بصیرت و برنامه ریزی و به طرح جامع راه می یابد.

و این گونه است که تو به لیلة القدر خود می رسی و از یک عمر بی حاصل و هزار ماه بی حساب نجات می یابی و این گونه است که سلام در این لیلة القدر تحقق می یابد و از خراب کاری و دوباره کاری و کند کاری به سلامت می گذاری و زندگی و مرگ و قطع و وصل و خوراک و خواب و لذت و رنج تو در طرح می نشیند و همه این کارهای پراکنده با هدف و با طرح جامع تو به وحدت می رسد و یکی می شود و تو

در خدمت مستمر بدون رفت و برگشت خواهی بود؛ که توبه بازگشت از ذنب است و اَوْبِه، بازگشت از هر تعلق و توجه. و تَوَابٍ اَوْاب، محبوب است؛ «نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوْابٌ»^(۱) و «اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ».

به این گونه، بهره‌برداری از هر کار و کشتی و از هر حاصل و دستاورد و کشته‌ای و از هر زمینه و کشتزاری فراهم می‌شود و توبه زهدِ اخذ می‌رسی، نه اینکه رها کنی، که بر می‌داری و می‌آوری و برای خویش پیش می‌فرستی.

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ»؛ زن‌های شما کِشت و یا کِشته و یا کشتزاری برای شما هستند. «فَاتُوا حَرْثَكُمْ اَنْتَى شِئْتُمْ»؛ پس به حاصل خود و یا کار خود و یا کشتزار خود، هر وقت (هرگاه) و هر جا نزدیک شوید و به سراغ آن بیایید. «وَ قَدِمُوا لِانْفُسِكُمْ»؛ و از این کار و یا حاصل کار و یا امکان، برای خود جلو بیندازید. «وَ اتَّقُوا اللّٰهَ»؛ خدا را اطاعت کنید و امر او را در نظر بگیرید. «وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ»؛ بدانید که شما خدا و یا کار خود را دیدار کننده‌اید و شما به آن می‌رسید و دست می‌یابید. «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و تو ای محمد! ای رسول! ایمان آورده‌ها را بشارت بده که به دیدار عمل صالح و یا پروردگار مهربان خواهند رسید.

«وَ لَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عَرْضَةً لِّاِيْمَانِكُمْ»؛ و شما خدا را پوشش و یا جلودار و یا جلوگیر برای سوگندهاتان نسازید؛ چه سوگند بر خوبی و تقوا و اصلاح و یا سوگند بر دوری و اعراض از خوبی و اطاعت و اصلاح و یا به جای خوبی و اطاعت و اصلاح و بدل و عوض اینها؛ چون خدا هدفی است که همه اینها را سامان می‌دهد و طرح جامع عمر و زندگی و مرگ آدمی را می‌آفریند. و اگر در روابط و قطع و وصل‌های خود مدام به این پوشش و یا این هدف و یا این مانع روی آوردید و سپس آن را شکستید

و کنار گذاشتید شما را بر آنچه که در دل‌های شما شکل گرفته و بر آن انحطاط و تعلقی که در باطن ریشه دوانده، مؤاخذه می‌نماید و می‌گیرد.

«وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ»؛ خدا را پوشش برای سوگندهای خود مسازید، که خوبی کنید و اطاعت کنید و در میان مردم اصلاح کنید. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند شنوا و آگاه است. حرف‌ها را می‌شنود و نهفته‌ها را می‌داند.

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»؛ او شما را به شکستن و درهم ریختن، در سوگندها نمی‌گیرد. «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ»؛ ولی به آنچه که دل‌های شما به دست آورده‌اند و کسب کرده‌اند می‌گیرد و مؤاخذه می‌کند؛ چون شکستن و درهم ریختن معلول و نتیجه این انحطاط باطنی و کسب قلبی است و نمی‌شود که از این ریشه غافل شد.

و این استدراک و استثنا نشان می‌دهد که مورد وحدت دارد، نه اینکه بر قسم‌های لغو سخت‌گیری نباشد و بر قسم‌های محکم مؤاخذه باشد، که در هر مورد سخت‌گیری بر قسم و سوگند نیست، که ریشه این لغو و بیهودگی و این شکستن بی‌توجهی، در انحطاط قلبی و کسب و کاری است که دل‌های شما به دست آورده و خدا را وسیله قرار داده و پوشش هدف‌ها و غضب‌ها ساخته است. «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ و خداوند بخشایشگر و شکیبا است. از گناه می‌گذرد و به نهفته‌ها فرصت اصلاح و ظهور و بروز می‌دهد، که احاطه دارد و چیزی بر او غالب و پیروز نیست. آنگاه به نمونه‌ای از این مؤاخذه و سخت‌گیری در مورد ایلاء و سوگند بر جدایی مرد از زن می‌پردازد و گوشزد می‌نماید که این سخت‌گیری به سود اینهایی است که سوگند جدایی خورده‌اند. «لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن نِّسَائِهِمْ»؛ به سود کسانی که ایلاء می‌کنند

و سوگند جدایی از زن‌هاشان می‌خورند، «تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ»، خودداری کردن و درنگ چهارماه است. «فَإِنْ فَاءٌ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ پس اگر از سوگند بازگشتند پس خداوند بخشایشگر و مهربان است. «وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ و اگر طلاق را خواستند پس خداوند شنوا و آگاه است. به آشکار و نهفته راه دارد و بر این همه احاطه دارد.

«وَ الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»؛ و مطلقات و زن‌های رها شده تا سه خون و یا سه طهارت خودداری می‌کنند. «وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِيهِنَّ أَرْحَامِهِنَّ»؛ و برای آنها آزاد نیست که آفریده خدا در رحم‌هاشان را بپوشانند. «إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ اگر آنها به خدا و به روز دیگر باور داشته باشند. «وَ يُعُولَتْهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا»؛ و مردان اینها سزاوارترند به بازگرداندن آنها در این مدت سه خون و یا سه پاکی، اگر دوستی و اصلاح را بخواهند.

«وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ برای زن‌هاست همان اندازه که به خوبی بر آنها است. غرامت و غنیمت، زیان و سود آنها برابر است. «وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»؛ و برای مردها بر زن‌ها برتری است. و این برتری در آفرینش و یا مسئولیت‌های اجتماعی و خانوادگی، ملاک ارزش نیست؛ که نعمت‌ها ملاک افتخار نیستند و داده‌ها بازدهی می‌خواهند و هنگام ارزیابی، نسبت‌ها ملاحظه می‌شود و فقط سعی؛ یعنی نسبت دارایی و عمل، برای آدمی می‌ماند، که «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^(۱)». و سعی با عمل تفاوت دارد؛ که سعی، نسبت عمل با سرمایه است.

در این فراز نه تنها مطلقات که تمامی زن‌ها مطرح هستند و ضمیر به مطلقات محدود نمی‌شود و این بیان با این تحلیل که نعمت‌ها و تفاوت‌ها ملاک افتخار نیست

و نسبت‌ها ملحوظ می‌شود و ارزیابی می‌شود، اشکالی بر نمی‌دارد؛ که عزت او این تفاوت‌ها را می‌خواهد؛ چون نیازهای متفاوت، استعدادها و تفاوت را می‌طلبد و جامعه انسانی با این نیازها و تفاوت‌ها همراه است.

و حکمت او این تفاوت‌ها را ملاک افتخار نمی‌گیرد و در ارزیابی به حساب نمی‌آورد؛ «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و خداوند نیرومند و داناست؛ عزت و حکمت را با هم دارد.

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»؛ طلاق دو مرتبه است. در طلاق سوم به نکاح و زناشویی دیگری نیاز هست. «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحُ بِاِخْسَانٍ»؛ طلاق دوبار است. سپس یا نگاه داشتن با خوبی و یا رها ساختن با نیکویی. و این طلاق و جدایی اگر به خواست مرد باشد و احتمال فساد نباشد، طلاق رجعی است و اگر احتمال فساد باشد و به خواست زن باشد، با بخشیدن چیزی از طرف زن، طلاق خلع واقع می‌شود و اگر با نفرت و دشمنی هر دو باشد، طلاق مبارات شکل می‌گیرد.

در این آیات، هم به طلاق رجعی و خلع اشاره می‌شود و هم حکم طلاق سوم و لزوم محلل مطرح می‌شود و هم به احکام طلاق و پس از طلاق توجه می‌شود.

«وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا آتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا»؛ و برای شما روا نیست گرفتن هیچ چیزی از آنچه که به آنها بخشیده بودید. «اِلَّا اَنْ يَخَافَا اَلَّا يَقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ»؛ مگر آنکه بترسند آن دو که حدود خدا را به پا ندارند. در این مرحله با این ترس و خوف آن دو، «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يَقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهٖ»؛ پس اگر شما هم ترسیدید که حدود خدا را آن دو به پا ندارند، پس هیچ باکی بر آن دو نیست در آنچه که زن فدیة می‌دهد و در برابر طلاق و رهایی خود می‌پردازد.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا»؛ این حدود و مرزهای خداست، پس آن را پایمال نسازید. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ هر کس حدود خدا را پایمال کند، پس آنها، همان‌ها ستمگرانند.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»؛ پس اگر زن را طلاق داد و برای بار سوم رها کرد، پس از جدایی سوم، زن برای آن مرد روا و حلال نیست تا اینکه زن همسری جز او را به نکاح بگیرد. «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا»؛ پس اگر این مرد، زن را رها کرد بر آن دو باکی نیست که به هم بازگردند. «إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»؛ با این شرط که گمان به پا داشتن حدود خدا را داشته باشند. «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ اینها حدود خدا هستند. خداوند آنها را برای گروهی که می‌دانند روشن می‌سازد.

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا»؛ هنگامی که زن‌ها را طلاق دادید و رها ساختید، پس آنها به مهلت خود رسیدند، یا آنها را به خوبی نگاه دارید و یا به خوبی واگذارید و آنها را به زیان و آزار نگاه ندارید تا پایمال کنید. «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ هر کس به آزار و پایمال، کار کند، پس خود را ستم کرده؛ چون حدود خدا و نشانه‌های او براساس اندازه‌ها و اقدار اوست و کسی که در این هستی قانونمند مرزها را بشکند، خود را گرفتار ساخته؛ که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «برای آنکه تجاوز کرده و از راه بیرون آمده و سربه دره‌ها گذاشته، تو بیشتر از تجاوزش، کیفری نخواهی داشت»^(۱).

۱. «... لَا تَنَاطِرُ رُجُلًا حَتَّى تَنْظُرَ فِي سَرِيرَتِهِ فَإِنْ كَانَتْ سَرِيرَتُهُ حَسَنَةً فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكُنْ لِيُخَذَلَ وَلِيِّهِ وَ

«وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا»؛ و نشانه‌های خدا را به شوخی نگیرید، که این نشانه‌ها از اندازه‌ها و سنت‌ها حکایت دارد و این از عنایت اوست که به شما بیاموزد که چگونه گام بردارید. «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ شما به یاد بیاورید داده خدا را که شما را در بر گرفته. «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ»؛ و به یاد بیاورید آنچه از کتاب و حکمت بر شما فرستاد. «يَعِظُكُمْ بِهِ»؛ او شما را با این فرستاده و یا با این کتاب و دستورها، پند می‌دهد. «وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ شما خدا را اطاعت کنید. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ بدانید که خداوند به هر چیزی آگاه است. از آگاهی و محبت اوست که آیه‌ها و حدود و احکام و فریضه‌ها را برای شما باز می‌گوید و به شما می‌آموزد و شما را از تجاوزها می‌ترساند و پند می‌دهد.

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ و هنگامی که زن‌ها را رها ساختید، پس آنها به مهلت خود رسیدند، پس دیگر آنها را خسته نکنید و جلوگیر نباشید که همسران خود را به نکاح بگیرند. آنجا که در میان خود به خوبی رضایت دادند و به معروف قرار گذاشتند. رضایت و معروف، این هر دو را مراعات کردند.

«ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ هر کس از شما به خدا و روز دیگر باور دارد با این دستور پند داده می‌شود. «ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ»؛ این برای شما بارورتر و پاک‌تر است؛ هم شما را بارور می‌سازد و هم از آلودگی‌ها جدا می‌سازد و از هوس‌ها و تعلق‌ها و بازی‌های نفس پاک می‌نماید. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

→ إِنْ كَانَتْ سَرِيرَتُهُ رَدِيَّةً فَقَدْ يَكْفِيهِ مَسَاوِيهِ فَلَوْ جَهَدَتْ أَنْ تَعْمَلَ بِهِ أَكْثَرَ مِمَّا عَمَلَهُ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا قَدَّرَتْ عَلَيْهِ. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۶، ح ۷۷).

لَا تَعْلَمُونَ»؛ خدا می داند و حال آنکه شما نمی دانید. خدا بازی‌ها و تجاوزها و حدود و ستم‌ها و اندازه‌ها را می شناسد، ولی شما هیچ یک را نمی شناسید؛ نه بازی‌های نفس و شیطنت‌ها را و نه لغزشگاه‌ها و تزلزل‌ها را و نه اندازه‌ها و نظام‌ها و سنت‌ها را.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى
الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ
بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَالِدِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ
مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ﴿٣٣٢﴾ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ
عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣٣٣﴾ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ
فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا
مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا
فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٣٣٤﴾ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ
النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَتَعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى
الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٣٥﴾ وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا
الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٣٦﴾ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ
قَانِتِينَ ﴿٣٣٧﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ
تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣٨﴾ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةٌ لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا
إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ

مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ وَ الْمَطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٤١﴾
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

« ۱ »

والدات: از امهات محدودتر و خاص تر است .

إرضاع: شیر دادن از پستان .

حَوْل: سال، با توجه به تحول و گذران .

مولود له: پدر. از اب و از والد امتیاز دارد، با اختصاص و با مناسبت، با تکلیف .

رزق: خوراک .

كِسْوَة: پوشاک .

بالمعروف: به خوبی ، نه متعارف .

وُشِع: توان، ظرفیت .

ضَرَّ: ضد نفع .

ضُرَّ: گرفتاری و رنج .

لَا تُضَارَّ: معلوم، به معنای ضرر نزنند. مجهول، به معنای ضرر نبینند.

فِصَال: جدایی، فطام و از شیر گرفتن .

تَشَاوَرُ: از «شَوْرَ»، معنای ابداء و اظهار و معنای اخذ و گرفتن را دارد.

عَرَضْتُمْ: أَظْهَرْتُمْ، اظهار، به عرضه گذاشتن.

خِطْبَة: با ضَمِّ، به گفتار در جمع و با کسره، در تزویج گفته می شود.

أَكُنْتُمْ: سَتَرْتُمْ و حَفِظْتُمْ؛ پنهان کردن و ستر و نگهداری کردن و حفظ را دارد.

تَفَرَّضُوا، فرض: مشخص کردن، معین کردن.

قَتَر: سخت گیری و غبار و رنج.

قنوت: قیام، سکوت در نماز. در اصل طاعت را می رساند.

قبض: جمع کردن، در برابر بسط و گسترش دادن.

الوف: جمع ألف ویا آلف. کثرت و انس را دارد.

رَجَالًا: پیاده.

رُكْبَانًا: سواره.

« ۲ »

در «يُرْضِعَنَّ... لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»، آیا «لِمَنْ أَرَادَ» متعلق مِلْکی و نَسَبی «يُرْضِعَنَّ» نیست؟

«إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»، اگر «سَلَّمْتُمْ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» بود یا «آتَيْتُمْ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» بود، مناسب تر نبود؟ آیا «بِالْمَعْرُوفِ» متعلق به «سَلَّمْتُمْ» و یا «آتَيْتُمْ» است؟

آیا «فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ» با «عَمِلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ»، تفاوت دارد؟ فعل و عمل در ظهور و خفا و در جوارح و جوانح، استعمال دارد؟

«عَلِمَ اللَّهُ أَنْكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ»، فعل «عَلِمَ» انسلاخ از زمان را دارد؟ آیا به معنای خدا آگاه است ترجمه می شود و یا خدا دانست و می دانست و بداند، که در ترجمه ها آمده؟

فعل «ذَكَرَ» یادآوری در ذهن و یا در زبان را شامل می شود و یا محدود و مخصوص است؟

«حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ»، کتاب، به معنای فریضه و یا به معنای قرار و عقد مکتوب است؟

در آیه ۲۴۰ چه به صورت خبری و یا انشایی (يُؤْصُونَ وَصِيَّةً) یا (لِيُؤْصُوا وَصِيَّةً)، آیا «غَيْرَ إِخْرَاجٍ» می تواند حال از فاعل (غَيْرَ مُخْرِجِينَ) یا از مفعول (غَيْرَ مُخْرِجَاتٍ)

باشد و یا اینکه ارتباط با وصیت ندارد و گذشته از وصیت به متاع تا سال، حق اسکان و عدم خروج (مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ مِنَ الْبَيْتِ) را می‌رساند؟

«۳»

ارتباط آیه ۲۳۸ و ۲۳۹ در مورد صلوات و صلوات خوف، با آیات طلاق و وفات چیست؟ و همین طور آیه ۲۴۳ در مورد خروج کسانی از ترس مرگ، چه ارتباطی با آیات قبل و بعد دارد؟

آیا می‌تواند همان بحث حج و اتمام حج و قتال و انفاق که مسائل ایتمام؛ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ» و نکاح مشرکات و مسائل تمتع و حیض و ایلاء و طلاق و اقسام آن و احکام رضاع و طلاق و وفات را به دنبال آورد، فضای مناسب این مرور به قتال و خوف و قتال و ترس مرگ را (حَدَرَ الْمَوْتِ) فراهم سازد؟

«۴»

تا به حال دیدیم که مباحث شرایع و شعائر چگونه درهم تنیده شده و دیدیم که در جواب سؤال انفاق چگونه مبانی و مقاصد و شرایط، جواب‌گوی مقدار و روش و شکل و مصرف انفاق می‌شدند و دیدیم که در جواب سؤال محیض چگونه عنصر امر و دستور خدا؛ «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ»، روابط شخصی و خانوادگی را با لقا و تقواگره می‌زند و تا آخر سوره باز می‌بینیم که چگونه رفت و آمد میان مبانی و احکام و مقاصد و شرایع شکل می‌گیرد.

تا به حال، در بحث‌های گذشته این همه احکام فردی و جمعی و خانوادگی در دامان حج و جهاد می‌نشست و آن‌گونه با ذکرهای مطابق و شدید و مستمر و با

بیّنات و عزّت و حکمت حقّ، آدمی از آفت‌ها می‌رهید و به سلم داخل می‌شد و همراه بلا و زلزله به قتال و انفاق می‌پرداخت.

با این توجه، طرح مسائل ایتم و نکاح و سرپرستی، که به محیض و ایلاء و طلاق گره خورده بود، در ادامه به مباحث رضاع و عِدَّة وفات و طلاق، همراه با مباحث «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطٰی» و همراه با «حَدَرَ الْمَوْتِ» و ترس از مرگ و احیا، غرابت و مشکلی نخواهد داشت؛ که همین گونه ارتباط‌های طبیعی که در ظرف شرایط طبیعی شکل می‌گیرد، برای طرح سؤال‌ها و آشنایی با مبانی و مقاصد و سبک و طرز جواب‌ها کافی است.

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»؛ آنها که زاییده‌اند، دو سال تمام فرزندان خود را برای پدری که می‌خواهد شیردهی را تمام کند، شیر می‌دهند. «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ و بر پدری که فرزند برای او زاییده شده، خوراک آنها و پوشاک آنها به خوبی قرار دارد. «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»؛ هیچ‌کس جز به گنجایش و توانش تکلیف نمی‌شود. «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا»؛ هیچ مادری به وسیله فرزندش آزار نمی‌بیند و یا آزار نمی‌دهد (نمی‌زند). «وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ»؛ همین‌طور آن کسی که فرزند برایش زاییده شد، به واسطه فرزندش آسیب (آزار) نمی‌بیند و یا آزار نمی‌دهد. هیچ کدام از پدر و مادر نباید فرزند را وسیله فشار علیه دیگری سازد و با عاطفه و یا سنگینی فرزند، دیگری را آزار دهد. «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ بر وارث پدر مثل همین تکلیف هست. باید به مقدار توانش بپردازد و آزار ندهد و از عامل فشار استفاده نبرد.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»؛ اگر پدر و مادر جدایی از یکدیگر و یا جدایی فرزند از مادر را با رضایت از هر دو و با تشاور و آگاهی خواستند، هیچ باکی بر آنها نیست. «وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ و اگر شما پدران خواستید که فرزندان خود را از دایه شیر بدهید، باکی بر شما نیست، اگر آنچه را که به خوبی آورده‌اید واگذار نمایید و یا اگر

آنچه را که آورده‌اید به خوبی واگذار نمایید. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ خدا را اطاعت کنید و آگاه باشید به راستی خدا به آنچه که انجام می‌دهید، بیناست.

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»؛ کسانی از شما که جان‌هاشان گرفته می‌شود و همسرانی را می‌گذارند، اینها چهار ماه و ده روز خودداری می‌کنند. «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِى أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ آنگاه هیچ باکی بر شما نیست در آنچه که اینها به خوبی در خودشان انجام می‌دهند. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛ و خداوند به آنچه که شما هم انجام می‌دهید آشناست، که چه انگیزه‌ها و حالت‌هایی در عمل و اخلاص شما شکل می‌گیرد و چگونه به خاطر هوس‌های خود و یا حرف‌های دیگران آشفته می‌شوید و سربرمی‌دارید.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِى أَنْفُسِكُمْ»؛ بر شما هیچ باکی نیست در آنچه از خواستگاری زن‌ها که به آن اظهار کرده‌اید یا در خود پنهان نموده‌اید. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرْنَهُنَّ»؛ خدا آگاه است که شما به زودی آنها را به یاد خواهید آورد و در یاد و یا زبان شما خواهند آمد. «وَلَكِنْ لَّا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا»؛ خدا آگاه است ولی شما در پنهان با آنها قراری نگذارید، «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا»؛ مگر آنکه گفتنی، به خوبی بگویید.

«وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ»؛ تا فریضه‌عده به مهلت خود نرسیده و یا تا قرار سابق به سر نرسیده شما گره زناشویی را سخت ننزید. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ»؛ بدانید به راستی خدا آنچه در دل‌های شماست می‌داند، پس از او بهراسید. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ بدانید به راستی خداوند

بخشایشگر است و شکیباست.

«لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»؛ بر شما باکی نیست اگر زن‌ها را رها کنید، مادام که با آنها نزدیک نشده‌اید و مادام که برای آنها مهری مشخص نکرده‌اید. می‌توان بدون نزدیکی طلاق داد که عده هم ندارد و می‌توان بدون گفت‌وگو از مهر عقد کرد و طلاق داد، که نصف یا تمام مهر متعارف بر عهده شماست. اگر چه چیزی را مشخص نکرده باشید.

«وَمَعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ»؛ و شما آنها را به بهره خوبی بهره‌مند سازید. بر آن کس که گشاده است به اندازه خود و بر آن کس که گرفتار است به اندازه خود. «حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ»؛ این بهره‌مند ساختن و خوبی کردن بر نیکوکاران استوار است، که قرعه این بار کشیدن بر آن کس که نیرومندتر است افتاده است.

«وَ إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»؛ اگر زن‌ها را پیش از نزدیکی آنها رها کردید و برای آنها مهری نام برده بودید، پس نصف آنچه که نام برده‌اید بر عهده شماست. «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ»؛ مگر آنکه خود زن‌ها بگذرند و یا کسی که گره زناشویی به دست اوست، بگذرد. «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»؛ گذشتن شما به اطاعت و تقوا نزدیک‌تر است. «وَلَا تَنْسُوا أَلْفُضْلَ بَيْنِكُمْ»؛ شما گذشته از فریضه و آنچه که تعهد کرده‌اید، بخشش افزون را در میان خود فراموش ننمایید. «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ به راستی خدا به آنچه که انجام می‌دهید بیناست.

به دنبال این کشتارها و درگیری‌ها و قتال و جهاد و در کنار این مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها و کشاکش‌ها، بر پیوند خود با خدا محافظت کنید. آنها که بیش از دنیای

مشهود و عالم شهادت را می خواستند و آنها که به غیب ایمان می آوردند، آن دل‌های تپنده و آن سرهای بلند و آن روح‌های گسترده، نماز را به پا می داشتند و دنیایی دیگر می ساختند که با این پایه و بر این پایه می نشست.

نماز دو پیوند دارد؛ با دین خدا و با نمازگزار. برای نمازگزار ذکر است، انس است، رضوان است، بازدارنده است و برای دین، ستون است، پایه است و در هر دو حالت، تداوم می خواهد و حفاظت می خواهد.

«حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى»؛ پاسداری کنید و نگهبانی کنید بر نمازها و بر نماز میانه. «وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»؛ و برای خدا به پا بایستید، در حالت اطاعت و پذیرش؛ که این قیام و آزادی و این اطاعت و پیوند، این حقیقت عبودیت است و این عبودیت، نزدیک‌ترین راه است در خوف و امن، سواره و پیاده.

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»؛ پس اگر ترسیدید پیاده و سواره. «فَإِذَا أَمْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»؛ و اگر آرام شدید، پس خدا را به یاد بیاورید؛ همان‌گونه که شما را آموزش داد، همان‌گونه که به شما آموخت آنچه را که نمی توانستید بدانید و نمی توانستید خود به آن راه یابید؛ که او به انسان «مَا لَا يَعْلَمُ» و «مَا لَمْ يَعْلَمُ» و «مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ»^(۱) را آموخته است. آنچه را که نمی داند و آنچه را که نمی دانست و آنچه را که نمی توانست بداند، همه را به او آموخته است و نشانه‌ها و دستورها و احکام خود را برای او فرستاده است و آشکار ساخته است.

«وَ الَّذِينَ يُتَوَقَّونَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَ صِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»؛ کسانی از شما که جان‌هاشان گرفته می شود و همسرانی را می گذارند، آنها سفارش می کنند؛ سفارشی برای همسرانشان، متاعی را، بهره‌ای را تا یک سال، بدون بیرون

۱. اشاره به آیات: انبیا، ۷ و علق، ۵ و بقره، ۱۵۱.

کردن. یا باید سفارش کنند؛ سفارشی که این اسکان، حق آنهاست و متوقف بر وصیت هم نیست. «فَإِنْ خَرَجْنَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِنَا مِن مَّعْرُوفٍ»؛ پس اگر خودشان رفتند دیگر باکی بر شما نیست در آنچه از خوبی که آنها در خودشان انجام می دهند. «وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و خداوند عزت و حکمت را با هم داراست. مسلط است و می تواند و حکیم است و می داند.

«وَلِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ»؛ و برای آنها که رها شده اند، بهره ای به خوبی هست. «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ در حالی که این بهره ها بر عهده تقوا پیشگان و طاعت مندان استوار است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا
 ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢١٢﴾ وَقَاتِلُوا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١٣﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
 فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢١٤﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَائِئِ
 مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ لَهُمْ آتِنَا مَلَكًا تُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُنِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ
 اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢١٥﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى
 يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
 اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
 وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
 وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ
 كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢١٧﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
 فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا
 مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
 قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ
 مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢١٨﴾ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ

أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ
آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

« ۱ »

أَلَمْ تَرَ: تقریر بر جحد. با «أما رأيت» که تقریر بر نفی است، متفاوت است. آیا ندیده‌ای با آیا ندیدی تفاوت دارد. در مفهوم رؤیت می‌تواند دیدن با چشم و یا دانستن ملحوظ باشد. همراه با «الی» توجه و نظر را می‌رساند؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَيَّ الْمَلَأَ».

أُلوْف و آلاَف: جمع أَلْف. مفهوم أَلْف و تجمّع در أُلُوْف مشهودتر است.

حذر الموت: فرار از مرگ، ترس مرگ.

أَضْعَافاً كَثِيرَةً: ترکیب «أَضْعَافاً كَثِيرَةً»، محدودیت جمع قِلَّة با «كَثِيرَةً» بر طرف می‌شود.

قبض و بسط: با «قَرَض» و «أَضْعَاف» هماهنگ است.

ملاء: جمعیت زیاد و چشم پرکن. گر چه ملاء به معنای اشراف چشمگیر و سرشار می‌آید، ولی با توجه به گرفتاری بنی اسرائیل، ملاء اینجا به جمعیت چشمگیر، وفادارتر است.

مَلِك: فرمانروا، پادشاه، که قضاوت و قانون و سیاست و سپاه را با هم دارد.

ابعث لنا: به نفع ما، به سود ما برانگیز.

هل عسیتم: سؤال از قرب و نزدیکی خبر. آیا نزدیک هستید به نجات‌یافتن.

أَخْرَجْنَا مِنْ... أَبْتَائِنَا: تبعید و جدایی از دیار و از فرزندان، با این لطیفه که ما از فرزندانمان بیرون رانده شدیم، همراه است.

لَمْ يُؤْت سَعَةً مِنَ الْمَالِ: از مال به او داده نشده، با وسعت و فراخی از مال به او داده نشده تفاوت دارد.^(۱)

۱. تفاوت دو تعبیر «لَمْ يُؤْت مِنَ الْمَالِ» با «لَمْ يُؤْت سَعَةً مِنَ الْمَالِ» در همین است.

زاده بسطه: آدمی به تدریج در آگاهی و اندام گسترش می‌یابد. این گسترش در او زیادت یافت.

تابوت: عبری و یا سریانی و یا عربی می‌تواند باشد. آنچه به آن مراجعه می‌کنند، مخزن، صندوق.

فیه سکینه: در صندوق چیزی بود که آرامش می‌آورد و یا در حضور آن آرامش احساس می‌کردید.

بقیة: مانده از میراث که باید پراکنده می‌شد و به طور طبیعی بر باد می‌رفت.

تحمله الملائكة: فرشته‌ها نگهدار آن هستند، آن را بر می‌دارند.

فصل... بالجنود: سپاه را دسته دسته کرد. با سپاه جدا شد و رفت.

نهر، نهر: جوی بزرگ سرشار.

لم یطعمه، طعم: چشیدن.

إعترف غرفة: برداشتن با دست.

برزوا لجالوت: آماده شدن، نهفته‌ها را آشکار ساختن.

افراغ: ریختن، باریدن.

هزم: شکستن، شاخه خشک یا برگ خشک را فشردن و خاک کردن.

«۲»

آیا «خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ»، خروج جمعی مرتبط و مؤتلف، خروج و قیام را به ذهن نمی‌آورد؟ و خروج از دیار به خاطر دشمن جای خود را به خروج بر دشمن نمی‌دهد؟

در جمله «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، آیا سمع و علم، هماهنگی با دعوت و حرکت آنها ندارد، که او دعوت به راه و حرکت در راه را می شنود و می داند؟

در «يُقْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا»، آیا هماهنگی با قبض و بسط در نظر نمی آید؟
در «أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا»، با تعبیر «بعث» و با «لام» نفع و ملک چه مرحله از آمادگی نهفته است؟

با وجود طلب و خواهش بنی اسرائیل و با وجود فشار و ظلم در شرایط، این تعبیر «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا...»، این مقاربه خبر به اسم «عسی» چه زمینه ای دارد؟ آیا این زمینه از شرط «إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» به دست نمی آید؟
در آیه ۲۴۸، آیا تابوت، جامع سکینه و بقیه است و محمول ملائکه است؟ و یا اینکه اینها سه مطلب متعدد هستند؟

از تعبیر «فَصَلَ طَلُوتُ بِالْجُنُودِ»، جدایی سپاه از دیار و یا دسته دسته شدن آنها را می توان به دست آورد؟

در ترکیب «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»، آیا استثنا از «لَيْسَ مِنِّي» باعث دو دسته تابع و غیر تابع می شود؟ یا اینکه استثنا از «فَأِنَّهُ مِنِّي»، باعث سه دسته شارب و فارغ و طاعم می گردد؟

در «فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ»، آیا فاعل «قَالُوا» همانها هستند که گذشته اند و در معیت و تبعیت هستند؟ و یا فاعل و صاحب قول، کسانی هستند که شارب و طاعم بوده اند و مانده اند؟

در تعبیر «بَرَزُوا لِحَالُوتَ»؛ مثل «بَرَزُوا لِلَّهِ^(۱)»، آشکار شدن آنها و احاطه جالوت استفاده می شود یا جدیت و کوشش تمام آنها؟

عامل قدرت در آیه ۶۵ سوره انفال در ایمان و تجمع و فقه و صبر ارائه می شود. آیا آیه ۲۴۹ و ۲۵۰، گذشته از صبر به عناصر دیگر ایمان و فقه و تجمع اشاره ندارد؟ آیا ایمان و فقه و طلب و عجز آنها از این آیات به دست نمی آید؟
آیا در تعبیر «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ»، آیا این اذن با این قانون، که «لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»، تفاوتی دارد؟ و آیا این تفاوت از این کلام به دست می آید؟

« ۳ »

در این قسمت دو جریان «خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» و «مَلَأَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، با آیه ۲۴۲؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ» آغاز و با آیه ۲۵۲؛ «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»، ادامه می یابد. آیا این دو آیه ارتباطی را می فهماند؟ آیا این دو جریان یکی از ترس مرگ و از دست رفتن، که با قرض و قبض و بسط معالجه می شود و دیگری ترس از قدرت مسلط، که با ایمان و فقه و صبر درمان می گردد، در هنگام مقایسه و سنجش - لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^(۲) - بر ترس و ضعف های ما می تواند تأثیرگذار باشد؟

آیا این مجموعه، قتال و مُلک و حکومت دینی را به یکدیگر پیوند نمی زند؟
آیا تحقق مُلک و مَلِک در بنی اسرائیل زمینه ای داشته و یا بعث الهی و

۱. ابراهیم، ۲۱.

۲. بقره، ۲۴۲.

برانگیختگی را می‌خواسته و از زمینه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و از زمینه مدیریت و امکانات طبیعی برخوردار نبوده است؟ آیا کلمه «إِيعَثُ» و «بَعَثَ لَكُمْ» این رابطه غیر طبیعی را نمی‌فهماند که حکومت مبعوث است، نه موروث و نه مولود این زمینه مناسب؟

اگر حکومت و ملک مبعوث باشد و اگر طالوت، مصطفی و برگزیده باشد، آیا این ملک منسوب و مشروع، آیتی می‌خواهد تا نسبت آن مشخص شود؟ و آیا «تابوت» و «سکینه» و «بقیه»، هر سه آیت هستند و هر سه مورد حمایت فرشته‌ها و پاسداری آنها هستند؟ و یا اینکه هر سه یکی هستند؟ و یا اینکه «بقیه» محمول ملائکه است و مورد حمایت و حفاظت آنهاست؟

چگونه با آنکه طالوت فرمانرواست، داود حاکم می‌شود و حکومت دینی بنی اسرائیل با او آغاز می‌گردد؟ «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ».

آیا دفع فساد در زمین با دین و یا قدرت‌های منهای دین تحقق می‌یابد و تعادل با این همه محقق می‌شود؟ آیا «دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»، این هر دو صورت را شامل می‌شود؟ هر دو صورت «دَفْعُ اللَّهِ» است؟

«۴»

پس از بیان احکام قتال و جنگ در خانواده و فرزندان یتیم و زن‌ها و عده آنها و تزویج آنها و عهده‌داری آنها، با ظهور تعلق‌ها و وابستگی‌ها، طبیعی است که ترس از مرگ - حَذَرُ الْمَوْتِ - و عشق به زندگی و ترس از نابودی و تمام شدن، آدمی را گرفتار نماید و چشیدن و نوشیدن از جاری دنیا او را از پای بیندازد و از قتال و مبارزه و از

مُلک و فرمانروایی و از حکومت دینی و الهی جدا سازد؛ به خصوص آنجا که قتال مکتوب و فریضه باشد؛ «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا».

و سرّ این پشت کردن از قتالی که خود می خواستند، در همین است که آدمی در لحظه‌هایی عصیان می‌کند و می‌جنگد، ولی برای دستیابی به مُلک، قتالی مستمر و نیرویی مشخص و در حد مطلوب و آزموده لازم است و حرکت‌های فورانی و جوشش‌های موسمی کفایت نمی‌کند و این است که با فرض و فریضه و با تعیین و تشخیص حکم، افت و خیزها شروع می‌شود و با اینکه چیزی ندارند که به خاطر آن به زندگی دل خوش باشند؛ که خانه‌ها را از دست داده‌اند و از فرزندان خود جدا شده‌اند؛ «مَا لَنَا إِلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَنْثَانَا».

ولی برای مبارزه، گذشته از آزادی و رهایی، به انگیزه و استمرار آن و به عُدّه و عِدّه و تحمل رنج‌های مداوم نیاز هست. و همین است که آدمی دوام نمی‌آورد و در سطح مطلوب نمی‌ایستد و به خواهش‌ها و جاری زندگی روی می‌آورد. می‌نوشد و می‌چشد و کم می‌آورد و همین است که ابتلا سر می‌رسد؛ «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ».

نکته اول این است که بنی اسرائیل به بعث مَلِک توجّه داشتند؛ چون به خود امیدی نداشتند که دامن‌های مردخیز و مدیرآفرین و شرایط سازنده و آماده‌ای داشته باشند، ولی آنجا که خداوند بدون زمینه طالوت را معرفی می‌نماید، فریاد می‌زنند، که «أَنْتَیْ یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَینَا». و درست به همان شرایط عادی چشم می‌دوزند، که «لَمْ یُؤْت سَعَةً مِّنَ الْمَالِ».

و **نکته دوم** این است که این فرمانروایان مبعوث و بدون زمینه و این حاکمان برگزیده احتیاج به آیتی دارند تا نسبت آنها را با خدا و با دین و با خط جاری انبیای سلف مشخص نماید. و این آیت، تابوت و سکینه و بقیّه‌ای است که یکجا فرشته‌ها

حافظ و حاملش بوده‌اند. و این سکینه برای آنهایی است که امن ایمان و اهتداء در بن‌بست‌ها را یافته‌اند، وگرنه همان ترس و نفی و بی‌هویتی است؛ که «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ».

و جواب اینکه ایمان و فقه و صبر و تجمع (فئة) برای پیروزی کافی است؛ چون خدا حتی بدون ایمان و جدا از نیروهای مؤمن، تعادل آدم‌ها را فراهم می‌سازد و از فساد زمین جلوگیری می‌شود. و این گونه آیه‌ها را تلاوت می‌نماید و به حق تلاوت می‌نماید؛ که این حق با رسالت قطعی تو همراه است؛ «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ».

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»؛ این گونه خداوند برای شما نشانه‌هایش را روشن و آشکار می‌نماید. این گونه با بیان حدود و احکام، نشانه‌هایش مشخص می‌شود؛ که ارتباط حکم و حق و حد و قدر و اندازه‌ها در میان است.

شما با این روشنی و وضوح است که می‌توانید بسنجید و انتخاب کنید و اوست که آشکار می‌نماید. «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ شاید شما بسنجید و با سنجش انتخاب نمایید. سنجیدن خود با اهداف و سنجیدن اهداف با رنج‌ها و رسیدن به مرحله فراغت و رهایی و تسلیم و عبودیت و شکر معبود، این هر دو سنجش، به وضوح و روشنی و معرفت و تبیین نیاز دارد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ»؛ آیا ندیده‌ای، آیا نظر نکرده‌ای به سوی آنهایی که از خانه‌هایشان بیرون رفتند با آنکه جمع هزارها بودند، از ترس مرگ. «فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا»؛ پس خدا به آنها گفت بمیرید؛ که آنها خود مرده بودند و از دست رفته بودند؛ که نماندند؛ چه در برابر دشمن یا در برابر مشکل و ترس مرگ. اگر آدمی زنده باشد، می‌ایستد؛ چه در برابر دشمن یا در برابر مشکل.

«ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»؛ سپس آنها را زندگی بخشید. تا با این تجربه مرگ و آشنایی با آن، مرگ را انتها نگیرند؛ که مرگ انقلاب است، ابتدا است، تولدی بزرگ‌تر از زندگی است و اگر این گونه باشد، احساس ما نسبت به مرگ نفرت و ترس و فرار نخواهد بود، که

انس و تمنا و اشتیاق جایگزین خواهد شد و آدمی را به شکر و عبودیت خواهد رساند. خداوند آدمی را با مرگ و زندگی می‌آزماید و به او می‌بخشد. «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»؛ به راستی که خداوند همیشه صاحب بخشش بر تمامی مردم است. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛ ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گذارند و در بند زندگی و تعلق‌ها می‌مانند و از مرگ می‌ترسند و از مبارزه چشم می‌پوشند و از مشکل و یا جنگ می‌هراسند.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ در راه خدا بجنگید. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ و بدانید که خداوند شنوا و آگاه است. دعوت‌ها را می‌شنود و کارها را می‌داند. دعوتی که به سوی او و در راه او باشد و شکر او باشد، دعوت رفیعی است که او بر می‌دارد و سپاس می‌گزارد و حرکتی که برای او باشد حرکتی است که او می‌پروراند، که او می‌داند. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»؛ چه کسی است، کیست آنکه وام خوبی به خدا می‌دهد (چه کسی به خدا وام می‌دهد؛ وامی خوب و افزوده). «فَيُضَاعَفْ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»؛ پس خدا برای او برابری زیادی بیفزاید. «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ»؛ خداوند می‌گیرد و می‌گسترده. آنچه از جان و مال شما در راه او می‌آید، این اوست که می‌گیرد و در دست‌های کرامت اوست که گسترده می‌شود و افزوده می‌شود و چندین برابر می‌گردد.

با این احساس افزایش، دیگر نه ترسی هست و نه خسارتی... و حتی هیچ جدایی بین شما و آنچه که داده‌اید نخواهد افتاد؛ چون با آنچه که او قبض کرده و گرفته است در هنگام بازگشت به سوی او جمع خواهید شد؛ «وَالِيهِ تُرْجَعُونَ»؛ که به سوی او باز می‌گردید و به آنچه که فرستاده‌اید و وام داده‌اید، می‌رسید.

در این سه آیه، هم ترس از مرگ، با شهود ادامه مرگ و حیات دوباره درمان شده و

هم عشق به مال و جان و نعمت‌ها، با قبض الهی و بسط و تضاعف فضل او رهبری گردیده و برای قتال تارسیدن به حکومت دینی و ملک و فرمانروایی، آماده شده و به آزمایش و ابتلا رسیده است؛ چون بدون آزمایش و ابتلا، حتی همراه طلب و جوشش‌های بی حساب، توان و طاقت درگیری باقی نمی ماند؛ که تشنگی دنیا آدمی را زمین‌گیر و گرفتار می سازد تا بنوشد و یا بجشد و بماند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ آیا نظر نینداخته‌ای به سوی جمعیت زیاد بنی اسرائیل، آیا به مردم سرشار و بزرگان چشمگیر بنی اسرائیل نگاه نکرده‌ای؟ «مِنْ بَعْدِ مُوسَى»؛ پس از موسی. «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِمٌّ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ هنگامی که به نبی خود گفتند: «برای ما فرمانروایی را برانگیز تا در راه خدا بجنگیم و کشتار کنیم.»

این شروع حرکت در مردمی است که زیر فشار قدرت‌ها توان خود را از دست داده بودند و حتی با دست موسی که چوب‌های خشک را در برابر فرعون ازدها ساخت، برپا نخواستند و حتی به دروازه شهر مطلوب خود روی نیاوردند و گرفتار تیه شدند و اکنون پس از موسی - مِنْ بَعْدِ مُوسَى - به فکر قتال و حکومت و ملک افتاده‌اند و می خواهند که نبی و آگاه آنها برایشان فرمانروایی مبعوث کند و کسی را برانگیزد؛ که در این آیات به این داستان اشاره می شود.

و شروع حکومت دینی یهود با طالوت و داود و سلیمان مطرح می شود تا برای کسانی که می سنجند و عقل به کار می برند، تبیین آیه‌ها روشن‌گر باشد؛ که قتال و جهاد را به حکومت خدا و رسول و قیام بر قسط گره بزنند و در این راه از کثرت دشمن نترسند و از ضعف‌های خود ناامید نشوند؛ که حرکت‌های بزرگ با جرقه‌ای آغاز می شود و با مردمی که از تعلق‌ها رهیده‌اند و با تمامی رنج‌ها و تشنگی‌ها دل به

نهر دنیا نمی‌بندند و شُرْبُ الْيَهُودِ نمی‌کنند، حتی اگر کم باشند، همراه ایمان و فقه و صبر و تجمع خویش می‌توانند کارساز باشند و پیروز هم بشوند.

در این آیات به تفاوت نبی و مَلِک و بعث و برانگیختن نبی توجه می‌شود، که مشروعیت مَلِک این‌گونه تحقق می‌یابد تا آنجا که این هر دو در داود و سلیمان و ... جمع می‌شود، حکومت دینی شکل آشکارتر می‌گیرد.

نبی آگاه در برابر این خواهش و این طلبِ ریشه‌دار از این ملاء و جمعیت سرشار و یا اشراف چشمگیر بنی اسرائیل، به نقطه ضعف آنها توجه می‌دهد؛ «قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا؟»؛ او گفت: اگر قتال بر شما نوشته شود آیا شما به نجات‌یافتن نزدیک نیستید؟ گویا این فریضه و الزام آنها را به سستی می‌کشاند. جوشش نامنظم برای مبارزه طولانی که منبعی مستمر و منظم می‌خواهد، کافی نیست و فریضه و الزام بر بنی اسرائیل آنها را به لجاج و عصیان می‌کشاند.

«قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا؟» آنها گفتند: ما چه داریم که در راه خدا نجنگیم با اینکه از خانه‌ها و فرزندان خود رانده شدیم. ما تعلقی در زندگی نداریم، که از جنگ؛ آن هم در راه خدا بهراسیم. «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»؛ پس همین که کشتار بر آنها نوشته شد، جز کمی، همه پشت کردند. از همین تأکید معلوم می‌شود که عامل بازگشت آنها همین الزام و برنامه‌ریزی مکتوب است.

آنها فوران‌های موسمی را با جوشش‌های مستمر که اساس مبارزه است، اشتباه گرفته بودند و همین بود که هنگام کتابت و الزام و برنامه‌ریزی منظم از پای می‌نشستند و پشت می‌کردند. و ظلم و کوتاهی آنها در همین بود که استمرار و انتظام نداشتند و با الزام و کتابت هماهنگ نمی‌شدند. «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛ و خداوند به

ستمگران آگاه است. هر چند که در صف مظلومان بایستند و با ستم‌کشیدگان باشند. انگیزه مستمر و جوشش مداوم و صداقت و پابندی، مشکلی است که بنی اسرائیل و ملاء سرشار و گروه چشمگیر آنها گرفتارش بودند.

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»؛ نبی آنها به سود آنها گفت: به راستی خداوند طالوت را برای شما به فرمانروایی برانگیخت. بدون هیچ زمینه‌ای و شرایط مناسبی، این طالوت برخاسته از بعثت الهی است، ولی آنها که خود این بعثت را می‌خواستند، آنجا که خود انتخاب نشدند و به حکومت نرسیدند، به نبود شرایط و زمینه‌های طبیعی در طالوت اشاره کردند و از بعثتی که خود خواسته بودند چشم برداشتند؛ «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»؛ گفتند: چگونه برای او فرمانروایی بر ما خواهد بود. مابه فرمانروایی از او سزاوارتریم. به او وسعتی از دارایی داده نشده است. او امکاناتی ندارد.

راستی اگر طالوت زمینه‌ای طبیعی داشت و شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تربیتی و مدیریتی می‌داشت، که خود به خود و یا با قراردادهای به فرمانروایی می‌رسید و نیازی به بعثت الهی نداشت که مبعوث شود. در واقع این گفت‌وگو و اعتراض با آن طلب و بعثت هماهنگی ندارد و همین است که نبی آنها بر همین نکته پا می‌فشارد؛ «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»؛ او گفت: به راستی خداوند او را بر شما برگزید و او را گشایشی در آگاهی و اندام به زیادت داد. «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ»؛ خداوند فرمانش را به آن کس که می‌خواهد می‌بخشد. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند در برگزیده و آگاه است؛ که نامحدودی به احاطه و آگاهی می‌رسد و او با احاطه و آگاهی انتخاب می‌کند و کسانی را انتخاب می‌کند که ولیده شرایط و فرزند زمینه‌ها نیستند و نشان از او دارند.

آنجا که موسی از آب گرفته می شود و با اینکه به قطع از بنی اسرائیل است و به حدس همان موسای موعود است، در دامان فرعون به شکوفایی می رسد و فرعون را در آب می گذارد و آنجا که یوسف از چاه که باید قبر او می شد سر برمی دارد و پس از زندان به سروری می رسد، در تمامی این داستان ها که باید در آغاز تمام می شد، ولی ادامه یافت و با سروری ضعیف شده ها به پایان رسید.

در تمامی این داستان ها، حضور گسترده حق و دست نیرومند او و نشانه آشکار او پیداست، که رسالت او و محمد رسول او، نه در یونان و ایران، که در جزیره العرب سرفراز می شود، در حالی که نه ادامه آن فرهنگ های مسلط و تمدن های ریشه دار هست و نه ولیده فرهنگ جزیره و هم سطح آن. و همین نشان اوست که در متن هراس، امن می آورد. حتی از ترس، امن می آورد و از گرسنگی، سرشاری می سازد؛ «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»^(۱).

و این هم نشان اوست که طالوت را برمی دارد و نشان می دهد که حضور دارد و امن و سکینه و استمرار و تداوم خط رسالت را در صندوقی که باید مدفون می ماند و پنهان می پوشید و مثل میراث گذاران و میراث خوارانش پراکنده می شد، برفراز فرشته های حامل و حافظ می آورد تا برای آنها که ایمان دارند نشان امن و اهتدا باشد؛ امن در متن هراس و راهیابی در نهایت بن بست.

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ»؛ نبی آنها به آنها گفت: به راستی نشانه ملک و سروری او آمدن تابوت است. در تابوت آرامشی از پروردگار شماست و بازمانده ای از آنچه که خاندان موسی و خاندان هارون رها کردند. «تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»؛ این تابوت را فرشته ها

برمی دارند و یا نگه می دارند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ»؛ به راستی در این برای شما نشانه است، اگر شما گرونده باشید.

برای گرایش از شهادت به غیب و از نمودها و نشانه‌ها به حضور و ملکوت او همین کافی است که بدون زمینه‌های عادی و مانوس، این ریشه‌های سطوت و قدرت سر بردارد؛ گر چه در دید عارف، تمامی طبیعت معجزه‌ای مانوس است و تمامی معجزات طبیعتی نامانوس.

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ»؛ پس همین که طالوت سپاهیان را دسته دسته و جدا جدا نمود، «قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»؛ گفت: به راستی خداوند، آزمایشگر شما با جاری سرشاری است. «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي»؛ هر کس از آن بنوشد، از من نیست. «وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ و هر کس از آن نچشد به راستی از من است. «إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»؛ مگر آنکه با دستش مستی بردارد و مستی بنوشد، که این هم امیدی دارد و همراهی دارد و این هم دسته سوم است که می‌لنگد و با سختی تعلق، گام برمی‌دارد.

«فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»؛ پس هنگامی که او و کسانی که با او ایمان آورده بودند، از نهر، از جاری سرشار گذشتند، «قَالُوا»؛ مانده‌ها گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ»؛ برای ما امروز توانی با جالوت و سپاهیانش نیست. با اینها نیرویی نداریم.

«قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلاقُوا اللَّهَ»؛ آنها که گمان می‌کردند که دیدارکننده خدا هستند، گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ چه بسیار گروه اندکی که با اذن خدا گروه زیادی را شکست. خداوند با شکیبایان است؛ که ایمان و صبر و فقه و تجمع، این چهار عنصر، به شهادت آیات ۶۵ و ۶۶ سوره انفال

می تواند ده برابر یا دو برابر را بشکند؛ که عشق، استقامت می آورد و آگاهی و تجمع، می تواند پست ها را بگیرد و نقطه ضعف های دشمن را دستاویز سازد و بر آنها بتازد؛ که این اذن و دستور خداست و خداوند همراه این صبوران آگاه است.

آنها که در راه هستند، حتی اگر کم باشند، می رسند و آنها که در بن بست و روی مین ها و در کنار خطر هستند و با قانونمندی و نظام ها درگیر هستند، هر چقدر قوی تر و سریع تر باشند، زودتر به نهایت و سریع تر به انهدام (می رسند) گرفتار می شوند. آنها که در راه هستند و به هدف توجه دارند، آنجا که تمامی توان خود را و نهفته های وجودی خود را آشکار ساختند و با پیوند و ارتباط با خدا، از ضعف های خود قدرت ساختند، چرا موفق و پیروز نباشند!

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»؛ همین که برای جالوت و سپاهیان اشکار شدند و خود را نشان دادند «قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا»؛ گفتند: ای پروردگار ما! تو شکیبایی را بر ما بریز «وَوَيْبَتْ أَقْدَامُنَا»؛ تو گام های ما را استوار ساز «وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛ تو ما را بر این گروه چشم پوش یاری کن، که این گروه چشم پوش از خویش، از هدف و از راه و از نظام ها و سنت ها، هر چه نیرومندتر باشند، به دلیل همین چشم پوشی و کفر آسیب پذیرتر هستند. و آنها که به ایمان و صبر و به فقه و آگاهی از خویش و از هدف و از راه و از نظام ها و سنت ها دست یافته اند و بر عشق و آگاهی خود تجمع کرده اند و گسترش یافته اند، مسلط هستند.

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ پس با دستور خدا آنها را شکستند و همچون برگ خشک فشردند. «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»؛ و داود، جالوت را کشت. «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»؛ و خداوند داود را پادشاهی و آگاهی بخشید. «وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»؛ و او را از آنچه که می خواست آموخت و با این آموزش و بخشش، حکومت دینی یهود آغاز

شد و آنها پس از ذلت‌ها و سرگردانی‌ها به قدرت و حکمت و علم دست یافتند. این سنت خداست که با ایمان و صبر و فقه و حکمت و تجمع، در برابر سلطه‌ها و قدرت‌های مسلط، کسانی را که ننوشیده‌اند و نچشیده‌اند به پا بدارد و نصرت بدهد.

و اگر این مطلوب شکل نگرفت، باز این سنت اوست که با نظام‌ها و قانونمندی‌ها، تجاوزها و سلطه‌ها را بشکند و قدرت‌های مسلط را با سرما و برف و بارش و نفرت و عصیان به ذلت بکشانند. این خداست که مردم را با یاران عاشق خود، با سنت‌ها و قانون‌های خود و با مردم دیگر به تعادل می‌رساند؛ «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛ اگر نبود جلوگیری شدن خدا مردم را، برخی را با برخی، ناچار زمین تباه می‌شد.

با این جلوگیری، تعادل و اعتدال شکل می‌گیرد. با سنت‌ها و نظام‌ها، تجاوزها و چشم‌پوشی‌ها شکسته می‌شود، با هدایتگری و با روشنگری یاران خدا، صف و سپس قتال و جهاد و سپس امن و اهدا فرا می‌رسد و زمین از تباهی و نابودی رهایی می‌یابد و این از فضل و بخشش سرشار اوست که بر تمامی جهانیان گسترده است. اگر این جلوگیری‌ها نبود، زمین تباه می‌شد. «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ ولی خداوند دارای بخشش افزون و سرشار بر تمام جهانیان است. آنها را آفریده و به آنها بخشیده و هدایت نموده و روشن ساخته و آنها و زمین را از تباهی و نابودی رهانیده و با آگاهان و رسولان و با ملک و حکم و حکمت و علم همراه ساخته و نشانه‌های خود را مدام گوشزد نموده و آیه‌ها را تلاوت کرده است.

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»؛ اینها نشانه‌های خداست، ما همراه حق و یا به حق بر تو گوشزد می‌نماییم. «وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ به راستی تو از فرستاده‌ها هستی

که با آگاهی و نبوت، به رسالت و پیامبری رسیده‌اند و با تمامی تفاوت‌ها و رتبه‌هایی که دارند همراه بیّنات به صفّ و قتال روی آورده‌اند. آنها با بیّنات، به ایمان و کفر و به اختلاف و صفّ و دسته‌بندی و درگیری رسیدند. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَّ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا»^(۱)؛ اگر خدا می‌خواست پس از رسولان، کشتاری سر نمی‌گرفت و لکن با هدایت و روشنگری، اختلاف و ایمان و کفر سر برداشت. «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ...»^(۲).

می‌بینی که چگونه بیّنات و صفّ و قتال و مُلک و حکم و حکومت دینی به هم پیوند می‌خورد و این نشانه‌های خداست که تبیین می‌شود تا بسنجیم و با سنجش حرکت کنیم و انتخاب کنیم و این نشانه‌های اوست که تلاوت می‌شود و با قدر و حدّ و حقّ، بر رسولان فرستاده می‌شود و همین بیّنات است که دسته‌بندی‌ها و درگیری‌ها و جهت‌گیری جدید را شکل می‌دهد.

پس قتال و درگیری به خاطر ملک و حکم و حکومت، برخاسته از متن رسالت و بیّنات است و برخاسته از متن دین است؛ که ادیان بدوی و یهودیت و مسیحیت و اسلام، در خود رگه‌ها و نشانه‌های این سیر را دارند و این نشانه‌هاست که به حق و یا با حق، بر رسولان تلاوت می‌شود...؛ «تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ...».

برای شناسایی این منابع و بیّنات تا حکم و حکومت و ملک و خلافت، این کافی نیست که به جمع‌آوری همین آیات و یا روایات بپردازیم و دستورهایی را که در واقعه بوده‌اند از مبانی و اصول آن جدا سازیم و بررسی نماییم.

کسانی که می‌خواهند حکم و فتاوی فقها و یا روایات و آیات حکومت دینی را بفهمند، باید گذشته از سیر انتزاعی و تجریدی و گذشته از جریان تاریخی این نظریات و روایات، به بستر طبیعی حکومت و سیر جوامع انسانی توجه داشته باشند.

کار آقای «کدیور» در رابطه با حکومت دینی و نظریات دولت این ضعف را دارد^(۱)؛

چون مشروعیت طبیعی (مالکیت مشاع) و یا حقوقی (وکالت و نیابت) و یا اجتماعی و عقلایی (قراردادی) و یا شرعی (ولایت و حربه) در بسترهای جوامع بدوی و عشایری تا کشاورزی تا صنعتی و فوق صنعتی، بر اساس مبانی و مقاصد مشخص، می‌توانند در هر کدام از این بسترها با شکل‌های متفاوت و روش‌های مختلف حتی در یک دوره تحقق بیابند، که این اختلاف‌ها هماهنگ با شرایط خاص و بستر مناسب خود می‌باشد، که در غرب، مشروطه و جمهوری فدرال و دموکراتیک با انتخاب‌های مستقیم و غیر مستقیم، حضور داشته و با مبانی و مقاصد دموکراسی سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی هماهنگ بوده است.

پس اختلاف نظریات فقها در دوره‌های مختلف و در بستر جوامع بدوی و عشایری و یا شهری و صنعتی، از مرحله تنفیذ و یا اجرای حدود و یا قضا و یا جهاد و یا حکومت مشروطه و یا جمهوری اسلامی و یا حکومت اسلامی، می‌تواند تحلیل شود و با مبانی و مقاصد حکومت دینی هماهنگ باشد. همان‌طور که اختلاف شکل‌ها و روش‌های حکومت در غرب از مشروطه تا جمهوری تا فدرال و با انتخاب مستقیم و غیر مستقیم، می‌تواند با مبانی و مقاصد آنها هماهنگ باشد؛ چون مبانی و مقاصد در هر شرایطی به شکل عمل و روش عمل و دستور عمل

۱. نظریه‌های دولت در فقه شیعه، محسن کدیور، نشر نی.

می‌تواند جواب بدهد و این نگاهی است که تحقیق انتزاعی و تاریخی آقای کدیور از آن فاصله دارد و به بستر طبیعی جریان‌ها و مبانی و مقاصد آنها توجهی نمی‌نماید. در تقریری روشن‌تر می‌توان گفت که حکومت دینی، وابسته به جامعه بدوی یا شهری یا صنعتی و فراصنعتی و مدنی و غیر مدنی نیست. در هر کدام از این بسترها با هدایت و تربیت افراد و تهیه کادر و جاسازی و جایگزینی آنها به تشکلی جدید و سازماندهی متفاوتی می‌رسد و با انتظار و تقیه و قیام، در هر شرایطی برپا می‌ایستد. در واقع برخلاف دولت‌های مدرن که در متن جامعه بیگانه‌ها و براساس اصناف و احزاب و به خاطر توزیع قدرت و تأمین حقوق شهروندی و امنیت و آزادی قرار گرفته و از متن روابط اقتصادی و تولیدی آزاد، به امنیت و حقوق و توزیع قدرت رسیده‌اند، حکومت دینی با تربیت و تهیه افرادی متفاوت در فکر و عمل و طرح و ظرفیت و تحمل، به جا انداختن و نفوذ دادن و جایگزین کردن و خط بعد را حفظ کردن، روی می‌آورد و این افراد را با بیانات و کتاب و میزان، نه سازمانی، که ولایی به کار می‌گیرد و تشکل می‌دهد و با این امت، پایه حکومت دینی گذاشته می‌شود. و این منظری است که بر روی آقای کدیور گشوده نشده و تفاوت جریان‌های حکومت دینی با دولت‌های قدیم و جدید و مدرن و فرامدرن را در نظر نگرفته و از جامعه مدنی و خاستگاه تولیدی و اصناف و احزاب، فراتر نرفته است. آنچه در تمام بسترها، تمامی نظریات مختلف را تحلیل می‌کند و دربر می‌گیرد همین نگاه فراگیر متوجه به مبانی و مقاصد و همراه تربیت و هدایت و تهیه عده و عده و جاسازی و جایگزینی نیروهاست که سه مرحله انتظار و تقیه و قیام را می‌سازد و در هر بستر اقتصادی و اجتماعی، با تربیت امت، به حرکت سیاسی و حکومت دینی با مبانی و مقاصد متفاوت می‌رسد؛ که شکل‌ها و روش‌های آن محدود و بسته نیست.

از زمان شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی و از زمان شیخ بهایی و از زمان شیخ کاشف الغطاء و سید مجاهد و از زمان‌های دیگر تا امروز، وجهه‌های مختلف تنفیذ و جهاد و اجرا و قضا و حکم و حکومت را در برمی‌گیرد. همان‌طور که وجهه‌های مختلف مشروعیت از حسیب و اضطرار و از ولایت و وکالت و مالکیت مشاع و قراردادهای می‌تواند کارساز باشد و بر مقدار اختیارات و محدودیت ولیّ فقیه تأثیر بگذارد، که:

فقه‌های دیگر، در حکم و فتوا

و خبرگان، در امور و موضوعات

و عهد و شرط در قراردادهای می‌توانند ولیّ فقیه را محدود نمایند؛ که فقیه، حافظ دین و گرفتار عهد و شرط خویش است.

در حالی که ولیّ معصوم، نه با فقه‌های دیگر و نه با خبرگان، در موضوعات و امور، با هیچ کدام محدود نمی‌شود، که حکم او به خاطر عصمت بر همه نافذ است. اما حکم فقیه فقط بر کسانی نافذ است که به خلاف او نرسیده‌اند و به خطای او در حکم و موضوع واقف نشده‌اند، مگر آنکه مصلحت اسلام و یا مسلمین مطرح بشود که حتی ولیّ معصوم هم از سلطان جائز تحمل می‌کند و به خاطر این مصلحت از خلاف و مخالفت دست برمی‌دارد. «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ...».

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمْ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٣﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٤﴾ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٥﴾ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٧﴾ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا

ثُمَّ نَكَّسُوهَا لِحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾ وَإِذْ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُتُؤْمِنٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي
قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ
أَدْعُهُنَّ يَا تَيْبَتُكَ سَعِيًّا وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣١٠﴾

« ۱ »

فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ: برتری و تفاوت در امکانات و تفاضل در مقادورات.

رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ: تفاوت رتبه‌ها و درجات.

اقتتل: پذیرش جنگ و قتال، پس از بیانات و اختلاف.

يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ: داد و ستد در آن نیست.

خُلَّةٌ: دوستی و محبت کارساز، خلیل کارآمد.

ولاشفاعة: شفاعت و همراهی؛ مثل توبه که با استغفار مُذْنِبٍ همراه می‌شود،

گاهی ذنب تو با استغفار دیگری همراه می‌گردد و جفت می‌شود. شفاعت

تکوینی و تشریحی اساسی ندارد.

سِنَّةٌ، نَوْمٌ، نَعَاسٌ: مراحل متفاوت خواب بر گوش و قلب و چشم.

حَيٌّ: زنده، حیات بخش.

فَيَتَّوَمُّ: نگاهدار، استوار، پایدار.

لَا يَأْتِيهِمْ، أَوْدٌ: خستگی، خسته نمی‌شد.

رشد و غیّ: با کمال و نقص تفاوت دارد. هر کاملی دو جهت رشد و خسر دارد،

رشد و غی دارد.

طاغوت: سرکش.

استمسک: نگه داشت، دستاویز گرفت.

عروة الوثقى: رشته محکم‌تر.

انفصام: گسستن، در برابر شکستن و انکسار.

ولیّ: دوست، سرپرست.

ظلمات: تاریکی‌های نفس و خلق و شیطان و دنیا. حجاب‌های انسان.

نور: روشنی، عقل و آگاهی و وحی و هدایت.

حَاخَّ اِبْرَاهِيمَ: گفت وگو، درگیری.

فَبَهتَ الَّذِي كَفَرَ: مبهوت شد، خود را باخت.

خَاوِيَةً: فرو افتادن.

عُرُوشَهَا، عَرْش: جای بلند، سقف‌ها.

لَمْ يَتَسَنَّه: سال و تغییر بر آن نگذاشته.

كَيْفَ نُنْشِرُهَا، نَشْرُوز: سرکشی، بالا رفتن.

فَصْرَهْنَ: از «صار یصور» و «صار یصیر» بدون «الی»، بریدن و کندن معنا می‌دهد و با

«الی» روی آوردن و متمایل ساختن را می‌رساند.

«۲»

آیا تکرار اقتتال بر تعدد و یا تأکید دلالت دارد؟ آیا «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» و «يَفْعَلُ مَا

يُرِيدُ» تفاوتی دارد؟

آیا ترکیب «تفضیل انبیا» و رفعت درجات آنها، تفاوت در امکانات و در نتایج را

می‌فهماند؟

آیا ترکیب «لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»، برای نفی پیوندها و ارتباطها به کار رفته

و یا برای نفی راه‌ها و فیض بخشی‌ها؟

آیا ترکیب «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»، بار توحیدی دارد؟ و یا وجهه احاطه و

هیمنه و سیطره در وجود و در قیام و تداوم را می‌رساند؟ در حیاتی که تحولی

نمی‌پذیرد و در قیومیتهی که مالکیت او و محکومیت و محدودیت هستی را به دنبال

می‌آورد.

آیا «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، احاطه وجودی و حضوری و علمی و تحقق فیض و حفظ او را می‌رساند، که با علو و رفعت و با وسعت و عظمت او همراه است؟

آیا ترکیب «لَا إِكْرَاهَ عَلَى الدِّينِ» با «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» تفاوتی دارد؟ آیا این بیان پس از احاطه وجودی و علمی و فیضی و حفظ حق ضرورت دارد تا جایی برای انتخاب آزاد انسان بگذارد؟

آیا آزادی در مرحله تبیین، نیاز به توضیحی دارد تا از متروک شدن و وانهادن شدن آدمی شبهه‌ای سر بر ندارد؟

آیا مستمسک و عروة الوثقی برای انسان آزاد و وانهادن ضرورت دارد؟

آیا «لَا أَنْفِصَامَ لَهَا» با «لَا أَنْكِسَارَ لَهَا»، تفاوتی دارد؟ گسستن با شکستن؟

آیا تعبیر فروافتادن (خَاوِيَةً) بر سقف‌ها (عَلَى عُرُوشِهَا) با تعبیر فرو افتادنِ سقف‌ها تفاوتی می‌نماید؟

آیا عطف «كَالَّذِي» بر «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ»، نکته‌ای را می‌رساند؟ «أَلَمْ تَرَ كَالَّذِي لَمْ يَرَ وَ لَمْ يَتَّبِعْ لَهُ».

« ۳ »

این فراز از داستان تفاوت انبیا در نعمت‌ها و در رتبه‌ها و داستان بینات و اختلاف و قتال، چه ارتباطی با آیات قبل و قتال داود و جالوت دارد؟
بحث قتال چه پیوندی با انفاق و معاد و روز بازگشت دارد؟ که «لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ».

این همه چه پیوندی با کفر و ظلم دارد، که «الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

و چه نیازی به آیه الکرسی دارد؛ آن هم به این گونه که هیمنه و احاطه را نشان می دهد، نه تبیین و توضیح او را؟

آیا صفت حیّ با «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» و صفت قیوم با «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و ملکیت، با نفی شفاعت و با احاطه علمی و وجودی، با حفظ و نگهداری و با علوّ و عظمت پیوندی دارد؟

آیا پس از بیان هیمنه و سیطره و احاطه وجودی و علمی نیازی به «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هست؟

آیا با بیان آزادی و رهایی آدمی ضرورتی برای مستمسک و عروة الوثقی هست؟
آیا با این تمسک، ارتباطی با ولایت و سرپرستی هدایتی و حفظی و دفاعی در میان هست؟

آیا این صفت حیّ و قیوم با این دو داستان مُحَاجَّة ابراهیم و شهرزیر و رو شده در ارتباط هستند؟ و آیا تقاضای احیای ابراهیم برای اطمینان از احیا است یا اطمینان به خلیل بودن و مقام خلّتی که اگر بخواهد، خداوند برایش زنده می نماید؟ و آیا این اطمینان به خلّت با نفی خلّت و شفاعت در آیه ۲۵۴ در ارتباط است؟
آیا واقعیت این داستان همین است و یا تأویل به حاملین علم و داعین الی الله می شود که در بعضی از روایات آمده؟

«۴»

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»، که نهایت آیات قبل و فصل بنی اسرائیل و طالوت و جالوت بود، با «تِلْكَ الْأَرْسُلُ»، که شروع این آیات هست، همچون صغری و کبری در کنار هم قرار می گیرند و این نتیجه کلی را با توجه به شرایط مختلف و امکانات و درجات

متفاوت رسولان به دست می دهند؛ که رسالت، بیّنات، اختلاف در ایمان و کفر و اقتتال، همراه هم و به دنبال هم هستند. رسالت از ملک و حکومت جدا نیست و این مبارزه نیاز به انفاق و بخششی دارد که هم به کار مبارزه و به کار ملک و حکومت دینی می آید و هم به کار استمرار وجودی انسان و دنیای دیگری که در آن روز و در آن دنیا امکان تزوّد و بهره‌برداری نیست؛ نه داد و ستدی هست و نه دوستی و نه شفاعتی؛

«لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ».

خُلَّتْ با شفاعت تفاوت دارد؛ که در شفاعت استغفار و طلب دیگری با لیاقت و زمینه‌های مناسب تو جفت و شفع و همراه می شود، در حالی که با خُلَّت چنین همراهی و شفعی مطرح نیست. و با این نگاه، شفاعت و توبه هم طراز می شوند. با این تفاوت که در توبه، ذنب و لیاقت و جبران از مذنب است، اما در شفاعت، ذنب فراموش شده و لیاقت تو با جبران و استغفار دیگری که بر او حقی داری و با او حسابی داری کارگشای تو می شود.

تعبیر «لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» اضطرار و افتقار آدمی را در روزی که ادامه هستی او و استمرار زندگی اوست می رساند. و همین تعبیر، وحدانیت و حیات و قیومیت حق را می طلبد و تسلط و هیمنه و سیطره و احاطه او را می خواهد. و همین نکته، توحید را که اساس بیّنات است و حیات را که اساس قتال است و قیوم را که اساس فیض و فضل و بخشش امروز و فردا و این جهان و جهان‌های دیگر است، به دنبال می آورد؛ که اساس هستی و حیات و قیام هستی و حیات، به الله واحد است.

حیات او تحولی ندارد؛ «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ». و قیومی او ملکی برای دیگری نمی‌گذارد؛ که «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۱). پس دخالت و همراهی و شفاعتی برای

هیچ کس نیست؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ». حضور او و وجود او همراه تمامی هستی و تمامی وجودات هست؛ که او با هستی همه همراه است و از حدود همه برکنار. و همین حضور، علم را و احاطه را برای او و تنها برای او نگاه می‌دارد، که کرسی علم و احاطه و قدرت و سیطره او تمامی هستی را در بر می‌گیرد؛ «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ». و علو و رفعت و وسعت و عظمت او، احاطه و حفظ او را تفسیر می‌نماید؛ که «وَلَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ».

این آیه الکرسی با توحید و حیات و قیومی حق، حضور و احاطه و حفظ و هیمنه و سیطره حق را مطرح می‌نماید و اساس رسالت و قتال و تزود و بهره‌برداری آدمی را مشخص می‌نماید. و طبیعی است که پس از این توحید و احاطه و سیطره حق، آزادی و انتخاب و اختیار انسان مطرح شود، که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»؛ نه بر دین که در تمامی حوزه تشریح و دین، اکراهی وجود ندارد، که نَجْدَيْن و دوراه و دو امکان و دو دعوت مطرح است. و در مرحله تبیین، اکراهی نیست و در مرحله صف، وا گذاشتن و خذلانی نیست، که مستمسک و عروة الوثقی هست آن هم بدون گسستن و باز شدن، که سمع در هنگام اضطرار و دعا و علم و احاطه او بر تمامی صحنه جایی برای نگرانی باقی نمی‌گذارد، که ولایت او آزادی و انتخاب آدمی را شفاف‌تر ساخته و از ظلمات نفس و خلق و شیطان و دنیا به نور عقل و نور وحی راه داده است.

راستی که لطافت‌ها فراگیر است. آنجا که از بینات و قتال و انفاق و تزود گفت‌وگو می‌شود، به توحید و حیات و قیومی و احاطه حق توجه می‌دهد و آنجا که احاطه و حضور او را مطرح می‌نماید، انتخاب و اختیار آدمی را گوشزد می‌نماید و آنجا که اختیار آدمی را مطرح می‌کند بر مستمسک و عروة الوثقی و وانهادگی او پا

می‌فشارد و پس از انتخاب و در مرحله صف، به ولایت و سرپرستی و امدادها و هدایت‌های او توجه می‌دهد، که حی است و قیوم است و هیچ چیز از سیطره او جلوگیری نیست و همین کافر چشم‌پوش را مبهوت می‌سازد. و همین تبیین، قدرت و عزت او را معلوم می‌دارد، که «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». و همین باعث می‌شود که پرنده‌ها به سوی او پر بگشایند، که در روایات به حاملین علم تاویل شده است.^(۱)

خداوند با این احاطه و جبروت، در تمامی دین، آدمی را آزاد و انتخاب‌کننده خواسته و او را میان دو جهت رشد و غی و طاغوت و الله و کفر و ایمان، با اختیار گذاشته است ولی همین آدم آزاد، متروک و رها شده نیست؛ که ولایت و سرپرستی خدا مطرح است و امداد و رهاسازی او مطرح است، که طاغوت‌ها را کنار می‌زند و با محاجه آنها را مبهوت می‌سازد و از محدودیت آنها در وجود و قدرت خبر می‌دهد و از قدرت و احاطه خود نشان می‌آورد تا آدمی او را مدار و محور خود سازد و از مدار علم و صنعت و نفسانیت و قدرت و ولایت باطل و طاغوت آزاد شود و بیرون بیاید و در راه او و سبیل او گام بردارد و جان و مالش را برای او بگذارد تا بهره بردارد و تا هفتاد برابر و هفت صد برابر برداشت نماید.

آدمی ناچار بر مداری می‌چرخد؛ یا بر مدار علم و صنعت و یا قدرت و نعمت و یا نفسانیت و انانیت. و این همه، مداری نیست که آدمی بهره‌مند شود و سامان بگیرد مگر آنکه به مدار الوهیت روی بیاورد و در سبیل او مال و جان بگذارد و با این بخشش به وسعت و زیادتی و تضاعف و رضایت و تثبیت و مغفرت و فضل خداوند راه بیابد.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶. چاپ مؤسسه اعلی، بیروت.

در تمامی این آیات تا آخر سوره مروری بر انفاق در شکل‌های گوناگون هست، که پیش از آیه الکرسی شروع شده و با توجه به حیات و قیومی حق و سیطره او و با آزادی و اختیار انسان و ولایت ربوبی ادامه می‌یابد.

در داستان اول، تسلط بر ملک و غرور دارایی و تسلط بر ملکوت و سنت‌های احیا و اماته، او را به بهت وادار می‌دارد آن هم در حوزه‌ای که ملک و ملکوت آن از تسلط انسان آن روز بیرون بوده است. گرچه آدمی می‌تواند تسلط بر ملک را با محدودیت خود و محکومیت خود و تحول نعمت‌ها جدی نگیرد و تسلط بر سنت‌ها و قوانین را با جعل و وضع آنها برابر نداند، ولی آنجا که محاجّه است باید حجت روشن و مشخص و مبهور کننده باشد.

در داستان دوم، یأس و شک در بازگشت و احیا و دیدارِ نتایج است که جواب می‌گیرد، در حالی که این رفت و آمدها مدام دارد اتفاق می‌افتد.

در داستان سوم، که می‌تواند با «إِذْ قَالَ» در داستان مشترک باشد^(۱)، به این نتیجه می‌رسیم که آدمی با معرفت مُلک و مالک و ملکوت می‌تواند به کیفیت احیا و مقام احیا و اماته برسد، که ابراهیم با «أَرِنِي» به این مرحله می‌رسد و خود حتی بدون ذکر «إِذْنِ» به این قدرت راه می‌یابد. و همین است که حوزه طلب ابراهیم از حوزه مُلک بیرون است و در مرحله ارائه ملکوت است. و در این مرحله، اطمینان به مقام خلت و تسلط بر ملکوت، احیا است. و این مرحله با مرحله ملک و علم و جهل و شک کاری ندارد؛ که عوالم متفاوت است و داستان ایمان و اطمینان در ملکوت با ایمان و اطمینان در ملک تفاوت دارد.

۱. ر.ک: بعد از آیه «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ».

«تِلْكَ الْأَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ»؛ اینها، این مردانی که در تمامی راه می‌درخشند و در تمامی لحظه‌های تاریخ انسان با صلح و جنگش و با فراز و فرودش حضور دارند، اینها پیامبرانند. «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»؛ اینها برابر و یکسان نیستند. هم در نعمت‌ها و امکانات و هم در رتبه و درجات متفاوت هستند. ما برخی از آنها را بر برخی دیگر برتری دادیم. «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ»؛ بعضی از این پیامبران با خدا سخن گفت و بعضی‌ها با وحی و یا با واسطه پیام گرفت.^(۱)

«وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»؛ گذشته از نعمت‌ها و امکانات، خداوند رتبه‌ها و درجات برخی از آنها را بالا برد. با این تفاوت در نعمت‌ها و در رتبه‌ها و درجات، همه پیامی و دعوتی داشتند و همراه بیانات و روشنگری‌ها بودند؛ از موسی و یوسف و داود و سلیمان تا عیسی فرزند مریم... «وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؛ ما عیسی پسر مریم را بیانات بخشیدیم و او را با روح القدس پشتیبانی نمودیم و پس از بیانات و هدایت‌ها، صف‌ها جدا شدند و درگیری‌ها شکل گرفت و این همه در زمینه آزادی و آگاهی آنها بود.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»؛ اگر خدا می‌خواست کشتار نمی‌کردند کسانی که پس از رسولان و به دنبال آنها بودند، پس از

۱. اشاره به آیه ۵۱ سوره شوری.

آنکه روشنگری‌ها به آنها رسیده بود. آنها با دسترسی به رسولان و حتی با آمدن بیانات به سراغ آنها، که خود سراغی از بیانات نمی‌گرفتند و به سوی آن نمی‌آمدند، آنها با این امکان و آگاهی به اختلاف و درگیری رسیدند. خدا می‌توانست تعارض‌ها را بردارد و زمینه درگیری‌ها را برطرف سازد، ولی او می‌خواست تا انسان در این فرصت آزاد و در این حوزه آگاهی و در این هنگامه تعارض و برخوردها، انتخاب کند.

«وَلٰكِنْ اٰخْتَلَفُوْا فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ وَ مِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ»؛ اگر خدا می‌خواست می‌شد همه یک‌دسته و یک امت باشند؛ چه در کفر و چه در ایمان. و لکن دو دستگی آمد و اختلاف کردند؛ کسانی از آنها ایمان آورد و کسانی از آنها کفر ورزید و چشم پوشید. حال با اختلاف، «وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَفْتَتَلُوْا»؛ اگر خدا می‌خواست کشتار نمی‌کردند. اگر او می‌خواست زمینه کشتار فراهم نمی‌آمد و یا اختلافی نمی‌آوردند. «وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُّرِيْدُ»؛ ولیکن خداوند هر آنچه را که اراده می‌کند به انجام می‌رساند و عملی می‌نماید. و به دنبال این آفرینش آگاه و آزاد و این زمینه‌های اختلاف و درگیری به هدایت و به سازماندهی می‌پردازد و از جان و مال آنها که ایمان آورده‌اند، برای روزی که در پیش دارند توشه می‌سازد.

«يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه که ما به شما داده‌ایم، انفاق کنید و ببخشید. «مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَ يَوْمٌ لَاۤ يَبِيْعُ فِيْهِ وَلَا خِلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»؛ زان پیش که روزی بیاید که در آن روز نه داد و ستد و نه دوستی و نه همراهی و نه شفاعتی باشد. «وَالْكَافِرُوْنَ هُمْ الظّٰلِمُوْنَ»؛ ای ایمان آورده‌ها! کافرهای چشم‌پوش، همان‌ها ستمگرانند؛ بر آگاهی خود، بر آزادی خود، بر نعمت‌های خود، بر وجود خود، بر دنیای بیرون و بر نظام‌ها و سنت‌ها و بر آدم‌ها و جوامع و

حتی بر تمامی هستی ظلم کردند، که چشم پوشی از خویش و چشم پوشی از نظام و چشم پوشی از حق و جهت و چشم پوشی از جمال و هماهنگی ها، همه را گرفتار می سازد؛ حتی ماهیان دریا و ستاره های دور از این کفر و چشم پوشی و از این تجاوز و ستمگری صدمه می خورند، که دنیا، دنیای رابطه هاست و نیت و فعل آدمی در خود او محبوس نمی شود و بدی ها و تجاوزهای او محدود نمی شود. در نظام به هم پیوسته مادام که جبران و غفرانِ جبارِ غفار نباشد، این موج ادامه دارد...

با توجه به اضطرار و افتقار و محدودیت و محکومیت آدمی، به یگانگی، به حیات، به قیومی حق و به مالکیت و احاطه و سیطره او توجه می شود. و این علو و عظمت، تسلیم و تفویض آدمی را به دنبال می آورد و ترس و بخل و سرکشی با این یگانه پناه و این حی قیوم و این علی عظیم، به ایمان و انفاق و ولایت و استمساک می رسد. و آدمی حتی با تسلط بر ملک و نعمت ها و یا ملکوت و نظام های حاکم، از عبودیت جدا نمی شود و همچون ابراهیم با تسلط بر احیا و اماته، به اطمینان بیشتر و انابه و اتصال زیادتر می رسد، که «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»^(۱).

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛ الله تنها پناه آدمی است. جز او معبودی و پناهی نیست. او زنده پایدار است. همه در پناه او هستند و همه از حیات و قوام او به زندگی و قیام خویش رسیده اند. او محدود و محکوم نیست. «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»؛ و همه در حلقه زنجیر او هستند. «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ هر آنچه در آسمان ها و هر آنچه در زمین است برای اوست و در حلقه مالکیت اوست.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ چه کسی در حضور او شفاعت می کند و همراه و همپای چیزی و کسی می شود مگر با دستور و اجازه او. او با احاطه و حضورش

آگاه است؛ «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»؛ او تمامی گذشته و آینده آنها را می داند؛ که لازمه نامحدودی، احاطه و لازمه احاطه، حضور و علم است... و دیگران نه بر ذات او، نه بر صفات او احاطه ندارند. مگر که خود او ببخشد و آگاه سازد؛ «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ»؛ بر هیچ چیز از علم او احاطه ندارند. «إِلَّا بِمَا شَاءَ»؛ مگر به آنچه که خود او بخواهد.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ قدرت و علم او تمامی آسمانها و زمین را در بر گرفته. «وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا»؛ و او را نگهداری آسمانها و زمین خسته نمی سازد. «وَهُوَ أَعْلَى الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»؛ که برتری او نظامها و سنتها و عظمت و وسعت وجود او حدود و مرزها را به انقیاد و اطاعت کشانده است. او محدود و محکوم نیست؛ که عظیم و علی است. عظمت در برابر حدود و علو در برابر حکمها و حکومتها برای اوست.

با این توجه به پناه و حیات و قوام و مالکیت و احاطه و علو و عظمت او، دیگر آدمی سر بر نمی آورد و در این حوزه حتی نفسی و صدای گنگی سر بر نمی دارد. و این است که در این فضای مهیمن به آزادی انسان در حوزه دین توجه می دهد، که تعبیر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با تعبیر «لَا إِكْرَاهَ عَلَى الدِّينِ» تفاوت دارد. مسأله این نیست که آدمی بر دین اجبار و اکراه ندارد؛ که این مسأله مطرح است که در حوزه دین، اکراه و جبری نیست.

آدمی که از تعقل و سنجش و از نَجْدِین و راهها و از دعوتها و هدایتها برخوردار است، دیگر جبری و اکراهی برایش مطرح نیست. با وجود علم و اراده و قدرت حق و با وجود نظامها و سنتها و علیتها، با این همه در حوزه دین اکراهی نیست؛ گرچه در حوزه تقدیر و اندازهها و در حوزه نعمتها و موقعیتها و در ملک

و ملکوت، آدمی آزاد نباشد و حتی در حوزه اختیار، مجبور به اختیار و آزادی باشد. با این همه، در حوزه دین و تکلیف و مسئولیت، آدمی با خودآگاهی و با وقوف بر خویش و با تعقل و سنجش به آزادی می‌رسد و در این حوزه اکراهی نیست.

دقت تعبیر و زیبایی کلام، این‌گونه ادا می‌شود، که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و این نکته پس از توجه به هیمنه و سیطره و احاطه ربوبی مطرح می‌شود و تحلیل می‌شود، که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، آدمی با جبر بر نعمت و قدر و با جبر بر اختیار و آزادی همراه تعقل و سنجش، جبری بر جهت‌گیری‌ها ندارد، که رشد و خسر برای آدمی مشخص گردیده. و داستان رشد و خسر و رشد و غی با داستان تکامل و نقص یکی نیست؛ که آدمی حتی با شکوفایی و تکامل تمامی استعدادهایش در جهت‌گیری‌ها آزاد است، که در جهت کمتر و پست‌تر و یا عالی‌تر و بیشتر حرکت کند، که بت‌های دیگر و معبودهای دیگر محدود و محکوم و ذلیل و اسیر هستند و از آدمی حقیرتر و کوچک‌تر هستند و نمی‌توانند محرک وجود او و مقصد هستی او باشند.

آدمی در حوزه علم و قدرت و در حلقه زنجیر مالکیت و سیطره و احاطه حق، مجبور است که آزاد باشد. این ترکیب علم و قلب و غریزه و تعقل او، خودآگاهی و آزادی را می‌آورد. و این آگاهی و آزادی زمینه رسالت و بینات و هدایت‌های حق است.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا»؛ پس هر کس که در برابر بت‌های متجاوز کفر بورزد و چشم بپوشد و به خدا روی آورد و بگردد، این ترکیب آزادی و عشق و چشم‌پوشی و گرایش، رشته محکمی را می‌سازد که دستاویز انسان آزاد و رهاست؛ که آدمی با وجود آزادی، واگذاشته و وانهاده نیست. هر کس که به طاغوت کفر بورزد و به خدا بگردد، پس او به رشته محکم‌تری

چنگ زده که گسستی برایش نیست.

اگر آدمی با عشق خدا همراه بشود ولی از بت‌ها و طاغوت‌ها عبور نکرده باشد و چشم نپوشیده باشد، احتمال گسستن و بازگشت هست، اما با تجربه بن‌بست‌ها و عبور از تمامی عبودیت‌ها و بت‌ها، با این عشق و گرایش حتی همراه عجز و اضطراب بازگشتی نیست؛ که عجز آدمی مرکب راهوار اوست و فریاد و دعای او گام‌های سلوک اوست.

«وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ و خداوند شنوا و آگاه است. این فریادهای ساکت و این نگاه‌های سرشار از فریاد را می‌شنود و بیچارگی و اضطراب آدمی را می‌داند و او را رها نمی‌سازد، که عهده‌دار می‌شود و سرپرستی می‌نماید؛ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند و گرویده‌اند و بیش از عالم مشهود و بالاتر از ملک و ملکوت را خواسته‌اند و به مالک روی آورده‌اند. خداوند اینها را از ظلمات نفس و دنیا و خلق و وسوسه‌ها، به نور و روشنی از قدر و اندازه و ارزش و بهای خویش می‌رساند و آدمی در این نور به ضلالی گرفتار نمی‌شود؛ نه ضلال خویش و نه ضلال هدف و نه ضلال راه و نه ضلال سعی، که با این ولایت و سرپرستی و با این هدایت‌های مستمر، ضلال و غی و رشد و خسر آدمی مشخص گردیده است.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»؛ کسانی که چشم پوشیده‌اند و از هدایت‌ها روی برتافته‌اند، اینها سرپرست‌هاشان متجاوز و طغیانگرند. «يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛ این طاغوت‌ها آنها را از روشنی قدر و ارزش و از روشنی سنجش و تقدیر بیرون می‌کنند و به سوی ظلمات می‌آورند و در این ظلمت، نفس و هوس‌ها و دنیا و جلوه‌ها و خلق و حرف‌ها و شیطان و وسوسه‌ها، آنها را به اسارت می‌برند و گرفتار

می سازند و در این گرفتاری می سوزند. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»؛ این چشم پوش ها همراه آتش هستند. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آنها در آتش فرورفته اند و آنها در آتش همیشه هستند.

و همان طور که در اوایل سوره گذشت، آدمی به اندازه کفرها و چشم پوشی هایش می سوزد و این سوختن ها و رنج های مانعانه درجات کفر و چشم پوشی ماست و ما با تمامی هدایت ها از این کفرهای مبهوت جدا نمی شویم و گرفتار نعمت ها و دارایی هایی می مانیم، که آیت تحول و تبدل و فساد و نقص را دارند و محدودیت و محکومیت را فریاد می زنند و ما را به رفتن و بهره برداشتن و تزود و توشه گرفتن می خوانند، که باید از مُلک و ملکوت همچون ابراهیم به مالک روی آورد و ولایت او را پذیرفت. نه همچون کسی که غرور مُلک او را گرفتار ساخت و یاد یوار مرگ او را به یأس و تعجب کشانید که چگونه اینها باز می گردند و این پراکنده ها جمع آوری می شوند.

پس از یادآوری از طاغوت ها و سرپرستی آنها، نمونه ای را می آورد که با رسیدن به ملک و دارایی با ابراهیم به محاجه پرداخت و پروردگار خود و یا پروردگار ابراهیم را نپذیرفت. در حالی که ابراهیم حتی با دستیابی به ملکوت و نظام های حاکم بر زندگی و مرگ و آمد و رفت پدیده ها، از مالک هستی روی بر نتافت و به عزت و حکمت او راه یافت؛ «وَ اعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»؛ آیا نظر نینداختی به سوی کسی که در باره پروردگار خودش و یا پروردگار ابراهیم، با ابراهیم به جدال روی آورد؛ چون خداوند به او ملک را بخشیده بود و او طغیان نموده بود. «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحِبِّي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحِبِّي وَأُمِيتُ»؛ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من

کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، در این هنگام گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم. «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»؛ ابراهیم گفت: به راستی خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور. پس آنکه کفر ورزیده بود و چشم پوشیده بود، مبهوت ماند.

داستان، داستان مُلک و غرور و قدرت و طغیان است. آدمی می‌تواند از تحول و تبدل و محدودیت و محکومیت و بن‌بست و نقص و شکست بیاموزد. می‌تواند با این آیه‌ها حضور حق را ببیند و در این دگرگونی‌ها ثبات او را بشناسد و با تسلط محدود، مغرور نگردد و می‌تواند از آیه‌ها چشم بپوشد و فریب قدرت امروز خود را بخورد. در مُحاجّه و گفت‌وگو، ابراهیم این مالک مغرور را به آنجا می‌کشاند که محدود و محکوم می‌ماند و نمی‌تواند زبان به حاکمیت و اقتدار خود بگشاید.

آدمی آنجا که با علم به قانونمندی‌ها و نظام‌ها رسید، می‌تواند زندگی و مرگ را در دست داشته باشد و از این دستاویز دلیل قدرت و حاکمیت بیاورد. پس باید رخت بحث و حجت را به آنجا کشید که سیطره و سلطه‌ای نباشد و اگر آدمی کفر ورزیده و از آیه‌های مکرر چشم پوشیده، مبهوت شود، که «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند و به مقصد نمی‌رساند؛ که ظلم و چشم‌پوشی، این محرومیت را فراهم ساخته است.

داستان دوم، داستان شبهه و استبعاد است. می‌تواند این داستان به این گونه با داستان سابق پیوند بخورد؛ اَلَمْ تَرَ... «كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»؛ آیا ندیدی مثل آن کسی که ندید تا اینکه برایش آشکار کردند؛ «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». پس «أَوْ كَالَّذِي عَظِفَ بِرِ «إِلَى الذِّئْبِ» می‌شود و «اَلَمْ تَرَ» بر آن قرار می‌گیرد و تمثیل برای نفی است، که شخص قدرت حق را ندیده و از دیوار مرگ

نگذشته است؛ همان‌طور که طاغوت سابق، حجاب مُلک و قدرت را پیش چشم انداخته بود و از مالک چشم پوشیده بود.

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»؛ آیا ندیدی مَثَل آن کس که بر روستایی گذشت در حالی که روستا بر سقف‌هایش فرو افتاده بود، نه آنکه سقف‌هایش افتاده باشند، نه، بر سقف‌ها افتاده بود و از پایه بیرون آمده بود. «قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ گفت: چگونه این روستای مرده را خداوند پس از نابودی آن زنده می‌نماید؟!

شبهه، برخواسته از گستردگی مرگ و در هم رفتن مرده‌ها و به هم ریختن تمامی حساب‌ها و اندازه‌هاست؛ که آدمی از حساب و کتاب مأیوس می‌شود و از زندگی پس از مرگ و مجازات دور می‌افتد. «فَأَمَّا لَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»؛ پس خداوند او را صد سال میراند، سپس برانگیخت. «قَالَ كَمْ لَيْثٌ»؛ گفت: چقدر درنگ کرده‌ای! «قَالَ لَيْثٌ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»؛ گفت: یک روز یا برخی از روز را درنگ کرده‌ام؛ چون خیال می‌کرد که صبح در خواب رفته و امروز روز دیگری است و یا اینکه آخر روز است. «قَالَ بَل لَّيْثٌ مِائَةَ عَامٍ»؛ گفت: بل صد سال درنگ کرده‌ای.

«فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»؛ پس نگاه کن به خوراک خودت و آبنوش خودت، تغییر نیافته و خراب نشده. «وَ أَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ»؛ نگاه کن به الاغ خود و نگاه کن برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم می‌سازیم. «وَ أَنْظُرْ إِلَى أَلْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لِحْمًا»؛ نگاه کن به استخوان‌ها که چگونه آنها را بالا می‌بریم، سپس بر آنها گوشتی می‌پوشانیم...

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ پس همین که برای او آشکار شد گفت: می‌دانم راستی خداوند بر آنچه بخواهد تواناست. خداوند بر هر چیز

داستان، داستان یکبار نیست، که داستان مکرر است. آدمی مدام محکومیت و محدودیت خود را می بیند و حکومت و نامحدودی دیگری را احساس می کند. آدمی بر مرگ و نابودی عبور می نماید و از این خرابه ها و خرابی ها، مأیوس می شود و زندانی می گردد ولی همیشه حضوری همراه و یا تعقلی و تدبری بیدار با او می گوید و او را می خواند تا در کنار تحول ها و مرگ ها، زندگی ها و برخاستن های مکرر را ببیند و برای دیگران بگوید. اینکه «قَالَ» بدون فاعل آمده، می تواند حضور حق، فرشته ها و تعقل بیدار آدمی را حکایت کند و از تمامی این گفت وگوها، سخن بگوید... تا آدمی به وضوح ببیند قدرت حق را و حکمت حق را.

«وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ». این آیه می تواند عطف بر «اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» باشد، که با این تطابق، دیگر شبهه و شک ابراهیم مطرح نیست. ابراهیم ملکوت زندگی و مرگ را می خواهد و ارائه این مقام را می طلبد. و می بینیم که در ادامه به او نشان نمی دهند، بلکه به او قدرت احیا و اماته را می بخشند و این ابراهیم است که بدون قید «اِذْن» - که در داستان عیسی این کلمه «اِذْنِ اللّٰهِ» مکرر آمده - بدون این تأکید و قید، به مقام احیا می رسد.

در روایت هایی این احیا را در وسعت احیای علم و احیای قلب مطرح ساخته اند، که ابراهیم پرنده ها و داعیانی را از نسل خود بسازد و آنها را پراکنده کند و بر قله ها بگذارد و صدا بزند تا با شتاب به سوی او بیایند. و تعبیر «صُرُّهُنَّ» که به معنای آموختن و مایل ساختن و رابطه برقرار کردن باشد، با این تأویل سازگارتر است.

گرفتن چهار پرنده، آماده ساختن و آموختن آنها - که «صُرْهَنَّ» با «الْبَيْكَ» آمده - و تقسیم کردن و صدا زدن - که در آیه آمده - با گرفتن و کشتن و کوبیدن و تقسیم کردن و صدا زدن و زنده کردن حیوان هماهنگ نیست.

رسیدن به مقام احیا؛ از ساده‌ترین مرحله حیات باکتری‌ها و سلول‌ها تا شعور تا تفکر تا تعقل تا حیات قلبی، همه می‌تواند در «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» نهفته باشد. و شکل جواب و ترکیب آیه؛ «فَخُذْ» و «فَصُرْهَنَّ»، «ثُمَّ اجْعَلْ»، «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» با این ظاهر محدود سازگار نیست؛ چون «صُرْهَنَّ» و «صِرْهَنَّ» از «صار یصور» و «صار یصیر» بدون «الی» به معنای بریدن و کندن معنی می‌دهد و با «الی» معنای روی آوردن و متمایل ساختن را می‌رساند، که پرنده‌ها را بگیرد. با خود متمایل بسازد. بر هر کوه - که تا ده کوه شمرده شده - جزئی از آنها را بگذار و سپس آنها را بخوان و عزت و حکمت حق را بشناس ... خب، این تعبیر چه مناسبتی با گرفتن و کشتن و کوبیدن و پراکنده ساختن و صدا زدن دارد؟

آیا این زیبایی در کلام که وسعت معنا و احتمالات را در بر می‌گیرد، مشهود نیست؟

در هر حال ابراهیم؛ آن هم ابراهیمی که خود در برابر محاجه طاغوت، احیا و امانت حق را مطرح می‌کند، در این داستان می‌گوید: «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» و در ادامه به او این قدرت احیا را می‌دهند و این را نشان عزت و حکمت خدا می‌شمارند؛ آن هم قدرتی که مقید و مؤکد با اذن نیست و از رتبه بالاتری حکایت می‌کند که عیسی به آن دست نیافته بوده.

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ»؛ هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من به من نشان بده، چگونه مرده‌ها را زنده می‌نمایی، گفت: آیا ایمان

نیاورده‌ای و نگرویده‌ای؟ و روی نیاورده‌ای؟ «قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمِئِنَّ قَلْبِي»؛ ابراهیم گفت: چرا، ولیکن تا دل من آرام بگیرد. پس ابراهیم ارائه را خواسته است و این ارائه در حوزه ملک و شک و شبهه و ایمان و کفر نیست، که در حوزه ملکوت است و قدرت و عزت و حکمت. «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ^(۱)». این ارائه ملکوت آسمان‌ها و زمین‌ها، با این یقین از جنس دیگری و از دنیای دیگری است.

«قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ»؛ گفت: پس تو چهار تا از پرنده را بگیر. «فَصُرَّهُنَّ إِلَيْكَ»؛ پس آنها را به سوی خودت متمایل بساز. «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا»؛ پس بر هر کوهی از آنها جزئی بگذار. «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا»؛ سپس آنها را بخوان تا با شتاب به سوی تو بیایند. «وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ آگاه باش به راستی خداوند تواناست. استوار است.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ
 مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٦١﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ
 غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ
 مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ
 فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْكَافِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيثًا مِنْ أَنفُسِهِمْ
 كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٦٥﴾ أَيُّودٌ أَحَدَكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرَىٰ مِنْ
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا
 إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا
 الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
 حَمِيدٌ ﴿٦٧﴾ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا
 وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٨﴾ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا
 كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٦٩﴾ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ
 يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٠﴾ إِن تَبَدُّوا الْأَصْدَقَاتِ فَنِعْمَ هِيَ وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَ
 تُوتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٧١﴾

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا
تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٤﴾
لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٧٥﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٥﴾

« ۱ »

مَنْ: مَنّت.

اذی: آزار.

صدقة: آنچه برابر با دارایی و نیت است.

کَمَثَل: مانند داستان.

صفوان: سنگ سخت و صاف.

وابل: بارش تند.

صلد: بی حاصل و پاک.

طَلّ: شبنم، مه.

إعصار: طوفان، گردباد.

لا تيمموا: به دست نگیرید.

الخبیث: بد، آلوده.

حکمت: استواری، تثبیت یافته. در فکر و احساس و عمل جاری می شود.

انفاق و نذر: بخشش و تعهد.

خیر: با علیم تفاوت دارد. چه بسا آگاه، خُبره و با خبر از نهفته ها نباشد.

الحاف: اصرار، پوشاندن.

« ۲ »

در ترکیب «کَمَثَلِ حَبَّةٍ» یا «کَمَثَلِ صَفْوَانٍ»، آیا زایده ای وجود دارد؟

آیا «يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ» با «يُضَاعَفُ مَنْ يَشَاءُ»، که در مورد مثال مطرح است

هماهنگ است؟

آیا در ترکیب «خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى»، به حقیقت خیری وجود دارد؟
«غَنِيٌّ حَلِيمٌ» چه توضیحی برای مطلب دارد؟ آیا غنا و بی‌نیازی به وسعت و حلم
راه می‌یابد؟
آیا «تَثْبِيثًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ» مناسب است یا «لِأَنْفُسِهِمْ»؟ آیا این تعبیر منشاء تثبیت نفس
را نمی‌فهماند؟
«كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ» یا «عَلَى رَبْوَةٍ» کدام مناسب‌تر است؟ آیا ارتفاع و رُبُوءَة، سبب
تحقق جنت است؟
آیا در آیه «مَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ» با «فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ» و با «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» مناسبتی
هست؟
آیا «يُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ» نیازی به «مِن سَيِّئَاتِكُمْ» داشت؟

« ۳ »

آیا پس از فراغت از مُلک و نعمت‌ها و آشنایی با ملکوت زندگی و مرگ و
بازگشت به سوی خدا، می‌توان از کشت و کار و زراعت انسان و وسعت وجود
انسانی گفت و گو کرد؟ و می‌توان مجموع داد و ستدها را بر مدار حق و در سبیل خدا
گذاشت؟
این همه رفت و بازگشت در آیه‌های انفاق که تا آخر سوره ادامه دارد، چه
عنایت‌هایی را می‌رساند؟
شاید بیش از بیست مورد رفت و بازگشت در اصل انفاق و زیادتی انفاق و
انگیزه‌های انفاق و موانع و مزاحمت‌های انفاق و پاداش‌های انفاق؛ از زیادی مال و
وسعت وجودی منفق و تثبیت او و گسترش وجود و دستیابی به فضل و عنایت و

دستیابی به حکمت و خیر کثیر، حتی تعلیم روش و بخشش، با عزت دادن نه ستم کردن و ذلیل ساختن و با پنهان ساختن و کفارهٔ بدی‌ها را به دست آوردن، این همه رفت و آمد تا آخر سوره در برابر ربا و قرض و انفاق، چه روابطی را می‌رساند؟ و چه عمق و چه سطحی را ملحوظ می‌دارد؟

آیا انفاق با این وسعت با آیات رسالت و بیّنات و صفّ و قتال و با آیات غرور ملک و یأس از ملکوت و ارائهٔ ملکوت هماهنگ است؟

«۴»

همان‌طور که اشاره شد، آیات قبل از آیه الکرسی و بعد از آنکه در رابطه با مُحاجّه و غرور مُلک و یأس از ملکوت است، با آیات انفاق و ربا و قرض که تا آخر سوره ادامه دارد، همه با یکدیگر مرتبط هستند؛ چون پس از رسالت و بیّنات و صفّ و قتال، انفاق مال و جان مطرح می‌شود و تزوّد و توشه برداشتن برای روزی که داد و ستد و دوستی و همراهی و شفاعتی برنمی‌دارد و سیطره و احاطهٔ او همه را دربر گرفته و ولایت او جایی برای هیچ کس باقی نگذاشته و نور او حجاب ملک و ملکوت را دریده و همه را بر مدار او، نه مدارهای دیگر چرخانده است.

آنها که مغرور ملک و ملکوت نمی‌شوند و بر مدار علم و قدرت و ثروت و نفسانیت خویش نمی‌چرخند و به سوی او و در راه او می‌آیند و سرمایه می‌گذارند، اینها تا هفت صد برابر و هزار و چهارصد برابر می‌شوند و نه در یک دسته، که در همهٔ سنبله‌ها و دسته‌ها تکثیر می‌شوند.

پاداش انفاق و منفق به درجات و توجهات او بستگی دارد:

گاهی تضاعف است.^(۱)

گاهی اجر محفوظ و فراغت بدون خوف و حزن است.^(۲)

و گاهی بازدهی مضاعف و در هر شرایط است.^(۳)

و گاهی مغفرت و فضل و وسعت و حکمت و خیر کثیر است.^(۴)

در این آیات کریمه به ضعف‌های آدمی - لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ؛ آیه ۲۶۷ - و وسوسه‌های شیطان - الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمْ؛ آیه ۲۶۸ - و جاذبه‌های دنیا - لَهُ جَنَّةٌ؛ آیه ۲۶۶ - توجه می‌شود و به روش انفاق بدون ریا و مَنِّ و أذَى - لَا تَبْتَاطِلُوا؛ آیه ۲۶۴ - و پنهان و بدون سر و صدا - إِنْ تُخْفُوا... فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ آیه ۲۷۱ - یادآوری می‌گردد. که بی توجهی به این همه باعث می‌شود که بارش رحمت، صفوان را صلد نماید و حاصل‌ها را ببرد و یا طوفانِ اعصار همراه آتش، باغ‌های آماده را بسوزاند و حتی منفق غافل و طالب غیر خدا را در صَفِّ ظالمین و ستمگران بیاورد؛ که «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»^(۵)...

راستی آنجا که خدا می‌گوید، چگونه آدمی را می‌پیچد؛ می‌پیچد در لایه‌های رسالت و بیّنات و صَفِّ ایمان و کفر و جبهه‌های قتال و می‌پیچد در فریادهایی از سیطره و هیمنه و احاطه و مالکیت و حاکمیت و ولایت خود و می‌پیچد در پرده‌هایی

۱. بقره، ۲۶۱.

۲. همان، ۲۶۲.

۳. همان، ۲۶۵.

۴. همان، ۲۶۹ و ۲۶۸ و ۲۶۷.

۵. همان، ۲۷۰.

از کرامت ملک و ملکوت و می‌پیچد در فرازهایی از تشویق و تهدید و هدایت و بشارت و انداز... تا مگر دلی بشکفد و دانه‌ای سنبله شود و سنبله‌ها سرشار شوند و بارور شوند و بزایند و گسترش یابند.

راستی که عَجَب آیه‌های عظیم و اشاره‌های سنگینی است که آدمی را از ملک و ملکوت و از دست‌ها و دارایی‌های خود جدا می‌نماید و در جنّاتی که در ارتفاع (رَبْوَة) هستند، شاهد سوختن دولت‌های خویش می‌سازد و به آدمی می‌آموزد که مَنّت برای گیرنده است. این دست اوست که بالاتر است، که «مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ...». پس چه منّتی و چه ریایی؟ به چه کسی می‌خواهی چه چیزی را نشان بدهی...؟ به غیر او می‌خواهی از دارایی او فخر بفروشی؟ و در ملک او و ملکوت او می‌خواهی خودت را نشان بدهی؟ آنجا که همه نشانه او هستند، تو نشانگر چه کسی می‌باشی؟ و برای چه کسی و برمدار چه کسی و در راه چه کسی...؟

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ...».

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ»؛ داستان آنهایی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و می‌بخشند، مانند داستان دانه‌ای است که هفت سنبله رویانده، در هر سنبله‌ای صد دانه است. اینها نه در یک مجموعه که در مجموعه‌های متعددی تکثیر می‌شوند و به زیادتی می‌رسند. تعبیر تمثیل، این نکته را می‌رساند که شخص انفاق کننده مثل دانه تکثیر می‌شود و در مجموعه‌هایی متعدد ادامه می‌یابد. آدمی با آنچه که می‌بخشد، بخشاینده‌ای را می‌سازد و با آنچه که می‌کارد، خودش گسترش می‌یابد. با این نکته، تعبیر «وَأَلَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» هماهنگ نیست؛ چون تکثیر و توسعه انفاق کننده بدون «لام» مفهوم‌تر بود؛ «وَأَلَّهُ يُضَاعِفُ مَنْ يَشَاءُ». «لام» می‌رساند که برای او پاداش مضاعف می‌آید، نه اینکه خود به تضاعف و گسترش برسد و تکثیر شود.

مگر اینکه مفعول «يُضَاعِفُ» محذوف باشد؛ یعنی خداوند این تکثیر و این برابرها را برای هر کس که بخواهد، می‌گذارد؛ «وَأَلَّهُ يُضَاعِفُ (مَنْ يَشَاءُ) لِمَنْ يَشَاءُ وَ أَلَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند برای هر کس که بخواهد این افزونی و این برابرها را می‌گذارد. خداوند گسترده و آگاه است. او محدود نیست و محکوم نیست و او آگاه است. هم خوبی‌ها و زمینه‌ها را می‌شناسد و هم روش باروری و تکثیر را می‌داند.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَدَىٰ». در این آیه همان انفاق «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مطرح است با یک قید اضافه که مَتَّ و آزاری نباشد، که همین قید در پاداش هم اثر گذاشته، که «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ کسانی که در راه خدا می‌بخشند و سپس به دنبال آنچه که بخشیده‌اند، مَتَّ و آزاری را نمی‌آورند، برای اینها، پاداش آنها در حضور پروردگارشان است. بر آنها ترسی نیست و آنها اندوهی نمی‌یابند. این پاداش با وسعت وجودی و گسترش قلبی و ظرفیت آنها هماهنگ است.

برای اینها پاداش هست و این پاداش در حضور پروردگار است؛ که علامتِ رفعتِ پاداش و حفاظت و نگهداری از آن است. و این پاداشِ محفوظ، با نبود ترس از آینده و حزن برگزیده، هماهنگ است؛ چون ترس‌ها و اندوه‌ها باعث محدودیت در بخشش و یا بزرگ دیدن آن و مَتَّ گذاشتن و ذلیل کردن طرف می‌شوند. و اینجاست که انفاق و بخشش، گرچه مشکل را حل نکند، ولی آموزش و گنجایشی نیاورده و درس بخشش نداده و بذری بخشش را نرویانده است و در نتیجه، گفته‌ای که گنجایشی بیاورد و یا گذشتی که آموزشی بدهد، از این بخشش بهتر است؛ «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَدَىٰ»؛ گفته آشنا و گذشت، بهتر از صدقه و بخششی است که آزاری به دنبال آن بیاید. «وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ»؛ خداوند بی‌نیاز است. شکمیا است.

با این زمینه، خطاب در ضمن تمثیلی فرا می‌رسد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با مَنِّ و آزار، باطل و خراب

نسازی؛ مثل کسی که دارایی خود را می‌بخشد تا مردم ببینند، مال و دارایی خود را برای (دیدار) نشان دادن و نگاه مردم می‌بخشد و گرایش به خدا و به روز دیگر ندارد.

در واقع انگیزه‌ریا همین است، که دل بیش از دنیا را نمی‌خواهد و به خدا و غیب هستی توجه ندارد و مردم در نگاه او بزرگ هستند و چشم و گوش مردم او را کفایت می‌نمایند. آدمی به کسی و به نگاه و گوش خودش را می‌فروشد که برایش مهم و کارساز باشند. آنجا که خدا در دل بزرگ می‌شود، دیگران در چشم تو به حقارت می‌نشینند و دیگر در دل تو اثری نمی‌گذارند و محرک و انگیزه تو نمی‌شوند.

سرّ اینکه منت و آزار و ریا، صدقات و بخشش‌ها را خراب می‌کند و بر باد می‌دهد، همین است که از عشق برنخاسته و با شکرگره نخورده، و گرنه منت می‌پذیرفتی و زیاد خود را، کم می‌دید و به چشم‌ها و گوش‌های حقیر و محتاج، دل نمی‌بستی.

آنجا که تو با بخشش‌هایت زیاد می‌شوی و آنجا که تو با بخشش‌هایت به وسعت و ظرفیت می‌رسی، آنجا که انفاق، منفق را تکثیر می‌کند و دل او را وسعت و توسعه می‌دهد و دارایی او را محفوظ و ثابت می‌دارد، چگونه منت نمی‌پذیرد و دست خود را که به دست فقیر می‌رسد و در واقع به دست خدا رسیده، نمی‌بوسد! و به گفته امام علی: «این حامل امانت را که امروز از تو می‌گیرد و فردا در آن سوی این گردنه سنگین که نمی‌توانی بدون بار بروی و نمی‌توانی با بار سنگین از آن بگذری، به تو باز می‌گرداند، این حامل را غنیمت بشمار و از او سپاس بگذار.»^(۱) و گرنه سیلاب تند، بذر و خاک تو را می‌برد و سنگ عقیم را و صفوان صلد را پیش چشمت

می‌گذارد.

از آنچه که به دست آورده‌ای، به هیچ چیز راه نمی‌یابی؛ «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا»؛ داستان اینها داستان سنگ سخت و صافی است که بر آن خاکی نشسته. پس به این خاک، بارش تندی رسیده و آن را بی‌حاصل و پاک و انهاده. «لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا»؛ از آنچه که به دست آورده بودند، بر هیچ چیز توانی ندارند و از آنچه که بدون عشق و بدون شکر آورده‌اند، بهره‌ای بر نمی‌دارند؛ که چشم‌پوشی و کفر از خدا و از روز دیگر جایی برای بهره‌مندی نمی‌گذارد. «وَأَللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ خداوند آن گروهی را که چشم‌پوشند راهنمایی نمی‌کند و به جایی نمی‌رساند.

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ داستان کسانی که دارایی خود را در طلب خشنودی خداوند و استوارسازی از خود می‌بخشند و به این دو هدف توجه دارند که به رضای حق و ثباتی از خویش برسند، «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّتْ»؛ مثل داستان باغی است که به بلندی سر برداشته. اگر باران سرشاری به آن برسد، پس این ربوه و بلندی و یا باغ حاصل را دو برابر می‌آورد و اگر باران سرشاری به آن نرسد، شبنم و مه هست و باروری هست و رطوبت ارتفاع هست. «وَأَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و خداوند به آنچه که می‌کنید بیناست. کارها و انگیزه‌ها و نیت‌ها را می‌شناسد و دستاوردهای شما را با بارش سرشار و یا شبنم‌های دستگیر، به شما باز می‌گرداند، در حالی که در دل شما وسعت و در جامعه شما این بخشندگی و بخشنده‌ها تکثیر شده‌اند و دامن گسترده‌اند. «أَيُّودٌ أَحَدَكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ»؛ آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از خرما و انگورها

داشته باشد، نهرها از زیر آن روان بشود، از تمام میوه‌ها در این باغ برای او باشد و پیری او برسد. «وَلَهُ ذُرِّيَّتُهُ ضِعْفًا»؛ و فرزندی ناتوان داشته باشد. «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ»؛ پس با این امکان و در این پیری و با این نیاز و دهان‌های باز، طوفانی که در آن آتش هست، بر این باغ برسد. «فَاخْتَرَقَتْ»؛ پس بسوزد؟

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»؛ این گونه خداوند برای شما نشانه‌ها را روشن می‌سازد تا شاید شما بیندیشید و از این آگاهی به مجهول خویش دست بیابید و از آتش زدن دستاوردهای خود با منت و آزار و ریا دست بردارید و به رضای خدا و ثبات خویش روی بیاورید، که این صدقات و بخشش‌ها با دست شما، به شما استواری می‌دهد.

تعبیر دقیق «تَثْبِيثًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ این استواری از خود آنهاست و با دست آنهاست؛ که عشق در دل داشتن و شکر نعمت‌ها خواستن و درس احسان و انفاق دادن، هم باغ‌ها را سرشار وهم حاصل را نگهداری، هم دل را استوار و هم نیت را رفعت می‌بخشد تا آنجا که آدمی از کم، زیاد به دست می‌آورد و از زیاد به غرور نمی‌رسد. و با منت و آزار و ریا و خودنمایی، حاصل خویش را نمی‌سوزاند؛ آن هم در وقتی که خود و نسل او به آن محتاج است و دیگر به کهولت رسیده و فرصت شروع دوباره را ندارد.

با این زمینه، به مانع‌های انفاق که در نفس آدمی و در دنیای مطلوب آدمی و در وسوسه‌های آدمی خانه می‌کنند، روی می‌آوریم ...

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به سوی او گرویده‌اید و با عشق او گره خورده‌اید، این شما با این ایمان و گرایش می‌توانید سنگینی تکالیف را به دوش بگیرید و بارهای

سنگین را به مقصد برسانید. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از پاکیزه‌های آنچه که به دست آورده‌اید و از آنچه که ما برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم، ببخشید. «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ»؛ از پاکیزه‌ها ببخشید و ناپاک و خراب را به دست نگیرید. «مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ»؛ از این خراب‌ها می‌بخشید، ولی خود هیچگاه گیرنده آن خراب نیستید. «إِلَّا أَنْ تَغْمِضُوا فِيهِ»؛ مگر که در آن چشم ببندید و اغماض کنید. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ آگاه باشید که خداوند بی‌نیاز است، ستوده است.

این شما باید که محتاجید و این شما باید که باید از خبیث و خراب به وسیله طیب و پاکیزه، پاک شوید و ستوده شوید و در این مقام بنشینید و به مقام محمود راه بیابید. این شما باید که باید ضعف‌ها و تعلق‌ها را بشناسید و قدم بردارید؛ چون همین نقطه ضعف‌ها کلید هجوم و سوسه‌هاست و همین کلید، گشایشگر دل‌ها و کارهای شماست.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»؛ شیطان شما را از فقر می‌ترساند و با این ضعف، با قدرت، شما را به بدی دستور می‌دهد و امر می‌نماید. این امریت و قدرت از ضعف‌های شما مایه می‌گیرد. «وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ»؛ خداوند در برابر شیطان از نقطه ضعف‌های شما، از گناه و انحراف شما می‌گذرد؛ گرچه شما کاری نکرده‌اید، او جبران می‌کند. خداوند به شما وعده گذشته‌ای از خود می‌دهد. «وَفَضْلًا»؛ و خداوند به شما وعده فزونی و فضل می‌دهد. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ و خداوند گسترده است و آگاه است. محدود نیست و کم نمی‌آورد و نقطه ضعف‌ها را می‌شناسد و می‌بخشاید. و این گذشت و بخشش‌ها چیزی از او کم نمی‌کند، که «لَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا»^(۱)؛ زیادی بخشش جز کرامت و خوبی او را زیاد نمی‌کند.

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

این خداست که با محبت خود و معرفت خود و گرایش به روز دیگر و عشق به استمرار آدمی، جلوه‌های دنیا و هوس‌های دل را مهار می‌زند و در نتیجه راه شیطان را می‌بندد؛ که شیطان با زینت دنیا و با اغوای نفس، آدمی را به بدی‌ها می‌خواند و با خود می‌برد، که گفته است: «لَا زِينَةَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا نُؤْتِيهِمْ أَجْمَعِينَ^(۱)». زینت‌ها و فریب‌ها کلید دل‌های تنگی است که از عشق حق بی‌خبر مانده و از عشق روزهای دیگر خالی و محروم گردیده.

انفاق، در دارایی و در دل منفق و در جامعه او تأثیر می‌گذاشت. تعلق‌ها را می‌گرفت و آدمی را به فضل خدا نزدیک می‌کرد و با حکمت گره می‌زد و به استواری می‌رسانید و از تزلزل برخاسته از تعلق‌ها و از التهاب و اضطراب فراگیر ترس‌ها و اندوه‌ها می‌رهانید.

آدمی که با تعقل و سنجش همراه نشود و به قدر و حد و حق گره نخورد، مدام وابسته به شرایط است و استوار نیست. این حکمت و استواری، خیر کثیر است که آدمی را از وابستگی به موقعیت‌ها می‌رهاند و به موضع‌گیری مناسب می‌رساند و این همه، نتیجه تثبیت است و این همه نتیجه فضل است و این حکمت و استواری، بر آن تثبیت و بر این فضل تکیه دارد.

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ او حکمت و استواری را به هر کس که بخواهد می‌بخشد و آن کس که حکمت را و استواری را بیابد، پس خوبی زیاد را یافته و به خیر کثیر رسیده است. «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ با سنجش‌های مستمر است، با شناخت قدر و اندازه و ارزش‌های آدمی است که استواری شکل می‌گیرد. جز صاحبان اندیشه‌ها و سنجش‌ها به حکمت یادآوری

نمی‌شوند و به خیرِ کثیر توجه نمی‌کنند؛ که غفلت نعمت‌ها و غفلت لحظه‌های قدرت و ثروت، ذکر و سنجش و یاد و تعقل آدمی را می‌گیرد. مگر آنکه تمرین کرده باشد و آموخته باشد و در کنار اندیشه‌ها و سنجش‌ها و آموزش‌ها و مشورت‌ها به ثباتی رسیده باشد و از اضطراب و لرزش‌ها جدا شده باشد.

همراه حکمت و خیر کثیر و فضل و مغفرت حق است که آدمی می‌تواند از «مَن» و «أَذَى» و «ریاء» فاصله بگیرد و از ظلم انفاق‌ها و بخشش‌های خود ایمن شود. دارایی خود را به خدا بسپارد و دست خود را در دست خدا بگذارد و به حضور و آگاهی حق دل بدهد و حتی در پنهان و دور از چشم‌ها و گوش‌ها ببخشد.

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَدَرْتُمْ مِّنْ نَّدْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا»؛ هرگونه بخششی که بخشیده‌اید و هرگونه تعهدی که به عهده گرفته‌اید، پس خدا آن را می‌داند و پاداش می‌دهد و بارور می‌سازد. و اگر بدون عشق خدا و شکر او و رضای او بخشیده باشید و با مَنّت و آزار و ریا، به ظلم و تجاوز رسیده باشید، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»؛ برای آنها که ستمگر هستند، هیچ یاری نخواهد بود. برای ستمگران هیچ یآوری نیست، که در دارایی از دست رفته و در مَنّت و ریا و آزار خراب‌کننده، نصرتی داشته باشد و کمکی بنماید.

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»؛ اگر بخشش‌ها را آشکار کنید، پس آن خوب است؛ که آموزنده است، که درس احسان و انفاق را به دیگران می‌دهد و بخشنده را تکثیر می‌نماید. «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفَقْرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ و اگر بخشش‌ها را پنهان کنید و به نیازمندان ببخشید، پس این بخشش پنهان برای شما بهتر است، که از ریا و آزار و مَنّت برکنارتر است. «وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛ و خداوند به جای شما از بدی‌های شما کفاره می‌دهد و آن را جبران می‌نماید. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛ خداوند به آنچه

شما انجام می دهید آگاه است. از شما باخبر است. نیت‌ها و هدف‌ها را می‌شناسد و حالت‌ها را می‌داند و با عشق‌ها و بخل‌ها و طمع‌ها و ترس‌های شما آشناست. انفاق‌های شما، بخشش‌های شما، حتی اگر در جای خویش نباشد و در مصرف مناسب و هدایت شده نباشد، باز برای شما خوب است از دو جهت: یکی آنکه از خوبی‌ها و تعلق‌های خود جدا کرده‌اید و خیر را، طیب را، نه خبیث و بی‌ارزش را داده‌اید.

و دیگر اینکه به خاطر وجه الله و توجه به او و در جهت او داده‌اید. با این هدایت‌ها و راهنمایی‌ها، به انگیزه و نیت انفاق و موانع و مصارف انفاق و آثار و نتایج آن در مال و در منفق و در جامعه، با این هدایت‌ها دیگر بر تو نیست که آنها را به مصارف و موارد انفاق هدایت کنی و بهترین مورد را به آنها نشان دهی، که آنها با خوبی عمل و نیت خود با این دو عامل به بهره‌های بیشتر خواهند رسید و چه بسا که با نفی تو از هر دو عمل چشم‌پوشی نمایند. کسی که می‌تواند مدرسه‌ای بسازد، با اینکه بگویی بیا مسجدی بساز، چه بسا از هر دو محروم شود. در حالی که با ساختن مدرسه چه بسا به مرحله بعد راه بیابد و توانا تر شود.

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ راهنمایی آنها بر تو نیست؛ یعنی راهنمایی انفاق‌کننده‌ها در مصارف و موارد انفاق بر عهده تو نیست، یا اینکه راهنمایی ستمگرانی که با منت و آزار و ریا، بد می‌بخشیدند و یا نمی‌بخشیدند بر عهده تو نیست، که آنها طالب نیستند و با این همه هدایت، تکلیف رساندن و همراه بردن آنها بر تو نیست. این هر دو احتمال جاری است. اما احتمال اول با ادامه آیه سازگارتر است.

با این همه هدایت در اصل و انگیزه و جهت و موانع و شکل انفاق، دیگر هدایت

مصارف بر تو نیست. خدا هر کس را بخواهد به موردی که مناسب است می‌رساند. «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِسْكُمْ»؛ از خیر و پاکی‌ها و خوبی‌ها هر چه می‌بخشید، پس برای خود شما است، حتی اگر در مورد مناسب نباشد، به دلیل خوبی و پاکی مال برای شما سود دارد و نفس شما را بارور می‌سازد. «لَا نَنْفُسْكُمْ» رساتر از «لَكُمْ» است؛ چون به نفسانیت انسان توجه می‌دهد.

«وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»؛ شما جز برای توجه خدا و جهت او نمی‌بخشید. اکنون با این توجه و با این خیر و گذشت از محبوب، «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ»؛ آنچه از خوبی‌ها ببخشید، برای شما سازنده‌تر و مفیدتر است و به سوی شما، با سرشاری، بازگردانده می‌شود. «وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ»؛ و بر شما ستمی نرفته.

آنچه از خوبی می‌بخشید، «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ برای تنگ‌دستانی است که در راه خدا گرفتار شده‌اند و گرفتاری آنها به خاطر رنج و بحرانی است که آنها در راه خدا چشیده‌اند. «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»؛ نمی‌توانند در زمین تجارت کنند و کاری بزنند. اینها مصرف انفاق‌های شما هستند، که ندارند و نداری آنها در راه است و به خاطر خداست.

در این آیات می‌شود از نفی یاران (انصار) و نفی هدایت برای ظالمین و ستمگران با مَنّت و آزار و ریا حکایت شود و ضمیر به ظالمین باز گردد.

و می‌شود که با نفی هدایت از عهده رسول، با همین آیه به هدایت مصارف و موارد روی بیاورد و «لِلْفُقَرَاءِ»، نمونه - نقد و حاضر - زنده هدایت خدا باشد؛ فقرایی که ندارند و نداری آنها در راه است، آنها بهترین مصرف هستند، به خصوص آنجا که در دل بی‌نیاز هستند و نشانه‌های فقر را از خود جدا کرده‌اند. «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»؛ جاهل و نادان به خاطر خودداری آنها گمان می‌کنند که بی‌نیاز هستند.

اینها علامت فقر و نشانه ذلت ندارند و تو آنها را از سؤال و زبانشان نمی شناسی. «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ تو آنها را از علامت های آنها می شناسی، تنها با نورانیت، پنهان و نهان آنها مکشوف می شود. «لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا»؛ آنها به خاطر پوشاندن فقر خود، سؤال نمی کنند.

آنچه از خیر می بخشید به شما باز می گردد؛ «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ و آنچه از خوبی می بخشید، به درستی خدا به آن آگاه است و با این دریافت و این احاطه خدا دیگر مشکلی نیست.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»؛ کسانی که دارایی خود را به خاطر آموزش و تکثیر و یا به خاطر دل خود و ضعف های خود در شب و روز، آشکار و پنهان می بخشند، «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ پاداش برای آنها هست. محروم نیستند و پاداش در حضور خداست و برای آنها محفوظ است، بدون هرگونه ترس از آینده و اندوه از گذشته که قدرت روحی و ثبات باطنی، جایی برای التهاب و اضطراب نگذاشته و این استغنای وجودی رنج و حزنی نمی گذارد.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ
 بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ
 مِنْ رَبِّهِ فَاتْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿٢٧٢﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٣﴾ إِنَّ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا
 بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَإِنْ
 تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ
 إِلَى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾ وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى
 اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ
 بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لِيَكْتَبَ بَيْنَكُمُ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ
 يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لِيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَسْتَقِرَّ لِلَّهِ رَبِّهِ وَ لَا
 يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمِلَّ هُوَ
 فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ
 وَ أَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ
 لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَ
 أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ إِلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً
 تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ اشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ
 كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلَيْهِمُ ﴿٢٨٦﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانَ مِقْبُوْضَةٍ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ
 بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا
 فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٧﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ
 تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ
 وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٨﴾ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ
 بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
 غُفِرَ لَنَا رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٩﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا
 اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ
 عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَ
 أَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٩٠﴾

« ۱ »

يَتَخَبَّطُهُ: «يُفْسِدُهُ»: فاسد و تباه می سازد. ذلیل و خوار می نماید. نمی توان این واژه را که از باب تفعّل است با مَخْبُطٌ و غیر متعادل و مجنونی که از باب تفعیل است، مرتبط دانست. «يَتَخَبَّطُهُ» با معنای متعدّی و لگدکوب ساختن و ذلیل نمودن و متذلل ساختن همراه است.

مَسَّ: دست کشیدن، نزدیک شدن. با مسح و مسیح شدن و تعمید و برکت دادن برابر است. «مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ^(۱)»؛ یعنی شیطان بارنج و سختی مرا گرفت. «مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ^(۲)»؛ یعنی محاصره و گردباد شیطان آنها را گرفت. «مَسَّهُ الشَّيْطَانُ»: شیطان او را گرفت و به او نزدیک شد.

يَمْحَقُ: نابود می سازد. پراکنده می نماید. به تدریج می پوشاند.

يُرْبِي: بارور می نماید.

ذروا: بگذارید. رها کنید. از «لَا تَأْخُذُوا» مناسب تر است.

فأذنوا: اعلام و آشکار کنید. جنگ پنهان را آشکار نمایید.

تُوفِّي: مضارع مجهول از تفعیل می تواند باشد، به معنای به سرشاری دریافت می نماید هر کس. و از باب تفعّل به صورت مضارع مجهول با حذف «تاء» باب هم می تواند باشد؛ یعنی با سرشاری به او داده می شود، آنچه را که فراهم ساخته.

تداینتم: تداین، داد و ستد دین و جریان وام را می رساند.

اجل مسمی: سررسید نام برده و معلوم.

۱. ص، ۴۱.

۲. اعراف، ۲۰۱.

فلیملل: املا کند، بگوید.

ترضون من الشهداء: پذیرفتن و پسندیدن شاهد از نظر شما کافی است. عدالت و وثوق مطرح نیست.

تضل احدیہما: گم شدن یکی از دو شهادت. فراموش شدن نیست که به زن‌ها برگردد.

لا تسموا: خسته نشوید، رنج نبرید.

أَفَسَطُ عِنْدَ اللَّهِ: عادلانه‌تر در حضور خدا.

أَفْوَمُ لِلشَّهَادَةِ: استوارتر است برای شهادت، در حمل و در اداء.

أَدْنَىٰ آلَا تَزْتَابُوا: نزدیک‌تر است به دغدغه نداشتن شما.

لا یضار: زیان نخورد. خسارت نبیند.

فسوق بکم: انحرافی که با شما تحقق یافته. گناہانی که با شما همراه گردیده است. رِهان مقبوضه: گروگانی که به دست رسیده باشد.

إِضْر: سنگینی، بار سنگین و سخت. و این سختی با مقدار و حجم بار رابطه ندارد. کسبت و اکتسبت: در کسبِ اجر، توجه و علم به آثار لازم است ولی در اکتسابِ وِزْر، علم و توجه لازم نیست.

عفو، غفران، رحمت: گذشت و چشم‌پوشی، بخشایش و پاک‌سازی، بخشش دوباره و راه اندازی.

« ۲ »

آیا ترکیب «اکل ربا» از «أخذ ربا» مناسب‌تر است؟ آیا در «أخذ»، مفهوم حفظ و

در «أکل»، مفهوم نابودی نهفته است؟

آیا ترکیب «لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ»، انحصار قیام فاسد و ذلیل را می‌رساند؟ آیا بدون تشبیه رساتر نبود؟

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا»، اشاره به «اکل»، به «قیام»، به «لا یقوم»، به «تخبط» می‌تواند باشد. کدام مناسب‌تر است؟

در «كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»، وصف در کتابت یا در کاتب مطرح است؟

«تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»، آیا رضا با وثوق و عدالت آنها مرتبط است؟

در ترکیب «فَأِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»، فسوق معنای وصفی یا مصدری و یا جمع را دارد؟

در ترکیب «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ»، عطف بر محذوف و یا استیناف کلام

است؟ در صورت استیناف چه ارتباط و توضیحی دارد؟

«أَمِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»، آیا امین شمردن و یا آرام گرفتن و اطمینان داشتن را

می‌رساند؟

در «مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»، چگونه کتمان با «اثم قلب» مرتبط می‌شود؟

در «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»، «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ...»، آیا در تفاوت

متعلق‌ها، در ایمان رسول و مؤمنون نکته‌ای نهفته است؟

در آخرین جمله؛ «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، آیا به تقابل ایمان و کفر و نزاع و

قتال آنها اشاره ندارد؟

« ۳ »

چرا در برابر انفاق و در ادامه بحث انفاق، ربا مطرح می‌شود؟ در حالی که ربا در

برابر بیع است.

انفاق و صدقات، عامل توزیع ثروت و بیع و ربا، عامل توسعه ثروت و سرمایه هستند. آیا در برابر انفاق، منع و بخل قرار ندارد؟

آیا این شکل از توسعه سرمایه به خبط و افساد و مکر شیطان گره می خورد، که به حرب و محاربه می انجامد؛ آن هم به محاربه خدا و رسول خدا؟

آیا رهن و کتابت و استشهاد، به خاطر بازگشت سرمایه و تأمین دین است؟ تا در برابر ربای مطلوب، طرح مؤثری باشد؟

آیا اثم قلب و اخفاء و ابداء ما فی القلوب، زمینه ارتباط آیات را فراهم نمی سازد؟

آیا ایمان و کفر و قتال و محاربه با حرب ربا و مکر شیطان و اولیاء شیطان در ارتباط نیست؟

«۴»

با توجه به انفاق و آثار آن، که در شخص انفاق کننده، حکمت و خیر و کوشش و ظرفیت وجودی بدون حزن از گذشته و بدون ترس از آینده بود و در مورد انفاق، که عزت و بی نیازی و درمان بود و در هستی و جامعه، که باعث گردش سرمایه و قدرت خرید و امنیت و اعتماد اجتماعی بود، به تحریم ربا روی می آورد، نه از منع و بخل که از حرص و مکیدن بیشتر خون فقیر و از ظهور تفاوت و فاصله طبقاتی گفت و گو می کند؛ چون ربا، هم در برابر انفاق است که باعث توزیع سرمایه و گردش سرمایه است و هم در برابر بیع و تجارت که عامل توسعه سرمایه و انباشت سرمایه است. در آیه پس از انفاق، به اکل ربا، نه اخذ آن توجه می دهد و از افساد و مکر شیطان خبر می دهد و پشتوانه عقلانی و عقلایی ربا را با حرمت تشریحی آن می شکند، که

تجارت و بیع، همراه زکات و صدقات و دین و وام، به قدرت خرید و گردش سرمایه و رشد و انباشت سرمایه آن هم با زکات و پاکی می انجامد؛ که زکات، هم باعث تطهیر و پاکی مال و سرمایه و هم باعث رشد و نمو آن قلمداد می شود و با دو اِتِّقَاء از خدا و از یوم الآخر، گرایش به احسان و بخشش را شدت می بخشد و از مهلت دادن پس از بخشش سود، تا صدقه دادن و گذشتن از اصل سرمایه - با این توضیح که برای شما بهتر است - آدمی را پیش می برد.

تنها نکته ای که می ماند اینکه باید گردش سرمایه تضمین شود و اینجاست که باید کتابت و شهادت مطرح شود تا «من علیه الحق و شهود»، قرارداد را محکم کنند؛ آن هم به گونه ای که کاتب و شاهد ضرر نبیند و سیر قرارداد گرفتار مشکلات نشود. و اگر کاتبی نبود، رهان و گروگان کارساز باشد و امنیت بازگشت سرمایه را فراهم سازد. و هیچ اثم و گناهی در قلب، باعث کتمان شهادت و بن بست قرارداد نشود؛ که این اثم پنهان شده و یا آشکار شده، محاسبه و مجازات دارد، که او آگاه است و مالک است؛ «وَاللَّهُ عَلِيمٌ» و «لَهُ كُلُّ شَيْءٍ...» و این گونه تشریح می نماید و ربا را با قساوت و با ظلم و با سنن و نظامها، مَحَق و نابود می نماید و صدقات را با محبت و الفت و قدرت خرید، به امن اجتماعی و گردش سرمایه و رشد سرمایه می رساند؛ «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ».

با این نگاه جامع به گردش سرمایه و رشد سرمایه و انفاق و بیع و دین و کتابت و شهادت و رهن، به تشریح قاطع در برابر عقلانیت و عقلانیت جاری می پردازد و مخالف را در یک مرحله به پذیرش و پس از تبیین به توبه می خواند و از کفر و چشم پوشی و از گناه قساوت و ظلم و سدّ سبیل بر حذر می دارد، که «لَا يُحِبُّ كُلُّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ...».

و اینجاست که مخالفت، اعلام جنگ با خداست؛ آن هم جنگی که از ناحیه او آغاز شده و با تشریح قاطع او ابراز گردیده است؛ «حَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ».

و این است که در برابر این حکم، ایمان رسول و مؤمن‌ها و کفر و چشم‌پوشی دنیاطلب‌ها مطرح می‌شود و با توجه به ضعف و ناتوانی آدمی، به قدرت و وسعت او و به رحمت و غفران و نصرت الهی توجه می‌شود، که «وَأَغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

با این توجه، آیات معراجیه جمع‌بندی از تمامی سوره نیست؛ چون در تمامی سوره از ایمان رسول و مؤمنین گفت‌وگویی نیامده بود. این آیات، تقابل ایمان گسترده و کفر گسترده را با خود دارد و با توجه به تحمل و وسع آدمی و نسیان و انحراف آدمی، او را با اتصال به حق و استعانت از حق یاری می‌نماید و در هنگام اضطراب و ناتوانی، نصرت می‌دهد و جبران می‌نماید... تا آنجا که بتوانند در برابر خط کفر بایستند و با آنها درگیر شوند و حرب و قتالی را که خدا اعلام کرده و دشمنان خدا با چشم‌پوشی از حدود خدا - که از هر طرف آن را محکوم کرده و زیر پا گذاشته‌اند - به آن روی آورده و آن را اعلام و آشکار ساخته‌اند، اینها عهده‌دار شوند و نصرت بخواهند؛ «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

البته در این آیات به ایمان بر مُنَزَّل تأکید می‌شود و این یک راه از دوراهی بود که در اول سوره مطرح شده بود؛ «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» و «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ».

برای دستیابی به هدایت تقوا، گاهی با جریان وجودی انسان و پرکشیدن از محدوده مشهود و گرایش به غیب مطلوب، گفت‌وگو می‌شود و گاهی از جریان برخورد رسول و ایمان به وحی و آموزش‌های رسول که آدمی را تا یقین به آخرت راه می‌اندازد.

با این توجه می‌بینیم که راه دوم پس از جریان تشریح احکام مطرح می‌شود؛ همان‌طور که راه اول هنگام طرح داستان خلقت و تعلیم اسماء و کرامت آدمی و میثاق‌های او دنبال شده بود.

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا»، در برابر «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» با آن وسعت و شکل و روش، به ربا می پردازد. از «اکل ربا» می گوید، نه از «اخذ ربا». «اکل» با «محق» و نابودی هماهنگ تر است. «اخذ» با ثبات و استواری نزدیک تر است. می گوید: «آنها که ربا را می خورند»، نمی گوید: «آنها که ربا را می گیرند». آنها «لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِينَ يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»؛ قیامی و استواری ندارند، مگر همچون قیام و استواری آن کسی که شیطان او را از نزدیکی خود فاسد و تباه ساخته. نمی گوید: «استواری و قیامی ندارند»، که دارند و این قدرت و اقتدار جهانی و منطقه ای و این صندوق های گوناگون که عامل گرفتاری و مذلت کشورهای عقب افتاده و یا در حال توسعه است همه از این استواری و قیام شیطانی حکایت می نماید. می گوید: «قیام آنها فقط و فقط شیطانی و فاسد است». با مکر جهانی شیطان و با مسّ و نزدیکی او شکل گرفته.

این انحصار آن هم با توجه به افساد و خبط های شیطان در مورد «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» و در موارد دیگر که عمل شیطان و مسّ شیطان را با خود دارد، از مکر گسترده و فساد فراگیر او خبر می دهد.

این رباخواران قیام و قوامی شیطانی دارند، که از مسّ و پایکوبی و خبط و وطی او آغاز می شود و به ولایت و سرپرستی مطلق او می رسد و در برابر اولیای خدا،

اولیای شیطان را عرضه می‌دارد.

اینها که ربا می‌خورند و جز قیام و استواری شیطانی و ممسوس و مدخول و ذلیل قیامی ندارند، پشتوانه این کار شیطانی و مکر و نیرنگ سلطه‌گر آنها این عقلانیت است که بیع و تجارت که مجاز و ممدوح است، مثل ربا، باعث رشد سرمایه و توسعه سرمایه است؛ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا». آن رباخواری با این تحلیل همراه است.

«ذَلِكَ» به «اکل» باز می‌گردد؛ چون تحلیل، توضیح همین اکل است، نه قیام و نه خبط. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا»؛ این خورد و برد به این دلیل است که آنها از پیش گفته‌اند: «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»؛ همانا تجارت و خرید و فروش مانند ربا است. فقط شباهت تجارت و ربا در همین توسعه سرمایه است. در حالی که تجارت بازپرداخت مشخص و محدود دارد، ولی ربا بازپرداخت آن به نسبت زمان و یا تأخیر تا چندین برابر سرمایه ادامه می‌یابد و همین است که این توسعه بی حساب با محدودیت در سود و با نسبت بهره به سود حاصل مهار می‌شود و تجارت و مضاربه جایگزین این گردش سرکش سرمایه می‌گردد؛ که «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»؛ خداوند تجارت را و داد و ستد را آزاد و ربا را حرام گرداند.

در برابر حرمت ربا، ادامه این آیه و آیه ۲۷۹ توضیح می‌دهد که در مرحله اول که از حرمت حکم آگاه نیستید، اگر آگاهی تأثیرگذاری از ناحیه خداوند آمد و پذیرفتید، نسبت به گذشته مشکلی ندارید و برای آینده اگر چشم‌پوشی کنید به همراهی آتش و خلود و استمرار آن گرفتار می‌شوید. و در مرحله دوم که حکم را یافته‌اید، اگر بازگشتی نداشته باشید اعلام جنگ با خدا می‌دهید؛ آن هم جنگی که از خدا آغاز شده بود و اگر توبه کردید، فقط سرمایه را حق دارید؛ آن هم اگر توانا

باشد وگرنه مهلت بدهید و بالاتر، اگر صدقه بدهید و ببخشید برای خود شما بهتر است؛ که انفاق و صدقه در جامعه و در طرف شما و در خود شما، تأثیرهای متفاوتی می‌گذارد، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى»؛ پس از این تشریح آن کس که برای او آگاهی مؤثر و موعظه‌ای از پروردگارش آمد، پس او پذیرفت، «فَلَهُ مَا سَلَفَ»؛ گذشته برای او، «وَأُمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»؛ و کار او به سوی خداست؛ که او خود به خدا روی آورده و از مطامع و منافع چشم پوشیده. «وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آن کس که بازگشت و به رباخواری روی آورد، آنها همراه آتش هستند و آنها در آتش جاودانند. «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ»؛ خداوند به تدریج ربا را نابود می‌کند و بخشش‌ها را بارور می‌نماید؛ چون ربا با قساوت، با ظلم، با چشم‌پوشی از سبیل و با سدّ راه و جلوگیری از چرخش مناسب دارایی‌ها همراه است. و همین است که به خاطر کفر و گناه‌های قساوت و ظلم، خشم بینوایان و عصیان عقب‌مانده‌ها را خواهند چشید و تمامی دستاورد خود را از دست خواهند داد.

و این محق و نابودی، از عصیان و انتقام و از فقر و دست‌های خالی، از همه اینها مایه خواهد گرفت؛ چون آنجا که قدرت خرید در شخص یا در جمعی به صفر رسید، کالا و عرضه آنچه حاصلی خواهد داشت؟ و سرمایه تو چه سودی و انباشتی خواهد آورد؟ همین است که باید دارایی و امکاناتی را تزریق کنند و قدرتی را فراهم سازند تا داد و ستد و گردش سرمایه ادامه یابد.

همان‌طور که سلاطین مقتدر سابق پس از پر کردن خزانه‌ها مجبور بودند تا با ساختمان‌های بزرگ و بازارها و کاروان سراها و پل‌ها، پول‌ها را به دست‌های خالی بازگردانند تا بتوانند از آنها دوباره بگیرند و رونقی را هم فراهم آورند. بدون این

تزییق و پرداخت، محق و نابودی سرمایه طبیعی است.

همان‌طور که با محبت و الفت در صدقات، امنیت سرمایه و گردش سرمایه، هر دو با هم شکل می‌گیرد. و این محبت و الفت و قدرت و امنیت برخاسته از صدقات به بارور شدن سرمایه‌ها و دارایی‌های بخشیده شده می‌انجامد؛ که این محبوب‌های انس و الفت به مطلوب‌های غنا و قدرت و امنیت و اعتماد راه می‌یابد.

همان‌طور که کفر و چشم‌پوشی از نظام‌ها و سنت‌ها و سد راه و جلوگیری از چرخش طبیعی سرمایه‌ها و قساوت در برخورد و ظلم و تجاوز برگرفتار، به محق و نابودی همه جانبه خواهد انجامید. «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»؛ خداوند هیچ چشم‌پوش گناهکاری را دوست ندارد؛ چشم‌پوشی از نظام و سنت و از راه خدا و گناه قساوت و ظلم و سدّ سبیل و جلوگیری از راه.

در برابر این کفر و گناه، از ایمان و عمل صالح و صلوات و زکات گفت‌وگو می‌شود، که صلوات عمود دین است و زکات عامل پاکی و نمو سرمایه و ثروت؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ کسانی که گرویدند، خوبی‌ها و صالحات را آوردند و ستون نماز را به پا داشتند و زکات را بخشیدند، برای اینها پاداششان هست و این پاداش در حضور پروردگار آنهاست؛ که تباهی و فساد بر آن نمی‌نشیند. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ گذشته از پاداش محفوظ، این ظرفیت و صلابت را دارند؛ نه ترسی بر آنها مسلط می‌شود و نه آنها اندوهگین می‌شوند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید. «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا»؛ و آنچه از ربا مانده رها کنید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ اگر شما همیشه مؤمن هستید. در این آیه از دو مرحله ایمان و یک مرحله تقوا گفت‌وگو

شده و در آیه ۲۸۱؛ «وَ اتَّقُوا يَوْمًا»، از مرحله دیگر تقوا که تقوای پاداش است سخن رفته.

آدمی تا به مرحله اطاعت و تقوا نرسد، حتی با وجود ایمان، امکان گذشتن از منافع و مطامع را ندارد. همراه محبت و تمرین و تدریج است که آدمی از موانع می‌گذرد و به اطاعت موفق می‌شود. کوتاهی در عمل باعث تزلزل در ایمان و [در] ثبات ایمان می‌شود و حتی به کفر و تمسخر و ملعبه می‌انجامد؛ «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ»^(۱).

«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا»؛ اگر شما کاری انجام ندادید و از مانده نگذشتید، «فَأَذْنُوبًا يَحْرَبُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»؛ پس فریاد کنید و اعلام نمایید به جنگی که از خدا و رسول اوریشه گرفته و با تحریم و حکم او آغاز گشته؛ که چشم‌پوشی از حکم معلوم و حدود مشخص الهی، کفر است و جنگ است و حدِّ محارب را داراست. و این جنگ تنها در حوزه اعتقاد و با خدا نیست، که در حوزه اجرا و با رسول اوست. «وَإِنْ تُبْتِمْ»؛ اگر بازگشتید و توبه نمودید و پس از عصیان و چشم‌پوشی رو به راه آوردید، «فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ پس فقط سرمایه‌های شما برای شماست و این گونه نه ستم می‌نمایید و نه بر شما ستم می‌رود.

در بازگشت و توبه فقط سرمایه و به تدریج مهلت و فرصت و در نهایت، بخشش و احسان مطرح می‌شود.

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ»؛ اگر طرف شما دارایی نداشت و امکانی را صاحب نبود و فقط صاحب سختی و تنگ‌دستی بود، شما از وصول سرمایه خود هم باید حوصله به خرج بدهید و مهلت بدهید؛ «فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»؛ پس مهلتی تا هنگام راحتی و

توانایی. «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ یک گام دیگر به پیش، که گذشته از مهلت و فرصت، صدقه دادن شما برای شما بهتر است. «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ اگر شما می دانستید و آثار و نتایج انفاق را در وجود خود و در روابط اجتماعی و در آموزش احسان و انفاق به افراد دیگر می شناختید.

با این زمینه مهاجم، به مرحله دوم تقوا توجه می شود: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ»؛ روزی را بپرهیزید که در آن روز به سوی خدا بازگردانده می شوید. پس از همراهی نعمت‌ها و بی‌اطلاعی از اعمال خود به خدا روی می آورید و از نعمت‌ها جدا می شوید و با حاصل کارهای خود ملاقات می‌نمایید و کارهای خود را شهود می‌نمایید. و در این بازگشت و بیداری است که تمامی اعمال و دستاوردهای خود را می‌بینید و دریافت می‌نمایید؛ «ثُمَّ تُوفَّقِي كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ»؛ پس از بازگشت، به هر کس با سرشاری آنچه را که به دست آورده، پرداخته می‌شود (دریافت می‌دارد). «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ و آنها هیچ ستم نمی‌شوند.

به این گونه، با ایمان و محبت و با استمرار و تداوم، این‌گرایش و ایمان و با اطاعت و تقوا و با پرهیز و هراس از روز بازگشت و دیدار و دریافت، زمینه مکر و افساد و مسّ شیطان برچیده می‌شود و نه تنها از سود که از سرمایه هم توقع دریافت و گذشت می‌رود. در این حوزه و با این زمینه اگر بازگشت سرمایه تأمین شود و دین و وام با چرخش و داد و ستد همراه شود و امنیت و اعتماد شکل بگیرد، آنجا، منی که دو ماه یا چند روز به سرمایه‌ای نیاز ندارم، می‌توانم آن را در چرخه بیاورم و سبیل الله را باز بگذارم.

گفتم که بارش مستمر هست و تبخیر و ذخیره‌سازی مستمر هم هست و جوشش

چشمه ساران هم هست و کوه‌ها و نهرها هم هستند. حال اگر در این چرخش، بذرها و زمین‌ها سیراب شوند، انبارها سرشار می‌شوند و بینوایی به غنا و سرشاری می‌رسد و دوباره همان تبخیر و دریا و ریزش و بارش و جوشش و جریان مستمر ادامه می‌یابد. اما اگر در این میان کنزی و احتکاری به خاطر طمع یا ترس و یا مکر شیطان و افساد او شکل بگیرد، این راه بسته می‌شود؛ «وَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»، محرومیت و بینوایی همه را به دنبال می‌آورد. پس مناسب است که به خاطر امنیت و اعتماد، به این کتابت و استشهاد و رهن توجه بشود تا جریان سرمایه و گردش سرمایه و بهره‌مندی بیشتر شکل بگیرد.

در خطاب ایمان و در کلمه تداین و داد و ستد دین و گردش دین و در تفصیل و توضیح گوناگون این آیات توجه بنمایید و معالجه همه جانبه و درمان جامع خدا را شاهد باشید، که توزیع سرمایه و توسعه سرمایه و گردش سرمایه را با انفاق و تجارت و دین فراهم می‌نماید و با امنیت و اعتماد و با محبت و الفت به مقصود سرشاری و غنای می‌یابد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِّينَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به یکدیگر وام می‌دهید، تا سررسیدی که نامبرده شده، پس این وام و یا این مهلت و یا این قرار را بنویسید.

کتابت به چهار صورت «فَاكْتُبُوهُ» و «وَأَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ» و «فَلْيَكْتُبْ... الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ»، او... «وَلِيُّهُ»، مطرح شده و این چهار دستور منافاتی با یکدیگر ندارند، که همه باید کتابت کنند و این کتابت با کاتبی که دو طرف را دارد و با عدالت می‌نویسد و با شهود و گواهان و با «مَنْ لَهُ الْحَقُّ» و «مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ»، تحقق می‌یابد و همه در این قرارداد داخل می‌شوند.

«وَلْيُكْتَبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»؛ باید در میان شما نویسنده، همراه عدل بنویسد. از «بَيْنَكُمْ»، حضور همه و از «عدل»، وضعیت مکتوب حاصل می‌شود. چه بسا که کاتب، عادل نباشد ولی به خاطر حضور، نوشته عادلانه و فراگیر باشد.

«وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»؛ و هیچ کاتبی خودداری نکند که بنویسد، همان‌طور که خدا به او آموخته، کتابت و نویسندگی و یا قواعد و احکام را. «فَلْيُكْتَبْ وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ»؛ پس کاتب بنویسد و کسی که حق بر اوست بگوید. «وَلْيُسْقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا»؛ خدا را اطاعت کند و از حق هیچ کم مگذارد. «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ»؛ پس اگر کسی که حق بر اوست سفیه و یا ناتوان بود و یا نمی‌توانست خود بگوید، پس سرپرست او با عدل بگوید.

«وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»؛ همراه کتابت، دو شاهد از مردان خود را به گواهی بخواهید و اگر دو شاهد مرد نبودند، پس مردی با دوزن را به گواهی بخواهید که اگر یک شهادت گم شد، پس یکی از شهادت‌ها دیگری را یادآوری نماید.

اگر استشهاد را همراه کتابت مطرح کردیم، به خاطر این است که در ادامه آیه «أَقُومُوا لِلشَّهَادَةِ» آمده و اگر گم شدن شهادت‌ها را مطرح کردیم، به خاطر آمدن واژه «تَضِلَّ» به جای «تَنْسَى» است.

«وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»؛ هنگامی که خوانده می‌شوند، گواهان خودداری نکنند؛ چه برای حمل شهادت و دیدن و چه برای ادای شهادت و گفتن.

«وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ»؛ و شما خسته نشوید از نوشتن عقد

و قرارداد یا دین و وام، کوچک یا بزرگ، تا سر رسید آن. «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَزْتَابُوا»؛ این کتابت و شهادت عادلانه تر است در حضور خدا و استوارتر است برای گواهی و نزدیک تر است تا نپذیرفتن شک و ریب و دغدغه.

کسی که می خواهد در قرارداد دغدغه نباشد و در شهادت ضعف و سستی نباشد و در حضور خدا ستمی نباشد، این گونه قرارداد را با کتابت و شهادت همراه می نماید. «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ»؛ مگر آنکه تجارتی آماده باشد - نه قرار دین - که شما آن را می گردانید. «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا»؛ پس بر شما باکی نیست که آن را ننویسید. «وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ»؛ ولی به هنگام داد و ستد گواه بگیرید.

«وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ»؛ نباید کاتب و یا شاهد ضرر ببیند، که زیان آنها در جریان قرارداد اخلال می آورد و مشکلات آنها باعث بسته شدن راه می شود. «وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»؛ و اگر انجام بدهید چیزی که به آنها زیان بزند، پس به راستی این کار، انحرافی است که با شما تحقق یافته و یا گناہانی است که با شما همراه گردیده. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ»؛ خدا را اطاعت کنید. خدا غفران و رحمت را بر شما می گسترد و خدا شما را می آموزد. «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ که او بر هر چیزی آگاه است. راه را می شناسد و مانع ها را می شناسد. ضعف ها و سستی رهروان را می داند و می خواهد که شما در راه باشید و راه او را سد نکنید و راه خوبی را نبندید تا سرشاری و بهره مندی فراگیر شود و دارایی و سرمایه، در چرخش و گردش و در توسعه و رشد و در توزیع و تقسیم مشکلی نداشته باشد.

«وَ يَعْلَمِكُمْ» می تواند شروع و استیناف باشد و شاید بتواند عطف بر جزای محذوف «اتَّقُوا اللَّهَ» باشد؛ مثل «اتَّقُوا اللَّهَ يَغْفِرَ لَكُمْ وَ يَعْلَمِكُمْ».

در صورتی که کتابت و استشهاد امکان نداشت، می‌تواند رهن و گروگان، تضمین بازگشت سرمایه باشد و امنیت و اعتماد را فراهم آورد. «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا»؛ آنجا که شما بر سفر قرار گرفته‌اید و کاتبی نمی‌یابید و دسترسی به ثبت ندارید، «فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ»؛ پس گروگانی که به دست شما رسیده باشد کارگشا است و اگر بدون گروگان بر شما اعتماد کردند، این اعتماد را نشکنید و این راه را نبندید؛ «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلَیُؤَدِّ الْأَذَىٰ أَوْ تُمِنَ أَمَانَتَهُ»؛ اگر برخی از شما برخی را امین گرفتند و اعتماد کردند، پس باید آنکه امانت را پذیرفته، امانتش را بازگرداند و بگذارد. «وَ لَیْسَتِیَ اللَّهُ رَبَّهُ»؛ و باید از خدایی که پروردگار اوست اطاعت کند و در راه او سنگ نیندازد.

«وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ یَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ شهادت را پنهان مدارید. هر کس شهادت را پنهان سازد به راستی گناهکار است و گناه، قلب او را فرا گرفته و از ریشه گرفتار ساخته؛ که کتمان شهادت از طمع و ظلم و یا بی‌تفاوتی و بی‌مسئولیتی برخاسته و هر کدام از این ریشه‌ها در دل آدمی گرفتاری‌هایی می‌آورد. گاهی این ریشه‌های طمع و ظلم و حسد، فعال نیست و نمودی ندارد. اما آنجا که این ریشه‌ها زنده شود؛ چه آشکارا در رفتار و یا پنهان و نهفته در رفتار شما سر بردارد، ناچار محاسبه و حسابرسی خواهد بود. «وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»؛ و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید آگاه است.

«لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ»؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است برای خداست و او پاداش می‌دهد. «وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ یَحْسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ»؛ آنچه در شماست؛ چه آشکار کنید و یا در رفتار خود پنهان سازید او شما را به محاسبه می‌کشد. «فَیَعْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ»؛ پس برای هر کس که بخواهد

پوشش می دهد و هر کس را که بخواهد رنج می دهد؛ که خواسته او از حکمت برخاسته و همراه ضعفها و ناتوانیها و یا نقطه‌های قوت و امتیازها کم و زیاد می شود؛ که او با آگاهی و احاطه، تواناست؛ «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

مالکیت او به حسابرسی پیوند می خورد و این حسابرسی با قدرت و توانایی او همراه است؛ که به دنبال علم و آگاهی او بر اعمال آدمی مطرح می شود. در واقع «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...» به دنبال تمامی احکام و دستوراتی است که در گذشته آمده؛ از قتال و جهاد و انفاق و توزیع سرمایه و چرخش سرمایه و توسعه سرمایه با راهگشایی تجارت و جلوگیری از ربا.

پشتوانه تمامی وحی و «مَا أَنْزَلَ» همین مالکیت و حسابرسی و همین علم و قدرت است که به دنبال آن می آید؛ «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ...»؛ رسول به آنچه به سوی او از پروردگارش فرستاده شده ایمان آورده و گرویده است. و تمامی آنها که ایمان آورده‌اند، به این گرایش و ایمان به وحی فرستاده شده از پروردگار، پایبند هستند؛ چه در گرایش و نیاز به آن و چه در استناد و نسبت آن به پروردگار و چه در حمل و حفظ آن از دشمنها و چه در ابلاغ و رساندن آن به طالبها و چه در اجرا و تحقق آن در فرد و جمع و جامعه و جهان.

رسول در این فرستاده شکی ندارد، که خدیجه و یا «وَرَقَةَ بِنْتُ نُوفِلٍ» او را دلگرمی دهد و در حفظ آن و حمل آن کوتاهی ندارد، که «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»^(۱) و در ابلاغ و اجرای آن هم سستی نمی نماید، که «إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^(۲)، بدون اجرا ابلاغ رسالت هم تحقق نمی یابد.

۱. طه، ۲.

۲. مائده، ۶۷.

در اول سوره بقره از دو شکل ایمان سخن رفت:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^(۱). این یک ایمان بود

که با غیب و اقامه صلوات و انفاق گره می خورد و تمامی سوره را در بر می گرفت.

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^(۲) و این هم

ایمان دیگری است که با عطف بر ایمان به غیب مطرح شده و تمامی تاریخ وحی و رسالت را تا آخرت با یقین پیوند زده است.

آدمی با توجه به وسعت وجود خویش و وسعت هستی می تواند به غیب گره

بخورد و بنای دیگری را بسازد و ستون ها را بالا برد. و آدمی با آشنایی با وحی و

آشنایی با جریان وحی هم می تواند تا آخرت را به یقین پیوند بزند.

در شروع سوره این دو شکل به دنبال هم آمده بود و در نهایت سوره از ایمان به

وحی و از ایمان به «ما أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»، در رسول و تمامی مؤمنین گفت و گو می شود

تا تمامی وحی و تکالیفی که بر آدمی سنگینی می کند و در مراحل پیری و جوانی،

زن و مرد و ثروتمند و فقیر، هر کدام از سنگینی آن گرفتار می شوند، با این پشتوانه

همراه باشد و اصرر تکالیف برداشته شود؛ چون اصر و سنگینی تکلیف به حجم

تکلیف مربوط نیست، که به معرفت و محبت و تمرین و ایمان و گرایش در اضطرار

به آن و در استناد و نسبت آن و در ابلاغ و اجرای آن وابسته است. چه بسا تکلیفی که

بر غافل جاهل فارغ سنگین است، ولی بر بیدار آگاه عاشق، همچون نسیمی

روح بخش و یا جرعه ای خوش گوار است؛ که درباره رسول آمده: «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ

۱. بقره، ۳.

۲. همان، ۴.

وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^(۱)».

برداشتن این اصر و سنگینی و آن زنجیرها و تعلق‌ها نشان می‌دهد که اصر، ارتباط با مقدار تکالیف ندارد؛ چون می‌داند که تکلیف با وسع آدمی مطابق است و می‌داند که برای اوست. این عقلانیت که پشتوانه تکلیف است و آن عشق به وحی و عشق به رب و عشق به رسول و عشق به غیب که این عقلانیت را حمایت می‌کند، هم نسیان و خطا را برطرف می‌کند و هم سنگینی محموله تکلیف را برمی‌دارد؛ تکلیفی که اگر در جایگاه خود تحقق نیابد، ناچار غرامت‌های سنگین می‌خواهد و جبران‌هایی می‌طلبد که از طاقت ما بیرون است و این تحمیل «مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» به خاطر چشم‌پوشی از تکالیف است و عذابی است که آدم فراموش‌کار و یا سرکش را گرفتار می‌سازد، در حالی که رسول و ایمان آورنده‌ها با ایمان و عشق به وحی و با ایمان و اعتقاد نسبت به وحی و با ایمان و استقامت در ابلاغ و با ایمان و اقدام در اجرای وحی، با این چهار وجه ایمان همراه هستند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ»؛ رسول و مؤمنون، همه به خدا و فرشته‌های او و نوشته‌های او و پیامبران او ایمان آورده‌اند. اینها با تمامی وجود گفته‌اند: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»؛ ما در میان هیچ یک از پیامبران او جدایی نمی‌اندازیم. «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ گفته‌اند که: شنیده‌ایم و پذیرفته‌ایم. وحی و حمل وحی و اطاعت و اجرای وحی را خواسته‌ایم و با این شهادت و وحی و اطاعت، باز هم کوتاهی و سستی داشته‌ایم؛ که اگر تا سطح مردان مرد هم گام برداریم، آنها در برابر هدف و مقصد بلند خود سرافکنده و تسلیم هستند و از دوری راه و ناچیزی توشه‌ها می‌نالند؛ «عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»؛ بخشایش تو را

می خواهیم ای پروردگار ما! که چرخش و گردش تا حضور توست.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ خداوند هیچ کس را تکلیف نمی کند مگر برابر وسع و گنجایش او. این عقلانیت و معرفت آنهاست. «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا أَكْتَسَبَتْ»؛ برای اوست آنچه که به دست آورده و بر اوست آنچه که با پذیرش فراهم ساخته. آدمی بهره کارهایی را می برد که با آگاهی و نیت او همراه بوده و رنج کارهایی را می برد که بدون توجه به آنها فراهم ساخته؛ که در پاداش، آگاهی و بصیرت به آثار عمل و در مجازات، استناد و نسبت به اصل عمل کافی است، حتی اگر به لوازم آن توجه نداشته باشد.

پس اگر این عقلانیت، که تکلیف، برابر گنجایش آدمی است و این عقلانیت که در پاداش، آگاهی و کسب و در مجازات، آگاهی و اکتساب کافی است و با فرض بی توجهی و غفلت، دامنه عمل آدمی او را در خود می گیرد، با این ایمان به خدا و فرشته های او و نوشته های او و پیامبران او همراه شد، این زمزمه سر می گیرد:

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»؛ پروردگار ما! ما را مگیر اگر فراموش کردیم و یا خطا نمودیم. «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»؛ پروردگارا! سنگینی را بر ما بار نکن، همان طور که بر پیشینیان ما بار کردی. این سنگینی را با معرفت و محبت و عنایت و تربیت خود بردار؛ که با این سنگینی، به معصیت و عصیان روی می آوریم و گرفتار آنچه که طاقتش را نداریم می شویم. «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»؛ پروردگارا! اگر عصیان کردیم، تو مجازات نکن. تو بر ما بار نکن آنچه که ما را یارای آن نیست.

«وَأَعْفُ عَنَّا وَ أَعْفِرْ لَنَا وَ أَرْحَمْنَا»؛ تو از ما چشم پوش! تو برای ما بخشایشگر باش! تو ما را محبت کن، که چشم پوشی و بخشایش هم کافی نیست؛ چون دست های

خالی حتی اگر مجازات نشوند، کارگشا نیستند و در انتظار سرمایه‌های تازه و محبت‌های بی‌کران تو هستند. «أَنْتَ مَوْلَانَا»؛ تو سرپرست ما هستی، که با سمع و اطاعت و تسلیم و پذیرش و تضرع و توسل به تو، ما این خط ولایت و سرپرستی را پیموده‌ایم و با ولایت تو از ولایت شیطان چشم پوشیده‌ایم. در برابر یاران و دوستان او ایستاده‌ایم و از تو می‌خواهیم که تو ما را نصرت بدهی و در برابر چشم‌پوش‌ها و کفرپیشه‌ها یاری نمایی...؛ «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

به جاست که پس از تشریح سنگین در عبادت‌های جمعی حج و جهاد و تشریح گسترده در روابط خانواده و روابط اجتماعی، از ایمان به وحی گفت و گو شود؛ آن هم ایمان عشق و گرایش و ایمان اعتقاد و استناد و ایمان استقامت و ابلاغ و ایمان اقدام و اجرا. و در برابر این فرستاده و مُنَزَّل، سمع و اطاعت و تسلیم و احساس کوتاهی و تقصیر و تضرع و توسل می‌آید و خط ولایت الله و ولایت طاغوت شکل می‌گیرد و پس از تبیین و صف، نوبت درگیری و قتال می‌شود، که «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

این نکته باید در نظر باشد که آیات معراجیه ممکن است در جایگاه‌های گوناگونی مطرح بشود، ولی این جایگاه‌ها آیات را مقید و محدود نمی‌سازد و حتی از روایات متعدد عطف «مؤمنون» بر «رسول» استفاده می‌شود. در نتیجه «كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ»، شروع دیگری است که از ایمانی دیگر به مصدر و مراتب و حاملین وحی حکایت دارد.

و همین‌طور که «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» مقول قول محذوف است و «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» بر آن دلالت می‌کند، می‌تواند «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» هم مقول

قول محذوف باشد؛ که «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا» شاهد آن است؛ که تکلیف برابر و پاداش و مجازات معقول، مؤاخذه را به دنبال دارد و سنگینی و سختی تکلیف، علامت اثم در قلب و کوتاهی و تقصیری در معرفت و محبت و تمرین و شکر است، که عذاب‌های سخت و فوق طاق را می‌خواهد و عفو و چشم‌پوشی و غفران و بخشایش و پاک‌سازی و رحمت و محبت و راه‌اندازی مجدد را می‌طلبد؛ که سمع و اطاعت و تسلیم و احساس تقصیر و تضرع و توسل، ولایت حق را استوار می‌سازد و به هنگام درگیری خطوط و تعارض ولایت حق و طاغوت، نصرت را به همراه می‌آورد؛ که در نهایت با فاء تفریع آمده: «أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْكَافِرِينَ».

والحمد لله رب العالمين

سوم شعبان ۱۴۱۹

۷۷ / ۹ / ۴

فهرست موضوعی - الفبایی تفسیر سوره بقره

«الف»	
احسان: ۱۶۵ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۸۱ - ۳۲۹	آدم: ۸۳ - ۹۱ - ۹۶ - ۹۷
محسن: ۲۱۹ - ۳۲۹	نوع تعلیم آدم: ۸۲ - ۹۱
زمینه شکل گیری احسان: ۱۷۴	داستان آدم: ۸۵ - ۸۷ - ۸۸
اخلاص: ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۳۲۷	توبه آدم: ۱۰۵
اخلاص در دین: ۲۳۴	
	آفت: ۳۵۷
اسلام: ۲۲۹	زمینه ابتلا به آفت‌ها: ۳۵۷
	سرّ آسیب پذیری انسان: ۳۵۷
اسماء: ۸۲ - ۹۱ - ۹۵ - ۹۶	
اسماء الهی: ۹۲ - ۹۳ - ۹۴	ابراهیم و مقام احیا: ۴۵۰
اسم اعظم و اسم جامع: ۹۲	
بازگشت همه اسماء به حی و قیوم: ۹۲	اثم: ۱۶۵
الحاد در اسماء الهی: ۹۴	تأثیر گسترده گناه بر جامعه: ۱۶۲

اصطفاء: ۲۲۹	۴۶۷
آثار اجتماعی انفاق: ۴۶۶ - ۴۶۷	
اشتراء: ۱۶۶ - ۱۷۹	رابطه انفاق و حکمت: ۴۶۵ - ۴۶۶
انزال و تنزیل: ۲۴۲	تقابل انفاق با ربا: ۴۷۴ - ۴۷۵
انذار: ۳۶	انقلاب در علم: ۴۴
انذار انبیا: ۳۶۱	امت: ۲۲۹ - ۴۲۸
بی‌فایده بودن انذار برای کافر: ۲۴ - ۲۵ - ۳۹	امت ابراهیم: ۲۳۶
انسان و چرایی آفرینش او: ۱۰۱ - ۱۰۲	امت مسلمه: ۲۳۸ - ۲۳۹
ترکیب انسان: ۱۰۷	امت وسط: ۲۵۱ - ۲۵۸
ظلوم و جهول بودن انسان: ۱۲۷ - ۱۲۸	أُمّی: ۱۴۵ - ۱۶۰
انفاق: ۱۸ - ۳۷۳	ایمان: ۱۷ - ۳۹
مصارف انفاق: ۴۶۸	نقش ایمان: ۱۴۰
بهترین مورد مصرف انفاق: ۴۶۸	انواع ایمان: ۱۴۰
پاداش انفاق و منفق: ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -	ایمان به انسان، سرچشمه ایمان‌ها: ۱۴۰
۴۶۰	رابطه ایمان و تقوا یا عشق و عمل: ۴۸۳
آفات انفاق؛ منّت و اذیت: ۴۶۰	ملاک ایمان و کفر: ۱۸۳ - ۲۱۳ - ۲۱۴
موانع انفاق: ۴۶۳	تحلیل جدایی ایمان از عقل: ۱۲۳
اثر انفاق حتی اگر در جایگاه خودش نباشد:	

- «ب»
 دشمنی بنی اسرائیل با جبرئیل: ۱۹۳ - ۱۹۴
 برّ و خوبی: ۳۰۵ - ۳۲۱
 درمان بنی اسرائیل: ۱۱۶
 تفاوت خوشی با خوبی: ۲۱۵ - ۳۱۲ - ۳۱۳
 عوامل ذلت و مسکنت بنی اسرائیل: ۱۳۲ -
 ۱۳۳ - ۱۳۸
 برنامه ریزی دنیوی و پیامدهای آن: ۳۴۱ -
 تبه و سرگردانی بنی اسرائیل: ۱۳۴ - ۱۳۷
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲
 شرب الیهود: ۴۲۰
 بشارت انبیا: ۳۶۰ - ۳۶۱
 گاو بنی اسرائیل: ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵
 بعث: ۲۲۹
 گوساله پرستی: ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۸۴ - ۱۸۶ -
 ۱۹۰
 بلا: ۱۰۴ - ۱۲۵ - ۲۵۵ - ۲۵۹
 بنی اسرائیل و وسوسه علم و سحر و قدرت:
 بلا، مرحله‌ای بعد از معرفت و محبت و
 ۱۹۶
 عمل: ۲۶۶
 تاریخ یهود و انسان معاصر: ۱۹۷
 بلا یا جام عشق: ۲۶۷
 بنی اسرائیل و رسول اسلام: ۲۶۱
 بلا، تازیانة سلوک: ۲۶۹
 طالوت: ۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۳
 بلا و نصرت حق: ۳۶۴
 داود: ۴۲۴
 تفاوت بلا با ریاضت و تمرکز: ۳۶۴
 سلیمان و ملک او: ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۹
 ملک سلیمان فراتر از دانش و صنعت بشر
 بنی اسرائیل: ۱۱۵ - ۱۱۶
 امروز: ۱۹۹
 شیاطین و ملک سلیمان: ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ -
 ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰
 یهوه؛ خدای بنی اسرائیل: ۱۱۷
 ویژگی‌های بنی اسرائیل: ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۹۲
 بهشت و انواع آن: ۶۸
 تعلق‌ها و ادعاهای بنی اسرائیل: ۱۹۱

تشریح قصاص: ۳۰۲	بیت ، بیت الله: ۲۳۲
قصاص در حرمان، نه محرمان: ۳۲۸	تطهیر بیت: ۲۳۲ - ۲۳۷
انعطاف پذیری قانون قصاص: ۳۰۶	طائف: ۲۲۸ - ۲۳۷
پیشگیری و درمان مجازات: ۳۰۷	عاکف: ۲۲۸ - ۲۳۷
	راکع: ۲۲۸ - ۲۳۷
تشریح وصیت: ۳۰۳	ساجد: ۲۲۸ - ۲۳۷
اقسام سه گانه وصیت: ۳۰۸	مقام ابراهیم: ۲۳۷
	«ت»
تشریح داد و ستدها: ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴	تبویب روایی: ۳۰۱
رشوه: ۳۱۴	
تشریح روزه: ۳۰۹ - ۳۱۰	تبویب فقهی: ۳۰۱
حدود و احکام روزه: ۳۱۱	
	تحریف: ۱۵۹
تحدی: ۶۰ - ۶۶ - ۶۷	
	تسامح و تساهل: ۳۷۱ - ۳۷۵
تزکیه: ۲۲۹	
تفسیر و هدف از آن: ۲۷ - ۲۸	تشریحات: ۳۰۲
	سنگینی و سبکی شرایع ، احکام و تکالیف:
تقوا: ۱۶ - ۱۷ - ۲۳ - ۲۹ - ۳۰۶ - ۳۳۲	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
هدایت تقوا: ۲۳ - ۴۷۷	اصر و سنگینی تکالیف: ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲
رابطه ایمان و تقوا یا عشق و عمل: ۴۸۳	تدریج و تخفیف در احکام: ۳۷۷

جهد اکبر: ۲۶۵	تلاوت: ۲۲۹
شروع جهد با پرخورد رسول: ۲۶۶	
	تمحيص: ۲۵۵ - ۲۵۹
جهنم و انواع آن: ۶۸	
«ح»	توبه: ۳۸۹ - ۳۹۰
حروف مقطعه: ۱۵	توَاب، محبوب خدا: ۳۸۸
حجاب های نورانی: ۲۵۴ - ۲۵۷	توحيد خالص و نفی تشبيه و تعطيل: ۲۲۱
حج: ۳۲۲	«ج»
حَجَّةُ الْإِسْلَام: ۳۳۱ - ۳۳۹	جامعه دینی: ۱۷۰ - ۱۷۳
اقسام حج: ۳۳۱	تفاوت جامعه دینی با جامعه مدنی و قبیله‌ای:
حج تمتع: ۳۳۰	۳۲۷ - ۳۴۷
باب حج: ۳۲۳	
احکام حج: ۳۲۹ - ۳۳۰	جایگاه روایات اهل بیت در تفسیر: ۱۲۹
فلسفه اعمال حج: ۲۵۸	
خروج از مکه و مسجد الحرام: ۲۵۸	جهان و چرایی آفرینش آن: ۱۰۱ - ۱۰۲
عرفات: ۳۳۶ - ۳۴۴	ویژگی‌های جهان: ۱۶۹ - ۳۵۶
مشعرالحرام: ۳۳۶ - ۳۴۴	
رابطه عرفات و منی و مشعر: ۲۵۸ - ۳۴۵	جهد: ۲۶۵ - ۳۲۳
ذکر در حج و آثار آن: ۳۳۹ - ۳۴۶	قتال و جنگ: ۳۲۴
اقسام ذکر: ۳۴۷	معیار قتال و جنگ: ۳۲۶

حمد: ۸۲	ذکر مطابق: ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷
	ذکر شدید: ۳۴۸
حنیف: ۲۲۹ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۸	ذکر مستمر: ۳۴۸
	حج و انفاق: ۳۲۸
حیات قلبی: ۱۴۶	حسد: ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸
	حس گرایی: ۱۲۲ - ۱۲۴
«خ»	
خدا و ضرورت او: ۷۲	حکمت: ۲۲۹ - ۴۵۴
	حکمت حق: ۳۳۹ - ۳۵۵ - ۳۵۶
خسر و رشد: ۳۱۱ - ۳۱۳ - ۴۳۲	عزت حق: ۳۳۹ - ۳۵۵ - ۳۵۶
خطا و خطیئه: ۱۶۱	
خلود و فلسفه آن: ۱۶۱ - ۱۶۲	حکومت دینی: ۲۳۴
	زمینه‌های شکل‌گیری حکومت دینی: ۴۲۶
خلیفه: ۸۱ - ۹۸	چگونگی شکل‌گیری حکومت دینی: ۴۲۸
خلافت: ۸۹ - ۹۷ - ۹۸	آغاز حکومت دینی: ۴۱۹ - ۴۲۴
ضرورت خلافت: ۹۸	نقد کتاب «نظرات دولت در فقه شیعه»: ۴۲۷ -
حقیقت خلافت: ۹۸	۴۲۸
رتبه خلافت: ۹۸	ولی فقیه؛ اختیارات و محدودیت‌ها: ۴۲۹
	محدوده نافذ بودن حکم فقیه: ۴۲۹
خیر و شر: ۳۶۷	تفاوت ولایت معصوم با ولایت فقیه: ۴۲۹

امنیت کاتب و شاهد: ۴۸۷	(د)
رهن و گروگان: ۴۸۸	درخت ممنوعه: ۱۰۵
	دل و قساوت آن: ۱۵۶ - ۱۵۸
(ذ)	ریشه های قساوت: ۱۵۸
ذکر و رابطه آن با فکر: ۱۴۷	اثر قساوت: ۱۵۸
	نمونه‌هایی از قساوت: ۱۵۹ - ۱۶۰
(ر)	
ربا، اعلان جنگ با خدا: ۴۷۷ - ۴۸۰	دین: ۲۳۳
ربا، قیامی شیطانی: ۴۷۹	برهانی بودن دین: ۲۳۳
رب: ۵۷	طرح کلی دین: ۳۰۱
احاطه ربوبی: ۸۵ - ۸۶ - ۹۴ - ۲۲۱ - ۲۲۲	نظام سازی دین: ۳۰۱
	نظام های دین: ۲۳۳
رزق: ۱۸ - ۶۹	مبانی و مقاصد: ۳۷۰ - ۴۲۷
رزق مستمر ۶۷ - ۶۸	دفاع عقلانی از دین: ۲۳۳ - ۲۳۴
	دین، تنها راه: ۲۳۴
رسول و نسبت او با وحی: ۴۸۹	اخلاص در دین: ۲۳۴
کارهای رسول: ۲۶۴	
شئون رسول: ۲۲۳	دین و کتابت: ۴۸۵
رسول و شرایط معیت با او: ۲۱۴	کاتب عادل: ۴۸۶
	شهادت: حمل و ادا: ۴۸۶
روزه و استعانت جستن از آن: ۲۶۵	عوامل کتمان شهادت: ۴۸۸

سحر: ۱۹۶	ریا: ۴۶۱
سحر علم معاصر: ۲۰۰	ریب: ۱۶ - ۶۶
سعی: ۳۹۲	انواع ریب: ۷۵ - ۷۶
سفیه: ۳۶ - ۴۸	«ز»
سفه: ۲۲۹	زکات و نقش آن: ۴۷۶ - ۴۸۲
سفیهان: ۴۸	زن و مرد و تفاوت آنها: ۳۹۲ - ۳۹۳
سلوک و منازل آن: ۲۶۹	روابط زن و مرد: ۳۸۴
اوج سلوک: ۳۸۹	حقوق فرزندان: ۴۰۳
سوره بقره و روش کار: ۷	عده وفات: ۴۰۴
مروری بر سوره: ۹	ایلاء: ۳۹۱
وجه نامگذاری سوره بقره: ۱۰	طلاق: ۳۹۲ - ۳۹۳
کلید سوره: ۲۲	عده طلاق: ۲۹۲
چکیده سوره حمد: ۲۲	اقسام طلاق: ۳۹۳
سیئه: ۱۶۱	زهد: ۳۹۰
	زهد و توسعه: ۱۵۷
	«س»
	سؤال و شک: ۲۶۲

وعددهای شیطان: ۴۶۴	«نش»
مکر و فساد شیطان: ۴۷۹	شرک: ۶۵
شیطان و گسترش ربا: ۴۷۹	شعور: ۳۶
«ص»	
صابئین: ۱۳۱	شکر: ۱۰۶
	آثار شکر: ۱۰۶
صالح و صالحان: ۲۴۰	شناخت و احساس و عمل و رابطه آنها: ۲۸
صبر و صابران: ۲۶۸	شفاعت و شرایط آن: ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۴۳۲
صدق: ۳۰۶	شیطان: ۸۳ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
	ابلیس: ۸۳ - ۹۸
صلح کل: ۱۳۹ - ۲۳۵	حقیقت شیطان: ۱۰۰
نفی صلح کل و کثرت‌گرایی: ۲۴۳	ضرورت وجود شیطان: ۱۰۱
	شیطان در نظر عرفا: ۹۹ - ۱۰۰
صلوات ۲۵۲	نقد نظر عرفا: ۱۰۱ - ۱۰۲
	ظالم بودن شیطان: ۱۰۳
«ض»	
ضالّ و گم: ۳۳۶	سجده نکردن شیطان: ۱۰۴
	شیطان و لغزش آدم و حوّا: ۱۰۵
ضلالت و اثر آن: ۳۴۰ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۳	خطوات و گام های شیطان: ۳۳۹ - ۳۵۴ -
	۳۵۵

عمل صالح: ۱۳۹ - ۱۴۰	ظالم: ۲۲۰ - ۲۲۸
پاداش عمل صالح: ۱۴۰ - ۱۴۱	
عوامل دخیل در پاداش: ۱۴۰ - ۱۴۱	ظلمات: ۴۳۲
حسنه و صالحه: ۳۴۸	
صالحات: ۱۴۱ - ۳۳۶ - ۳۷۸ - ۳۷۹	«ع»
حسنات: ۱۴۱ - ۳۷۹	عالم ذر: ۸۶
حبط عمل: ۳۶۸ - ۳۷۲	
	عبرت: ۱۴۹
عفو: ۲۰۶	
	عبادت: ۵۷
«غ»	عبودیت: ۵۷ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۱۷۱ - ۲۴۴ -
غیب: ۱۷	۲۴۵
انواع غیب‌ها: ۳۰	ریشه‌های عبودیت: ۱۷۱
گرایش به غیب: ۲۴ - ۳۰ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -	حوزه تأثیر عبودیت: ۱۶۹ - ۱۷۰ -
۴۹۰	آثار عبودیت: ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -
	۲۳۴ - ۲۵۷ - ۳۶۲
«ف»	رابطه عبودیت با رسالت: ۲۵۵
فتنه: ۳۱۷ - ۳۲۵ - ۳۷۱ - ۳۷۵	عبودیت، معیار انسان کامل: ۲۵۹
	خیرات و خوبی، تنها وسیله رسیدن به
فرقان: ۱۱۱ - ۱۱۲	عبودیت: ۲۶۲
فسق: ۷۱	عدل: ۱۶۵ - ۱۷۳

ملاک ایمان و کفر: ۱۸۳ - ۲۱۳ - ۲۱۴	فاسق: ۷۱ - ۷۰
دل باز: ۴۰	
گوش آزاد: ۴۱	«ق»
چشم بی پرده: ۴۱	قبله: ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
کلمات: ۲۲۸ - ۲۳۶	تغییر قبله، عاشقانه ترین شعر آسمان: ۲۶۰
کوثر: ۱۰۷	قبله و خروج از دو خط یهود و نصارا: ۲۶۲
	فلسفه تغییر قبله: ۲۶۳
	قلب: ۳۶
	«ل»
لیلة القدر: ۳۸۹	«ك»
	کتاب: ۱۵ - ۲۲۹
	هدایت کتاب: ۳۳
	«م»
متقین و حرکت آنها: ۲۴	کفر، تکیه گاهی غیر مناسب برای تثبیت
خصوصیات متقین: ۱۹ - ۳۱	شخصیت: ۱۸۲
مرگ و حقیقت آن: ۴۱۷	ریشه های کفر: ۳۹ - ۱۸۲
موضع گیری ها در برابر مرگ: ۴۱۸ - ۴۱۹	تأثیر کفر بر کافر: ۲۵
	انواع کفر: ۱۸۹
مصلح: ۴۷	کافر محدود: ۲۱۰
تفاوت مصلح با مبارز: ۴۷	عدم خیر خواهی کافر: ۲۱۵
	ارتداد: ۳۷۶

معجزه: ۱۲۳	«ن»
زیاد و کم بودن معجزه در دوره‌های مختلف:	نسخ و انشاء: ۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۱۶
۱۲۳ - ۱۲۴	نظام اخلاقی و قانون ترکیب و تبدیل: ۱۵۶ -
معجزه و گستره آن: ۴۲۳	۱۵۷
معرفت دینی: ۱۷ - ۱۶۹	نعمت و غرور: ۲۲۴
مفلاح: ۱۹	نعمت‌ها و تأثیر آنها: ۱۲۱
ملائکه: ۸۱ - ۸۹ - ۹۰	نفاق و منافق: ۲۵
جهل ملائکه: ۹۰ - ۹۶ - ۹۷	ویژگی‌های منافق: ۴۶ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۴ -
ملت: ۲۲۹ - ۲۳۲	مرض نفاق: ۴۴ - ۴۵ - ۴۹
ملت ابراهیم: ۲۳۲ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ -	داستان و مَثَل منافقین: ۵۰ - ۵۱ - ۵۲
۲۴۲	نماز: ۳۱
موعظه: ۱۴۹	اقامة نماز: ۱۸ - ۳۱ - ۲۱۸
میشاق: ۱۴۴ - ۱۴۷	رابطه نماز با دین و نمازخوان: ۱۱۹ - ۴۰۶
اثر میثاق: ۱۴۶	رابطه نماز با زکات: ۱۱۹
	اذان: ۱۲۰ - ۱۶۹
	قنوت: ۳۹۹ - ۴۰۶
	استعانت جستن از نماز: ۲۶۵
	نور: ۴۳۳

«و»

وحی و خاستگاه آن: ۱۰۷

ضرورت وحی: ۶۶-۱۵۱-۱۵۲

ولایت، متمم نعمت‌ها: ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۸-

۲۳۱-۲۳۶

«ه»

هبوط: ۸۳-۸۴-۱۰۵-۳۵۴

معنای هبوط: ۸۳-۸۴

امر به هبوط: ۱۰۵

هبوط از بهشت: ۱۰۶

امکان هبوط برای ره یافتگان: ۳۵۴

هدایت: ۱۶-۳۴۵

انواع هدایت: ۲۹-۳۶۳

عوامل کارگشایی هدایت: ۲۱۸

«ی»

یقین: ۱۹-۳۳

انواع یقین: ۳۳

فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).

۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).

۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.

۲۱. درس و بحث: صرف، منطق، اصول، و...

نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاف: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگ‌ی لیلۃ القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: www.einsad.ir

EMAIL: info@einsad.ir

انتشارات لیلۃ القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد